



استفتائات

از محضر مرجع عالیقدر و مؤسس حوزه علمیه قم
حضرت آیت الله العظمی

حاج شیخ عبدالکریم حائری



تهیه و تنظیم: احمد عابدی

بسم الله الرحمن الرحیم

استفتائات از محضر مرجع عالیقدر و موسس حوزه علمیه قم حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس سره

نویسنده:

عبد الکریم حائری یزدی

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

استفتائات از محضر مرجع عالیقدر و موسس حوزه علمیه قم حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس سره

مشخصات کتاب

سرشناسه : حائری، عبدالکریم، ۱۲۳۸؟ - ۱۳۱۵.

عنوان و نام پدیدآور : استفتائات از محضر مرجع عالیقدر و موسس حوزه علمیه قم حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس سره/ تهیه و تنظیم پژوهشکده علوم و معارف قرآنی رحمه الله، آستانه مقدسه.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۴۰۴ ص.

فروست : پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی آستانه مقدسه؛ شماره ۳۹.

شابک : ۴۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۱۹۵-۵ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه

موضوع : فتوا های شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

شناسه افزوده : پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبایی(ره)

رده بندی کنگره : BP۱۸۳/۹/ح۱۷الف۵ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۴۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۵۷۶۴۵

ص:۱

اشاره

تهیه و تنظیم:

احمد عابدی

ص:۲

مقدمه

مرحوم آیت الله مؤسس حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی فرزند محمد جعفر (متولد ۱۲۸۰ق- متوفی ۱۳۵۵ق.) در یکی از روستاهای میبد یزد متولد گشت.

عبدالکریم تنها فرزند خانواده خود است. مادر ایشان چون بچه دار نمی شد مرحوم محمد جعفر تصمیم به ازدواج مجدد —به عنوان عقد موقت- و تنها به منظور بچه دار شدن میگیرد. و با خانمی که قبلا شوهر او وفات یافته و یک فرزند یتیم داشت ازدواج میکند. وقتی محمد جعفر میبیند این ازدواج باعث اذیت آن طفل یتیم می گردد فوراً از همسر موقت خود جدا شده و به خدای متعال عرض کند: «خدایا اگر می خواهی به من فرزند بدهی از همان همسر اول بده تا من بچه یتیمی را ناراحت نکنم». و در همان شب خداوند عبدالکریم را به وی از همان همسر اول عطا میکند.

عبدالکریم سنّ هفت سالگی برای تحصیل علم به اردکان و نزد مجدالعلماء اردکانی رفت. و به فراگیری خواندن و نوشتن و کتاب «نصاب الصبیان» مشغول شد. پس از آن مقدمات فقه و اصول را فرا گرفت. در ده سالگی پدر خود را از دست داد.

و در سال ۱۲۹۸ ق. در سن ۱۸ سالگی به همراه مادر خود به کربلا مهاجرت کرد. و «شرح لمعه» و «قوانین الاصول» را نزد آیه الله ملاحسین اردکانی فرا گرفت.

دو سـال در کربلاـ اقـامت داشت که به امر آیه الله فاضـل اردکـانی به سوی سـامرا و برای اسـتفاده از حوزه تـازه تأسـیس آنجا حرکت نمود. در سامرا به خدمت مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ) رسید. مرحوم میرزا به او فرمود: شمایک ماه رمضان در خانه ما مهمان باشید و پس از ماه مبارک رمضان یک حجره ای که برای شما آماده میکنم بروید ولی مادر شما در خانه ما باشد تا هنگامی که شما ازدواج کنید.

مرحوم حاج شـیخ عبدالکریم در مدت شانزده سالی که در سامرا بود به درس آیات: شیخ فضل الله نوری، سید محمد فشارکی و شیخ محمد تقی شیرازی حاضر میشد و همراه اساتید خود همزمان در درس میرزای بزرگ نیز شرکت میکرد.

پس از وفـات میرزای شـیرازی مرحـوم حـاج شـیخ عبـدالکریم به همراه اسـتاد خود مرحوم فشـارکی از سـامرا به نجف اشـرف مهاجرت نمود و در درس مرحوم آخوند خراسانی حاضر گردید.

سه سال در نجف اشـرف بود و مجـدداً به کربلا مهاجرت نمود وحدود سـیزده سال در کربلا اقامت گزید و به درس و بحث و تالیف مشغول گردید.

سال ۱۲۸۹ق. مهاجرت از یزد به کربلا و اقامت دو ساله در آن شهر.

از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۶ق. اقامت در سامرا.

از سال ۱۳۱۶ تا سال ۱۳۱۹ق. اقامت در نجف اشرف.

از سال ۱۳۱۹ تا ۱۳۳۲ق. اقامت در کربلا.

مرحوم حاج شـیخ پس از مدتی از عراق به ایران مهاجرت کرده و در اراک مقیم شد و مجدداً سفری به نجف و کربلا داشته و باز به اراک برگشت.

در سال ۱۳۳۲ ق. که برای بـار دوم به اراک تشـریف آورد تا سال ۱۳۴۰ ق به مـدت هشت سال به تدریس و تربیت شاگردان مشغول بود.

در این ایامی که عـدهای از مراجع بزرگ وفات یافتنـد و فتنه بهائیان خطر جـدّی برای مسـلمانان ایجاد کرده و تحولات جنگ جهانی و تهاجمات به ایران و عراق شرایط بحرانی پدید آورده بود مرحوم حائری احساس کرد ضرورت اول احیاء حوزه علمیه و تربیت عالمان وارسته ای است که بتوانند جایگزین میرزا محمد حسن شیرازی (متوفی ۱۳۱۲ق.) سید محمد فشارکی (متوفی ۱۳۳۶ ق.) آخوند خراسانی (متوفی ۱۳۳۲ق.) سید یزدی (متوفی ۱۳۳۷ ق.) باشند.

مرحوم حـائری تجربه مرحوم میرزای بزرگ در تأسـیس حوزه سـامرا در سال ۱۲۹۰ق. و کیفیت حفـظ و بقـاء آن توسط میرزا محمـد تقی شـیرازی را به خوبی مشاهـده کرده و در تجربیات خود نگهـداری کرد. از این رو وقتی آیت الله میرزا محمد فیض که از علمـای قم بود از ایشـان برای تاسیس حوزه قم دعوت کرده وی روز ۲۹ اسفند سال ۱۲۹۹ش. را به عنوان مبـدأ حرکت خـود از اراک به قم مشـخص نمود. مرحوم آیت الله بـافقی و تولیت آسـتانه مقـدسه و آیت الله فیض و جمع کـثیری از مردم به اسـتقبال آمدنـد و مرحوم فیض محل اقامه جماعت خود در مسـجد بالاسـر حرم مطهر را به حاج شـیخ تفویض کرده و خودش چند شب به جماعت حاج شیخ حاضر میشد.

بنابراین سال ۱۳۴۰ ق. مصادف با ۱۳۰۰ ش. سال تأسیس و احیاء حوزه علمیه قم بدست مرحوم حاج شیخ است.

مرحوم حاج شیخ در تربیت شاگردان هم از جهت اخلاقی و هم از جهت علمی کم نظیر است.

برخی از شاگردان ایشان عبارتند از:

آیت الله العظمی سید محمد حجت کوه کمری.

آیت الله العظمی سیدمحمد تقی خوانساری.

آیت الله العظمی سید صدرالدین صدر.

آیت الله العظمی رفیعی قزوینی.

آیت الله العظمی امام سید روح الله خمینی.

آیت الله العظمی شیخ محمد علی اراکی.

آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی.

آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی.

آیت الله العظمی سید احمد خوانساری.

آیت الله العظمی سید احمد زنجانی.

آیت الله العظمی میرزا هاشم آملی.

آیت الله العظمی آخوند ملا علی همدانی.

آیت الله العظمی فکور یزدی.

آیت الله العظمی شیخ مرتضی حائری یزدی.

این تعداد مرجع تقلید در میان شاگردان یک استاد واقعاً بیسابقه است و حکایت از اوج معنویت و نفس الهی آن مرد بزرگ دارد.

بحث از سجایای اخلاقی و کیفیت تعلیم و تربیت ایشان و نیز کارهای عمرانی او بویژه در جریان سیلی که در قم در سال ۱۳۱۳ ش. بوقوع پیوست و نزدیک به هزار خانه را تخریب کرد، و نیز مبارزات سیاسی ایشان مخصوصاً در برابر تهاجمات رضاخان نسبت به دین و مذهب و شعائر دینی بحث مفصلی است که از ذکر آن در اینجا صرف نظر میشود. و اشاراتی از آن در کتاب «برگی از تاریخ قم» آمده است.

تألیفات حاج شیخ:

۱- کتاب الصلاه

۱- دررالاصول

۲- کتاب الرضاع

۳- کتاب المواریث

۴- کتاب النکاح

۵- تقریرات مرحوم فشارکی

۶- رساله عملیه

۷- حاشیه عروه الوثقی

۸- حاشیه برانیس التجار

۹- استفتائات

۱۰- کتاب الحجه المنتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف

۱۱- کتاب الرجعه.

توضیح کوتاهی پیرامون کتاب استفتائات

از کتاب استفتائات ۲ نسخه خطی شناسایی شد.

۱- نسخه خطی به شماره ۲۱/۱۹۱ که دارای ۲۲۴ صفحه است و در کتابخانه مدرسه آیت الله گلپایگانی نگهداری میشود.

۲- نسخه خطی به شماره ۵۴۰ کتابخانه آستانه مقدسه حضـرت معصومه J(1). و تصحیح حاضر براساس این نسخه انجام شده است. این نسخه دارای ۳۲۴ صفحه وزیری است. ابتدای نسخه چنین است:

ص:۱۱

۱- [۱] . «فهرست نسخههای خطی کتابخانه آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه J »، ج۲، ص۱۶۲.

«بسم الله الرحمن الرحیم (باب الطهاره): (س) هرگاه دست تا شانه نجس شود...» و پایان نسخه اینگونه است: «و بقیه که سدس باشد از عمّه است و الله العالم. تمّ کتاب المیراث. کتب هذه الرساله الشریفه عبدالله الموسوی الاشتهاردی. اللهم اغفر لمؤلفه و لبانیه و لکاتبه، فی سنه ۱۳۶۱ق. و لکلّ من استفاء من هذا الکتاب الشریف و یستفید».

نسخه کتابخانه مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی تفاوتهای فراوانی با نسخه خطی کتابخانه آستانه مقدسه دارد. و جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای علی اشرف عبدی با تلاش زیاد موارد اختلاف دو نسخه فوق را استخراج و در کتاب حاضر منعکس نموده است. استفتاءات متعددی در هر کدام از این دو نسخه وجود دارد که در دیگری نیست. و این تفاوتها از هرکدام از دو نسخه با مشخص کردن مکان هر استفتاء و قرار دادن در باب مناسب خود انجام شده است.

گرچه شاید امروز کسی مقلّد مرحوم حاج شیخ نباشد ولی چاپ و نشر این کتاب از ارزش و اهمیت والایی برخوردار است زیرا گذشته از آنکه ادبیات آن زمان را مشخص میکند- و به همین جهت در تصحیح حاضر به ویرایش محتوایی پرداخته نشد- فرهنگ دینی ۹۰ سال پیش را مشخص میکند. علاوه برآنکه در این مجموعه استفتاءاتی یافت می شود که هنوز بی نظیر است. برخی از پاسخهایی که در این کتاب آمده خود می تواند یک رساله اعتقادی به شمار آید و ارزش آنرا دارد که بصورت کتاب جیبی مستقل منتشر گردد. استفتاءات در خصوص کیفیت تعامل مسلمانان با یهود و بهائیان و افراد جدید الاسلام و منافقان از قسمت های جذاب این کتاب است.

مرحوم حاج شیخ در پاسخ به سوال شماره ۸۳۸ می فرماید: من کتابی در باب رجعت نوشته ام. از اینجا معلوم می شود که ایشان تالیفی در این خصوص داشته است و باتوجه به آنکه قبلاً- کتابی با عنوان «کتاب الحجه المنتظر» و با نام مرحوم حاج شیخ

عبدالکریم حائری چاپ شده و آن کتاب بحث رجعت را ندارد معلوم می شود مقصود کتابی دیگر غیر از «کتاب الحجه المنتظر» است.

نکته هایی درباره رضاشاه مثل آنچه در ص ۴۳۵ آمده، یا نامه ایران باستان مثل ص۴۰۰، و اشاراتی به تاریخ آن دوران مثل ص۳۹۸ و... در این اثر یافت می شود.

این کتاب مشتمل است بر استفتائات تعدادی از مراجع و علمای بزرگ:

۱- استفتائات مرحوم آیهالله العظمی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی که با علامت «ظم» در اصل نسخه خطی مشخص شده است.

۲- استفتائات مرحوم آیهالله العظمی سید کاظم طباطبائی یزدی که با علامت «طبا» مشخص شده است.

۳- استفتائات مرحوم آیهالله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری که برخی با نام کامل ایشان و برخی دیگر بدون امضاء است.

ضمناً تمام استفتائات بدون امضاء مربوط به ایشان است.

۴- تعداد بسیار اندکی از استفتائات با امضاء «فیروز آبادی»(۱) است. که مشخص شده و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم به آنها تعلیقه زده است.

۱- [۱] . آیت الله سید محمد حسینی یزدی فیروزآبادی فرزند سید محمد باقر فرزند سید حسین، در سال ۱۲۶۵ هـ.ق در فیروزآباد اَشگ ذر یزد بدنیا آمد، دوران کودکی را در همانجا سپری نمود، سپس به یزد عزیمت کرده و دانش سطوح را فرا گرفت در حدود سی سالگی به سامرا مهاجرت نمود و از محضر میرزای بزرگ شیرازی و پس از آن در نجف از سید محمد کاظم یزدی و آخوند خراسانی بهره جست و در شب جمعه آخر ربیع الاول ۱۳۴۵ در سامرا وفات یافت و پیکرش پس از تشییع به نجف انتقال یافته و در صحن حضرت علی D دست راست ورودی باب الطوسی در مقبرهی ویژه به خاک سپرده شد. از آثار علمی اوست جامع الکلم فی حکم اللباس المشکوک فیه. [دانشوران یزد؛ ریحانه الأدب؛ معجم الرجال الفکر و الأدب فی النجف]

در پایان لازم است از تولیت معظم آستانه مقدسه حضـرت معصومه سلام الله علیها حضرت آیت الله سید محمد سعیدی که اهتمام ویژه به امور فرهنگی و نشـر علوم و معارف و خصوصاً آثار فقهی دارند و این اثر نیز با حمایت و تاییدات ایشان سامان یافته و نیز از حجه الاسلام و المسلمین آقای سید حسن نقیبی و حجه الاسلام و المسلمین آقای علی اشرف عبدی که برای تصحیح و نمونه خوانی و غلط گیری این کتاب وقت فراوانی صرف کرده و زحمت کشیده اند صمیمانه تشکر و قدردانی کنم.

والسلام علی سیدتنا و مولاتنا الستّی فاطمه المعصومه

بنت باب الحوائج الی الله تعالی.

و آخر دعوینا ان الحمدلله رب العالمین

احمد عابدی

ربیع المولود ۱۴۳۳ ق.

ص:۱۴

پیشگفتار

الحمد الله رب العالمین، والصلاه علی اشرف رسله خاتم النبیین و علی اوصیائه المعصومین.

در هفدهم ماه ذی قعده الحرام ۱۴۱۵ ه_.ق به کتابخانه مبارکه ی کریمه اهل بیتJ حضرت فاطمه ی معصومه دخت، هفتمین پیشوای ب_شر حض_رت موسی بن جعفرH مشرف شدم، مسئولین محترم آن کتابخانه مبارکه کتاب مخطوطی بدستم دادند که مشتمل برعده از مسائل فقهیه بصورت سؤال و جواب بدین شرح:

۱- کتاب مخطوط منسوب به آیت الله العظمی الحاج الشیخ عبدالکریم الحائری (مؤسس و بنیان گذار حوزه ی مقدسه ی علمیه قم در جوار دخت گرامی حضرت موسی بن جعفر) أعلی الله مقامه بود.

۲- این کتاب مخطوط دارای ۱۸ کتاب(۱) از کتب فقهیه متفرقه که از محض_ر آن وجود پربرکت سوال شده می باشد. حقیر مقدار زیادی از مسائل آن را مطالعه نمودم، الحق والانصاف کثیری از آنها مورد استفاده زماننا هذا می باشد.

۱- [۱] . در فهرست ابتدای کتاب ۱۸ عنوان آمده و عناوین دیگری مثل صوم و رضاع و... نیامده ولی در اصل کتاب با عناوین مستقل کتب الصوم، کتاب الرضاع و... آمده است و کتاب التقلید و اجتهاد نیز با توجه به کثرت استفتائات ج۲(نسخه کتابخانه آیت الله العظمی گلپایگانی S) اضافه شده است.

۱- در قسـمتی از کتـاب هـا و یـا مسائـل منسوب به صـاحب العروه الوثقی مرحوم آیت الله السـید محمـد کاظم الیزدی قـده نیز هست.

۲- در سطر آخر این کتاب شریف چنین نوشته شده « کتب هذه الرساله الشریفه عبدالله الموسوی الاشتهادی»

و چون مسـئولین محترم کتابخانه محترمه شـبهه در خط شـریف نویسـنده مزبور را داشـتند؛ برای رفع شک عرضه میدارم: حقیر خط شریف نویسنده را می شناسم، وعلاوه شخص ایشان که سیزده سال در زمان مرحوم آیت الله حائریS سطح مشغول؛ و در اواخر به خارج و درس مرحوم آیت الله میرزا محمـد فیض قمی در مسـجد امام حاضـر می شدند، و از رفقا و هم بحثان مرحوم آیت الله آقای حاج غلام حسـین شرعی شیرازی و چند نفر دیگر که همه به رحمت الهی پیوستند بودند و تقوا و زهد ایشان در اشتهارد؛ بلکه در قم در آن زمان معروف بود.

و در مدرسه ی رضویه که جای بحث ایشان (بود) ساکنین آن مدرسه مبارکه در آن زمان همه او را عادل می دانستند.

و اواخر عمر شریفشان قریب ۳۷ سال در اشـتهارد اقامه ی جماعت و بیان احکام و رفع نیازهای دینی مردم می نمودند، و حقیر هم کراراً به محضـر شریفشان می رسیدم، و جز تقوا و صفا و صدق چیزی مشاهده ننمودم، و مردم اشتهارد هم غیر از خوبی از ایشان یاد نمی کند.

و در اواخر سال ۱۳۵۶هـ.ش(۱). به رحمت خداوند پیوسـتند، حش_ره الله مع اجداده الطاهرین و اگر آستانه مقدّسه مصلحت بداند این سؤال و جواب را به طور پاکیزه و

ص:۱۶

۱- [۱] . آن مرحوم سال ۱۳۶۵ هـ.ق زنـدگانی را بدرود گفته، همچنانکه در آئینه دانشوران ص۹۵ به نقل فهرست نسخههای خطی آستانه ج۲، ص۱۶۳ آمده است.

طرز نوین مسائل آن را ترتیب دهد، امید است مورد توجهات حضرت ولی عصـر قرار گیرد، و مشمول شفاعت کریمه اهل بیتE قرار گیرد «یا فاطمه اشفعی لی فی الجنه فان لک عندالله شأناً من الشأن» و روح پر فتوح بنیان گذار حوزه ی مقدّسه علمیه قم که به توسط شاگردان راستین او انقلاب اسلامی تاسیس و تحولی در کشور ایران، بلکه جهان اسلام پیدا شد- شاد خواهد شد، انشاءالله.

کاتب این نسخه مرحوم آقای آقا سیّد عبدالله برهانی موسوی از هم بحثان مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ غلام حسین شرعی شیرازیS- که او نیز از متصلّبین در امور دین و مذهبی بود.

والسلام علی من اتبع الهدی، ۱۸ ذی قعده الحرام ۱۴۱۵

اقل الطلاب علی پناه الاشتهاردی

ص:۱۷

ص:۱۸

(س) چه می فرمایید اولاً ـ در عمل نمودن به فتاوی سید مرحوم در جائی که فتوی آن حضـرت در دست نباشد مثلاً جلد ثانی و جلد ثالث عروه الوثقی که پس از وفات مرحوم سید مطبوع شده و سرکار محشی نفرموده اید و اشخاصی که مقلد آن مرحوم بوده اند و اکنون به حضـرتعالی مقلدند اذن می دهید که به آن دو جلد رساله ملحقه عمل نمایند یا نه ثانیاً در جایی که مجتهد عادلی نباشد غیر مجتهد عادل می تواند به شهود رسیدگی نموده و حکم دهد بنا بر عموم حجتیه بینه به هر کس باشد و ثالثاً در مسئله سابقه شخص غیرمجتهد در مقام فصل خصومت عقد صلح فصل خصومت جاری نماید یا اینکه مصالحه نماید حق مدعی را به حلف منکر یا چیز دیگر به شرط آنکه منکر قسم خورد دعوی به مصالحه کذائیه ساقط می شود یا نه یا اینکه نه به وجه عوضیت و شرطیت بلکه بطوریکه مصالحه نماید حق مدعی را به منکر بدو مثقال نبات مثلاً به شرط اینکه برای مدعی باشد اختیار فسخ هرگاه منکر به برائه ذمه محلف نشود و یا اینکه

۱- فصل خصومت با احلاف رد به غیر مصالحه نمایـد یا اینکه بگوید مدعی به منکر اگر قسم خوری بری هستی آیا ابراء معلق صحیح است یا نه متمنی است جواب فروعات این مسئله را به طوریکه اشکال نماند مرقوم فرمایید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم در صورتی که کسی سابقاً مقلد مرحوم سید بوده در هر مسئله که فتوی مقلد فعلی حی که به او رجوع کرده در دست نباشـد بقاء به تقلید سابق بی اشـکال است و جلد ثانی و ثالث عروه الوثقی که از حیث غلط مامون باشـد عمل به طبق آنها ضـرر ندارد در مسـئله ثانیه غیر مجتهد عادل نمی تواند به طبق بینه حکم بدهد در مسـئله ثالثه صـلح دعوی و صلح مدعی به حلف منکر یا به چیز دیگر به شـرط حلف او جایز است و همچنین صلح بدو مثقال نبات مثلاً با شرط خیار فسخ در صورتی که منکر قسم نخورد صـحیح است و فرض اخیر که مفـادش ابرا، معلق است مشـکل است و بایـد دانست که حلفی که شـرط می شود یـا عوض می شود یـا به نحو دیگر بایـد مقصود حلف بر برائه قبـل از این مصـالحه باشـد و الله العالم الاحقر عبدالکریم حائری(۱)

۲- (س) تبعیض در مسا ئل که شـخص بعضـی را باقی بر فتوای مجتهـد میت بوده باشـد و بعضـی را عـدول به حی کنـد جایز است یا نه و آیا در احتیاطات لا یترک میت عدول به حی کند هم تبعیض محسوب است یا نه و جایز است یا نه؟

(ج)- اما در احتیاطات مطلقه میت رجوع به حی نمودن بی اشکال است و اما عدول از بعض از فتاوی میت به حی اگر مرجع او مرحوم حجهالاسلام آقای

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۴.

سید محمد کاظم اعلی الله مقامه بوده است ضرر ندارد چون خودشان تجویز فرمودند رجوع به حی را عیب ندارد انشاءالله.(۱)

۱- (س) کسی که مقلد مرحوم آیهالله شیرازی طاب ثراه بوده و فعلاً هم باقی بر تقلید هست و در احتیاطهای مرحوم شیرازی به احتیاط عمل کرده حالا می تواند آن احتیاط ها را به فتوی مجتهد حیّ رجوع کند یا نه؟

(ج)- بلی می تواند والله العالم حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.(۲)

۲- (س) شخصی از روی سهو یا نسیان یا جهل قصوری یا تقصری عملی کرد که موافق فتوی مقلد نبود یا عمداً مخالفت کرد و بعد از فوت این مجتهد تقلید مجتهد دیگر کرد که این اعمال سابقه با فتاوی ایشان مطابق است و در این تقلید دویمی متذکر شد بنا موافق افتاده اعمال سابقه با فتوای سابق آیا قضاء آنها واجب است یا خیر؟

(ج)- اگر آن اعمال با قصد قربت بجای آمده باشد عدم وجوب قضا بعید نیست و احوط قضاء است خصوص در جاهل مقصر و مخالف عمدی و الله العالم(۳)

۳- (س) ما فعلاً به شما مقلد هستیم بعد از فوت مجتهد سابق و اعلمیت شما از سابق و یا اعلمیت سابق از شما به ما معلوم نیست پس در این مسئله که عمل کرده ایم و آن مسئله که عمل نکرده ایم تکلیف ما بقاء است و یا مختاریم در بقاء؟

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۸۴.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۵۷.

۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۰۸.

(ج)- مختارید.(۱)

۱- (س) در احتیاط مطلقه رجوع به غیر اعلم و یا اعلم قبل از عمل و یا بعد از عمل چه طور است؟

(ج)- رجوع به غیر با رعایت الاعلم فالاعلم در فرض مخالفت غیر اعلم با اعلم جایز است مطلقا.(۲)

۲- (س) اگر مجتهـد سابق که فوت شـده اورع باشد از مجتهد لاحق و مقلد در بعض مسائل به فتوی لاحق عمل کرده و لاحق بقاء را در بعض جا احتیاط می داند پس در این صورت رجوع به بقاء در قول اورع سابق لازم است یا نه؟

(ج)- لازم نیست و الله العالم.(۳)

۳- (س) به مجتهـدی تقلیـد کرده ام الحـال می بینم مجتهـدی دیگر دارد که او را احتمـال اعلمیت دارد در این صـورت لازم است که به آن مجتهـدی که شـبهه اعلمیت دارد رجوع کند یا نه به فرض عدم جواز رأی این مجتهد در دست نبود لهذا به آن مجتهد تقلید کردم به خیال اینکه رأی همان مجتهد را بدست آورم رجوع می کنم آیا در این صورت رجوع جایز است یا نه؟

(ج)- مجرد شـبهه اعلمیـت مجـوز ر جـوع نیسـت و در فرض ثـانی رجـوع مـادام کـه مخـالفت معلـوم نیست ضـرر نـدارد و الله العالم.(۴)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۸.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۹.

۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۲.

۴- [۴] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۱۹.

۱- (س) از جهت بینه سوال می کنم آیا سید ابوالحسن اصفهانی و حاجی شیخ عبداله ممقانی جایز به تقلیدند به عبارت اخری عدالت ایشان در نزد حضرت حجهالاسلام معلوم است مرقوم فرمایید تا اینکه در احتیاط های لازمه حضرت حجه الاسلام رجوع نمائیم؟

(ج)- رجوع به آقایان مراجع تقلید انشاءالله بی اشکال است و الله العالم.(۱)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۲۱.

۱- (س) هرگـاه دست تا شانه نجس شود و تا مرفق فرو برنـد در کر یا آب جاری، آیا آن قـدری را که فرو برده پاک می شود یا خیر؟ و هم چنین هرگاه ظرفی مثل پاطیل و غیر آن نجس شود و بخواهنـد او را تطهیر نماینـد، در کر بگذارنـد که به تدریج زیر آب برود، پاک می شود یا خیر؟

(ج)- هر مقـداریکه از بـدن متنجس، به واسـطه بردن در کر یـا آب جاری پاک میشود، نجس بودن مافوق آن مضــر نیسـت بهطهـارت آن بـا کر ملاقـات کرده، و ظرف مزبور بگردانیـدن در کر به تدریـج پـاک میشود. والله العـالم، الاحقیر عبـدالکریم الحائری.

۲- (س) هل یجوز الاستعمال زایداً عن مقدار الوضو و الغسل من الانهار الواقعه فی مثل بلدنا هذه مثلًا من دون احراز الاذن عن اربابها مع احتمال الصّغار و المجانین بینهم ام لا؟

(ج)- یجورُ ما قام السیره علیه من الاستعمالات، الا مع نهی المالک اوکون المستعمِل غاصباً او کون الاستعمال بتبعیّته.

ص:۲۵

۱- (س) اسامی اشخاصی که مضاف الیه آن ها اسماء جلاله یا اسماء ائمّه هدیEاست از قبیل (عبدالله) (وعبدالکریم) و عبدالعلّی و عبدالحسین و غیره مسّ این اسامی بی وضو چه صورت دارد؟

(ج)- مس مضاف الیه اسماء مذکوره محل اشکال است، والله العالم.

۲- (س) وضو گرفتن در حضور ضعیفه اجنبیّه - با نظر کردن آن - جائز است؟ بر فرض عدم جواز، غیراجنبیّه با اجنبیّه در این حکم اند برابرند یا خیر؟

(ج)- وضو صحیح است هر چند کشف بدن - با علم به نظر کردن اجنبیّه - احتیاط در ترک آن است، والله العالم.

۳- (س) شخص در نیّت غسل - از وجوب و ندب - و در نیّت نماز - از اداء و قضاء به واسطه ی مشخص نبودن وقت - معطل است، آیا نیّت ما فی الذمّه و ما فی الواقع و نفس الامر نماید، کفایت می کند یا خیر؟ وبر فرض عدم کفایت، چه طور نیّت نماید؟

(ج)- کفایت میکند، والله العالم.

۴- (س) دواجاتی که از ذمّی و غیر آن - از کفّار در بازار مسلمین - خریده می شود، چه مایع بوده باشد چه جامد، پاک است یا نجس؟ و هکذا دواهائی که اطبّاء کفّار که در معالجه شخص خودشان به مریض مداوا می کنند، بدون مباشرت دست؟

(ج)- تا علم به نجاست نباشد، محکوم به طهارتست، والله العالم.

۱- (س) گِل کوچه بـا نجاسات متعـدده - به واسـطه مرور انسان و حیوانات - ممزوج و مخلوط شـده، پای حیوانات و لباس و پای انسان به همین گِل آلوده می شود و تطهیر شـرعی پای حیوانات ابـداً ممکن نیست و انسان را هم - همه روزه در طول پنج شش ماه زمسـتان و بهار - تطهیر در نهایت ع_سرت و سختی است، آیا ممکن است که حکم نجاست از آن گِل برداشته شود یا خیر؟

(ج)- بر فرض نجاست، حکم برداشته نمیشود؛ لکن علم به اینکه - همه نقاط آن کوچه در همه این اوقات - نجس است، غالباً بعید است، والله العالم.

۲- (س) چکّه که از سقف حمام می افتد - بدون علم بر نجاست آن - نجس است یا خیر؟

(ج)- بـدون علم محکوم به طهارت است، ولی هرگاه معلوم است که از بخار آب نجس است، بایـد اجتناب نماید، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۳- (س) متیمّم از غسل جنابت، نماز در مسجد می خواند(۱) یا نه؟

(ج)- ظاهراً - مادامیکه تیمّم بر او م_شروع است - عیب ندارد مگر تیمّم در ضیق وقت.

۴- (س) متنجس غیرسـا تر که ملبوس یـا محمول باشـد که ضـرر نـدارد در نماز، آیا ولو عین نجس هم در آن باشـد یا نه، که فقط در آنجا است که عین نداشته باشد یا ازاله کند؟

ص:۲۷

۱- [۱] . میتواند بخواند یا نه؟.

(ج)- محمول غیرساتر وکذا لباس غیرساتر عیب ندارد، هر چند ملوّث به عین نجاست باشد، مثل خون و نحو آن بلی احوط احتیاط از محمول نجس العین است، مثل اجزاء میته و کلب و خنزیر، والله العالم.

۱- (س) زید تمام حرکات و سکنات و عقایدش در موارد، اظهار مخالف با طریقه حقّه جعفری است و در تمام اوقات تنقّید(۱) از احکام شرع، و با مرتدّین فطری بهائی و امثال آن معاشرت و مواصلت می کند به اندازه که از برای عمرو علم حاصل است که زید از طریقه جعفری خارج و مرتدّ فطری است، فقط چیزی که باقی است، زید لساناً نمی گوید که من دارای فلان عقیده هستم؛ آیا تکلیف معاشرت با او چیست؟

(ج)- در صورت علم به کفر، با رطوبت با او ملاقات نکند، والسلام.

۲- (س) در اعضاء وضو یا غسل، شخص هرگاه احتمال دهد که شاید خون رسیده باشد یا مجروح بود، احتمال دهد شاید خون آمده باشد، تفحص لازم است یا نه؟

(ج)- احتمال - از جهت طهارت و نجاست - محتاج به فحص نیست؛ و از جهت مانع بودن - در محل غسل یا وضو - محتاج به فحص است، والله العالم.

۱- [۱] . نقد، انتقاد.

۱- (س) شـخص وضو می گیرد یا غسل می کنـد برای غایتی مثلاً برای قرآن خواندن؛ بعد از وضو یا غسل، آن غایت را به جا نیاورد؛ آیا وضو و غسل او را صدمه می رسد و عیب می کند یا نه؟

(ج)- عیب نمیکند، والله العالم.

۲- (س) طفـل نزدیـک به بلوغ از طهارت و نجاست خبر می دهـد؛ به عبارت اخری می گویـد فلان نجس را تطهیر کرده ام یا آن که بعـد از قضای حاجت می گوید طهارت گرفته ام؛ آیا قبول است یا نه؟ در صورت تعلیم کردن پدرش، آداب طهارت و نجاست و استنجاء را چه طور است؟ قبول است یا نه؟

(ج)- هرگاه از گفته او اطمینان حاصل شود، میتوان معامله طهارت نمود، والّا مشکل است، والله العالم.

۳- (س) حضـرت حجه الاسـلام در رساله فرموده ایـد چرک زیر ناخن حال سایر اجسام دارد درنجس شـدن و پاک شـدن، مگر عرفاً او را جسم نگوینـد که در این صورت نجاست و طهارت نسـبت به محل داده می شود؛ آیا شـخص شک کند در این که چرک زیر ناخن مرا جسم می گویند عرفاً، یا نه؟ در صورت شک در تجسّم، تکلیف چیست؟ پاک است یا نجس؟

(ج)- در صورت شک، احتیاط نماید.

۱- (س) ادخال میت غیر مغسّل در مسجد - بدون آن که موجب تلویث و تنجیس شود - جائز است یا نه؟ و بر تقدیر جواز فرقی میان جنب و یا حائض و نفساء او با متطهر هست یا نه؟

(ج)- در جنب و حائض و نفساء احتیاط کنند، ولی ادخال میت در مسجد کراهت دارد.

۲- (س) وضع قرآن بر سینه میت غیر مَغسّل جائز است یا نه؟ و - برفرض عدم جواز - فرقی بین مماسّه قرآن با بشره ی میت و یا وضع بر روی لباس او هست یا نه؟

(ج)- بسمهتعالی، در مماسهی خطوط با بشره احتیاط کنند.

۳- (س) حکم تخلّل حدث اصغر و یا حیض و نفاس و استحاضه را در اثنا اغسال ثلثه میّت بیان فرمائید.

(ج)- بسمهتعالی، حکم به وجوب اعادهی غسل مشکل است؛ لکن احوط، اعاده است بعد از اتمام؛ و همچنین در اثنا تیمّم.

۴- (س) بنا بر اشتراط مطهریّت ارض، جفاف عرفی و طهارت او ولو به قاعده کل شیء طاهر بر فرض علم به نجاست و یا گل بودن - مثل زمستان - آمد و شد در مساجد جائز است یا نه؟ و بر فرض عدم جواز، در صورتی که سابقه علم به نجس بودن زمین مسجد باشد، باز هم حرام است؟ به عباره اخری حرمت تنجیس در صورتی است که زمین مسجد پاک باشد یا مطلقاً اگرچه سابقاً هم دیگران نجس کرده باشند، باز هم حرام است؟ و اگر حرام شد، نماز در مسجد حکمش چیست؟

(ج)- در صورتیکه ته کفش نجس باشد و علم داشته باشد به نجاست، باید اجتناب کند از رفتن مسجد؛ ولی تمام جاهای مسجد آثار مسجدیّت بر آن مترتّب نیست، چونکه ممکن است که مرافقی از برای مسجد باشد که قصد مسجدیّت در او نشده باشد.

۱- (س) دستمالی که آلوده به عین نجس است، از قبیل خون زاید بر درهم و یا بول و منی در جیب مصلّی، آیا حکم محمول نجس دارد و نماز باطل و یا متنجّس و نماز صحیح است؟

(ج)- مانعی ندارد.

۲- (س) اهل کتاب - یعنی یهود و نصاری - پاکند یا نجس؟ و بر فرض نجاست، دلیل شرک است یا دلیل دیگری دارد؟

(ج)- بسمه تعالی، نجس هستند و دلیل دیگر هم دارد که شامل غیر مش_رک هم هست.

۳- (س) گِل بازار و یا خیابان و کوچه - در صورتی که اطراف شبهه محصوره باشد، به این معنی که لااقل در هر ده قدم و یا پنجاه قدم یک قدم معلوم النجاسه است - در نظر مکلف حکمش چیست؟

(ج)- در چنین فرضی، لازم الاجتناب نیست و لکن برای نماز اگر عین آن گِل در لباس باشد، خوب است محو شود.

(س) در تطهیر نجاسات در آب کر و جاری، می فرمائید یک دفعه کافی است، و در ظروف متنجسه می فرمائید باید سه دفعه شسته شود، آیا کفش -

۱- مانند ارسی که با چرم دوخته باشند یا تیماج - حکم کدام دارد؟ همین طور کلاه غدی یا کلاه کاغذی حکم کدام یک دارند؟ و این تطهیر که از قول سرکارمرقوم شد، از کتاب سئوال و جواب آقا میرزا محمدتقی شیرازی - اعلی الله مقامه - که محشّی است به حاشیه سرکار و آقای سید ابوالحسن اصفهانی و آقای میرزا محمدحسین نائینی و آقای سیدمحمد فیروزآبادی و آقای آقامحمدمهدی صدر - مدظلکم العالی - مرقوم است، آقا طریق حکم الله مرقوم و به مهر یا امضاء شریف خودتان مزیّن فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، مذکورات در سئوال، حکم ظروف ندارند، مهر عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) چه می فرمائید در این مسئله که استعمال از آب قنوات - مملوکه جاریه در سطح زمین ویا زیرِ آن - در طهارت و رفع احتیاج از قبیل اکل و شرب و غیرذلک ممّایحتاج - جائز است یا نه؟ در صورت جواز، آیا ذخیره کردن به چند روزه جائز است یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، قنوات مملوکه جاریه بر سطح زمین استعمال آن از قبیل شرب و تطهیر و طبخ و نظائر آن ظاهراً عیب ندارد با قید عدم ضرر مالک عرفاً، و امّا استعمالات - آن در حالت بودنش در زیر زمین - محل اشکال است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) حوضی که آب مباح در آن است و کاهی هم همسایگان می روند آب غصبی شق النّهر می کنند و داخل آن حوض می شود و خارج می شود، آیا

ص:۳۲

۱- استعمال آن آب به جهت طهارت از حدث و غیره جائز است یا خیر؟ و بنا بر عدم جواز، عسر و حرج مجوز آن می شود یا خیر؟

(ج)- استعمالش جائز نیست حتی در صورت عسر و حرج.

۲- (س) هرگاه در خانه مجرای نهر آبی است که مال اهل دشت است و به جهت زراعت می برند، چون که تمام هفته جریان ندارد و بعضی از ایّام آن خانه آب نمی آید، صاحب خانه - با عدم علم به کراهت مالکین آن نهر، از غیر این که مجری را تغییر دهد وسط همان مجری - یک حوض درست می کند که تقریباً شش هفت کر آب می گیرد به جهت استراحت ایامی که آب نمی آید، آیا استعمال آب آن حوض که از این نهر پرشده جهت رفع حدث و غیره جائز است یا نه؟

(ج)- هرگاه استعمال صاحبخانه فقط از جهت رضایت صاحب آب باشد نه حق شرعی، مجرد عدم علم بهکراهت مالکین کافی نیست؛ و اگر از جهت حق شرعی باشد یعنی صاحبخانه حق داشته باشد که تمام حوائج همه ایام را از آن آب بگذراند، میتواند به قدر حاجت حوض درست کند، اگرچه مالکین کراهت داشته باشند، والله العالم.

(س) هرگاه شخصی خانه خرید که مجرای آبی از غیر در آن هست، و آن باغچه هم که دارد از آن نهر شرب می شود، و لکن مشتری در وقت خریدن از بایع نمی پرسد که این باغچه از این نهر آب دارد یا خیر و بایع هم فوت کرد، آیا از برای مشتری اشکالی دارد که آن باغچه را از این نهر شرب نماید یا خیر؟ در

ص:۳۳

۱- صورتی که مظنّه مشتری به این است که آن باغچه از این نهر شاید حق شرب نداشته باشد؟

(ج)- مش_روب شدن در زمان بایع ظاهر در استحقاق است؛ پس اگر خانه با همه توابع فروخته شده باشد ولو به ذکر اجمالی، و به حسب عرف آن ولایت آب هر محلّی منضمّاً به محل فروخته میشود، مشتری میتواند باغچه را مش_روب کند، مگر علم داشته باشد که حق ندارد.

۲- (س) در استعمال آب از برای غسل و وضو که اباحه شرط صحّت است، آیا عدم علم به غصب، کفایت می کند یا علم به اباحه شرط است؟

(ج)- علم شرط نیست، بلکه احراز اباحه ولو به اماره شرعیه کافی است.

۳- (س) حوض - که از قدیم الایّام جنب نهری - ساخته اند در کوچه و وقف نموده اند و آب آن حوض هم از قدیم الایّام از همین نهر باز می کردند و مانعی هم نداشته، فعلاً اگر مالکین آن آب مانع شوند، حکم به غصب آب آن حوض می شود یا آن که همان تص_رّف سابق عمومی کفایت می کند و آب را می توان باز نمود و طهارت و استعمالات دیگر نمود؟

(ج)- ظاهراً همان تص_رف سابق کافی است مادامیکه علم به خلاف نباشد، والله العالم.

(س) در اثناء وضو اگر اختیاراً آن عضو را که شسته خشک کند، مثلاً با دستمال یا به سبب گرمی هوا یا حرارت بدن آن عضو خشک بشود، اشکال دارد وضو یا نه؟ و به واسطه خلافی که علماء در معنی موالات در وضو فرموده اند،

ص:۳۴

۱- در مفروض سئوال اگر موالات به هر معنی باشد اگر اشکال داشته باشد که اختیاراً خشک کند اشکال باقی است یا به یک معنی اشکال ندارد؟ و به معنای دیگر مشکل است؟ در هر صورت به طریق متعارف نوعاً وضو می گیرند، در اثناء وضو مثلاً جوراب می کنند، عمامه بر می دارند، مسح می کنند، یک مقداری از اعضاء خشک می شود، مشکل می شود وضو ساختن؟

(ج)- چنانچه موالات - که عبارت از پی در پی باشد - به هم نخورده باشد، هر محل از وضو که خشک شود - و او خود شخص به دستمال خشک کند - اشکالی ندارد، در صورتیکه به قدر مسح رطوبت در اعضاء باشد، و چنانچه موالات به عنوان دیگر باشد که علماء فرموده اند در وضو که تا عضو سابق خشک نشده عضو لاحق شسته شود، آنهم اگر بعض از عضو خشک شود ولو عمداً که مقداری در عضو رطوبت باشد، آنهم ظاهراً اشکالی ندارد و همین مقدارها که عمامه برمی دارد یا جوراب میکند و مقداری رطوبت در عضو سابق است، معلوم نیست ضرر داشته باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۲- (س) اگر کسی در صغارت غسل بر او واجب شد، مثل این که مس میّت نمود و غسل ننمود و اول کبارت نیز غسل بر او واجب شد، غسل زمان کبارت را نمود و نیّت غسل سابق را ننمود، آیا غسل او صحیح بوده؟ و نماز و روزه این چند سالی که نیّت آن غسل سابق ننموده، صحیح است یا خیر؟

(ج)- اگر غسل زمان کبارت واجب بوده، کفایت از غسل سابق میکند. الاحقر عبدالکریم الحائری.

ص:۳۵

۱- (س) آیا طائفه یهود که در این صفحات می باشند و خودشان را جدیدالاسلام می نامند و می گویند ما جدیدالاسلام می باشیم، لکن از ذبیحه مسلمین و پیه و روغن و غیره اعراض می نمایند، نه دختر از مسلمان می گیرند و نه دختر به مسلمان می دهند، آیا جزء مسلمین محسوب می شوند یا خیر؟ و رفتن مسلمانان در حمّامی که این ها می روند، صحیح است؟ یعنی با رطوبه(۱) ملاقات با این اشخاص نمودن جائز است یا خیر، در صورتی که قطع داشته باشد که دروغ می گویند و یهودی می باشند؟

(ج)- البته با قطع به اینکه یهودی بر یهودیت خود باقی است، اظهار اینکه من مسلمان شده ام فائده ندارد.

۲- (س) شخص صبح بیدار می شود در حالتی که جنب است و به غسل کردن نمی رسد، اگر بخواهد تطهیر کند خود را و تیمّم نماید، وقت می گذرد یا این که ممکن نیست تطهیر - از جهت سردی هوا یا ملوّث شدن و نجس شدن اعضاء دیگر - آیا با این حال با لباس نجس می توان نمازخواند؟

(ج)- در مفروض سئوال تا ممکن است تقلیل در لباس نجس نماید و با عدم امکان تقلیل در لباس نجس، تیمم نموده و با لباس نجس نماز بخواند، انشاءالله صحیح است، و این حکم در صورتی است که - به ملاحظه برودت یا اعذار شرعیّه دیگر - متمکّن از بیرون نمودن لباس نباشد، و الّا با تمکن متعیّن است عاریاً نماز بخواند، والله العالم.

۱- [۱] . رطوبت.

۱- (س) در وقت وضـو گرفتن می تـوان بـا دو دست صـورت را وضو داد یـا خیر؟ و در حین اشـتغال به مسـح رجلین می توان مشغول به اقامه گفتن شده یا خیر؟

(ج)- شسـتن صورت به قصـد وضو با دو دست هم جائز است و احوط آن است که اقامه را بعـد از فراغ از وضو مشـغول شود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) بعد از ساکت شدن جوش آب انگوری که سرکه نهاده اند، قدری از ظرف خالی می ماند به سرکه شدن آب انگور جای ظرف خالی بالتّبع پاک می شود یا نه؟

(ج)- بسمهتعالی، پاک میشود، والله العالم.

۳- (س) هرگاه شخص غسل میّت داده، به خیال نجس نبودن غساله آن به جامه اش ملاقات کرده، و دو سال در آن جامه نماز خوانده، باشد حکم چیست؟

(ج)- مقدار زمانی را که یقین دارد که با آن جامه - قبل از تطهیر - نماز خوانده باید قضاء نماید.

۴- (س) بیان فرمائیـد این مسـئله شـرعیه: شخصـی - در عالم جهالت که عارف به مسـئله نبود - وطی کنـد با الاغ یا ماده گاو، شخص دیگری را بعد از چند سال عارف به مسـئله شد که حیوان موطوئه گوشت آن حرام می شود، در این مدت معاشـرت با صـاحب حیـوان داشت از حیث رفت آمـد و غـذا خـوردن، و این شـخص واطی مـال نـدارد آن حیوان را بخرد و بسوزانـد، آیا تکلیف این مرد واطی چیست و آیا اخبار به مالک حیوان لازم است یا خیر؟

(ج)- نجاست حیوان مزبور شرعاً معلوم نیست، و همچنین نجاست شیرش معلوم نیست بلکه معلوم طهارت آن است و معلوم نیست بر واطی لازم باشد اخبار مالک، و الله العالم.

۱- (س) وقت داخل نشده، شخص می داند اگر خود را جنب کند باید تیمم کند در وقت، آیا جائز است با حلیله خود جماع کند یا نه؟ یا آن که وقت داخل شده و می داند اگر جنب شود باید تیمم کند، حلال است یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، جائز است در هر دو صورت و بهتر ترک است.

۲- (س) کسی که قصدش نه غسل کردن و نه تیمم کردن - در وقت یا خارج وقت - جماع با زوجه اش کند، حلال است یا نه؟ و اولادش ولد شبهه می باشند یا نه؟

(ج)- هرگاه معتقد وجوب آنها باشد، اولادش حلالزاده است.

۳- (س) شییءِ متنجس در دهن یا مطلق باطن انسان بودن، آیا باطن به ملاقی آن نجس می شود یا نه؟ و اصل باطن به هیچ وجه نجس می شود یا نه؟

(ج)- علی الاقوی هرگاه متنجس از خارج وارد باطن بشود، مثل دهن متنجس نمیشود.

۴- (س) مسح پا را به دفعات کشیدن جائز است یا نه؟ به این طریق که یک دفعه از اول تا به آخر نکشد، بلکه قدری بکشد، دست بردارد، دو مرتبه بکشد قدری، باز دست بردارد، دفعه سیّم تمام کند، صحیح است یا نه؟

(ج)- هرگاه منافی با موالات نباشد ضرر ندارد، با ملاحظه عدم اختلاط رطوبت دست با رطوبت محل.

۱- (س) در زمین غصبی یا لباس غصبی یا فرش غصبی جماع جائز است یا نه؟ بر فرض وقوع آن جماع حرام، اولاد آن چه حکم دارد؟

(ج)- هر نحو تص_رف در مال غصبی جائز نیست، ولی اولاد حلالزاده است.

۲- (س) در اماکن متبرکه و مشاهد مشرّفه که غالباً صحن و حوض آب و حرم های آن عمل دیوان صرف کرده اند، مظنون است که لاابالی بودند و از مالیات صرف کرده اند، نماز ووضو در آن ها صحیح است یا نه؟ و در صورت عدم علم، می شود حمل بر صحت کرد از طریق دیگر یا نه؟

(ج)- محمول بر صحت است.

۳- (س) رسم است - در این ولایت مهربان - انگور را به پای خودشان در ظرف می فشرند و [می]کوبند، آب او را شیره می کنند و تَفُل و پوست انگور را در ظرف - که خمره است - می گذارند، بعد از مدتی آب انگور- ی که در میان تفل و پوست انگور مانده - به خودی خود جوش می آید؛ پس از جوش بعد از مدتی از جوش باز ماند و می رسد و خوردنی می شود، ولی در میان اهل مهربان به آن ترش می گویند نه سرکه، و قدری با سرکه در لون و طعم تفاوت دارد؛ پس در این صورت این تُرش نجس و حرام است یا نه؟ سابقاً به خدمت مبارک استفتاء کرده بودیم فرموده بودید نجس و حرام است، قبول نکردند، به زودی جواب بفرمائید لازم است.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه از چوب های درشت خوشه داخل در آن باشد، پاک شدنش - به سرکه شدن آن - مشکل است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) شخص بدنش نجس بوده و فراموش نموده تطهیر را، و با رطوبت م_سریه با اشخاصی و اثاث البیتی ملاقات کرده و بعد از متذکّر شدن از برای او ع_سر و حرج است گفتن به آن ها و تطهیر همه آن اساس، تکلیفش چیست؟ و آیا خودش باز با همان اشخاص و آن اثاث می تواند با رطوبت م_سریه ملاقات نماید یا خیر؟

(ج)- در امثال این امکنه که ما در آن تعیّش داریم و آب جاری و کر و حمام زیاد است، انسان یقین میکند که اسبابی که وقتی نجس شده، و هم دست و بدنی که وقتی نجس شده، تا به حال مکرراً ملاقات کرده است کُر یا جاری را، دیگر ملاقات با آنها اشکالی ندارد؛ بلی هرگاه ظرفی باشد که بنابراین نیست آن را به میان کر یا جاری داخل کنند، مثل خمره، از آن باید اجتناب کند.

۲- (س) شخص جنب اجرت حمامی ندارد، ولی زیادی از مستثنیات دین دارد؛ آیا در این صورت جائز است تیمّم نماید؟ یا باید از ما ذُکِر بفروشد و اجرت اغتسال نماید؟ و اگر در این صورت قرض کردن ممکن باشد ولی از برای شخص خود ذلت می بیند در استقراض، ولو بالنسبته بنوع ذلت نباشد، آیا در این صورت استقراض واجب است یا خیر؟

(ج)- هرگاه ممکن است فروختن یا رهن گذاردن، تیمم جائز نیست، و هرگاه استقراض ذلت و حرج باشد، تیمم جائز است، والله العالم.

۱- (س) صابون و شمع کافوری و چرم که از بلاد خارجه می آورند و مُهر خارجه زده اند، آیا این ها را از مسلمان گرفتن جائز است، در صورتی که علم به سابقه آن نداشته باشیم یا نه؟

(ج)- هر چه مشکوک باشد که پیه حیوانی دارد عیب ندارد، و اما جلود که از خارجه میآورند اگر از دست مسلمی اخذ شود که احتمال داده شود او عیب ندارد.

۲- (س) از بلاد اسلام چرم و پوست را از زمین یافتن چه طور است؟ مثلاً یک جلد قرآن بیابد که جلد آن چرم باشد، بیان فرمائید.

(ج)- ضرر ندارد انشاءالله.

۳- (س) کسی معذور، به عوض غسل تیمّم نمود، بعد آن تیمّم بشکست، در آن وقت اگر بخواهد نماز واجبی بکند، آیا باید تنها تیمّم نماید یا تنها وضو بسازد؟ یا هر دو را؟ و مقدم کدام است؟ و مؤخر کدام؟ و به چه نیّت بکند؟

(ج)- معذوریکه تیمم نمود عوض غسل و بعد محدث به حدث اصغر شد، در صورتیکه عذرش باقی باشد، اقوی کفایت وضو است و احوط ضَمّ تیمم است به وضوء.

ص:۴۱

۱- (س) مسجدی است از قدیم الایام در بلد ساری معروف به مسجد جامع؛ حوض کوچک در گوشه مسجد است، از قدیم است؛ حوض بزرگی هم در وسط، یکی از اعیان احداث کرده است به واسطه این که حوض قدیمی کافی نبوده است و نیست؛ وضو ساختن در این حوض چه صورت دارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه عمارت مسجد توقف داشته باشد به حوض مزبور، اشکال ندارد، ایضاً در مفروض سئوال بعید نیست وضو دیگران در آن صحیح باشد.

۲- (س) خون صاحب عادت هفت روز اگر از عادت بگذرد، تکلیف ترک عبادت است یا نه؟ و اگر در هفت قطع شد و غسل نمود، در روز هشتم بازدید، آیا تا چند روز ترک عبادت یا عمل به احتیاط نماید؟

(ج)- اگر از عادت گذشت، تا ده روز را صبر کند؛ یعنی معامله حیض کند، ولو تخلّل یک روز یا دو روز طهر هم بشود و اگر بر ده روز قطع شد، تمام حیض بوده، و الّا زاید از عادت و استحاضه قرار بدهد، حتی از گذشته، و با تخلل طهر احوط در یوم پاکی جمع مابین تروک حائض و افعال مستحاضه است، والله العالم.

۳- (س) حجت بودن قول ذوالید به نجاستِ چیزی قبل از استعمال و بعد از استعمال، تفاوت دارد یا نه؟ مثل این که در جائی چائی خورده ایم و بعد از چند روز صاحب فنجان خبر داده که من ندانسته بودم که فنجان متنجس بود، بعد از آن فهمیده ام که متنجس است، تکلیف چیست؟

(ج)- در حجیت قول ذی الید، فرق نیست قبل از استعمال و بعد از آن.

ص:۴۲

۱- (س) جاهل به مسئله - قبل از وقت، - غسل جنابت را به قصد وجوب نماید، چه طور است؟ و اگر نماز قضاء در ذمه اش باشد و خیال گذاردن نباشد، می تواند وجوباً نماید(۱) یا نه؟

(ج)- قصد وجوب قبل از وقت برای جاهل به مسئله ظاهراً مضرّ به صحت غسل نیست و اما ملتفت، به مجرد اینکه قضاء واجبی به ذمه دارد، معلوم نیست بتواند قصد وجوب نماید، با اینکه خیال خواندن ندارد و بهتر این است که قصد قربت مطلقه نماید.

۲- (س) در مدارس طلّاب وضو گرفتن و نماز خواندن - در صورتی که حال وقف آن معلوم نباشد و مزاحم حال طلاب نباشد، نمازش - صحیح است یا خیر؟

(ج)- اگیر سیره بر اینگونه استعمالات جاری باشد، مثل آنکه در شارع عام داشته باشد که مردم آمد و شد نمایند، عیب ندارد انشاءالله.

۳- (س) آیا طائفه بهائی و بابی و ازلی جزء کفّارند یا خیر؟ طائفه شیخیّه نیز می توان ملحق به بهائی نمود یا آنکه آن ها جزء مسلمانها می باشند و پاکند؟

(ج)- کافر کسی است که انکار کند خدا یا پیغمبر یا ضرورتی از ضروریّات اسلام یا چیزی را بداند که پیغمبر او را از جانب خدا آورده است؛ یا اعتقادش این باشد

۱- [۱] . وجوباً غسل نماید.

که شـریعت پیغمبر خاتم صـلی الله و علیه و آله وسـلم نسخ شده است، پس از تحقق یکی از این امور، محکوم به کفر و احکام کفر بر آنها جاری است.

۱- (س) مسح تا ساق پا کشیدن صحیح است یا نه؟ و موجب بطلان وضو می شود یا نه؟

(ج)- اگر به قصد تشـریع نباشد، بلکه زیادی را قصد لغو میکند، ضرر ندارد ظم(۱)- طبا(۲)- عبدالکریم(۳).

۲- (س) مسح را تکرار کند، صحیح است یا نه؟ و استیناف در وضو چه حکمی دارد؟

(ج)- در غیر وسواس به جهت زیادتی یقین ضرر ندارد و استیناف هم مانع ندارد. ظم-طبا- ع.

۳- (س) در تیمم کفّین را با هم از رستنگاه مو بکشد تا بالای چشم، کفایت می کند یا نه؟ و تکرار آن صحیح است یا نه؟

(ج)- صحیح است و تکرار هم ضرر ندارد، ظم-طبا بجهه تحصیل یقین-ع.

۱- [۱] . ظم [کاظم آخوندی خراسانی].

۲- [۲] . طبا [طباطبایی صحاب عروه الوثقی].

۳- [۳] . عبدالکریم [حائری].

۱- (س) چیزی که کم از ساتر باشد می فرمائید - با وصف نجس یا متنجس همراه مصلی باشد - ضرر ندارد، هرگاه مشکوک باشد که آیا به قدر ساتر هست یا نه، چه صورت دارد؟

(ج)- چون شک در مانع است، بنا بر عدم گذارد. طبا-ع.

۲- (س) حوض مدرسه که غالباً عوام ها در آن جا وضو می گیرند و نمی دانیم وقف خاص طلاب است یا عام، به فعل بعض عوام ظن حاصل می شود، کفایت در اباحه وضو می کند یا نه؟

(ج)- ضرر ندارد انشاءالله.

۳- (س) قول ذوالید - در کریّت و قبله - معتبر است یا نه؟

(ج)- اعتبار ندارد. ظم-ع.

۴- (س) طلا و نقره ی مسکوک به آیات قرآن یا اسماء مبارکه معصومینE در ید کفّار، گرفتن از ید کفّار واجب است؟ در صورت وجوب قیمت را به عادله ی سوق مسلمین به او باید داد یا هر قیمت بگوید باید داد؟ یا آن که طلا و نقره ی مسکوک با خود قرآن فرقی دارد؟ جواب را مرقوم فرمائید.

(ج)- در فرض سئوال وجوب گرفتن از دست کفّار معلوم نیست، ولی چنانچه به ید مسلم باشد در جائیکه معرض باشد، به کفار ندهد، والله العالم.

(س) مالت که شیشه دربست به قولی از فرنگ یا از هندوستان می آورند و روغن ماهی دارد، به اشخاصی که سینه درد دارند یا بعضی مرض ها اطبّا تجویز

۱- می کنند، بعض اوقات در ید مسلمین این زمان، بعضی اوقات در ید کفار، خوردن این مالت جائز است یا خیر؟

(ج)- در صورتیکه نجاست او مشکوک باشد اشکالی ندارد، ولی راجع به روغن ماهی که از ید کفّار گرفته شود، از [جهت] جهه [حلّیت] حلّیه مشکل است، والله العالم.

۲- (س) جزئی از باطن اگر ظاهر شود و ملاقات با نجاسات خارج نماید، بعد از زوال عین آیا باید تطهیر شود یا منفعل نمی شود بدون عین؟ مثل آن که زبان را به دست برساند بمالد و نحو آن؟

(ج)- ملاقات باطن با نجاست در ظاهر - به نحویکه مثال زده شده است ظاهراً - سبب انفعال است، لکن بعد از عود به باطن یا نبودن عین، محتاج به تطهیر ظاهراً نباشد، هر چند احتیاط بد نیست.

۳- (س) آیا جائز است بدون طهارت مسّ نمودن چیزهائی که حاکی است از اسماء محترمه و یا به اشاره در چیز نوشته شود مثل طلسمات و ضمائر و اسماء اشاره که مرجع اسمائی است که منوط به طهارت است و مثل شماره ی حروف کلمات به حساب جمل در کبیر و وسط و صغیر آن و کذا کلماتی که بیرون می آورند در صفحه کاغذ و تخته و فلزّات که محل و زمینه آن به صورت خط باقی می ماند که محسوس هوا و فضائی است که جای کلمه بوده، یا آخرین جزئی که به کلمه ی مخرجه متصل بوده با حجاری که به عمق حجاری می شود و مثل مس نمودن بیوتات و اشکالی که عدد حروف را به طریق وفق اعداد می نویسد؟

(ج)- احوط ترک مَسّ است نسبت به اشیاء حاکیه که ذکر شده و ظاهراً آنچه به صورت خط است - از صفحه کاغذ و تخته و فلزات - در حکم خط است، بلی اگر صورت خط به هیچ نحو باقی نباشد، مجرد اینکه این مکان قبلاً محسوس با خطّ بوده، موجب حرمت مَسّ نیست و خط برجسته از سنگ یا آنچه به عمق حجاری شده در حکم خطّ است.

۱- (س) هرگاه شخص در غراب به واسطه این که محلّ وضویش نجس است تیمّم کرد و مدّتی نماز خواند، آیا اعاده لازم دارد یا خیر؟ و حکم این تیمم حکم بدل از غسل است یا خیر؟

(ج)- در صورت مفروضه تیمّمش صحیح است و قضاء نماز لازم نیست، و اگر تیمّمش بدل از غسل باشد، بعد از نقض او به حدث اصغر، یک تیمم ما فی الذّمه برای نمازش کافی است، مادامیکه عذرِ اولی باقی باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) هرگاه دست تا شانه نجس شود و تا مرفق فرو برند در کرّ یا آب جاری، آیا آن قدری را که فرو برده، پاک می شود یا خیر؟ و هم چنین هرگاه ظرفی مثل پاطیل و غیر آن نجس شود و بخواهند او را تطهیر نمایند، در کرّ بگردانند که به تدریج زیر آب برود، پاک می شود یا خیر؟

(ج)- هر مقداریکه از بدن متنجس - به واسطه فرو بردن در کرّ یا جاری - پاک میشود، نجس بودن مافوق آن مـضر نیست به طهارت آن چه با کرّ ملاقات کرده و ظرف مزبور و امثال آن به گردانیدن در کرّ به تدریج پاک میشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

ص:۴۷

۱- (س) شخص در نیت غسل از وجوب و ندب و در نیت نماز از اداء و قضاء به واسطه مشخص نبودن وقت معطل است آیا نیت ما فی الذمه و ما فی الواقع و نفس الامر نماید کفایت می کند یا خیر و بر فرض عدم کفایت چه طور نیت نماید؟

(ج)- کفایت می کند والله العالم(۱)

۲- (س) حضرت حجهالاسلام در عروه الوثقی(۲) فرموده اید هرگاه در مسح وضو قوه جریان داشته باشد عیب ندارد و هکذا در تشهد فرموده اید در وسعت وقت مصلی می تواند در نماز پنجگانه تشهد مخفف بخواند اما در بعضی از رساله ها احتیاط کرده اید چه طور است در مسح قوه جریان مضر نیست و تشهد مخفف مطلقاً جایز است یا چه طور است؟

(ج)- عمل به نحوی که در عروه الوثقی مسطور است صحیح است و چنانچه اختلافی با رساله ها باشد احتیاط است البته مراعات احتیاط بهتر است.(۳)

۳- (س) گل کوچه با نجاسات متعدده بواسطه مرور انسان و حیوانات ممزوج و مخلوط شده پای حیوانات و لباس و پای انسان به همین گل آلوده می شود و تطهیر شرعی پای حیوانات ابدا ممکن نیست و انسان را هم همه روزه در طول پنج شش ماه زمستان و بهار تطهیر در نهایت عسرت و سختی است آیا ممکن است که حکم نجاست از آن گل برداشته شود یا خیر؟

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۹۸.

۲- * . مقصود حاشیه عروه الوثقی است.

۳- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۱۸.

(ج)- بر فرض نجاست حکم برداشته نمی شود لکن علم به اینکه همه نقاط آن کوچه در همه این اوقات نجس است غالباً بعید است و الله العالم(۱)

۱- (س) مراد از خطمی که در شستن سر امر به آن شده کل آن است یا برگ یا ساق یا ریشه آن یا مخلوط از همه که مأمور به را عمل کرده باشد یا آنکه هر کدام از آنها که متبادر است هر کدام است معین بفرمائید با آنچه در نظر مبارک متبادر است اگر با تبادر باشد.

(ج)- ظاهرا مراد کل آن باشد و الله العالم.(۲)

۲- (س) عرق حمام نجس است یا نه؟

(ج)- اگر شک باشد که عرق از آب نجس است یا پاک محکوم به طهارت.(۳)

۳- (س) رسم است در این ولایت انگور را در ظرف می گذارند به خودی خود به جوش می آید بعد از رسیدن --(عبارت ناخوانا)-- نه سرکه در لون و طعم قدری با سرکه هم تفاوت دارد بنا بر اینکه آب انگور به جوش آمدن نجس و حرام است این ترش نجس و حرام می شود یا نه؟

(ج)- با فرض جوش آمدن تا سرکه نشده نجس و حرامست و اگر جوش آمدن معلوم نیست یا سرکه شدنش معلوم است ضرر ندارد و الله العالم.(۴)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۰۱.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۰۴.

۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۹.

۴- [۴] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۰.

۱- (س) زنی از دنیا رحلت نموده و یک پ_سر صغیر شیرخوار و شوهری و سه دختر صغیره و کبیره و بعض متروکات دارد و صوم و صلوه یقینی بر ذمّه دارد و به هیچ وجه وصیّت هم ننموده است؛ و بعد آن پ_سرِ صغیر هم از دنیا رفته، حال آیا بر شوهر او - که ولی آن طفل است - یا ورّاث دیگرش واجب است اداء نمودن آن صوم وصلوه یقینی آن مرحومه یا خیر؟

(ج)- به میزان صوم و صلوه ظاهراً باید ترکه موضوع شود، اگرچه احوط این است که از غیر مال صغار موضوع شود، والله العالم.

۲- (س) شخص صوم و صلوه یقین - خودش و از غیر خودش - بر ذمّه او است، آیا می تواند نماز یومیّه خود را در وسعت وقت بخواند؟ و یا نماز مستحبی بخواند؟ و روزه قضاء خودش را و یا روزه مستحبی بگیرد؟ و آیا نماز قضای خودش مقدم است یا نماز قضای غیر؟

(ج)- ظاهراً نماز در وسعت وقت و نماز مستحبی ضرر ندارد و در قضاء در صورتیکه غیر مضیّق باشد مخیّر است و صوم مستحب را با اشتغال ذمه به واجب نمیتواند بگیرد.

۱- (س) خانه ایست ثلث و مصارف مال الاجاره او صوم و صلوه است و مستأجر این خانه پول ندارد مال الاجاره این خانه را بدهد، آیا بر این مستأجر واجب است شخصاً صوم و صلوه را به جا آورد یا می تواند صبر نماید هر وقت داشته باشد صوم و صلوه خریداری نماید؟

(ج)- با تمکن، بر ولی امر لازم است اخذ مال الاجاره نماید و به مصـرف برساند و میتواند همین مستأجر را اجیرکند برای صوم و صلوه، به شرط اهلیّت، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) شخص وصیّ از حال موصیش مطّلع نیست که مقلّد که بوده که در مسائل اختلافیه مثل - اقامه و غیره - عمل نماید، تکلیف وصیّ را معلوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، طرف احتیاط را مراعات نماید، طریق نجات است.

۳- (س) موصی استیجار صوم و صلوه به مقدار تکلیف عمرش خواسته؛ و به فتوای حضرتعالی از اصل ترکه خارج شود، ولی شخص وصیّ می داند که در زمان عمرش مسافرت کرده، ولی زمان مقدار طول مسافرت را نمی داند که به ترتیب عمل نماید، و حال اگر استیجار جمع بخواهد عمل نماید، ضرر صغیر است، و اگر جمع ننماید به چه نحو می فرمائید عمل شود؟ مرقوم فرمائید.

(ج)- حقیر عرض کردم که عبادات میّت از اصل خارج میشود، در صورتی است که معلوم باشد اشتغال ذمه میت یا خودش اقرار به دین کرده باشد و مجرد وصیت به استیجار عبادات تمام عمر، معلوم نیست اعتراف به اشتغال ذمه باشد،

چون خیلی محتمل است که عبادات خود را به نحو دلخواه اطمینان نداشته و به نحو احتیاط مستحبی میخواسته قضاء کنند، در این صورت هرگاه مقدار وفاء ثلث ترکه عبادات را بدهند و در صلوه رباعیّه مراعات جمع مابین قصـر و اتمام بشود، انشاءالله مجزی است، و صغار ورثه - بعد از بلوغ و رشد - هرگاه مراعات نمایند به نحویکه به همین نحو عمل تمام عمر است داده شود، خیلی مناسب است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) صوم و صلوه را که می خواهند به شخصی بدهند که از برای میت به جا بیاورد، اگر بدون صیغه بدهند، چه صورت دارد؟ میّت فارغ می شود یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ذمه میت - در صورتیکه اصل عمل را به جای آورده باشد - فارغ میشود، ولی استحقاق عامل اجرت مسمّی را تابع این است که اجیر شده باشد شرعاً، ولو به عنوان معاطات یا به عنوان جعاله باشد، والله العالم.

۲- (س) مصلی سلام نماز ظهر را فراموش کرد، بین نماز عصـر یا بعد از نماز عصـر به خاطرش آمد؛ تکلیف چیست؟

(ج)- اگر بعد از نماز عصـر به خاطرش آمد، ظاهراً نماز عصـرش محکوم بصحه است، و امّا نماز ظهر احوط این است که سلام او را بگوید و دو سجده هم به جا آورد؛ و اگر در بین عصـر است، احوط این است که سلام ظهر را بگوید و نماز عصـر را تمام کند و دو سجده سهو بخواند و نماز عصـر را اعاده کند، والله العالم.

(س) شخص کثیرالشک که باید اعتناء نکند و شکش اعتبار ندارد، اگر اعتناء به شک خود کرد و مطابق شکی که کرده عمل نمود و کلمات را در نماز

ص:۵۳

۱- مکرر کرد، یـا بعـد از نمـاز اعـاده کرد، چه صورت دارد؟ در صورت تکرار، نماز باطل و درصورت اعاده، مرتکب بـدعت شده یا نه؟

(ج)- کثیرالشک باید اعتناء به شکش نکند و به وظیفه خودش عمل کند؛ و اگر چنین نکرد نمازش باطل است؛ در بعض صور صحیح است و خواندن رکعت احتیاط مثلاً یا غیر لغو است و اگر به قصد وظیفه شرعیه به عمل بیاورد، تشریع است.

۲- (س) بیدار نمودن شـخص خوابیده را بدون اجازه جایز است؟ و بر فرض عدم جواز، برای نماز چه صورت دارد و فرقی هم هست در سعه وقت یا ضیق وقت یا خیر؟

(ج)- اگر ایذاء او شود، حرام است و فرق در سعه و ضیق وقت نیست.

۳- (س) کثیر الشک و وسواسی هرگاه ظنّ به طرفی پیدا کنند، باید عمل نمایند و به جای ایشان حکم یقین دارد یا خیر، همان حکم شک باقی است و باید اعتناء نکنند؟

(ج)- ظاهراً باید به ظن عمل نماید، والله العالم.

۴- (س) در سوره مبارکه حمـد با قصد قرآنیه، قصد انشاء به مضامین آن می توان کرد یا نه؟ و هم چنین در بقیه اذکار و اقوال صلوه با قصد امر آن ها قصد انشاء می توان کرد؟

(ج)- بسم الله تعـالی، بلی جـایز است قصـد انشاء به مضامین قرآن بالتبع در نماز با قصـد قرآنیه، و منافاتی نـدارد و همچنین در بقیه اذکار و تسبیحات با قصد امر آن ها.

ص:۵۴

۱- (س) حدیث شریف لا تعاد را - نسبت به جاهل مرکب غیر ملتفت - در غیر موارد استثناء جاری می دانید یا نه؟ مثل این که مثلاً حرفی از حروف قرائت را از غیر مخرج ادا نماید.

(ج)- بسم الله تعالی، اداء حروف از غیر مخرج اگر خارج بشود از صدق عرف، در عرف عرب مبطل قرائت است و تعمیم لا تعاد در شبهه حکمیه مشکل است.

۲- (س) عادل دانستن امام خود را در نماز، شرط است یا نه؟

(ج)- شرط نیست، لکن ترک احوط است اگر بداند عادل نیست.

۳- (س) آیا حدّ افق هر بلدی تا چه اندازه باید میزان گرفت؟ در قضاء و اداء صلوه و در صوم و افطار در شهر صیام، یا افق برای هر یک علی حده ملحوظ است؟ آیا کوه شیرکوه در هشت فرسخی و مناره مسجد جمعه در دوری اوّل(۱) و بلندی مفرط ثانی(۲) چگونه است؟

(ج)- میزان افق به حسب ظاهر بلندی ها در محل و حول آن در صورتی است که از عادت خارج نباشد؛ آفتاب اگر در مناره مسجد جمعه دیده شود، هنوز غروب نشده؛ و اگر در صبح ببینید طلوع است و اما دیدن آفتاب سرکوه هشت فرسخی یا نبودنش در اطراف خودش معیار طلوع و غروب نیست ظاهراً، والله العالم.

۴- (س) ماموم مسبوق که تکلیفش خواندن حمد و سوره است، از باب جهل به مسئله نخواند؛ آیا نمازش صحیح است یا نه؟

۱- [۱] . دوری شیرکوه.

۲- [۲] . مناره مسجد جمعه.

(ج)- احتیاط به اعاده یا قضاء را ترک نکند.

۱- (س) هرگاه والدین شخص، نمازی که - در مدت عمرشان - خوانده اند صحیح نبوده شرعاً، از باب درست نبودن قرائت یا فرانگرفتن مسائل تقلیدی شان، ولی نماز را با این حال خوانده اند، آیا قضاء آن نمازها بر ولد اکبر واجب است یا وجوب مخصوص به نمازهائی است که به عذر فوت شده؟

(ج)- در صورت علم به فساد و اشتغال ذمه آنها، احتیاط را ترک نکند.

۲- (س) پدر شخص در زمان مقلَّدی وفات کرد که قضاء نماز پدر را بر پـسر بزرگ - به سبب فقدان شرائط وجوب - واجب نمی دانست و بعد از وفات این مجتهد، پسر تقلید از مجتهدی کرده که قضاء را واجب می دانست و وجوب را مقیّد بر شرائط نمی دانست؛ آیا حکمی که ساقط شده بود، دوباره عود می کند یا خیر؟

(ج)- به مقتضای فتوای مجتهد فعلی رفتار نماید، والله العالم.

۳- (س) شخص جنب به حرام اگر بخواهد غسل جنابت کند به جهت نماز، یقین یا ظن یا احتمال دارد که بدنام شود؛ اگر تیمم کند و نماز بخواند، نمازش صحیح است و قضاء ساقط یا خیر؟

(ج)- این چیزها مجوز نماز به تیمم نمیشود؛ بلی هرگاه عصیاناً نماز را تأخیر انداخت تا اینکه وقت تنگ شود به نحوی که وسعت غسل و نماز نباشد و تیمم کرده نماز بخواند، مجزی است اگرچه معصیت کرده است، والله العالم.

۱- (س) عادت کلیه زن ها - به استثناء یکی از هزار اگر آن هم وجود داشته باشد - بر این جاری شده است که غسل جنابت را به واسطه مشقّت آن یا به واسطه تنبلی ترک کنند و تیمم نموده نماز را بخوانند آیا این تیمم صحیح است؟ و مصحّح نماز و مسقط قضاء است یا خیر؟

(ج)- در فرض ضـرر یا عـسر و حرج در غسل، نماز به تیمم صحیح است و در غیر آن در وسعت وقت صحیح است (چنین)(۱) و ضیق وقت - به نحویکه در جواب سئوال قبل نوشته شد - مجزی است، والله العالم.

۲- (س) مصلی شک می کند در لباسی که پوشیده است آیا این از زیّ من خارج است که حرام باشد یا نه؟ در صورت شک، حرام است پوشیدن چنین لباس یا نه؟

(ج)- حرام نیست، والله العالم.

۳- (س) در صورت شک در شکی وقت، مصلی می تواند تسبیحات اربع را سه دفعه بخواند؟ و یا تشهد متعارف بخواند؟ یا لازم است در صورت شک در ضیق یک دفعه تسبیحات را بگوید و تشهد مخفف بخواند؟

(ج)- ظاهراً میتواند، والله العالم.

(س) مصلّی ظن دارد به این که نماز او چهار رکعت است، آیا لازم است که فکر کند، بلکه ظن او مبدل به یقین شود یا لازم نیست؟ بلکه ظنّ عوض

۱- [۱] . ظاهراً : است.

۱- یقین است در صورتی که لازم باشد فکر کردن، مصلی می داند هر قدر فکر کند مبدّل به علم نخواهد شد؛ در این صورت چطور است؟ فکر لازم است یا نه؟

(ج)- هرگاه ظن مستقر شده باشد لازم نیست، والله العالم.

۲- (س) مصلّی لباس خارج از زیّ پوشیده از زیر لباس ها به قسمی که مستور است در زیر لباس ها ظاهر و نمودار نیست که خلق دیده و سبب انکار خلق باشد؛ در این صورت هم حرام است یا نه؟

(ج)- هرگاه به نحوی باشد که در معرض نمودار شدن نباشد، حرمتش معلوم نیست، والله العالم.

۳- (س) هرگاه به موجب تقویم، ماه کم یک باشد، ماه کم یک باشد، لکن دیده نشود، کسی خواهد نماز ماه گذارد [گزارد] به امید آن که شاید از ماه باشد، صحیح است یا لازم است ماه یقین باشد بعد بگذارد؟

(ج)- به رجاء آنکه اول ماه باشد، میتواند به جا بیاورد، والله العالم.

۴- (س) در اول ماه قبل از طلوع آفتاب، صحیح است شخص نماز ماه را گذارد [گزارد] یا لازم است نماز ماه بعد از طلوع شمس گذارده [گزارده] شود؟

(ج)- احوط، تأخیر از طلوع شمس است، والله العالم.

۵- (س) کمربند بستن و پالتو پوشیدن برای زن، جائز است یا نه؟

(ج)- چنانچه از ملابس مختصّه مرد نباشد، اشکالی ندارد و بعید نیست که کمربند از مختصات مرد باشد.

ص:۵۸

۱- (س) در مسـجدی که جمعی نشسـته و شـخص مشـغول به بیان احکام شرعیه و عقاید دینیه است، هرگاه کسی مشغول نماز شود و به قدری جهوری الصّوت در قرائت باشد که باعث ایذاء و زحمت متکلم و مستمعین فراهم آورد، در صورتی که انعقاد مجلس اسبق بر مصلی باشد، نمازش صحیح است یا نه؟

(ج)- نماز صحیح است.

۲- (س) در مکانی که جماعت منعقد است، شخصی نماز فرادی می خواند، ولی آن شخص کسی است که فرادای او توهین و تفسیق عمل فعلی از امام جماعت است، چنین نماز چه صورت دارد؟

(ج)- در فرض سئوال که فعل او تفسیق فعلی باشد و توهین باشد، صحت نماز مشکل است.

۳- (س) شخصـی که سـجده کلام الله را باید به جا بیاورد، آن چه در سـجده نماز شـرط است از غصب نبودن مکان سـجده و پاک از حدث و خبث و غیره، شرط است یا نه؟ حکم الله را مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، شرط نیست مگر اباحه مکان که او شرط است و همچنین طهارت محل پیشانی علی الاحوط.

۴- (س) اسم شریف یا کنیه یا لقب خاتم انبیاء یا ضمیری که راجع به آن سرور باشد، شخص استماع یا سماع نماید، یا این که بگوید یا بنویسد، صـلوات فرسـتادن واجب است یا نه؟ و هم چنین در نوشـتن صلوات، واجب است یا نه؟ و اعلامی که ترکیب به اسم مبارک آن سرور شده است، آن در سماع یا استماع یا گفتن یا نوشتن، در صلوات فرستادن و نوشتن چه حکم دارد؟

ص:۵۹

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در اسم و لقب و کنیه، احوط، عدم ترک صلوات است و اما در سایر موارد، وجوب معلوم نیست اگرچه احوط است، والله العالم، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۱- (س) شخصی نماز واجب خود یا والدین یا استیجاری به گردنش هست، آیا صلات مستحبه می تواند به جا آورد یا نه؟ و هم چنین مستحبات دیگر؟ حکم الله را بیان فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اقوی جواز است]چنین[خصوص در صورتیکه اشتغال به نماز واجبی هم داشته باشد و تهاون در اتیان به آن نکند.

۲- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که شخصی اجیر شود برای نماز میتی که چهار سال نماز بخواند، مثلاً ده نماز صبح پی درپی و ده نماز ظهر و ده نماز عصـر و ده نماز مغرب و ده عشاء که نماز ده روز شده باشد و نماز مذکور را به این ترتیب فوق تمام کند، مسائلش را هم بداند اما مسئله ترتیب را جهلاً خیال کند به این طریق که مذکور شد صحیح است، حالا می گویند که به ترتیب فوق که خوانده شده صحیح نیست، باید از سر بگیری بخوانی، شخص مستأجر هم امر معاش خودش را به سختی بگذراند، اگر چنان چه از سر دو مرتبه چهار سال نماز بخواند، خیلی عسرت می شود، بفرمائید صلوه مزبور که عرض شد صحیح است یا خیر؟ برذمّه اجیر مانده است؟ جواب این مسئله بفرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، کفایت به نحوه مزبور معلوم نیست، مگر بر بعضی از تقادیر که ظاهر مورد سئوال، غیر آن است، بلی از هر چند نمازیکه پی در پی به جا آورده یکی درست شده، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

ص:۶۰

۱- (س) در جواب سلام یا سلام کردن، مرسوم است از برای مذکر و مونث به یک نحو سلام می کنند، صحیح است یا این که از برای زن باید به تأنیث سلام کرد؟ مثلاً علیکِ السلام به کـسر کاف گفت، یا این که علیکنّ السلام - به صیغه جمع مؤنث - سلام کرد و جواب گفت؟ و آیا در نماز و غیر آن تفاوت دارد یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، مراعات قواعد عربیّت را از دست ندهد حتی المقدور، خاصه در نماز که موافق احتیاط است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم بن محمد بن جعفر.

۲- (س) شخص مریض - که تکلیف او در حال شدت مرض نماز نشسته و خوابیدنی بوده - نمازش فوت گردید و بعد که صحّت پیدا کرده، نظر به اقضِ مافات، نماز را باید ایستاده یا این که به همان قسم که در آن موقع مکلف بوده، به جای بیاورد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مسئله قضاء نماز، باید در صورت قدرت بر ایستادن، قضاء ایستاده به جای آورند نه نشسته.

۳- (س) اگر کسی در این عصـر نماز جمعه بخواند، خلاف شرع کرده است یا خیر؟ آن چه فتوای حضرتعالی است بیان فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، نماز جمعه در مثل این زمان - که دعوت به اجتماع از امامD از امام محقّق نمیشود و همچنین از ازمنه که متصدی خلافت خلفا جور بودند - وجوب تعیینی ندارد، ولی به مقتضای اخبار صحیحه، اگر بخواهند در زمان قصور ید از ائمهE جماعتی که کمتر از پنج نفر نباشند و یکی از آنها

صلاحیت برای امامت و خطبه خواندن داشته باشد، یعنی عادل باشد، چنین جماعتی چنانچه بخواهند جمعه بخوانند، صحیح است و اگر هم بخواهند نماز ظهر را چهار رکعت بخوانند، صحیح است و این است معنی وجوب تخییری در زمان غیبت امامD که جمعی از علماء امامیه قائل به آن میباشند، والله العالم.

۱- (س) ترک سجده سهو راجعه به نماز ظهر و اتیان آن سجده بعد از نماز ع_صر، جائز است یا نه؟ بیّنوا توجروا.

(ج)- وجوب سجده سهو فوری است، بلی اگر در بین نماز عص_ر ملتفت شد که سجده سهو در نماز ظهر را ترک کرده، ظاهراً جایز است نماز را تمام نماید و سجده سهو را بعد از نماز عص_ر بکند، احوط است. واللّه العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) بسم الله الرحمن الرحیم، در صفحه ۳۱۸ فی الوسائل، باب عدم جوار تحویل الخاتم لتذکر الحاجه إلّا فی عدد الرّکعات محمد بن علی بن الحسین فی معانی الاخبار، عن محمد بن الحسن، عن الصفار، عن یعقوب بن یزید بن محمد بن ابی عمیر، عن عبدالحمید بن ابی العلا، قال؟ قال ابوعبداللهD: إنّ ال_شّرک اَخَفی من بیت النمل، و قال: منه تحویل الخاتم لیذکر به الحاجه و شبه هذا، بنا به مضمون همین خبر شریف، شخص در حال قنوت نگین خاتم خود را عقیق یا غیره برگرداند، و به نگین خاتم نظر نماید، و ذکر قنوت بخواند، آیا تحویل صدق می نماید؟ شرک است یا این که بر بگردانیدن نگین انگشتر را تقلب می گویند، عیب نیست و شرک نمی آورد و معنی تحویل در این خبر شریف چیست؟ بَیِّنُوا اجرکم علی اللّه.

ص:۶۲

(ج)- خلاصه مفاد حدیث شریف این است که شخص باید اعتمادش بر خداوند قادر متعال باشد و به غیر او اعتماد نکند، حتی آنکه اگر انگشتر خود را در انگشتی کند که متعارفش نبوده، در آن انگشت نماید تا به این جهت مطلبی که در نظر داشته فراموش نکند، این هم اعتماد به غیر خداوند است.

۱- (س) در صلوه استیجاری فرمودند: اگر موصی وصیت کرد که نماز استیجار کنند و مقیّد نکرد که مثلاً به اقل واجب اکتفاء بشود، باید به صلوه متعارفه استیجار بشود و در صلوه متعارفه به استحباب باید خوانده شود، مثلاً در رکوع و سجود صلوات باید فرستاد یا نه؟ مثلاً اقامه برای هر نماز باید گفته شود یا نه؟ یا در سلام به سلام آخر نماز را تمام بکند یا نه؟ یا تسبیحات به یک مرتبه اکتفاء بشود یا نه؟

(ج)- راجع به استیجار صلوه، غرض از متعارف که گفته شده متعارف از استیجار صلوه است که نوع مردم میدهند و استیجار میکنند نه آنکه متعارف از صلوه مردم است، والّا آن متعارفی ندارد، نوعاً که استیجار میکنند قید بعض از مستحبات را میکنند، از آن جهت گفته شده.

۲- (س) زیدی - از طرف دولت - مأمور تسویه و اصلاح طرق و شوارع بیابان است و بدواً مثلاً از اصفهان می رود به یزد، و آنجا در بعضی محل ها نمی داند کی کار او تمام می شود، آیا حکم سفر معصیت بر او مترتب است یا حکم اهل بَوادی را دارد؟ یا حکم دائم السفر؟ و کسی که شغل او سفر است دارد (چنین) و در نماز و روزه اش چه باید بکند؟ و چون فقیر است، مستدعی است که اجازه بدهید حقوقش را - که می گیرد - صدقه از جانب صاحب واقعی آن اخذ نماید، یا طریق دیگری برای تحلیل حقوقش مرقوم فرمائید.

ص:۶۳

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، معلوم نیست که حکم سفر معصیت را داشته باشد و همچنین دائم السفر را هم ندارد، اگر شغل او نشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله که مسافر در کشتی می خواهد نماز بخواند، در تشخیص قبله متحیر است، آیا قبله نما - که قبله را نشان می دهد - از تعیین قبله کافی است؟ یا این که قول قبیطان کشتی - که عارف به جهات بلاد است، سمت مکه معظمه را نشان می دهد - معتبر است؟

(ج)- بسمهتعالی، در صورتیکه علم به قبله متعذّر است اکتفاء میشود به ظن الاقوی فالاقوی، پس در فرض سئوال باید عمل برطبق اقوی - از قبله نما و قول کشتیبان - است، والله العالم.

۲- (س) مسافر - که در اماکن اربعه مخیر، است بین القصــر و الاتمام - آیا حد حایر چه قدر است؟ و مسجد الحرام و مسجد حضــرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چه اندازه است؟ حالا - که مسجدین وسیع شده - آیا در هر جای آن ها مسافر مخیر است یا حدّ خاصّی دارد؟ بیّنوا توجرا.

(ج)- بسمه تعالی، احوط در مسجد اقتصار بر اصل است، و در حائر بر اطراف ضریح است، والله العالم.

۳- (س) کثیر الشک چه کسی است؟

(ج)- کسیکه سه شک بکند - در سه نماز یا در یک نماز - کثیرالشک است.

۴- (س) در محلی که در او فعل حرامی شده باشد، صلوه در آن مکان صحیح است یا خیر؟

ص:۶۴

(ج)- مانعی ندارد اگر سابقاً در آن محل فعل حرامی واقع شده باشد، و اگر فعلاً اشتغال به معصیت داشته باشند، احوط اجتناب است.

۱- (س) اگر کسی در ماه مبارک رمضان خوابید و برای سحر که بیدار شد غسل بر او واجب شده بود و از حیاء غسل ننمود و تا صلوه صبح با تیمم بیدار بود و صلوه نمود و در عصـر آن روز غسل نمود، روزه اش صحیح است یا خیر؟ کفاره بر او لازم است یا خیر؟

(ج)- اگر تیمم در غیر حال ضیق وقت باشد صحّت صوم مشکل است و موجب قضاء و کفاره میشود و اگر در ضیق وقت تیمم کرد صوم او صحیح است و موجب قضاء کفاره نمیشود، ولو عاصی باشد در تأخیر غسل، و اما نماز او اگر در ضیق وقت آن تیمم کرده باشد، صحیح است.

۲- (س) هرگاه شخص لباس داشته باشد و موی گربه در آن بوده باشد، و حال تفحص نموده و هرچه هست ظّن حاصل می نماید که دیگر موی گربه در آن نیست؛ باز در وقت دیگر می بیند که موی گربه در این است، آیا نماز در این لباس صحیح است یا نه؟ اگر صحیح نباشد، محل عـسر و حرج می باشد؟ تکلیف معین فرمائید.

(ج)- در مفروض سئوال، اگر آنچه معلوم بوده ازاله نماید، ظاهراً اشکالی ندارد صلوه به آن لباس، والله العالم.

(س) امامی که در ظواهرات احکام شرع سخت باشد، مأمومی مدتی به او اقتداء نمود، وقتی اظهار حسدی از او احساس نمود و بعضی عیب جوئی

۱- مردم از او بدید وسخن هائی که کشف عجب و خودپسندی نماید از او بشنید، مأموم اهمیت نداده حمل بر صحت کرده و نمازهای چنین مأموم صحیح است یا نه؟ بر فرض صحت می تواند همین عیوبات او را کبیره و صغیره حساب نکرده با همین حمل بر صحت اقتدا به چنین امام کند یا خیر؟ و امثال این عیوبات منافی عدالت است یا نه؟ حقیر را سربلند فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در باب امام جماعت میزان عدالت است، و آن هم به ترک گناه کبیره و اصرار بر صغیره از روی ملکه درست میشود، و آنچه در سئوال ذکرشده، موجب خروج از عدالت نیست، لکن اگر موجب شک در عدالت سابق او بشود، نمازهائی که خوانده صحیح است و بعد اقتدا نکند، و چنانچه عدالت سابق او محقق است و حمل بر صحت هم داشته باشد، اشکالی ندارد.

۲- (س) مسافر در شهر قم قصد اقامه ده روز می کند و بعد از مضیّ عـشره حرکت می کند که مراجعت به وطن خود - که مسافت است - بکند و در نیم فرسخی مریض می شود و برمی گردد به قم، آیا صلوه او به چه نحو است؟ قصـر یا تمام یا جمع؟ و آیا اگر ثانیاً که برگشته است بخواهد قصد اقامه نماید چه طور است؟

(ج)- چنانچه از حد ترخص خارج نشد و مراجعت به محل اقامه نمود نماز او تمام است، و اگر خارج شد و عود نمود، واجب است بر او قصـر، مگر آنکه ثانیاً قصد اقامه عـشره نماید، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

ص:۶۶

۱- (س) شخص در رکعت دوم مغرب یا عشاء اقتداء کرد، در رکعت دومش - که رکعت سوم امام است - هنوز قصد اقتدا را دارد، آیـا در آن صورت تکلیفش جهر در قرائت است یـا اخفـات؟ و در صورت اخفات اگر چنان چه امام به رکوع رفت یا به سجده رفت و هنوز به اقتداء باقی است، این صورت تکلیفش چیست؟

(ج)- مادامیکه مقتـدی است، تکلیف او اخفات در قرائت است، و اگر امام به رکوع رفت و مهلت نیست سوره را اسـقاط کند، و هرگاه در بین حمد است، احوط فرادی است.

۲- (س) مغرب یعنی غروب شـرعی را چه وقت می دانید؟ آیا فتوای حـضرتعالی مخالف است با فتوای مرحوم سید رحمه الله علیه؟ اگر چنان چه عادل عارف به وقت ایستاد به نماز، می توان نماز خواند یا آن که باید اذان بگوید تا بشود نماز خواند؟

(ج)- در موقعی که حمره مـشـرقیه از سـمت رأس زایل شده باشد، مغرب است و اما به صـلوه عارف عادل برای جواز دخول صلوه میتوان اکتفاء نماید، در صورتیکه مصلی با این شخص در اصل وقت - اجتهاداً یا تقلیداً - اختلافی نداشته باشند.

۳- (س) در رساله نوشته: امام جماعت باید اعرابی نباشد، مقصود از اعرابی چه کس است؟

(ج)- مراد از اعرابی اشخاصی است که در بلاد و قُرای مسکن ندارند، از قبیل بادیه نشینان و ایلات.

۱- (س) شخصی عیال داشته، بدون اجازه شوهر برود زیارت، آیا حق دارد برود؟ در صورتی که برود، آیا روزه و نمازش و زیارتش چه صورت دارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال سفر بدون اجازه زوج ظاهراً سفر معصیت است، صوم را باید بگیرد و نماز را هم باید تمام کند.

۲- (س) مولانا حجه الاسلام! ما یقول العالم فی لباس الذهب فی الصلوه کزنجیر الذهب فی الساعه او خاتم ذهب؟ افتونی ماجورین و کذا الضرس.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، لا تجوز الصلوه للرجل فی کل ما یعد زینه فی العرف، اذا کانت ذهباً و کذا الضرس من الذهب اذا عدّ فی العرف زینه.

۳- (س) در اثنا صلوه شک می کند در باب یک مسئله، و ظن قوی دارد که دست رس به حل آن مسئله ندارد، به ظن عمل کند و احتیاطاً اعاده کند نماز را، صحیح است یا نه؟

(ج)- در اثنا صلوه، عمل به مظنون کردن جائز است، و بعد هرگاه مطابقه با واقع داشت صحیح است.

۴- (س) نافله رواتب در غیر وقت مقرر خودشان اداً می باشد یا قضاء؟

(ج)- در غیر وقت - که بعد از گذشتن وقت باشد - نیّت اداء و قضاء نکند، ضرر ندارد.

۵- (س) ایاک نعبد و ایاک نستعین یا اهدنا الصراط المستقیم را به قصد طلب هدایت و استقامت[استعانت] از خدای تعالی مکرر گفتن در نماز چه صورت دارد؟

(ج)- قصد قرآنیّت لازمست در یک مرتبه، هر چند طلب استعانت و هدایت هم بالتبع مقصود باشد، و در زاید بر یک مرتبه، قصد طلب استعانت و هدایت هم کافی است.

۱- (س) در سفر در راه رفتن - در ماشین یا غیره - اختیار توقف را نداشته باشیم، در تنگی وقت راجع به نماز تکلیف چیست؟

(ج)- در صورتیکه ممکن نباشد، ولو به اینکه وجهی به عنوان تعارف داده شود، یا در خروج محذور دیگری باشد، در همان جا نماز بخواند، با مراعات هر قدر ممکن است، از توجه به قبله و استقرار و نحوهُما من الشرائط.

۲- (س) شخصی مدتی قد قامت الصّلوه به کسر آخر می دانسته و گاهی به وقف می خوانده و گاهی به وصل، بعد فهمید که به ضم آخر است و یقین ندارد که چند نماز را به وصل و کسر خوانده، تکلیفش چیست؟

(ج)- چون حقیر در گفتن اقامه احتیاط میکنم، نه آنکه فتوی به وجوب آن میدهم، پس جائز است از برای کسیکه شما تقلید غیر احقر، در جواز ترک اقامه و در این صورت نمازهای سابق شما بیاشکال میشود.

۳- (س) شخص نماز قضاء بسیار بر ذمّه دارد و ترتیبش را نمی داند، آیا می تواند هر روزی یک شبانه روز به ترتیب بخواند یا خیر؟

(ج)- اگر ترتیب حرج باشد - ظاهراً - ساقط است و اشکالی ندارد.

۴- (س) اذا دارالأمر فی الصّلاه بین این که با جماعت خوانده شود، بدون نافله یا بدون جماعت با نافله، یا بین این که با جماعت خوانده شود، بدون خضوع و خشوع، او بدونه معهما، فایتهما افضل؟

(ج)- جماعت بدون نافله افضل است از فرادی با نافله، اما فرادی - با خضوع و خشوع با جماعتیکه صحیحاً خوانده شود گرچه روح صلوه خضوع و خشوع است - ولی معلوم نیست مع ذلک تقدّمش از جهت فضلیش بر جماعت مزبوره.

۱- (س) صد نفر - مثلاً - برای نماز جماعت جنازه حاضر شده، ده صف مثلًا کشیدند. و کسی از ایشان متصف به صفت جماعت پیش نمازی نیست، و یکی از ایشان مقدم می شود و او نماز جنازه را به جهر می خواند و کسانی که پشت سر او هستند متابعتش می کنند، در ادعیه با عدم نیّت اقتداء، آیا همه ایشان نیّت وجوب می کنند؟ یا یکی واجب و باقی ندب، و مع ذلک بعضی از ایشان محاذی میت نیستند، و بعضی از ایشان محاذی میت هستند، لکن ده ذرع از میت دورند، تکلیف مقام چیست؟ بیّنوا توجروا.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اولاً نیّت وجوب و ندب لازم نیست و بر فرض اینکه لازم باشد یا میخواهند قصد وجه کنند، نماز همه متصف به وجوب است، چون با هم به جا بیاورند، بلی اگر یک نفر نماز کرد و بعد از نماز میت او دیگری خواسته باشد نیّت وجوب نمیتواند بکند و بعید نیست که اعتبار محاذات و عدم بعد در این صورت نیز ساقط باشد، مثل صورتی که اقتداء کند و به جماعت صحیحه نماز کنند، والله العالم. ظم، طبا، ع. ولی احتیاط در این صورت - با وجود بعد و عدم محاذات - قصد وجوب نکنند، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) اگر کسی کیفیت فوت نمازهای خودش را - که اول کدامش مانده - نداند، اما این قدر می داند که مثلًا پنج سال نمازش را باید قضاء کند، ولی

۱- صبح آن بسیار است، چه طور کند که با ترتیب باشد؟ و یا این که ترتیب لازم نیست؟

(ج)- هرگاه عسر و حرج شدید نباشد به تکرار، علم به ترتیب حاصل نماید، و الّا ترتیب ساقط است ظاهراً، والله العالم.

۲- (س) مرد با زن مساوی ایستد در حال نماز چه طور است؟ و بر فرض عدم جواز تأخر زن در مرد به چه اندازه است؟

(ج)- ظاهراً عیب ندارد با کراهت، و رفع کراهت میشود به صدق تأخر زن با فصل به مقدار پنج ذراع.

۳- (س) در نماز جماعت باید مأموم در هر حال امام را ببیند، یا در یک حال دیدن مثلاً در قیام کفایت می کند؟ و در رکوع و سجود یا تشهد اگر بخواهد ببیند نخواهد دید، زیرا که منبر یا دیواری که در پیش رو واقع است، مانع از دیدن شده.

(ج)- محل اشکال است، مگر حایل قصیر مثلاً به قدر یک شُبّر، که مانع حال سُجود باشد.

۴- (س) اگر در بام مسجد و یا طرف بیرونی دیوار آن نجس ببینم ازاله آن مثل توی مسجد است یا نه؟ و بر فرض لزوم، اگر مسامحه شود، نماز در آن جا یا جای دیگر می توانیم بخوانیم یا نه؟

(ج)- ازاله نجاست از طرف بیرون مسجد احوط است، و از بام آن اگر قصد مسجدیّت شده باشد، لازم است و علی ای حال ظاهراً صحت نماز است.

۱- (س) ملاذانـا آیـا نیـابت احیـاء در عبادات مسـتحبه - غیر از حـج و زیارت - جائز است یا نه؟ و در صورت عـدم جواز، آیا اهـداء ثواب برای آن هـا صـحیح است یا خیر؟ از مقام مقـدس آن حض_رت تقاضا می شود که جواب را مرحمت فرموده، با اشاره مختصری به مدرک و دلیل جواز یا عدم.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهراً نیابت از احیاء در کلی مستحبات جائز است، و دلیل آن روایتی است در کافی و سـند آن معتبر و مضـمون آن این است که صـلوه و صوم و عمل خیر به عنوان والـدینی نافع برای آنها هرچنـد زنـده باشـد، این مقتضای ظـاهر روایت شـریفه است، و روایت دیگری برحسب بـادی نظر معارض با این روایت است، و علی فرض که جمع دلالتی عرفاً نداشـته باشـند و به حسب سـند قابـل معـارضه باشـد، روایت را مُجمل میکنـد، مرجع روایت مطلقه آن است که دلالت دارد بر صحت نیابت از غیر در مستحبات، والله العالم.

۲- (س) شـخص در صـلوه واحـده سه دفعه شک کنـد، به این نحو که یک دفعه شک می کنـد آیا فلان کلمه را از مخرج ادا نمودم یـا نه؟ و یک دفعه شک می کنـد آیا فلان کلمه را مـد دادم یا نه؟ و یک دفعه شک می کنـد که سـجدتین را هر دو به عمل آوردم یا نه؟ که متعلق شک متعدد است، آیا کثیرالشک صدق می کند یا نه؟

(ج)- ظاهراً صدق میکند، والله العالم.

۳- (س) دنـدانی که از طلا می گذارنـد به جهت زینت، کما این که حالا معمول و مرسوم شده است، آیا حرام و مبطل صـلوه است یا نه؟

(ج)- اگر زینت محسوب شود، بر مردان حرام و موجب بطلان نماز است.

ص:۷۲

۱- (س) امام جماعت نماز قضاء می خواند از باب الاحتیاط، آیا اقتداء به همچو[همچنین] نمازی جائز است یا آن که نماز قضاء امام باید یقینی باشد؟ مگر در صورتی که امام و مأموم هر دو ایشان احتیاطی باشد به یک جهت واحده؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در هر دو صورت مشکل است.

۲- (س) بعد از اعتبار یقینی بودن نماز قضاء امام، اگر نیّت نماید آن چهار رکعت قضاء ظهر را می خوانم از خودم، و چنان چه فی الواقع بر ذمّه ام نباشد، نیابت از پدرم باشد، و چنان چه فی الواقع بر ذمه ایشان نیست، نیابت از والده ام باشد، و همچنین تا برسد به شخصی که فی الواقع بر ذمه او باشد، به این قسم نیّت نماز خواندن، اولاً می توان و صحیح است یا خیر؟ و علی فرض الصّحه آیا می توان اقتداء نمود به همچو نمازی یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، انشاءالله صحیح است.

۳- (س) رسم است در این شهر جماعت های نماز قضائی منعقد می شود اشخاصی که دور از امام می باشند، که صحت نمازشان - از جهت اتصال و مشاهده - موقوف است به نماز مأمومین دیگر، و نمی داند که آن مأمومین نماز قضاء یقینی می خوانند یا احتیاطی، آیا این اشخاص دور می توانند اقتدا کنند؟ در این صورت، یا باید علم داشته باشد به یقینی بودن نماز آن ها؟ و در صورت عدم علم، جائز است جماعت مفصّله و بزرگ منعقد نمودن؛ و اقدام امام به این طور جماعت؟ یا این که باید جماعت دو سه نفره که اتصالشان به خود امام باشد منعقد شود؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اقتدا در این صور مشکل است.

ص:۷۳

۱- (س) بر فرض اعتبار علم به یقینی بودن نماز مأمومین، که وجودشان لازم است در اتصال و مشاهـده، و کفایت نکردن عدم علم، اگر همچو مأمومین نیّت نماینـد که این نماز می خوانم قضاء خودم باشـد، و اگر بریءالـذمه هسـتم، از پـدرم باشـد و اگر ایشان هم بریء هستند، از مادرم باشد تا برسد به جائی که فی الواقع مشغول الذمه باشد، آیا هم چون نماز خواندن اولاً صحیح است یـا خیر؟ بر فرض صـحت این نوع مـأمومین از نمـاز قضاء یقینی خوان ها یا خیر؟ و چنان چه به نظر انور وضع دیگری می رسد در تصحیح این جماعات، خیلی به طور وضوح بیان فرمائید که محل حاجت نوعی است؟

(ج)- بسم الله تعالی، انشاءالله همین قسم صحیح است انشاءالله.

۲- (س) زید می بیند که نماز چهار رکعتی را سـهواً سه رکعت خواند و یا می بیند که لباس او ملاقی به نجس مسـریه گردید، تکلیفش فهمانیدن بر عمرو است یا نه؟

(ج)- امّا نماز که لازم نیست گفتن، و امّا لباس هم - اگرحشـری ندارنـد که موجب محـذوری برای خود شـخص بیننده بود - لازم نیست.

۳- (س) پـدر یا مادر را قرائت نماز غلط است و هر چه تعلیم می نمایند زیادتی از آن قادر نمی شوند، آیا بعد از مردن، قضای آن هـا برذمّه پـسر بزرگ می آیـد یـا نه؟ و ایضـاً نمی دانیم که قـادر بر تعلّم بودنـد، اهمـالی کرده انـد، و یا قادر بر تعلّم و تصحیح نبودند، بیان فرمائید.

(ج)- ظاهراً مکلّف به قضا نباشد.

ص:۷۴

۱- (س) در وقت نماز فریضه، قبل از آن، نماز مستحبی را - غیر از نوافل یومیّه مثل نماز اوّل هر ماه - خواندن جائز است یا نه؟

(ج)- ظاهراً جائز است مع الکراهه.

۲- (س) آیا در کیفیت قرائت قرآن تابع شدن به یکی از قرّاء سبعه جائز است یا نه؟ و بر فرض جواز، آیا تبعیّت به قرائت قرّاء ثلثه هم جائز است یا نه؟ و برفرض عدم جواز به هیچ یک آن ها، به چه نحو بخوانیم؟

(ج)- قرائت - به نحو یکی از قرّاء سبعه - ظاهراً بیاشکال باشد.

۳- (س) اگر کسی در نماز آیات، سوره را به قصد پنج قسمت شروع نمود، سهواً سوره را تمام خواند، آیا جائز است - بعد از رکوع - بسم الله نگوید و سوره را چهار قسمت نماید یا خیر؟

(ج)- در این صورت اعاده ی حمد لازم است، و احوط - در صورت تفریق - چهار قسمت کردن سوره است با بسم الله.

۴- (س) آیا نماز اول وقت افضل است یا انتفاء [انتظار] نماز جماعت؟ در صورتی که مأموم به قدر تکلیف خودش، قرائت او درست باشد؟

(ج)- بعید نیست که جماعت افضل باشد، خصوص با کثرت عده مأمومین.

۵- (س) مأموم در قرائت یا عدالت امام شکی داشته باشد، می تواند نماز را خودش منفرداً بخواند؟ و بعد هم آن نماز را به جماعت اعاده کند جهت فضیلت نماز جماعت یا خیر؟

(ج)- اعاده به جماعت در این صورت - رجاء لادراک الفضیله - ضرر ندارد.

ص:۷۵

۱- (س) در نماز استیجار میت، به سه چهار نفر داده می شود، این اشخاص می توانند نماز را همه در یک وقت بخوانند یا باید علی حده بخوانند در وقت معین؟

(ج)- باید اوقاتشان علاحدّه باشد، علی الاحوط.

۲- (س) نماز مستحب که به نذر واجب می شود، در شکیّات و سهویّات مثل نماز یومیّه است یا خیر؟

(ج)- ظاهراً احکام نماز واجب اصلی ندارد.

۳- (س) اگر کسی وارد مسجدی شد که امام جماعت آن مشغول نماز است، در آن مکان یا جای دیگر مسجد نماز فرادی بخواند، یا از جهت عادل ندانستن امام جماعت یا عذر دیگری، آیا این توهین امام جماعت است و نماز آن مورد اشکال است یا خیر؟

(ج)- موارد مختلف است، بعضی از اوقات توهین میشود و در بعضی از اوقات توهین نیست، و در صورت توهین، صحت صلوه مشکل است، والله العالم.

۴- (س) پول حرام در کیسه شخص باشد، نماز میّت بخواند یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهراً اشکالی ندارد صلوه، والله العالم.>

۵- (س) در قبله عمداً به قدر چهار انگشت طرف یمین و یسار ایستادن در حال نماز، یا ذبح حیوان، صحیح است یا نه؟

(ج)- ضرر ندارد و احوط ترک است ظم. طبا و ع.

ص:۷۶

۱- (س) امام جماعت اگر خوشش بیاید بر امام بودن، و یا بر زیادی مأمومین، نمازش صحیح است یا نه؟

(ج)- ضرر به اصل نماز ندارد، بلکه اگر ریا هم در جماعت بنماید که اصل نماز را با قربت باشد، نماز صحیح است و جماعت باطل، یعنی ثواب جماعت ندارد، والله العالم.

۲- (س) اگر کسی حالش این طور باشد که اگر فرادی نماز بخواند، قید در وقت ندارد، گاهی اول وقت و گاهی آخر و وسط می شود، لکن اگر بنا شود امام جماعت شود؛ از جهت ملاحظه مأمومین باید در اوائل وقت نماز بخواند، این قصدش ریا و مبطل است یا نه؟

(ج)- ریا نیست و نماز صحیح است، ظم. طبا و ع.

۳- (س) هرگاه کسی در اعمالش - بین خود و خدا - مقیّد به مستحبات و ترک مکروهات، بلکه بعضی مرجوحات نیست، لکن چون می داند که مردم او را تارک آن ها و عامل به مستحبّات و راحجات می دانند، محض حفظ ظاهر که هتك نوع مقدّسین نشود، و یا هتك شخص خودش نشود، مکروهی را ترک کند یا مستحبی را به جا آورد، صحیح است یا باطل؟ بلکه مبطل در عملی که صاحب اجزاء باشد؟

(ج)- ضرر ندارد، بلکه در بعض موارد ممدوح است. ظم. طبا و ع.

۴- (س) شخص شك دارد که وقت باقی است تا نمازش اداء باشد، و یا خارج وقت است که قضاء باشد، و یا ضیق است که اقل واجب را به جا آورد، تکلیف چیست؟

(ج)- قصد نماز ادا کند و تمام اجزا و شرائط را به جا آورد، ظم. طبا و ع.

۱- (س) تکرار ذکر از شخص کثیرالشک یا وسواسی - به قصد ما فی الواقع - جایز است یا نه؟ مثل آن که شک در عدد تسبیحات کند، بنا را بر اقل و من باب احتیاط یا قربت یا ما فی الواقع تیمم کند صحیح است یا نه؟

(ج)- جائز نیست و باطل است، ظم. طبا و ع.

۲- (س) غلط خواندن اذکار مستحبه در نماز که مرحوم سید می فرمایند مغیِّر معنی نباشد ضرر ندارد، عوام که ملتفت معنی آن نمی باشند، در حرکات و سکنات آن کم و زیاد کردن یا تغییر دادن یا تبدیل به لفظی که هم معنی باشد با آن کلمه گفتن، چه صورت دارد؟

(ج)- ظاهراً - اگر مغیِّر معنی نباشد - ضرر ندارد، ظم. طبا و ع.

۳- (س) کسی که در تمام اعمالش شک دارد که آیا به حدّ وسواس رسیده یا خیر، تکلیفش چیست؟

(ج)- شک مزبور ناشی از وسواس است.

۴- (س) کسی که کثیرالشک است، لکن شک دارد که جهت کثرت بی حافظگی او است یا وسواسی است؟

(ج)- علی ایّ حال حکم کثیرالشک برای او جاری است. ظم. طبا و ع.

۵- (س) کسی که خیلی در حال متحیر شود و شقوق مسائل به نظرش می رسد، شک دارد، از جهت وسواس است یا جهل به مسئله از وسواس و وسواس هم از جهل است؟

(ج)- مراد معلوم نشد.

۱- (س) کسی خواب برود و بداند که خوابش سنگین است، واجب است غیری را اعلام کند که وقت نماز بیدارش کند یا نه؟ و اگر کسی در خواب باشد و وقت نماز ضیق است و می دانیم نماز نخوانده بیدارکردنش لازم است یا نه؟ و اولاد صغار را در بین الطلوعین بیدار کردن جایز است یا نه؟ فرقی بین ولیّ و غیر ولیّ می باشد یا نه؟

(ج)- در صورت اولی واجب است، و صورت ثانیه جایز، و همچنین در شق سیم. ظم. طبا و ع.

۲- (س) هرگاه کسی وصیت نموده فلان مقدار نماز استیجار شود، و علم اجمالی به سفر کردن موصی میت داریم، تفحّص لازم است یا نه؟ و تمام نماز را به طریق جمع می توان استیجار نمود یا نه؟ و نماز قصــر را علا حدّه می شود استیجار کرد یا نه؟ و هرگاه مستلزم غیر ترتیب به حسب ظاهر شود چه صورت دارد؟

(ج)- ظاهراً وصیّت همان لازم تمام است، اگرچه احوط است، اگر وجه وافی باشد که جمع بخوانند، یک نفر استیجار شود بخواند. ع.

۳- (س) گربه در حال نماز روی دامن شخص مرور کند، یا فی الجمله توقف کند، و بعد او را بزنی از جهت این که حمل غیر مأکول است، صحیح است یا نه؟

(ج)- صدق محمول نمیشود بر آن، و ضرر ندارد، مگر اینکه مدتی توقف کند که عرفاً صدق محمول کند. ظم. طبا و ع.

ص:۷۹

۱- (س) در بین سفر هرگاه شک در محاذات کند، هرگاه بخواهد معطّل شود تا علم یا ظن قوی حاصل کند، شوفر یا مسافرین صبر نمی کنند، و لکن هرگاه مبلغی بدهد معطل می شوند، آیا واجب است حال اضطرار را بر خود جاری کند؟ یا پول بدهد و معطّل کند؟ یا بگذارد و آخر وقت مضطر شود؛ نماز با قبله اضطراری بخواند؟

(ج)- مادامی که ضرر معتدّبه و حرج نسبت به حالش وارد نیاید پول بدهد، و نماز اختیاری بکند. ظم. طبا و ع.

۲- (س) جای سجده زمین سراشیب است که تا جای قدم شاید به مقدار کلفتی دو خشت است، مثل اکثر در کوه و بیابان سنگ و کلوخ دار، تکلیف چیست؟

(ج)- ضرر ندارد انشاءالله. ظم. طبا و ع.

۳- (س) در جائی بایستد مصلی، که خوف دارد کسی حرکت قهری به او بدهد مثل حرم و رواق در مشاهد م_شرّفه، بلکه در وسط مسجد، آیا در صورتی که مبتلی نشد، نمازش صحیح است یا نه؟

(ج)- ضرر ندارد، چون مضّر به صلوه نیست، بلی اگر در بین ذکر باشد احوط اعاده آن ذکر است، ظم. طبا و ع.

۴- (س) در مجلس، غیبت مسلمانی یا سایر از گناهان می نمایند، در آن مجلس نماز کردن جایز است و صحیح یا نه؟ و در اثناء نماز مبطل است یا نه؟

(ج)- در صورت امکان باید از مجلس معصیت حرکت نماید، ولی در صورت عصیان ظاهراً صلوه صحیح است، والله العالم.

۱- (س) خانه که دیوارها و سقفش غصبی است، و جایش مباح، نماز در آن خانه صحیح است یا نه؟ و فرق در انحصار محل و عدم انحصار هست یا نه؟

(ج)- ظاهراً صلوه صحیح است، والله العالم.

۲- (س) زن - در رکوع یا سجود - رب اِنّی مغلوب فانت_صر می گوید، چه طور است؟ و اگر غلط است چه بگوید؟

(ج)- قرآن خواندن در رکوع ظاهراً کراهت دارد، بهتر این است دعاهای دیگری بخواند، الاحقر عبدالکریم حائری.

۳- (س) شخصی نماز مغرب را اقتداء کرد به عشاء امام، در حال رکوع شک کرد در اینکه این رکوع رکعت سوم امام است یا چهارم، نماز این شخص چه صورت دارد؟ تکلیفش چیست؟ در صورت امکان استعلام؛ و در صورت عدم امکان استعلام؟

(ج)- در فرض مزبور مانعی ندارد که رجاءً همراه امام برود، تا حال معلوم شود که صحیح است یا نه، والله العالم.

۴- (س) هرگاه مصلی بعض مستحبات نماز را - از روی و جهل یا غفلت و سهو - غلط بخواند، نمازش باطل است یا نه؟

(ج)- صحت بعید نیست، هر چند احتیاط در صورت جهلش خوب است، والله العالم.

۵- (س) پسر بزرگ جایز است اجیر شود، نماز و روزه والدین خود را به جا بیاورد؟

(ج)- چنانچه پدر وصیت کرده باشد که نماز و روزه او را استیجار نمایند، مانعی ندارد که پسر بزرگ اجیر شود.

۱- (س) حیوان ذی روح همراه مصلی چه طور است؟ مأکول و غیر مأکول اللّحم آ ن؟

(ج)- حمل مأکول مانعی ندارد، و غیرماکول احوط ترک است، بلی حمل انسان در نماز بیاشکال است، انشاءالله.

۲- (س) خلوت با اجنبیّه مطلقاً حرام است؟ و مبطل نماز است؟ یا مورد مخصوص است؟

(ج)- ظاهراً موردی است که معرض دخول غیر نباشد.

۳- (س) اگر مرد در یک اطاق و زن در اطاق دیگری باشد، لکن مدخل و درب هر دو اطاق یک در است که بسته شده و مانع از دخول غیر است، یا هر دو در یک حصار در بسته باشند، چطور است؟

(ج)- ظاهراً هر دو فرض مشکل است.

۴- (س) در باب مغرب می فرمائید برطرف شدن حمره ی مش_رقیّه و گذشتن از سمت الرأس، اولاً سمت الرّاس معلوم نیست و ثانیاً برطرف شدن تا به چه اندازه است؟

(ج)- مراد از سمت الرّاس، بالای سر است، یعنی قرمزی که وقت غروب در طرف م_شرق نمایان میشود و بالا میآید، تا از بالای سر شخص بگذرد به طرف مغرب، و مراد از برطرف شدن آن این است که قرمزی طرف مشرق تمام شود.

ص:۸۲

۱- (س) شاهسوندها طریقه ایشان در زمستان ها سرزمینی است مسمّاه به قشلاق، هر طایفه در گوشه ای از آن سرزمین می مانند، هر کس مکان خاصی دارد، یک فرسخ در یک فرسخ مال یک طائفه است، هر سالی در گوشه منزل می کنند، اول بهار از قشلاق بیرون می آیند، قریب چهل فرسخ بیشتر راه طی می کنند در مدت یک ماه یا بیشتر؛ سرزمینی است نام او ییلاق، تابستان آن جا می مانند گاهی آب و علف در زمین خوب باشد و در مابین می مانند، به قشلاق و ییلاق نمی روند، آیا داخل عنوان من بیوتهم معهم می باشند؟ و نماز را در بین ییلاق و قشلاق هم تمام بخوانند؟ یا ذو وطنین می باشند؟ و در رفتن از ییلاق به قشلاق و به عکس نماز را شکسته بخوانند؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه این طایفه مقصدی ندارند جز آنکه طالب آب و هوای مناسب حال خودشان میباشند، به قسمیکه هر جائی که در این امکنه بتوانند بمانند میمانند، باید نماز خودشان را تمام کنند، و هرگاه دو مکان و مقصد دارند که زمستان همیشه یا اغلباً به آن جا میروند، و تابستان هم همیشه یا اغلباً به آن ییلاق میروند، و وقتیکه از قشلاق خارج میشوند مقصد آنها ییلاق است، و من باب الاتفاق نادراً در بین میمانند، در این صورت که قصد آنها حتماً در اول رفتن ییلاق است؛ در بین باید نماز را قصـر بخوانند، مگر آنکه در محلی ده روز قصد نمایند، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) شخصی از اول نماز قصدش این است که تمام اقوال نماز را - از واجبه و مستحبه - به قصد قربت مطلقه بیاورد، که اگر بعضی اقوال و اذکار بدون طمأنیه یا در حال برخاستن یا پائین آمدن، خوانده شود، موجب بطلان

ص:۸۳

۱- نمازش نشود، چه صورت دارد؟ و اگر مصلی بعض آیات سوره را به قصد قربت تکرار نماید، جائز است یا نه؟

(ج)- هر دو جائز است، والله العالم.

۲- (س)کثیرالشّک در غیر نماز نیز شکّش اعتبار ندارد؟ مثل کثیرالشّک در نماز، یا اعتبار دارد؟

(ج)- مقتضای تعلیلاتیکه در اخبار کثیرالشّک است، عموم است، والله العالم.

۳- (س) دندان طلا گذاشتن جائز است یا حرام؟ و علی ایّ تقدیر صلوه به آن صحیح است یا باطل؟

(ج)- هرگاه به نحوی باشد که نمایان باشد و عرفاً هم زینت محسوب شود، گذاشتن و نماز با آن خواندن هر دو مشکل است، والله العالم.

۴- (س) بفرمائید ترک اقامه در غیر موارد سقوط بدون عذر موجب بطلان نماز می باشد یا نه معصیت است؟

(ج)- به نظر حقیر اشکال در صحت نماز است.(۱)

۵- (س) امام جماعت که عدالتش محرز است به واسطه نداشتن دندان و رعشه در بدن در کلمات قصور دارد که مثلاً (س) را شبیه به (ص) و ضوب غیر المغضوب را به واسطه رعشه مکرر می کند و مأموم به دیگری هم اطمینان کامل ندارد یا باید نماز جماعت را ترک و یا با همین امام نماز کند؟

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۴۵.

(ج)- اقتدا به امامی که قرائت صحیح نمی تواند بخواند محل اشکال است هر چند نماز خود امام محکوم به صحت است.(۱)

۱- (س) شخص بواسطه مختصر درد کمر اگر نشسته نافله شب بخواند راحت تر است جایز است نافله را نشسته بخواند تفاوتی در اجر دارد یا نه؟

(ج)- نافله را نشسته خواندن مطلقاً عیب ندارد و اما تفاوت در اجر البته اگر با قدرت ایستاده بخواند افضل خواهد بود. الاحقر عبدالکریم حائری(۲)

۲- (س) اگر کسی وقف به حرکت و وصل به سکون کرد نمازش باطل است یا نه هر دو مبطل صلوه یا یکی از این دو کدام یک رعایتش الزم است؟

(ج)- وصل بسکون ظاهراً عیب ندارد و وقف به حرکت خلاف احتیاط است.(۳)

۳- (س) وقف به حرکت و وصل به سکون در نمازهای مستحبی و قرائت قرآن و ادعیه وارده و غیره چه صورت د ارد مبطل عمل است یا نه؟

(ج)- نماز مستحبی و واجبی و هم چنین قرائت قرآن در این مطلب فرق ندارد یعنی احتیاطی که گفته شد مراعاتش در مستحبات هم راجح است.(۴)

۴- (س) دندان مصنوعی داشتن در نماز چه صورت دارد؟

ص:۸۵

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۵۳.
۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۵۴.
۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۵۴.
۴- [۴] . نسخه خطی «گ»، ص ۵۴.

(ج)- دندان مصنوعی عیب ندارد انشاءالله(۱)

۱- (س) وقف به حرکت و وصل به سکون در قرائت جایز است یا خیر؟

(ج)- احوط ترک هر دو است هر چند جواز وصل به سکون بعید نیست و الله العالم(۲)

۲- (س) پسر که قضاء نماز پدر در ذمه اش واجب بود به فتوای مقلد حی و ادا نکرد تا مقلد وفات فرمود بعد تقلید از مجتهد دیگری کرد که قضاء را به ترتیب واجب نمی داند که اولی واجب می دانست آیا قضا در ع_صر مجتهد که تقلید از او دارد ساقط است یا واجب؟

(ج)- عمل به فتوای مجتهد ثانی کند و احوط عمل به احوط القولین است. و الله الموفق

۳- (س) عادل دانستن امام خود را در امامت در نماز شرط است یا نه؟

(ج)- شرط نیست لکن ترک احوط است اگر بداند عادل نیست.(۳)

۴- (س) قرض دار در آخر وقت باید نماز بخواند اگر ممکن از اداء با شد یا اول وقت می تواند بخواند؟

(ج)- با مطالبه احوط تأخیر است هر چند اقوی صحت است در اول هم.(۴)

ص:۸۶

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۵۵.
۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۸۱ (در صفحه ۵۴ شبیه این سوال گذشت).
۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۹.
۴- [۴] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۲.

۱- (س) نماز گزاردن در لباس فرنگی مآب و فرنگی مآب شدن چه طور است؟

(ج)- ظاهراً نماز گزاردن در اینگونه لباسها مانعی ندارد اگر چه حرام باشد و الله العالم(۱)

۲- (س) شخصی به جهت قضاء نماز میت اجیر شده آیا نماز را مطابق رأی شریف مجتهد خود بکند یا مطابق رأی مجتهد میت؟

(ج)- احوط الامرین را مراعات نماید بهتر است(۲)

۳- (س) امام در رکوع بعد از ذکر واجب توقف می کند مختصر برای اینکه چند نفر از مأمومین او را در رکوع درک کنند اما توقف او محض برای دلخوشی ایشان است این توقف بدون اینکه ذکر گوید هرگاه مختصه لله نباشد بلکه برای مردم داری باشد به نماز مضر است یا نه؟

(ج)- مضر بودنش از این جهت به نماز معلوم نیست مگر آنکه از وجه دیگری ریا در عبادت شود والله العالم.(۳)

(س) اوقات صلوات یومیه نظیر امارات منصوبه به آ نها تعبدی و از مسائل تقلیدیه است یا از موضوعات صرفه که تشخیص آنها به عهده خود مکلف است و بر فرض اینکه به عهده خود مکلف بوده و تقلیدی نباشد در

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۹.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۰.

۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۲۳.

۱- صورتی که مکلف اوقات صلوات را تطبیق با امارات شرعیه نماید و شرعاً محکوم به وقت باشد ولی مکلف را علم وجدانی به دخول وقت حاصل نشود و شاک در دخول وقت بوده باشد به محض تطبیق می تواند مشغول نماز شود و مجزی است همین تطبیق در حق او یا اینکه شک وجدانی دارد یا این شک مخل به انعقاد نماز است بعد هذا وقت فضیلت که قطعاً تقلیدی و تعبدی است اگر مکلف تقلیداً در وقت فضیلت نماز را بخواند و باز علم نداشته به دخول وقت و شاک است آیا نماز او صحیح است یا عدم علم وجدانی و شک مضر است؟

(ج)- تشخیص اوقات صلوات مثل زوال شمس و طلوع فجر و زوال حمره مثلاً تقلیدی نیست آن چه راجع به تقلید است اصل اوقات و امارات شرعیه برای تعیین مثل حجتیه بینه عادله یا اطمینان یا مطلق مظنه در بعضی اوقات و امثال ذلک. والله العالم.(۱)

۲- (س) بر شخص عالم به نجاست زمین مسجد با ضیق وقت ازاله نجاست مقدم است یا خواندن نماز؟

(ج)- با فرض ضیق نماز مقدم است.(۲)

۳- (س) در صورت شک در تنگی وقت مصلی می تواند تسبیحات اربعه را سه دفعه بخواند و یا تشهد متعارف بخواند یا لازم است در صورت شک در ضیق یک دفعه تسبیحات را بگوید و تشهد مخفف بخواند؟

ص:۸۸

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۲۴.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۰۹.

(ج)- ظاهرا می تواند و الله العالم.(۱)

۱- (س) اقامه در نمازهای یومیه اداء و قضاء شخص مستحب است بگوید یا بطور احتیاط لازم؟

(ج)- بطور احتیاط.(۲)

ص:۸۹

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۲۰.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۷.

كتاب الصوم

ص:٩٠

(س) حمام های طهران در خزینه بتون هائی که کار است بعض اوقات رخنه پیدا می کند و آب از خزینه داخل زیرتون و کار می شود، هم آتش را خاموش و هم آب خزینه - که اقلاً از بیست تومان کمتر قیمت ندارد، تفریط و تمام - هدر می رود، و حمام به واسطه بی آبی بسته می شود، ضرر وارد می شود، و این قضایا هرگاه در روز ماه صیام اتفاق افتد، و حمامی چاره ندارد مگر گِل و آهکَ - که معمول بر این کار است حاضر دارند - ولی باید سر زیر آب برده مبلغی زیست[1] کند، تا آن رخنه را مسدود و اصلاح کند، و کار هم باید فوری اصلاح شود، به این ترتیب که معلوم است اغلب حمامی ها همچنین استطاعتی ندارند که تحمل این گونه ضرر را بنمایند، لذا هرگاه شخص حمامی که صاحب آب خزینه است؛ سر زیر آب برد به جهت اصلاح این عمل، روزه او باطل است یا نه؟ و بروجه بطلان، کفاره دارد یا نه؟ بر فرض آن که کار به سلمانی یا کارگران دیگر نمایند و آن دیگری اطاعت این امر نماید، تکلیف آن دیگری از

۱- [۱] . مراد این است که حمامی زیر آب رفته و مدّتی درنگ کند تا روزنههای خزینه را با گل و آهک مسدود کند.

۱- قضاء و کفّاره چیست؟ جواب را مرقوم و مزین فرمائید که قضیّه واقع و محل حاجت است، ادام الله افاضاتکم.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ارتماس جایز نیست برای روزه دار و موجب بطلان و قضاء و کفّاره است، احتیاطاً حمّامی اگر میتواند کسی را پیدا کند که روزه نباشد، وادار کار نماید، و امّا بر خود و بر کارگران جایز نیست ارتماس، و نه برای او جائز است تکلیف کردن، و نه برای کارگران اطاعت کردن، والله العالم.

۲- (س) آیا دود چبق و قلیان مبطل صوم و موجب قضاء و کفاره هر دو می شود یا نه؟

(ج)- احتیاطاً موجب بطلان صوم و موجب قضاء و کفاره است، و این احتیاط ترک نشود.

۳- (س) شخصی در ماه مبارک رمضان افطار کند و بعد فرارا عن الکفّاره سفر کند، آیا کفاره ساقط می شود یا نه؟

(ج)- اگر افطار قبل از زوال بوده و مسافرت هم قبل از زوال باشد؛ احوط کفاره است، و الّا کفاره واجب است.

(س) شخصی از اهل منبر خواهش کرده سئوال شود: هرگاه از کسی یکی از این سه کلمه سر زده باشد در نهار شهر صیام، آیا کذب بر معصوم و موجب بطلان صوم و کفاره جمع است یا نه؟ [۱] یکی در وداع حبیب فرموده: تو قاری قرآنی، ولی این کلام را در وقت آمدن بر سر بالینش فرموده باشد نه وقت وداع [۲] دیگر آن که گفته باشد که امام در وداع سکینه که گریه می کرد، امام اشک چشم او را پاک کرد، بعد در خیال افتاده که شاید نبوده، ولی بوده

۱- است [۳] سیم در وقت مکالمه ی امامD با خصم و شنیدن صدای شیون زنان، گفته باشد: که امام به عباس و علی اکبر فرمود: که بدوید ایشان را ساکت کنید، که دشمن شماتت می کند، ولی عبارت کتاب بدوید ندارد، پس ساکت کنید ایشان را باشد، مقصود این که اولاً این ها کذب حساب است یا نه؟ ثانیاً این که هرگاه ندارد که در آن حال که می گفته حال داشته عامد بوده یا خاطی، و در صورت قوی گرفتن شبهه که عمداً بوده، چه حکم دارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اولاًـ اخبار واقعه طف - چون خبری که بشود به مضمون آن به نحو اذعان و جزم خبر بدهند؛ کم است - خوب است هر وقت میگویند به نحو حکایت از کتابی که در آن دیدند بگویند، و ثانیاً آنچه را این شخص گفته اگر به عنوان حکایت از کتابی گفته؛ به صوم ضرر ندارد، و هرچند در آن کتاب نباشد، چون در این صورت کذب بر صاحب آن کتاب است نه بر امامD، و اگر سهواً یا خطأً گفته باز ضرر ندارد، و اگر احتمال صدور سهوی بدهد آن هم ضرر ندارد، و اگر هیچ یک از آنها نیست، بلکه به نحو جزم عمداً نسبت قول را به امامD داده است، پس با قطع به نبودن آن قول داخل در کذب مفطر است، و همچنین با شک علی الاحوط، و اما ترجمه فرمایش سکّتاهن: بدوید آنها را ساکت کنید؛ بر فرض صحت صدور این فرمایش، ظاهراً ضرر ندارد، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) اگر کسی در ماه مبارک رمضان خوابید و برای سحر که بیدار شد غسل بر او واجب شده بود، و از حیا غسل ننموده تا صلوه صبح با تیمم بیدار بود و صلوه نمود، و در عصـر آن روز غسل نمود، روزه اش صحیح است یا خیر؟ کفاره بر او لازم است یا خیر؟

ص:۹۳

(ج)- اگر تیمم در غیر حال ضیق وقت باشد صحت صوم مشکل است و موجب قضاء و کفاره میشود، و اگر در ضیق وقت تیمم کرد، صوم او صحیح است و موجب قضاء و کفاره نمیشود، ولو عاصی باشد در تأخیر غسل، و اما نماز او اگر در ضیق وقت آن تیمم کرده باشد، صحیح است.

۱- (س) شخصی اول تکلیفش بوده و در خواب محتلم شد و صبح نفهمید که احتلام چیست، و بعد از سحر خوابید و نماز صبح را نمود در طلوع صبح، و آن روز را که ماه مبارک رمضان بوده روزه گرفت، و فردا که فهمید و علم حاصل نمود بما ذکر و غسل نمود، روزه و نماز او صحیح است یا خیر؟

(ج)- نماز و روزه او باطل است، چه جاهل قاصر باشد چه مقصر، و اما کفاره، در صورتیکه قاصر باشد کفاره ندارد، و در صورتیکه مقصر باشد واجب است که کفار را بدهد.

۲- (س) اگر کسی مریض شد در ماه رمضان و افطار نمود و قضای او را تا چند سال نگرفت، و بعد از چند سال دیگر قضای او را گرفت، کفاره باز بر او واجب است که در این چند سال قضای او را نگرفته؟

(ج)- احتیاطاً یک کفار را بدهد.

۳- (س) شخص(۱) یکی از مبطلات روزه برای او حاصل شد، می تواند افطار نمود(۲) یا خیر؟

۱- [۱] . اگر برای شخصی.

۲- [۲] . نماید.

(ج)- نمیتواند افطار نماید.

۱- (س) آب دهن که جمع شود و از تری لب خارج نشود؛ می توان فرو برد یا خیر؟

(ج)- ظاهراً فرو بردن آب دهن در این فرض - که به ظاهر نرسیده باشد - ضرر ندارد.

۲- (س) حجه الاسلاما! مروّج الاحکاما! چه می فرمایند کفاره فوت صلوه عشا، آیا وجوب صوم در صورتی است که صلوه عشا منفرده فوت شود؟ یا با فوت صلوه مغرب معاً و علی ایّ الفرضین فوت مسبّب از نوم موجب است؟ یا محض غفلت؟ با تعمّد هم ایجاب کفاره می کند؟ ثم بعد ذا هرگاه در این صوم مفطر عمدی به عمل آمد، قضاء یا کفّاره دارد یا خیر؟ آن چه حکم الله است بیان فرمایند.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال؛ ظاهراً فرقی بین فوت صلوه عشا فقط، و فوت عشاء مع المغرب نیست در حکم، ولی در موضع فوت مع الغفله احوط کفاره است، و در صورت افطار احوط قضاء است، و ظاهراً کفاره ندارد، والله العالم.

۳- (س) در رساله عملیه ی؛ در تعداد مبطلان روزه؛ دخانیات قید نشده که مبطل است یا نه، و در صورت مبطل بودن؛ کسی در قضای روزه واجبی صرف سیگار نموده، کفاره هم دارد یا نه؟

ص:۹۵

(ج)- مسئله مفطریّت دخان اگرچه در بعضی از رسائل عملیه ذکر نشده، لکن در عروهالوثقی ذکر شد، و حقیر هم امضاء نموده بودم، و اما مسئله استعمال دخان در قضاء ماه رمضان: چنانچه قبل از ظهر بوده باشد، که موجب کفاره نیست، و چنانچه بعدازظهر بوده، احوط در آن کفاره است، و کفاره ی آن، ده مسکین طعام دادن است، و به هر مسکین یک مدّ، و بر تقدیر عجز از آن، سه روز روزه بگیرد، والله العالم.

۱- (س) بدون ضرورت به شکار رفتن جایز است یا نه؟

(ج)- در هر حال جایز است، ولی اگر سفر صیدش به قصد تنزّه باشد، نمازش در آن سفر تمام، و روزه را هم باید بگیرد.

۲- (س) زید در روزه ماه مبارک رمضان؛ با عیال خود عمداً مجامعت نموده و این عمل را هم پانزده مرتبه در پانزده یوم کرده است، ولی انزال از او نشده، اما دخول که غیبوبه حشفه باشد محقق شده است، و به غیر این عمل هم تا آخر روز از سایر مفطرات چیزی مرتکب نشده، و جاهل به حکم مسئله بوده است، فعلاً- از این عمل هم تائب شده است، بنابراین که کفاره واجب باشد، طوری ممکن نیست که اطعام مسکین یا صوم ستین یوماً اتیان کند، بکلفت و مشقّت نیافتد، تکلیف او چیست؟

(ج)- در فرض سئوال چنانچه جاهل به مفطریّت بوده، ظاهراً حکم کفّاره واجب نباشد، و الّا اگر جاهل به وجوب کفّاره بوده، باید کفّاره را بدهد و صرف مشقّت و کلفت مانع از لزوم کفّاره نیست.

۱- (س) هلال شوّال که در بعضی از امصار رؤیت می شود به توسط تلفون به جاهای دیگر خبر می دهند که موجب ظنّ می شود، آیا برای تکلیف، قول تلفونچی و حصول ظنّ کافی است در افطار کردن یا خیر؟

(ج)- حصول ظن کافی نیست، بلکه باید علم حاصل شود یا اطمینانی که نزد عقلا معامله علم به آن میشود.

۲- (س) شخص صائم - در ماه مبارک رمضان - مرتکب مفطر محرم می شود، و جاهلاً به این که کفاره جمع واجب می شود، با علم به اصل مفطریّت، آیا معذور است در جمع یا خیر؟ و بر فرض عدم، در صورتی که بعد مشکوک باشد، جهل و علم مذکور حین الافطار حکمش چیست؟

(ج)- در صورت مفروضه معذور نیست، و باید کفّاره جمع را بدهد.

۳- (س) شخص صائم اگر در مسجد مشغول نماز باشد در ضیق وقت، و در اثناء نماز دهنش از خون بن دندان پر شود، تکلیفش چیست؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه ممکن باشد دفع خون به نحویکه مسجد نجس نشود؛ ولو به جمع کردن خاک مسجد و ریختن خون در آن و اخراجش بعد از نماز، یا آنکه داشته باشد چیزی که نماز در آن تمام نباشد، خون را به آن دفع کند، بلکه اگر این قسم میسر باشد مقدّم است بر فرض اول، و الّا اگر هیچ قسم ممکن نباشد، تنجیس مسجد که بعد از نماز تطهیر نماید مقدم است بر ابطلال صلوه و صوم.

۴- (س) صائم اگر - به خاک یا خون یا بلغم و یا به گرد خاک و یا به افتراء از زبان معصوم - روزه را باطل کند، تکلیفش کفاره جمع است یا نه؟

(ج)- بلی کفاره جمع است.

۱- (س) در شب ماه مبارک صیام می داند که اگر خودش را جنب نماید، یا بر خودش و یا به زوجه اش غسل ممکن نخواهد شد، اما تیمّم ممکن است، و با این حال خودش را جنب می نماید، روزه اش چطور است؟

(ج)- بسم الله تعالی، روزه اش صحیح است؛ هر چند خلاف احتیاط است از حیث تکلیف.

۲- (س) اگر کسی به کفاره ماه رمضان المبارک قادر نباشد، چه کند؟

(ج)- هرگاه ممکن باشد؛ هیجده روز روزه بگیرد، یا به قدر امکان تصدق بدهد، و اگر هیجده روز ممکن نشد، به قدریکه ممکن باشد روزه بگیرد، اگر مطلقاً عاجز باشد؛ استغفار نماید.

۳- (س) جاهل به مسئله ندانسته که جماع و یا این که صبح را جنب ماندن روزه را باطل می کند، بعد از آن شنیده و دانسته، آیا مثل عالم و عامد است یا نه؟

(ج)- اگر مقصـر باشد؛ یعنی شاک بوده و مسامحه کرده، در سئوال ظاهراً مثل عالم است.

۴- (س) هرگاه روزه بگیرد به قصد آن که هرگاه در واقع قضاء رمضان بر ذمّه دارم محسوب باشد، و اگر کفاره یا به طور دیگر در واقع برذمّه ام می باشد، از آن محسوب شود، و الّا به جهت والدینم، صحیح است یا نه؟

(ج)- صحیح است، لکن تعیین والدین بنماید.

ص:۹۸

۱- (س) در روز روزه از روی غفلت مسئله که صحت آن را نمی دانسته، گفته باشد، موجب کفاره جمع و روزه باطل می شود یا نه؟

(ج)- باطل نمیشود روزه. ظم. طبا و ع.

۲- (س) از جهت جهل به موضوع در روزه ماه رمضان افطار نموده، مثل آن که مسئله آن را می دانسته که هرگاه کسی خوف تلف باشد از شدت تشنگی، به قدر ضرورت می تواند آب بیاشامد، لکن این شخص به مقدار خوف ضرر عطش نداشته، آشامید، بعد از التفات، گمان حال که روزه باطل است، افطار ثانوی مضـرّ نیست غذا میل نمود، تکلیف چیست؟

(ج)- قضاء و کفّاره هر دو واجب است. ظم. طبا و ع.

۳- (س) موضوع دروغ که در شرع مقدس حرام است بیان فرمائید.

(ج)- چیزیکه به اعتقاد متکلم غیر واقع است گفتن، مگر در مواردیکه استثناء شده، مثل دروغ در مقام وعده به زوجه. ظم. طبا و ع.

۴- (س) در کفاره؛ اطعام شصت مسکین واجب است به مقدار مد بدهد؟ یا به قدر متعارف یک نفر سیر شود؟ و هرگاه به عنوان مهمانی بطلبد و فقرا را قصد کفاره کند، صحیح است یا نه؟

(ج)- بلی هر دو صورت مانعی ندارد.

۵- (س) هرگاه مسئله را شک در صحتش دارد، یا ظن به صحت، و به عنوان صحّت بگوید، مبطل صوم و موجب کفاره است یا نه؟

ص:۹۹

(ج)- اگر طوری عنوان کند که برگردد به کذب بر خدا و رسول، مشکل است. ظم. طبا و ع.

۱- (س) سفر اختیاری، یا لازم عرفی، یا واجب شرعی، بر هم می زند تتابع در روزه کفاره را یا نه؟

(ج)- در واجب شرعی ظاهراً مضــرّ به تتابع روزه ی کفّاره نیست، و در سفر لازم عرفی و غیره محل اشکال است.

۲- (س) در شب ماه رمضان کسی بیان مسئله نمود از روی ظن خودش لیکن تصریح به علم و ظن ننمود در روز روزه از او سوال نمودند که آن مسئله شب گذشته را از دیگری سوال نمودیم طور دیگر جواب داده مثلاً ـ شب گفته بود که وسواس هرگاه مسح پا را زیاده از متعارف از روی عمد و اختیار بکشد وضویش باطل است در روز گفتند ما سوال کردیم کسی مسح را تا زانو هم بکشد عیبی ندارد و زیادی آن لغو و جواب داد که من درست گفته ام ایشان هم درست عنوان کرده اند قصد من شخص وسواسی بوده قصد ایشان مطلق مردم لکن گوینده مسئله ظن به گفته خودش داشته نه علم آیا بر همچه شخصی کفاره جمع لازم است یا نه؟

(ج)- اولاً ـ هرگاه گفتن این شخص بعنوان حکایت و نقل از قول عالمی بوده است این تصدیق در روز هم مضر به صوم او نخواهد بود و در غیر این صورت هم هرگاه ظن اطمینانی به صدق داشته آن هم انشاءالله مضــر نیست و الا محل اشکال است.(۱)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۰۶.

۱- (س) غروب شرعی در صوم و صلوه به سقوط قرص است و یا به زوال حمره از مشرق؟

(ج)- به رفتن قرمزی مشرقی است از بالای سر بلکه احوط این است که قرمزی از تمام ربع مشرقی فلک برچیده شود بالنسبه به نماز مغرب و صوم و اما نسبت به نماز ظهر و عصر پس احوط این است که از سقوط قرص عقب نیفتد.(۱)

۲- (س) مقدار صاع را تحدید فرمودید که ششصد و چـهارده مثقال صیرفی است در بلدی فقیهی اگر صاع را به حسب اواسط شعیرات تحدید نموده باشد و بر طبق آن عمل نموده باشند در این زمان که تقدیر اوزان به مثقال صیرفی و حمصات در ایران و عراق متداول شده است اگر در تحدیدین توفیر باشد یعنی مقدار صاع به حسب شعیرات قدری زیاد باشد از تحدید حالیه عمل به کدام یکی از تحدیدین اولی و احوط است خصوصاً در جایی که تقدیر اوزان در بلدشان به مثقال صیرفی و حمصات متداول نباشد بینوا ادام الله ظلکم

(ج)- البته عمل به آنچه زیادتر باشد غالباً احوط است الاحقر عبدالکریم الحائری.(۲)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۸.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۰.

ص:۱۰۲

۱- (س) در زکوه شخصی نمی داند در آن وقت به حدّ نصاب رسیده تا به حال یک سال گذشته، در اشیائی که گذشتن سال شرط است یا نه؟ آیا تکلیف همچه(۱) شخصی صحیح است در دادن زکوه؟ و دیگر این که زکوه می فرمائید در مطلق خیرات می توان صرف کرد؟ آیا می توان در صورت عدم فقر اطفال؛ ماهانه مدرسه ایشان داد؟ یا محسوب کرد، در صورتی که معلّم زکوه خواسته باشد بدهد؟ یا از ایشان کتاب خریده آن هم معلّم یا غیر او یا نه؟ و در صورتی که می توان در راه مزبور صرف کرد؛ آیا باید در علم اخروی صرف کرد یا دنیاوی؟ آیا می توان صرف کرد مثل هندسه و حساب و غیره؟ و همین طور در کتاب خریدن یا نه؟ حکم الله را مرقوم و به مهر یا امضاء شریف مزیّن.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مسئله اولی تا علم پیدا نشود به حصول شرط وجوب، زکوه دادن واجب نمیشود، لکن احوط در صورت احتمال حصول شرط، احتمال معتنی به، و امکان تحصیل علم این است که در مقام علم به حصول

۱- [۱] . همچنین.

و عدم حصول برآید، و در مسئله ثانیه ضابطه در این مـصرف این است که از سبیل الله محسوب شود، و بهتر در فرض سئوال این است که بر فرض سبیل الله محسوب بودن هم، هرگاه فقرائی در بلد موجود باشند، صرف در مصـرف فقراء شود.

۱- (س) این که می فرمائید زکوه در مطلق خیرات - مثل مدرسه و مسجد بنا نهادن، و پل ساختن - می توان صرف کرد، در صورتی که شخصی باشد که به غیر زکات این ها را بنا نماید، آیا در این صورت هم می توان در اینجاها صرف کرد یا نه؟ در کتاب خریدن جهت اطفال مدرسه، و ماهانه ایشان دادن، یا محسوب کردن، در صورتی که فقیر نباشند، امّا اولیای ایشان هم از مال خود جهت ایشان کتاب بخرند، یا ماهانه ایشان بدهند، که بروند در پی تحصیل، آیا در صورت(۱) جائز است جهت ایشان کتاب خرید؟ یا ماهانه ایشان داد؟ یا محسوب کرد یا نه(۲)؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در صورتیکه فقراء موجود باشند، در فرض سئوال، بهتر، دادن به فقراء است، و در مسئله ثانیه هرگاه صرف در تعلّم احکام شرعیه و مقدمات آنها باشد، جائز است، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) ملک اجاره را کلّیه مخارج حساب کرده و بیرون نموده، آن وقت زکوه بدهند، مال الاجاره هم جزء مخارج است یا نه؟

۱- [۱] . آیا در این صورت جایز است.

۲- [۲] . در حاشیه نسخه خطی آمده است که سئوال مشوش است.

(ج)- آنچه متعارف است از عین خود زکوی خارج میکنند، جائز است خارج نمایند، و بعد از آن ملاحظه نصاب نمایند، همچنین در مال الاجاره هم اگر متعارف باشد که از عین خارج میشود، جائز است خارج نمایند، و الّا نزد حقیر محل اشکال است، چون حقیر احتیاط میکنم، رجوع به غیر نمایند، والسلام.

۱- (س) از دو برادر یکی در سفر رفته چند سال ماند، مزارع و اشجار و مواشی مشترک را این برادر متصرف است، بذر هم از مال مشترک است؛ آیا در حاصل آن ها در تعلق زکوه و خمس، مال مشترک حساب می شود یا مال برادر حاضر تنها؟

(ج)- در مفروض سئوال بلوغ نصاب در سهم هر یک معتبر است و اگر مجموع به قدر نصاب باشد، زکات واجب نیست و همچنین از خمس سهم هر یک، علی حدّه باید ملحوظ شود، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) شخص ملای زنجانی در زنجان عمارت گرفته از وجوه و غیر وجوه، و آمده به مهربان برای ترویج شرع عمارت گرفته از وجوه و غیر وجوه، و عمارت زنجان را نمی فروشد به خوف این که مراجعت لازم باشد، پس در این صورت وجوه گرفتن مشارالیه - برای معاش و قرض سابق - چه طور است؟

(ج)- هرگاه احتمال مراجعت قریب باشد به نحویکه عرفاً فعلاً عمارت اول محتاج الیهای او محسوب باشد، گرفتن وجوه جائز است، والله العالم.

(س) در موقعی که زکوه در غله واجب شد، مالک عین این زراعت موجود را منتقل به غیر می نماید به مقدار یکصد خروار غلّه، و قابل این معامله شرط می نماید بر مالک که زکوه این زراعت بر عهده مالک باشد؛ بعد از ردّ

۱- مـال المصـالحه یعنی یکصـد خروار بر مالک، مقـدار معینی - مثل چهل خروار مثلاً - نفع می کنـد، آیا در این غلّه که نفع کرده زکوه است یا نه؟

(ج)- در تمام غلّه - که در آنجا بوده - زکوه بر بایع واجب شده است، هرگاه ندهد، از عین غلّه گرفته میشود و اگر گرفته شد و معامله مزبوره هم به نحوی واقع شـده باشد که از جهت ربا و غیر آن باطل نباشد، مصالح در مقداری که از او گرفته شده، به بایع میتواند رجوع کند، والله العالم.

۲- (س) اهل منبر که بیان مسائل و مواعظ می کند از جای دیگر بیاید و مستحق وجوه است به اهل وطن مقدم است یا نه؟

(ج)- به آن اهل منبر هم جایز است داده شود.(۱)

۳- (س) اگر مستحق ولایت دیگر در محل وجوه باشد در وقت دادن آن وجوه یا اهل آن محل شریک وجوه است یا نه؟

(ج)- جواب بلی جایز است به آن هم بدهند.(۲)

۴- (س) زکـات غلاـت را قبـل از اخراج مؤن بایـد داد یـا بعـد از اخراج و چنـانچه بعـد بایـد داد مؤن زراعت و درخت را بیان فرمایید.

(ج)- استثناء مؤنه غیر از بذر و غیر آنچه متعارف است که از خود زراعت و اثمار داده می شود محل اشکال و تأمل است و الله العالم.(۳)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۲.
۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۲.
۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۳.

۱- (س) چنانچه بذر غصبی باشد زرع از زارع است یا از مالك آن؟

(ج)- مال مالك بذر است و الله العالم.(۱)

ص:۱۰۷

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۳.

کتاب الخمس

۱- (س) آیـا خمس به ظروف و عتیقه جـات مسـتخرجه از زمین تعلق می گیرد یـا خیر؟ بر فرض تعلق بعین از متعلّق است یا به قیمت؟ و وجوب دادن خمس آن، چه وقت است؟ و اگر قبل از فروش و اخذ قسمت عین آن تلف شود، شخص کاشف ضامن است یا خیر؟

(ج)- مسـتخرجات از زمین اگر دارای قیمت و از اشـیاء قیمتی باشـد، بعید نمیدانم که حکم کنز داشـته باشد و خمس آن وقت اخراج است، بعـد از وضع آنچه م_صـرف نموده، به شـرط رسـیدن به مقـدار نصاب که بیست دینار باشـد و اگر قبل از فروش تلف شود بدون تفریط، ضامن نیست.

۲- (س) شـخص کفن خریـده ده تومـان، سـر سال که شـد، هشت تومان شـد؛ وقت اخراج خمس آن، شـش تومان شـد؛ مناط کدام قیمت می باشد نسبت به خمس آن؟

(ج)- هرگاه بخواهد احتیاط کند، ملاحظه قیمت سر سال نماید و اکتفاء به قیمت وقت اخراج بعید نیست، والله العالم.

ص:۱۰۹

۱- (س) در بـاب خمس که می فرمائیـد زیـاده از مؤنه یک سال به یک نفر ندهنـد، آیا کسـی که به عنوان قرض به سـیدی به تدریـج داده و او هم خرج نموده، حال به قـدر مخارج چند سال است که بر ذمّه او است، می توانم حساب خمس کنم یا نه در صورتی که فقیراست؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهراً اشکالی ندارد، والله العالم.

۲- (س) در باب سهم امامD که از بلـدی حواله می نمایند به بلد دیگر، بلکه دو سه دست می گردد، مثل این که زید به عمرو بگویـد: حواله کن فلانه بلد طرف خودت، بکر فلان مبلغ بابت سـهم امامD به فلان مجتهـد بدهـد و قبض بگیرد، ارسال دارد؛ که بکر مزبور فقط وکیل در دادن وجه سـهم امام است به مجتهـد معین؛ هرگاه به اعتقاد خودش آن مجتهد را عادل نداند، می توانـد بدهـد یا خیر؟ یا بایـد پس بفرسـتد نزد صاحبش چون اجازه نداده به غیر آن مجتهد معین بدهد و زید دهنده وجه، او را عادل می داند، اما بکر که باید تسلیم مجتهد نماید، او را معلوم الفسق یا مجهول الحال می داند؟

(ج)- بودن شخص وکیل در دادن به شخصی میتواند بدهد، برای او اشکال ندارد، انشاءالله تعالی.

(س) آب و خاکی که مالک آن ذمّی است و مالکیت آن به سـبب بیع است و خمس آن را نداده است، استعمال مسلمانان آن آب و خـاک را - در عبـادات و غیر آن - چـه صـورت دارد؟ و بر فرض حرمت، اشخاصـی که در آن ملـک عمـارت و بـاغ و زراعت دارند؛ و کوچیدن و تخلیه ید از مال خودشان ضرر

ص:۱۱۰

۱- بسیار است، چه تکلیف دارند؟ و اشخاصی که مشاعاً با ذمّی شریک الملک هستند، چه تکلیف دارند؟

(ج)- ظاهر این است که آب در این جا متعلق خمس نشود، پس استعمال آن مانعی ندارد از این جهت، و نسبت به زمین، به حاکم شرعی رجوع کنند. که به اجبار ذمّی یا به نحو دیگری اصلاح کنند، والله المعین.

۲- (س) هرگاه کسی اصلاً خمس نداده لکن اعتقاد دارد، من باب مسامحه یا جاهل به حکم بوده نمی داده، هرگاه بخواهد به مکه معظمه مشرف شود یا به جهت لباس نماز و غیره، آن مقدار وجهی که جهت مخارج برمی دارد خمس و سهم امامش بدهد، می تواند به آن حج کند یا نه؟ و مجزی از حجهالاسلام می باشد یا نه؟ و خمس لباس را بدهد، می تواند در حال نماز استعمال کند یا نه؟ حاصل مطلب تبعیض، در خمس صحیح است یا نه؟

(ج)- بلی انشاءالله بیاشکال است و حجّش مجزی است، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۳- (س) در باب مصالحه محاسباتی، هرگاه اختیار فسخ با مصالح باشد یا با طرفین، آیا بعد مضیّ سنه خمس در مصالح علیه تعلق می گیرد یا نه؟ و بر فرض بر ذمّه مصالح له باشد یا مصالح، هر کدام تعلق می گیرد؟

(ج)- مادام بقاء خیار برای مصالح خمس لازم نیست، نه بر مصالح و نه بر مصالح له.

(س) در اقاله هرگاه کسی عینی را منتقل به دیگری نمود، به هر نحوی باشد، بعد از آن اقاله نموده اند، آیا خمس بر هر یک از آن ها در صورتی که عوض

۱- و معوّض باشد و در صورت هبه بلاعوض، بر موهوب بعد از اقاله ثانیاً خمس تعلق می گیرد یا نه؟ بر فرض این که قبل از انتقال خمس آن را داده یا غیرمخمس بوده، مثل ارث و صداق؟

(ج)- مالی که به اقاله به صاحب اول برمیگردد، فائدهی تازه محسوب نیست تا مستقلاً مورد خمس بشود، والله العالم.

۲- (س) جهیز زن ها هرگاه پدر هبه کند به آن ها و به قدر لیاقت باشد، از زینت و طلا و اسباب خانه و فرش و لباس، آیا بعد مضیّ سنه که عین آن باقی است، خمس تعلق می گیرد یا نه؟ چون مفروض این است که نفقه و کسوه با زوج است و آن ها از طرف پدر به صلح یا هبه غیرمعوضه منتقل به او شده، و آیا فرقی هست؟ و در صورت قدرت زوج بر انفاق و عدم قدرت یا نه؟

(ج)- در هر صورت، هرگاه محل حاجت باشد، عرفاً خمس ندارد، والله العالم.

۳- (س) علویه هرگاه زینت از طلا و لباس به قدر مخارج یک سال دارد و شوهر هم ندارد، لکن جوان است و خیال مزاوجت هم دارد، آیا خمس به او می رسد یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، بلی از وجه خمس به چنین علویّه بدهند، ظاهراً بیاشکال است.

۴- (س) شخصی وصیّت می کند مبلغی خمس و زکوه از ثلث بدهند، چنان چه خود وصیّ فقیر یا مقروض باشد، می تواند از زکوه یا خمس چنان چه سید باشد و خودش تصرف کند و بردارد یا خیر؟

ص:۱۱۲

(ج)- اگر از عبارت موصی فهمیده نشود دادن به غیر، و شرعاً فقیر باشد میتواند بردارد، لکن بهتر این است که تمام را خودش بر ندارد و به سایر فقراء هم بدهد.

۱- (س) علویه که شوهرش فقیر است و خودش فقیره است، خمس و سهم امام می تواند بگیرد یا خیر؟

(ج)- میتواند خمس به مقدار حاجتش بگیرد و سهم امامD امرش با حاکم شرع است.

۲- (س) پدر مالی را به فرزند های خود مصالحه می کند؛ آیا خمس تعلق بر ما صولح علیه می گیرد یا خیر؟ بر فرض تعلق گرفتن، بعضی از اولاد صغیرند، آیا بعد از کبیر شدن به تکلیف، مثلاً خمس بدهد یا خیر؟ و چنان چه خمس تعلّق بگیرد، بعضی خمس می دهند و بعضی نمی دهند و ما صولح خانه و ملک مشاع است، می خواهند تقسیم کنند، در این صورت که بعضی خمس را نداده اند، تقسیم صحیح است یا خیر؟ و دیگر بر آنهائی که خمس سهم خود را داده اند، چیزی هست یا خیر؟

(ج)- احوط دادن خمس آن است بعد از مؤنه سال، و صغیر بعد از بلوغ بدهد و در باب ندادن بعضی سهم حصّه خود را رجوع به حاکم شرعی کنند که هر نحو صلاح دید رفتار کند.

۳- (س) مظالم را به غیر سادات یا تعمیم حتی به سادات می توان داد یا نه؟

(ج)- دادن مظالم را به سادات فقیر نیز جائز است.

۱- (س) صرف وجوه با مواسعه است یا مضایقه؟ و اگر مستحق ولایت دیگر در محل وجوه باشد در وقت دادن وجوه با اهل آن محل، شریک وجوه است یا نه؟

(ج)- به نحو مضایقه است به معنی اینکه عرفاً اهمال و تعویق نباشد، با بودن مستحق و به غیر اهل محل هم جایز است بدهند.

۲- (س) وجوه به اهل کبائر خصوص بی نماز می رسد یا نه؟

(ج)- اگر اعانت بر إثم نشود، جائز است؛ هر چند دادن به عادل احوط است.

۳- (س) در اکل وجوه شأنیّت ملحوظ است یا نه؟

(ج)- در قدر معاش به حسب حال و معاش همسرهای او میتواند بگیرد.

۴- (س) در سال خمس، نسبت به غیرکاسب، از زارعین و صاحبان باغات که ابتداء سالشان اول ظهور فائده است، آیا ظهور فائده در باغات، وقت رسیدن انگور است یا مطلق فائده است، اگرچه علف و مو باشد و حال این که علف و مو تبع است؟

(ج)- اول سال در زراعت، وقت زراعت است، و در باغات، وقت ظهور فائده است؛ یعنی وقتی که بشود فائده را استیفاء نمود، به نحو متعارف در استیفاء فائده، اگرچه علف باشد که به حد چیدن رسیده باشد و اینکه گفته شد، در حق کسی است که دارای یکی از دو باشد و هرگاه دارای هر دو باشد، اول سالش را اول آنچه اول است قرار دهد، والله العالم.

۱- (س) شخصی ارباح مکاسب را جزء سرمایه قرار داد و از اصل مال که خمس ندارد، به قرض سال های پیش و به خمس سنوات سابق - که بر ذمه گرفته بود - داد، آیا با آن ارباح مکاسب - به میزان مالی که به قرض و خمس سنوات سابق داده - خمس تعلق می گیرد یا خیر؟

(ج)- ظاهراً به میزانی که در محل قرض و خمس بدهی از سنوات سابق داده خمس ندارد، اگر چه احوط، دادن خمس آن است.

۲- (س) سیدی از بابت خمس یک نفر دیلاق مثلاً گرفته و نگاه داشت و داخل سرمایه نمود، آیا به نما عینی دیلاق مزبور خمس تعلق می گیرد یا نه؟

(ج)- اگر سید فقیر نباشد و زاید بر مؤنه باشد آن نما عینی، خمس او را بدهد، و اللّه العالم.

۳- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که شخصی مقدار ده رأس بره و بزغاله از نتاج گوسفند دارد و قیمتش بیست تومان است و در قبال این، پنجاه تومان قرض دارد؛ این بره ها را جزء سرمایه قرار داده و آن قرض را تا یک سال یا دو سال به تدریج قدری از اصل مال و مقداری از منافع مکاسب و قدری از دخل هوائی داده و ادا نموده، آیا با این بره ها - بعد از انقضاء سال - خمس تعلق می گیرد یا خیر؟

(ج)- در مفروض سئوال، ظاهراً خمس بره ها را باید بدهد.

(س) شخصی ده رأس میش دارد هر سال ده رأس بره از این ها به عمل می آید، این بره ها را هر سال جزء سرمایه می کند، اگر جزء سرمایه نکند، در ظرف سه چهار سال ده رأس میش - که سرمایه است - از بین می رود و دو

۱- مقابل قیمت بره ها قرض و مخارج خانه دارد و در این صورت می تواند برای اداء قرض و مخارج خمس بگیرد، با فرض سیادت یا خیر؟ و بعد از انقضاء سال، آیا به آن بره ها خمس تعلق می گیرد یا خیر؟

(ج)- در فرض سئوال میتواند خمس بگیرد و به بره ها هم خمس تعلق نمیگیرد.

۲- (س) شخصی از شخصی حیوانی خرید و می داند که مالك اول خمس او را نداده، مالك ثانی خمس او را - از خودش - ادا نمود، بعد از انقضاء سال، در صورتی که حیوان مزبور زائد بر مؤنه باشد، آیا باز خمس دارد یا نه؟ تعلق می گیرد یا خیر؟

(ج)- در این فرض - که حیوان زائد بر مؤنه است - خمس او را باید بدهد، والله العالم.

۳- (س) شخصی از چند ممرّ دخل دارد، آیا می تواند از برای هر یک، رأس سنه علی حدّه قرار بدهد یا خیر؟

(ج)- ظاهراً میتواند و مانعی ندارد، والله العالم.

۴- (س) گرفتن وجه مجهول از کسانی که حقوق واجبه نمی دهند از قبیل خمس و زکوه، جائز است تصرّف در آن یا نه؟

(ج)- در صورتیکه معلوم نباشد که همان اعیان غیر مزکّی و غیر مخمّس است، ظاهراً اشکالی نداشته باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) این که در مؤنه سال در باب خمس می فرمائید اگر شخص بر خود تنگ بگیرد، احوط عدم وضع مؤنه است، اگر شخص در بین سال، مال خود را

۱- عمـداً یا سـهواً تلف نمایـد بایـد خمس تلف شده را بدهد یا نه؟ حکم الله را مرقوم و به مهر یا امضاء شـریف خودتان مزیّن بفرمائید، امرکم العالی مطاع.

(ج)- بسـم الله الرحمن الرحیم، در سـهوش خمس لازم نیست و در عمـد اگر برای فرار از خمس بـوده، نه؛ به غرض عقلائـی، احوط دادن خمس آن است و همچنین است در اسراف، والله العالم.

۲- (س) در خمس قیمت آن چه بایـد به خمس داد می توان داد، مثلاً شـخص بایـد نقره بدهد، عوض آن فاسـتانی یا گندم یا نان یا چیز دیگر بدهـد، یا بر عکس؛ همین طور در باقی اموال که خمس تعلق می گیرد یا آن که نمی توانـد، بلکه باید آن چه خمس تعلق گرفته است بدهد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهراً جایز است. محل مهر عبدالکریم بن محمدجعفر.

۳- (س) اینجانب(۱) امسال چهل تومان از بابت خمس و سهم امامD تعلق گرفته است، و پدر بنده هفت سر کلفت دارد و کار ایشان کساد است، لذا برای حضـرت عالی این عریضه فرسـتادم، اجازه می فرمائید که خمس و سهم امامD را بر پدر خویش بدهم؟ و از بابت خمس اشکالی ندارد، درصورتی که پدر بنده عام(۲) است؟

۱- [۱] . به اموال اینجانب.

۲- [۲] . عوام است (غیر اهل علم) .

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه پـدر سیّد نباشـد، جائز نیست؛ و همچنین اگر سـید هم باشد، برای نفقه خود پدر بلی، بر فرض سـید بـودن، برای صـرف در مخـارج اهـل و عیـال واجـب النفقـه اش جـائز اسـت، در صـورت فقر، والله العـالم، الاـحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) چه می فرمائیـد در باب اشـیاء معدنی که وجوب خمس تعلق گرفته است مثل نمک و غیره، اما خریدار علم ندارد که خمس آن ها داده شده یا نه یا به حد نصاب رسیده یا نرسیده؟ هل یجب الخمس علی المشتری ام لا؟

(ج)- در صورت شک، خمس بر مشتری واجب نیست.

۲- (س) زیدی پس از چند سال - به واسـطه کسب یا زراعت - دارای علاقه شد، بدون تعیین سال، و نظر به ربح؛ مؤنه خانه و اثـاثیه و باغـات آن خمس دارد یـا نه؟ یا مسـتثنی است؟ که چون معاش آن منـح_صـر است به این چنـد قطعه باغ، اگرچه می تواند اداره امر معاش بنماید، ولو به فعلگی، و در ضمن معامله باطل هم نموده؟

(ج)- خانه و اثاثیه اگر از ربـح سال خریـده شود، خمس ندارد و اما باغ چون فرض شده بدون آن اداره معاش ممکن است؛ به نظر حقیر خمس آنها را باید بدهد، مگر در بعض موارد که باغ به مقداریکه صرف میوه آن بنمایند جزء مؤنه است، که در این صورت این مقدار اصـلاً خمس ندارد و اما معامله باطل؛ اگر یقین ندارد به این که مال حرام در مال او هست، فعلاً تصـرف در اموال بیاشکال است و اگر یقین دارد، از این جهت هم یک خمس باید بدهد.

ص:۱۱۸

۱- (س) به مهمـانی رفتن در خـانه هـای اشخاصـی که خمس و سـهم امامD و زکوه نمی دهنـد، رفتن و اکـل غـذای آن هـا و معامله با آن ها چه صورت دارد؟

(ج)- تص__رّف در آنچه یقین ندارد که حقوق ناس در آنها هست اشکالی ندارد و با یقین جائز نیست تصرّف.

۲- (س) آسـید آقا کارکانی بنی عم احقر که تقریباً ده سال قبل بر این، مقـداری درخت قلمه را ارثاً مالک شده بود و دو سال قبل بر این، قلمه های مزبور را بریده و مقصودش این بود که اطاق و خانه و غیرذلک - برای رفع احتیاجش - ساخته و مصرف نماید و به واسـطه عدم قدرت به سائر مخارج، تا به حال ممکن نشده و درخت های مزبور کماکان باقی مانده یا این که جزئی م__صرف شده؛ آیا خمس علاقه گرفته است یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در موضـوع درخت هـا، مقـداری که ارث بـوده، خمس نـدارد و آن مقـداری که نمـوّ نمـوده تا زمانی که انداخته شده و به مصرف خانه هم نرسیده، خمس او را بدهد.

(س) مشـهدی غلامرضا کارکانی اظهار می نماید که چند سال قبل بر این، تقریباً پانصد تومان در خارجه کسب و جمع کرده، از روی جهالت تخمیس نکرده، یک باب خانه و باغچه گرفته و مابقی را خرج و تلف نموده و حالا که مسئله اش را فهمیده، - غیر از خانه و باغچه و یک قطعه زمین و مخلّفات خانه - چیزی دیگر نمانـده و فقیر شـده و به مقام اسـتخلاص برآمـده و چاره جوئی می نماید؛ آیا تکلیف چیست؟ و اشخاص دیگر هم مثل همان مشهدی

۱- غلامرضای مزبور هستند، بعض مهلت می خواهند تا مدتی محصول و غیره وصول کرده، خمس و مال امامD را بدهند، از جمله آن ها است کربلائی ملا- حاجی کارکانی؛ چندی قبل بر این، یک قطعه باغ ابتیاع کرده و به قیمت آن تقریباً یکصد و پنجاه تومان، پولی که خمس علاقه گرفته بوده داده، که خمس را به تدریج رد نماید؛ بعد از آن سهم سادات را رد کرده و سهم امامD تا به حال در ذمّه مشارالیه باقی مانده و تا یک سال قبض می دهد که وصول کرده ادا نماید؛ در صورت جواز و اقتضای رأی انور، اجازه مرحمت فرمائید که در قضایای معروضه مأذوناً از جانب آن وجود مبارک، اجازه و مهلت داده بلکه در امور مسلمین از اشکال خالی شده، به آسودگی مشغول دعا گوئی بشوند؟

(ج)- در موضوع وجوه بدهی آن شخصی که فعلاً فقیر شده، ممکن است با سیدی دست گردان نماید و آن سید ذمّه او را به شکلی بریّ نماید که این مسلمان آسوده شود؛ و راجع به مواردی که میخواهند وجوه را تدریجاً بدهند، جنابعالی وکالت دارید از طرف موکّل اینجانب که یکی از سادات است قبول نمائید و بعد به احقر ببخشید و به وکالت از طرف قبول کنید و بعد وکالت دارید که به آنها قرض بدهید که بعد تدریجاً بدهند و تصرف آنها در اموال آنها بیاشکال شود، و الّا تصرف مهلت دادن، احقر اشکال میکنم.

۲- (س) سید علوی که صاحب املاک باشد، ولی منافع املاکش - به مخارج سالیانه خود و عیال و دیوناتش - کفایت نمی کند، آیا می تواند از خمس که سهم سادات و سهم امامD است، تکمیل نماید یا نه؟ بیّنوا توجروا.

ص:۱۲۰

(ج)- به مقدار کسری، میتواند بگیرد و صرف خود نماید.

۱- (س) سید یا غیرسید، می تواند خمس خود را به اولاد واجب النفقه خود بدهد یا نه؟

(ج)- به جهت صرف نفقه اولاد مشکل است، ولی به جهت صرف عیال اولادش ظاهراً اشکالی ندارد، اگر اولاد سید باشد.

۲- (س) آیا هاشمی فقیر می تواند سهم سادات و سهم امامD کثیر را به وجه قلیل مصالحه نموده قبول نماید؟ و ماذون از حاکم شرع انور هم هست در گرفتن سهم امامD در صورت مفروضَه آیا ذمّه شخص مدیون بریّ می شود یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، مصالحه وجهی ندارد و معلوم نیست ذمه مدیون بری شود.

۳- (س) اسباب هایی که زن ها سال های دراز می خرند برای جهیزیّه دختر از مال شوهر با رضایت، یا از مال خودشان، بعد چندین سال همراه دختر می فرستند، خمس دارد یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهراً اینها خمس ندارد، اگر از مالی که میخرند خمس آن را داده باشند و همچنین هرگاه از ربح سال بخرند و به دختر ببخشند در همان وقت، و امّا با این فرض اگر به دختر ببخشند، تا وقتی که سال تمام شود، احوط خمس آن است، والله العالم.

ص:۱۲۱

۱- (س) شخص روضه خوان در اخذ سنه برای خود، به چه قسم است تکلیف او؟ آیا باید هر وجهی که به او می رسد، مثلاً در ماه رمضان سفر می کند، وجهی می رسد و در محرم هم وجهی می رسد، تاریخ برای هر یک معین کند؟ اگر سال گذشت و از آن وجه باقی مانده بود، خمسش را بدهد یا آن که روضه خوانی، کسب واحد است؟ برای تمام آن یک سال قرار دهد از جزئی و کلی تا محرم آتیه، آن چه باقی می ماند تخمیس نماید؟ مشروحاً بیان فرمائید که محل حاجت است و این شخص روضه خوان در مدرسه تحصیل می کند، پول طلبگی هم می برد، آن چه طور است؟ و هکذا فوائد دیگر راجع به آن ها، تکلیف چیست؟ جزء فواید و روضه باید قرار بدهد یا نه، سند مستقلی دارند؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه اول شروع در روضه خوانی یا غیره را میداند، اوّل را از همان وقت قرار میدهد، و الّا فوایدی را که فعلاً دارد که خمس آن را نداده، تخمیس کند و از حال، سال قرار دهد برای بعد، و برای تمام اینگونه عایدات، یک سال کافی است.

۲- (س) عایدی ملک از آب و زمین دو عایدی دارد، گندم و جو و جوزقه، و بین گندم و جو و بین جوزقه فاصله زیادی است، پنج ماه تقریباً در آن جا باید چه کار کرد؟ برای گندم و جو یک سال و برای قوزه یک سال، یا هر دو عایدی یکی است؟ و اگر یکی باشد، اخذ سال از رفع خرمن گندم و جو است یا وقت قوزه؟ بیان فرمائید، ادام اللّه.

(ج)- اوّل سال، وقت زراعت کردن است و برای زراعات مختلفه، بعد سال علی حده نمیخواهد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

ص:۱۲۲

۱- (س) سادات مستحقّ که در بلد مشهور به سیّد ولی سلسله اجداد آن ها در دست نیست، به اظهار خود آن ها یا شهادت عده کافی است؟ می توان وجه خمس را ادا نمود یا خیر؟

(ج)- با شهرت و یا شهادت عده کافی است، اشکالی ندارد.

۲- (س) شخصی عهد نموده که احتیاطاً خمس مایملك خود را اخراج نماید و حین الاخراج متعلقات او، بیش از یوم العهد است؛ آیا خمس یوم العهد یا یوم الاخراج معتبر است؟ و دیگر آن که یوم الاخراج در شك است که آیا خانه هم در نظرش بوده در عهد، یا آن که استثناء بوده؟ تکلیف چیست؟ بیان فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال ظاهراً خمس راجع به اموال یوم العهد است و خانه هم ظاهراً در این فرض خمس ندارد، والله العالم.

۳- (س) باب الاحکاما! شخصی یکی از سنوات را بالتمام کسب ننموده و یقین دارد که از رأس المال خود صرف نموده، بعد از یك سال تعطیل، ثانیاً وارد کسب شده، تقریباً سه سال کسب نموده و نفع و ضرر هم داشته در این سه سال، بالفعل پس از محاسبه می بیند که سرمایه روز اول دست آمده، به اضافه و علاوه، و در این سه سال ابداً حساب خود را رسیدگی ننموده، آیا درصورت مفروضه، سرمایه اولی را کنار گذاشته، خمس مابقی موجود را اخراج نماید، یا خمس تمامی موجودی مركّب از سرمایه و غیره؟

(ج)- در این فرض هر مقدار که یقین دارد به سرمایه ناقص علاوه شده، ظاهراً باید خمس او را بدهد، والله العالم.

ص:۱۲۳

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه اشخاصی که صاحب بیشه زار و قلمستان هستند، در سر هر سال مشکل است خبره بیاورند این مال مذکور را قیمت نمایند، آیا امکان دارد بماند در وقت قطع کردن، یا در وقت فروختن، خمس این مال را خارج بکنند یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، لازم نیست تعیین مالیه او را در هر سال بلی بعد از قطع ولو فروخته نشود، مقدار خمس آن منافع را باید رد کند، عیناً یا قیمةً.

۲- (س) فقیری که واجب النفقه دیگری است، با وجود آن که نفقه اش می آید، خمس و زکوه گرفتن می تواند یا نه؟

(ج)- نمیتواند بگیرد.

۳- (س) مؤنه تحصیل ربح و اخراج معدن و غوص، وضع شدن از خمس را اجرت به دیگری دادن مراد است، یا اجرت خود کاسب و عیال و متبرع هم وضع می شود؟ بیّنوا توجروا.

(ج)- مراد از مونه، اجرت خود کاسب و عیال و متبرع نیست، بلکه اجرت غیر است؛ بلی مخارج که در حین اشتغال صرف میشود، جزء مؤنه محسوب میشود، والله العالم.

۴- (س) سید و فقیر در غیر مؤنه مثل ملک خریدن مدیون باشد، مستحق خمس و زکوه است یا نه؟

(ج)- اگر چنانچه قادر به اداءِ دین مفروض نباشد، میتواند از بابت خمس و زکوه بگیرد و دین را ادا نماید.

ص:۱۲۴

۱- (س) کاسب در بین سال مرد و در ربح این سال اخراج خمس واجب فرمودند، آیا دیون او از ربح این سال - قبل از اخراج خمس - جائز است، یا خمس و دیون هر دو از اصل ترکه واجب است؟ اگر بعد از کاشتن مزارع قبل از درویدن بمیرد، قیمت خصیل یا قیمت بذر زیر زمین ربح حساب شده، اخراج خمس لازم است یا نه؟

(ج)- اگر قرض از سال موت بوده است، اخراج خمس بعد از وضع مقدار قرض است؛ و اگر از سنوات گذشته بوده است، اخراج خمس و قرض در عرض هم است.

۲- (س) ابتداء سنه خمس کاسب، شروع به کسب است یا حصول ربح؟ اگر شروع به کسب باشد، از ابتداء شروع تا حصول ربح، مونه از ربح این سال وضع می شود یا نه؟ مثلاً کاسب مزارع بعد از چهار ماه ازکاشتن ربح نمی یابد و در این چهار ماه از ربح سال گذشته بدون اخراج خمس صرف مؤنه می کند، ضامن خمس است یا نه؟

(ج)- بسم الله تعالی، ابتداء سنه شروع به کسب است و مؤنه هر سالی باید از ربح همان سال موضوع شود، و زارع در مفروض سئوال، خمس ربح مذکور را ضامن است.

(س) شخص کاسبی از مال خمس داده قدری گوسفند می خرد که جزء سرمایه کسب او باشد، این گوسفندها ترتیبش این است که هر ساله عده اولاد آن ها را می فروشد، با پشم و سایر منافع، بعد از یکی دو سال یا همه ساله،

۱- عده ای از گوسفندهای پیرش را می فروشد؛ آیا این گوسفندها را به چه ترتیب باید اخراج خمس نمود؟ آیا زیاده سوقیه و نماء متصل آنها هم خمس دارد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، گوسفندهائی که فرض شده است، چنین معلوم میشود که نگاهداری آنها به غرض انتفاءِ به نماء آنها است؛ در این صورت از منافع منفصلهی آنها - بعد از وضع مؤنه - باید خمس بدهد، منافع متصله و زیادی سوقیه خمس ندارد.

۲- (س) شخصی پولی به کسی قرض داد و آن کس اداء نکرد تا چند سال گذشت بعد اداء کرد، حال واجب است فوراً خمس آن را بدهد یا مؤنه این سنه را باید بگذارند بعد مضیّ سنه، هرگاه اضافه آمد، خمس آن را بدهد؟

(ج)- هرگاه این پول از ارباح مکاسب بوده که مؤنه را اخراج کرده، مادامیکه وصول نشده، مکلّف نیست. بعد از وصول در صورت مفروضه، باید خمس او رابدهد فوراً.

۳- (س) حقیر، مردی هستم روضه خوان و مقداری ملك هم دارم که از عائده ملکی و فائده روضه خوانی امر معیشت من می گذرد و یک صدتومان قرض دارم که به واسطه کسری مخارج سنوات قبل، تا حال متدرّجاً قرض کرده ام؛ حالیّه اگر چیزی از مؤنه سالم بماند که سال بر آن بگذرد، می توانم قبل از اخراج خمس، به جای آن قرض بدهم یا خیر؟ و در صورت وجوب اخراج خمس، آیا تعیّن حول بر من واجب است یا خیر؟ و در صورت وجوب آن، آیا حول شرعی معتبر است یا حول خمس؟ به این معنی که گذشت سال بر هر چیزی.

ص:۱۲۶

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اداء قروض جزء مؤنه است، هر چند قرض سنوات سابقه باشد، و میتوان از ربح قبل از اخراج خمس اداء نمود، به شرط آنکه ربح در همان سنه که ربح حاصل شده اداء نماید و تعیین حول در خمس واجب نیست، اگرچه اسهل است؛ و بر فرض عدم تعیین، گذشتن سال بر هر چیزی علاحدّه باید ملاحظه شود.

۱- (س) کسی قدری چوب می خرد و تخته می کند جهت در اطاق، بعد ممکن نمی شود، از ساختن اطاق سال بر آن می گذرد، آیا باید خمس او را بدهد یا نه؟

(ج)- احوط اداء خمس است.

۲- (س) حقیر قرض دارم و به ازاء آن جنس دارم که بدهم، ولی از دائن مهلت می گیرم در تأخیر، و آن جنس را نگاه می دارم به انتظار ترقّی آن جنس، یا آن که دائن حاضر نیست، اگر سال بر آن گذشت قبل از اخراج خمس، می توانم به جای قرض بدهم یا نه؟ و اگر آن جنس در جائی باشد که دستم به او نرسد تا بعد از گذشتن سال، چه صورت دارد؟

(ج)- اگر در همان سنه که ربح حاصل شده عوض قرض بدهد، خمس ندارد؛ و اگر در غیر سنه ربح، ربح سال سابق را عوض قرض بدهد، خمس دارد مگر آنکه قرض، قرض سالی باشد که ربح در آن حاصل شده، و هم چنین است آنچه قرض شده دستش به او نمیرسد تا بعد از گذشتن سال.

۳- (س) چند سال بگذرد و کسی حساب مالش را نکند، حال نمی داند که آیا از وجوهات بر ذمّه اش تعلق گرفته یا نه؟ یا ظّن به اشتغال دارد، یا علم اجمالی، آیا فحص لازم است یا نه؟ و بر فرض عسر و حرج چه کند؟

ص:۱۲۷

(ج)- فحص لازم است، و اگر به مقداری ادا کند که علم حاصل شود به برائت ذمّه، لازم به فحص نیست. ظم - طبا و ع.

۱- (س) در اشیائی که گاهی محلّ احتی_اج میشود و ذی [زیّ] شخص به حسب حالش باشد، لکن ممکن است دو سال هم بگذرد و محتاج نشود؟

(ج)- احوط اخراج خمس است، هر چند اگر از متعارف خارج نشد بعید نیست که خمس نداشته باشد. ع- رحمه الله علیه.

۲- (س) شخص مثلاً خانه لازم دارد در این سنه، و لکن می_سر نمی شود، پس به تدریج اسباب و آلات آن را در چند سال مهیا می کند، آیا در اسباب و آلات مزبوره خمس لازم است یا نه؟

(ج)- بسمهتعالی، هرگاه به نحوی است که اگر خود وجه را نگاه دارد ممکن است که در سال آخر ادوات وآلات را بخرد و خانه بنا کند، احتیاط به دادن خمس را ترک نکند، هر چند تدریجاً صرف در آلات کرده باشند، و اگر ممکن نیست مگر به اینکه در هر سالی قدری تهیه کند، دور نیست که در آن مقداریکه لابد باید در آن سال تهیه کند، اگر صرف در تهیّه کرد خمس نباشد هرچند مراعات احتیاط بسیار به موقع است.

۳- (س) می فرمائید که معتبر است در ابتداء سال، شروع در کسب و اوقات شروع در زراعات مختلف می باشد با اختلاف اوقات زراعات اول سال را از برای مجموع در یک وقت قرار داده می شود یا این که از برای هر یکی از آن ها اول سال علی حده باید قرار داده شود؟

ص:۱۲۸

(ج)- تعیین یک مبدأ سنه برای مطلق ارباح تجارات و زراعات کافی است، انشاءالله، والله العالم.

۱- (س) در باب خمس، شخص مثلاً خانه لازم دارد در این سنه، و لکن می_سر نمی شود، پس به تدریج اسباب و آلات آن را در این سنه مهیا می کند که در سنه آتیه یا بعد از آن خانه بسازد، یا آن که گاو یا اسبی احتیاج دارد، گوساله یا کرّه اسبی می خرد که بعد دو سال یا سه سال به کار می خورد و هکذا شجره غرس می کند که بعد از چند سال به ثمر آن منتفع می شود و حال آن که اگر مثمره می باشد در همین سنه هم محل حاجت است، آیا اگر این ها از ارباح مکاسب خریده باشد، خمس آن ها باید بدهد؟ و هکذا نمائات متصله آن ها یا نه؟ و بر فرض لزوم، بعضی اشجار در بعضی بلدان مالیّت ندارد و یا آن که مرسوم نیست که بذل قیمتی برای آن ها بشود، آیا با این حال خمس لازم است یا نه؟ دیگر درخت گُل و ریاحین و امثال آن ها که از برای زینت خانه غرس می شود و هکذا شجره که غرض از غرس آن، خوردن میوه باشد نه فروش و اکتساب، آیا خمس آن ها لازم است یا خیر؟

(ج)- هرگاه در صورت مفروضه، با احتیاج به مذکورات و عدم قدرت بر تحصیل آنها الّا به نحو مذکور، بعید نیست که صدق مؤنه به آنها بشود و لازم نباشد دادن خمس آنها، اگرچه احتیاط است دادن خمس آنها، و در اشجاری که مالیّت آنها در حال شجریّت ملحوظ نیست و گل و ریاحین و شجری که مقصود از آن میوه باشد، خمس ندارد؛ در نمائات متّصله آن، بلی اگر مقداری از آنها را قطع نمایند و زاید باشد بر مؤنه، خمس به آنها متوجه است، چنانچه اگر از ارباح مکاسب هرگاه اشجاری خریده باشد و زاید بر مؤنه باشد، مورد خمس

خواهد بود مگر آنکه وجود آن اشجار به نحوی محل حاجت باشد، یا نبودن آن در حرج باشد، چنانچه در بعضی از محال ظاهراً چنین است که نداشتن باغ مشجری مثل نداشتن خانه مسکونی است، والله العالم.

۱- (س) شخص مال مخمّس و غیرمخمّس دارد، مؤنه سنه از آن مالی که خمس آن را داده است حساب نماید یا از نداده؟ و در زراعت، خمس بذر و سرمایه واجب است یا نه؟

(ج)- به نظر احقر، اخراج مؤنه از آن چه خمس آن را نداده ضرر ندارد و خمس بذر و سرمایه هرگاه از ارباح مکاسب باشد باید بدهد، مگر با احتیاج به آن به نحوی که با نبودن آن، در حرج باشد، والله العالم.

۲- (س) اگر شخص مال مخمّس از زراعات مثلا در مؤنه سنه ی آتیه به مصـرف برساند، وضع از ربح می تواند بکند یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، بعد از صرف مؤنه از مال مخمّس، وضع بعد از آن از ربح، خلاف احتیاط است، هرچند بعید نیست، والله العالم.

۳- (س) شخصی مرحوم شده و مال او به ورثه رسیده است؛ این شخص تجارت هم داشته و معامله ربوی هم می کرده، در جزء خمس مال او هم داده شده و مظالم هم قدری معین نموده داده شد، ورثه یقین دارد که مظالم در مال او بیشتر بوده و حالیّه تکلیف ورثه چیست که یقین کند این مال بر او حلال است؟

(ج)- هرگاه ورثه یقین دارد که اعیانی که از میت مانده، مقداری از آن مال غیر است ولی صاحبش معلوم نیست و مقدار هم معلوم نیست، در این صورت طریق تصفیه مال به اخراج خمس آن است و اگر این اشتباه در اعیان مال میت

نیست ولی معلوم است که ذمّه میت مـدیون است به مقـداری از مال با عـدم علم به صاحب آن، در این صورت هر مقدار یقین دارد، به عنوان مظالم از ترکه میت بدهند و زاید بر آنکه یقین ندارد لازم نیست.

۱- (س) شخصی از اول تکلیف - مثلا تا ده سال - خمس و سهمی و زکوه و ردّ مظالم نداده، کسب کرده، دارائی از لوازمات خانه و غیرها و سـرمایه پیـدا کرده، حالیّه می خواهـد تخلیص مالش را بنماید، آیا به چه نحو تخلیص باید کرد که بری الذمه و مالش حلال باشد؟

(ج)- هر مقدار که یقین دارد بر عهده اش تعلق گرفته باید بدهد، زاید بر آن لازم نیست.

۲- (س) شـخص زارع مبـدأ سالش را وقتی قرار داده که زراعت و یونجه و باغ در حال سبزگی است، در آخر سال که زائد بر مؤنه و ارباح مکاسب و فوائدش را حساب می کند، آیا سبز زراعت را هم حساب می نماید یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظـاهراً سبز محسوب نمیشود از این سال مگر آن را بفروشـد، و اگر به حال خود گـذارد تا وقت حاصل آن، حاصل از فوائد سنه بعد است.

۳- (س) کـاسب مثـل حمّـامی و دلّـاک و شـبان یا ملّای ده که هر خانه یک مَن مثلاً گنـدم می گیرد و می دانـد از آنهائی که گنـدم می گیرد، خمس و زکوه گنـدم را نـداده انـد، تکلیف شـخص کاسب چه چیز است؟ آیا خمس و زکوه را باید بدهد یا خیر؟

(ج)- در مسئله مفروضه، هرگاه خود فقیر باشد، به عنوان تقاص از حق فقرا بگیرد، انشاءالله بیاشکال است، والله العالم.

۱- (س) اگر کسی بگوید خمس و زکوه را ملّاها در آورده اند که مال مردم را بگیرند خودشان بخورند یا به دیگران بدهند، آیا ارتداد می آورد این حرف یا خیر؟

(ج)- نعوذ بالله، این سخن متضمن دو مطلب است، یکی توهین و هتک علما اسلام انارالله برهانهم، و دیگری انکار ضروری دین اسلام چون وجوب زکات مثل وجوب نماز است، در ضروری بودن و اما خمس ضروری بودن آن مثل زکوه نیست هر چند آنهم واجب است، و اخبار تحلیل بعد از تأمل صحیح، واضح میشود که مراد و]موارد[خاصّه دارد، والله العالم، نعوذبالله من شرالشیطان بحق محمد و آله الطاهرین، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) خمس دادن به مجهول الفقر یا مجهول السیاده به قصد رجاء، چگونه است؟ و هرگاه بعد معلوم شد که سید و فقیر بوده، محسوب و بری الذّمه است یا نه؟

(ج)- در این صورت صحیح و محسوب است. ظم - طبا و ع.

۳- (س) شخص خمس داد به جهت مال معینی، بعد معلوم شد که از بابت آن شیء معین، خمس بر ذمه اش نبوده لکن از راه دیگر خمس بر او واجب بوده، یعنی بر مال دیگرش تعلق گرفته بوده، محسوب می شود یا نه؟ و هرگاه در وقت خمس نیّت عین معین نکند بلکه ما فی الذمه را قصد کند، صحیح است یا نه؟

(ج)- بلی ذمه اش از آن مقدار - در هر دو صورت - بری است. ظم - طبا و ع.

۱- (س) مالی که خمس آن داده شده است هرگاه تبدیل شود، مثل آن که خانه یا ملک بخرد از پولی که خمس آن را داده و بعد آن ملک را بفروشد بدون ربح، و آن وجه را جنس دیگر بخرد که حاصل چند مرتبه تبدیل شده بدون ربح، به محض تبادل خمس ثانیاً تعلق می گیرد یا نه؟

(ج)- مالیکه خمس آن داده شده، ثانیاً خمس به آن تعلق نمیگیرد و همچنین در ارث بالاصاله خمس نداشته و اگرچه مکرر تبدیل شود. ظم - طبا و ع.

۲- (س) زید حواله می کند به عمرو که فلان مقدار از جانب بکر سهم امام به فلان مجتهد بدهد؛ و لکن فقط وکیل در دادن وجه می باشد به فلان مجتهد معین، می تواند به دیگری بدهد یا نه؟ و در صورتی که آن مجتهد نزد عمرو مجهول الحال یا معلوم الفسق باشد، هرگاه به طریق و نیّت عمل کند، ذمه عمرو مشغول به مقدار آن می شود؟

(ج)- در صورتیکه معلوم الفسق باشد - نعوذ بالله - مشکل است، بلکه جایز نیست دادن به آن مجتهد، و نه به مجتهد دیگر بیاجازه بکر.

۳- (س) ملکی را خریده مثلاً- صد تومان به قصد استرباح از اجاره آن نه فروش آن، در خمس ترقی سوقی نموده بعد تنزّل کرده چند سال گذشته، فعلاً دو تومان قیمت دارد؛ مثلاً از ارباح مکاسب یا هبه بوده وجه آن، حال به قیمت یوم باید خمس داد یا به مقدار وجه روز خرید؟ یا با علی القیم که در ظرف مدت ملاحظه کند و خمس را بدهد؟

(ج)- به قیمت یوم الاداء بدهد. ظم- طبا و ع.

۱- (س) در حال طفولیت وجهی - از پدر و مادر و اقربا - به عنوان عیدی و غیره دادند، بعد از تکلیف خمس آن را باید بدهد یا نه؟ و هرگاه ولیّش آن وجه را به دیگری داده که برای او کاسبی کنند و طفل مزبور بعد از تکلیف ملتفت نشده یا مسامحه کرده، بعد از چند سال از تکلیف گذشته ملتفت شد که فلان مقدار وجهش زیاد شده و معلوم است که کاسبی گاهی نفع و گاهی ضرر دارد، باید این ملاحظات را نمود یا نه یک خمس بدهد کافی است؟

(ج)- احوط اخراج خمس است، چون مفروض عنوان هبه است و از جهت ربح و ضرر مدّت، - احتیاطاً - با حاکم شرع مصالحه کند.

۲- (س) در هبه معوّضه یا غیر معوّضه که اختیار فسخ با واهب باشد، یا به طریق مصالحه که اختیار فسخ با مصالح باشد تا زمانی یا مدّت حیات، در این صورت خمس بر مصالح له تعلق می گیرد یا نه؟

(ج)- در این صورت خمس تعلق نمیگیرد مادامیکه مال خالص متصالح نشود. ظم - طبا و ع.

۳- (س) زید ملک موروثی خود را هبه به عمرو نمود، ثانیاً عمرو اقاله کرد که منتقل به زید شد، آیا خمس تعلق می گیرد یا نه؟

(ج)- ظاهراً در این صورت هم خمس تعلق نمیگیرد. ظم - طبا و ع.

(س) لباس و حلی و زیور مادر یا غیر از منفق علیه به شخص بدهند لکن نه به عنوان هبه، بلکه من باب اباحه می دهد که استعمال کند، خمس بر

۱- طرفین تعلق می گیرد یا یک طرف یا هیچکدام؟ مفروض این است که از ارباح مکاسب در بین سنه خریده شده.

(ج)- در صورتیکه لایق به حالش باشد و زیاده روی نشود، بعید نیست که داخل مؤنه محسوب شود. ظم - طبا و ع.

۲- (س) در اداء خمس و زکوه و سهم امامD بلکه مطلق وجوهات برّ، اعلام مستحق لازم است یا نه؟ و اگر به عنوان هدیه داده شود، بری الذمه می شود یا نه؟

(ج)- اعلام لازم نیست و عنوان هدیه از بعض موارد ضرر ندارد، بلکه ممدوح است. ظم - طبا و ع.

۳- (س) زوجه از مال خودش جهیزیه ای - که مرسوم است دارد من جمله فرش خانه یا لباس دامادی شوهرش می باشد، یا ظروف و اثاث البیت است که استعمال می شود، بعد مضی سنه که عین آن ها باقی است، خمس تعلق می گیرد یا نه؟

(ج)- اگر به طور متعارف باشد، خمس ندارد چون مؤنه محسوب میشود. ظم - طبا و ع.

۴- (س) آیا اشخاصی که می دانیم خمس مالشان را نمی دهند یا کم می دهند، معامله کردن چه صورت دارد و هرگاه مالی را هبه کنند به کسی یا بدهند به او که به فقیری بدهد، اخذ از هم چه اشخاص و تصرف آن، چه حکم دارد؟ واگر بفرمائید جائز نیست، گاهی مقام عسر و حرج می شود، تکلیف چیست؟

ص:۱۳۵

(ج)- مادامی که به مقدار وجوهیکه بر ذمّهاش تعلق گرفته نزد او باقی باشد، ضـرر ندارد. ظم طبا. مشکل است و بر فرض اخذ به مقـداری که بر آن تعلـق گرفته ضـامن است که ادا نمایـد، مگر در صـورتی که احتمـال بدهـد که آن عینی که از مـال او به دست آمده، متعلق خمس نیست.

۱- (س) ثبوت سیادت - که مجوز گرفتن و دادن خمس است - به چه طور است؟

(ج)- به شیاع ثابت میشود، والله العالم.

۲- (س) کتبی که در معرض احتیاج است، ولی بسا می شود یک سال یا دو سال محتاج به او نمی شود، خمس دارد یا خیر؟

(ج)- کتب علم خمس ندارد، ولو کمتر محل احتیاج شود.

۳- (س) نتاج حیوانات - از قبیل برّه و بزغاله و گوساله - که در سال بعد شـخص به آن ها محتاج است، فعلاً خمس به او تعلق می گیرد؟ یا آن که چون بالاخره محتاج الیه است خمس ندارد؟

(ج)- ظـاهراً مراد در سـئوال نتـاجیّت کـه از حیوانـات خـودش تولـد یـافته و حکـم آنهـا در بـاب خمس حکم شـیر و روغن و نحوهمای آن حیوانات است که هر چه از مؤنه سال شخص علاوه آید، خمس علاوه را باید بدهد، هرچند برای مؤنه سال های بعـد به آنهـا محتـاج باشـد، بلی هرگاه شـخص مفروض فعلاً محتاج است به عـدّه گوسـفند، که اگر این نتایـج بزرگ نشونـد، تکمیل نمیشود محتاج الیه او، نتایج مفروضه است، ظاهراً خمس ندارد.

۱- (س) اشیائی که در خانه زیاده و مهمل می ماند از قبیل شیشه عطر و بند ساعت و مهر و تسبیح، لکن در نظر دارد چون قابل فروش نیست بلکه احتیاج افتد به او نگه داشته، خمس به آن ها تعلق می گیرد یا خیر؟

(ج)- اگر اشیاء مزبوره را از مالی که خمس به او تعلق نمیگیرد خریده باشد مثل ارث یا اینکه از مالی که خمسش را داده باشد، خمس ندارد؛ و اگر از دخل سال در اثناء سال به جهت مؤنه خریده و فعلاً هم احتمال معتدّبه به احتیاج آنها است، باز هم خمس ندارد و اگر احتمال معتدّبه نباشد، احوط دادن خمس است.

۲- (س) در صورتی که زوج فقیر باشد و زوجه غنی باشد، آیا زوجه می تواند مخارجی که به شوهرش یا به اولادش می دهد، از بابت خمس و سهم امامD هم بدهد؟ و یا آن که چون واجب النفقه می باشد نمی تواند؟

(ج)-زوجه غنیّه میتواند هرگاه زوجش فقیر باشد و سیّد هم باشد، از بابت خمس و سهم امامD - با اذن مجتهد درخصوص ثانی - به شوهر بدهد و شوهر انفاق کند بر واجب النفقه خود، هم زوجه و هم اولاد فقیر، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۳- (س) سهم امامD مختص به اهل علم است یا به سادات فقیر هم دادن جایز است و لو اینکه متمکن از تعیش از سهم سادات هم باشد و همچنین به فقیر غیرسید هم مطلقا یا در صورت ضرورت عرفیه جایز است دادن یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم آنچه معتبر است در مـصرف سهم امامD نظریات فقیه است از دادن به ذریه فقیر و غیر آن باید به اهل علم مشتغل به

ص:۱۳۷

خدمت به شرع مقدس هم به اذن فقیه جائز است دادن آن و به فقیر غیرسید مشکل است دادن آن.(۱)

۱- (س) در سال خمس نسبت به غیر کاسب از زارعین و صاحبان باغات که ابتدائاً سالشان اول ظهور فائده است آیا ظهور فائده در باغات وقت رسیدن انگور است یا مطلق فائده است اگر چه علف و مو باشد و حال اینکه علف و مو تبع است؟

(ج)- اول سال در زراعت وقت زراعت است و در باغات وقت ظهور فائده یعنی وقتی که بشود فائده را هم استیفاء نمود به نحو متعارف در اسیفاء مانده اگر چه علف باشد که به حد چیدن رسیده باشد و این که گفته شد در حق کسی است که دارای یکی از دو باشد و هرگاه دارای هر دو باشد اول سالش را اول آنچه اول است قرار دهد و الله العالم.(۲)

۲- (س) شخص ارباح مکاسب را جزء سرمایه قرار داد و از اصل مال که خمس ندارد به قرض سالهای پیش و تخمیس سنوات سابق که بر ذمه گرفته بود داد آیا به آن ارباح مکاسب به میزان مالی که به قرض و خمس سنوات سابق داده خمس تعلق می گیرد یا خیر؟

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۵.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۹.

(ج)- ظاهراً به میزانی که در محل قرض و خمس بدهی از سنوات سابق داده خمس ندارد اگر چه احوط دادن خمس است.(1)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۸۷.

۱- (س) هرگاه شخص قبل از میقات به صیغه نذر محرم شد ورود به جده اسباب حرکت به مدینه طیّبه فراهم آمد، آیا می توان محلّ شود و حرکت به مدینه کند و بعد از آن از میقات دیگر محرم شده، وارد مکه شود یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، به ان_صراف نیّت از ابقاء احرام محل نمیشود و از احرام خارج نخواهد شد و با بودن احرام شرعاً لازم نیست به تجدید احرام.

۲- (س) هرگاه به خیال این که برود به مدینه و محلّ شد، بعد از محلّ شدن نتوانست مدینه برود یا از راه مدینه - به واسطه منع - برگشت آمد به جده، می توان از جده محرم شود یا خیر؟ و به این واسطه اخلالی در حج او وارد می آید یا خیر؟

(ج)- در فرض مزبور، احرام اولی باقی است و هرگاه شرعاً پیش او ثابت است محاذی بودن جده با میقات گاه، تجدید نیّت رجاءً خوب است و اخلال در عملش نیست، و هرگاه محرمات احرام را جهلاً مرتکب شده باشد و کذلك سهواً و نسیاناً در غیر صید، کفاره هم ندارد.

ص:۱۴۱

۱- (س) آیا اجازه می فرمائید محرم شدن از جدّه را یا خیر؟ در صورت صحت احرام از جدّه، آیا از جدّه هم باید تجدید شود یا خیر؟

(ج)- محاذات جدّه را با میقات اگر میداند، احرام از محادات جایز است، تجدید نیّت در جدّه با احتمال محاذات، رجاءً ضرر ندارد.

۲- (س) هرگاه شخص در عمره تمتّع تقصیر کرد یعنی سر پوشید، باید گوسفندی را - که برای تقصیر معیّن شده - در مکه کشته شود یا در منی؟ چنان چه به خیال این که در مکه یا در منی اگر گوسفند مذکور را ذبح کند، گوشتش فاسد می شود یا از بین می رود ذبح نکرد، می تواند در بلد خود یا در جای دیگر ذبح کرد یا خیر؟

(ج)- ذبح گوسفند تقصیر در عمره تمتّع، در مکه احوط است و در منی هم جایز است و اگر ذبح نکرد در این دو مکان، در ولایت خود یا جای دیگر، رجاءً انشاءالله ضرر ندارد.

۳- (س) هرگاه شخص - به واسطه گرمی هوا - سر خود را پوشید، بعد باز کرد، بعد پوشید تا زمان محلّ همان پوشیدن اوّل تقصیر است و بر آن تجدید تقصیری نیست یا آن که هر پوشیدنی تقصیری است؟

(ج)- با تکرّر سر پوشیدن برای شخص مختار، احتیاط لازم تکرّر کفّاره است.

۴- (س) هرگاه شخص در غراب - به واسطه آن که محل وضویش نجس است - تیمم کرد و مدتی نماز خواند، آیا اعاده لازم است یا خیر؟ و حکم این تیمم حکم تیمم بدل از غسل است یا خیر؟

(ج)- در صورت مفروضه تیممش صحیح است، قضاء نماز لازم نیست و اگر تیممش بدل از غسل باشد، بعد از نقض او به حدث اصغر، یک تیمّم عمّا فی الذمه برای نمازش کافی است، مادامی که عذر اولی باقی باشد، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) در غراب شخص نجس شد، چند روز باید غذا بخورد؟ آیا به قدر قوت لا-یموت باید بخورد یا زیادترهم ممکن است؟ و هرگاه خوف دارد اگر به قدر قوت لا-یموت بخورد، باعث مرض و ناخوشی می شود؛ در این صورت زیاده از قوت لایموت ممکن است بخورد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در صورتیکه حفظ نفس او از تلف یا حدوث مرض، توقف داشته باشد به اکل و شرب مزبور، عیب ندارد.

۲- (س) درخصوص مشرّف شدن به مکه معظمه فی هذه السّنه برای کسانی که در سنوات ماضیه مستطیع بوده اند و خصوص کسانی که سنه ی اول استطاعت آن باشد، بعد از استماع اخبارات - که به سمع مبارک رسیده - تجویز می فرمائید یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، باید ملا-حظه حال خودش بنماید، اگر ما بین خودش و خدای خود اطمینان به امنیت طریق و عدم مانع از برای او حاصل است، باید برود، والله العالم.

(س) هرگاه چند نفر حاجی مثلاً در منی چند گوسفند خریده باشند مشاعاً؛ و کذا یک نفر چند گوسفند خریده باشد برای قربانی و تقصیراتی که در

ص:۱۴۳

۱- نظر داشته، و مشاعاً - قبل از انفراد و تعیّن - گوسفندها را کشته باشند، آیا کافی و مجزی است از همه آن اشخاص و همه امور یا نه؟

(ج)- در فرض اول هرگاه در وقت ذبح به رضاء شرکاء، هر گوسفندی به عنوان شخص معینی کشته شود، ظاهراً اشکالی ندارد و والّا خالی از اشکال نیست؛ و اما فرض دویم، در صورتیکه گوسفندها مال یک شخص است چنانچه مفروض است در سئوال، عدم تعیین موجبات آن ضرر ندارد ظاهراً، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) اجیر از برای حج در صورت اطلاق اجاره و پس از احصار و حدوث مانع، منفسخ می شود عقد یا نه؟

(ج)- ولو عقد مطلق باشد برحسب متعارف، منصـرف به همان سال است که در صورت حدوث مانع، منفسخ میشود، والله العالم.

۳- (س) در وجوب حج، استطاعت شرط است؛ آیا استطاعت بعد از برگشتن از حج هم شرط است؟ به این معنی که شخص بعد از برگشتن از حج، شرط است که در عسر و حرج نیفتد یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در صورت خوف وقوع در حرج به حسب عادت، وجوب ندارد.

۴- (س) حجه الاسلاما! زیدی استطاعت بر حج دارد و لکن قوّه بدنی ندارد که طی طریق و اعمال مخصوصه به جا آورد، آیا می تواند نائب بگیرد؟ بر فرض نیابت، بعد قوه بدنی هم حاصل شد، آیا از ذمّه اش ساقط شده است یا خیر؟ آن چه حکم است مرقوم بدارید.

ص:۱۴۴

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سئوال چنانچه مأيوس باشد، ميتواند نائب بگيرد و بعد چنانچه قوه پيدا كرد و استطاعت مالى هم داشت، احتياطاً خودش برود، والله العالم.

۱- (س) اين كه مى فرمائيد كه هرگاه پدر شخص واجب شده باشد حج بر او، و ترك كرده باشد تا از دنيا بيرون برود، و بر ورثه او واجب است كه از جهت او به جا بياورند، اگر در حال حيات پدر شخصى بدون عذر شرعى نرفته باشد تا اين كه از استطاعت افتاده باشد، آيا در اين صورت هم بر ورثه واجب است حج به نيابت او بكنند يا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه آن شخص هيچ تركه نداشته باشد كه صرف در حج ولو از ميقات، بر ورثه اش واجب نيست، لكن چنانچه بتواند ورثه ذمه او را تفريغ كنند، خيلى به موقع و محبوب عندالله است، و اگر تركه داشته باشد، لازم است حجّ از تركه بر ورثه از ميقات، و اين حكم در صورتى است كه در ترك حجّ معذور شرعى نباشد؛ اگر معذور شرعى بوده است، چيزى لازم نيست، والله العالم، مهر عبدالكريم بن محمد جعفر.

۲- (س) با پول مشتبه به حرام يا پولى كه حقوق واجبه آن را نداده باشند، با همان وجه حج واجب شده باشد، آن حج صحيح است يا خير؟

(ج)- در موضوع اموال مشتبه به حرام و امواليكه وجوه واجبه تأديه نشده، چنانچه آن شخص قطع نظر از اين وجوه استطاعت داشته، حجّ او صحيح است و اگر لباس احرام او از عين اين وجوه خريده شده باشد، - به نظر احقر - صحّت مشكل است، والله العالم، الاحقر عبدالكريم الحائرى.

ص:۱۴۵

۱- (س) حاجی در حال احرام تقصیر نمود، بایستی یک گوسفند قربانی کند؛ در خود مکه ننمود، پس از خروج از مکّه معظّمه، گوسفند قربانی نمود؛ اشکالی برای حج دارد یا صحیح است؟

(ج)- در موضوع فدیه که تقصیر نموده، حج او صحیح است و احوط این است که سال بعد کسی را نائب قراردهد که در مکه قربانی نماید، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) یکی از سه عقبه های رمی جمره را حاجی ننموده باشد یا عمداً یا سهواً، آیا حج صحیح است یا خیر باطل است؟

(ج)- در موضوع رمی جمره - که ترک نموده - حج صحیح است، چه عمداً باشد و چه سهواً، و احوط این است که کسی را نائب قرار دهد که سال بعد رمی را به جا آورد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۳- (س) بسمه تعالی، قبله الانا! چه می فرمائید در این مسئله شرعیه؟ استنابه و اجیر نمودن شخص حاج برای صلوه طواف خود کس دیگر را جایز است یا نه؟ مستدعی است به مدرک مسئله اشاره فرمائید؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، استنابه اختیاراً جایز نیست و دلیل بر آن ظهور و میل در وجوب عمل بالمباشره و عدم دلیل جواز استنابه، و اما هرگاه فراموش کرد، حتی آنکه از مکه خارج شد، اگر سهوی است ممکن است مراجعت میکند و صلوه طواف به جا میآورد در مقام، و اگر دور شده است یا در بلاد خودش رسیده، مقتضای اخبار کثیره این است که در همان محل بخواند، و هرگاه با خودش استنابه هم نماید، احتیاط حسن است.

ص:۱۴۶

۱- (س) جماعت در صلوه طواف مشروع است یا نه؟ و در صورت جواز، فرق بین طواف واجب و مندوب هست یا نه؟ متمنّی است دلیل مسئله را بیان فرمائید.

(ج)- جماعت در صلوه طواف هر چند طواف واجب بر صلوه آن هم از جمله فرائض است، لکن جهت اشکال در جماعت آن، این است که ادّله جماعت متیقّن آن - برحسب انصـراف - فرائض یومیّه است و اینکه بعضی از صلوه دیگر جماعت در آن جائز است به واسطه نصّ خاص است، مثل صلوه کسوفین، پس احوط از برای کسی که قرائتش صحیح نیست، این است که به جماعت به جا آورد و بعد خودش فرادی ثانیاً اعاده نماید(۱).

۲- (س) اگر شخص سعی بین صفا و مروه را یک سعی حساب نماید، عملش صحیح است یا نه؟ فرق بین عالم به مسئله و جاهل به آن است یا نه؟

(ج)- اگر جاهل به مسئله باشد، عملش صحیح است؛ و دلیل آن دو روایت است که هر دو ملاک حجّیت در آنها موجود و مورد فتوای علمای اعلام، یکی راویه جمیل بن دراج و دیگری هشام بن سالم است، رجوع نمائید؛ و امّا عمداً با علم به مسئله آن هم شبهه در بطلان عمل نیست، علی الظاهر به جهت بعضی اخبار صحیحه داله بر این که حال طواف و سعی حال صلوه است که به واسطه زیادی عمدیّه باطل میشود، بلی آن دو روایت که سابقاً ذکر شد، حال جهل به حکم را خارج میکند، والله العالم.

۱- [۱] . ابتدا جواب از سئوال مغشوش است.

۱- (س) مُحرم آیا می تواند به جهت سرما خود را به لحاف بپیچاند یا نه؟

(ج)- پیچیـدن لحـاف به خود به عنوان لبـاس جایز نیست، ولی در وقت خواب روی خود انـداختن ظاهراً اشـکالی نـدارد، والله العالم.

۲- (س) شخصـی عادت دارد بر این که وقت خواب باید سـر و پایش مسـتور باشد، پس پوشیدن لباس به مقتضای عادت نمی توانـد سـر برهنه و پا برهنه بخوابـد، لحاف را به سـر و پا می کشـد، آیا باید فدیه بدهد یا نه؟ و باید برای هر شب فدیه بدهد یا نه؟ و در صورتی که اجیر باشد و قدرت فدیه دادن نباشد، چه بکند؟

(ج)- انـداختن لحاف روی پا - ظاهراً - اشـکالی نـدارد، ولو پوشانیـدن اختیاراً جایز نیست، ولو به لحاف و فدیه هم دارد علی الاحوط، و احوط تعدد فدیه است و در فرض عدم قدرت بر فدیه، اطعام ده مسـکین است احتیاطاً، با عجز از آن، سه روز روزه است احتیاطاً، والله العالم.

۳- (س) مورد فدیه را معین فرمائید که به چه کسی باید داده شود؟ آیا خود فدیه دهنده می تواند از گوشت او بخورد یا نه؟

(ج)- به فقیر باید داده شود و خودش نخورد علی الاحوط، والله العالم.

۴- (س) شـخص محرم که می فرمائیـد تظلیل نکنـد، وقت عبور از بازار که سـقف است یا از سایه دیوار عبور می کنـد، تظلیل محسوب است یا نه؟ و اتومبیل از آن معبر کذائی عبور می دهد، محرم چه بکند؟

(ج)- اگر در منزل باشـد و جهت حاجت بازار برود، انشاءالله اشـکالی نـدارد، و اگر در طریق باشـد و طریق منحصـر باشد یا متعدد باشد و ناچار به عبور باشد نیز

ص:۱۴۸

اشکالی ندارد، و اگر قادر بر عبور طریق غیرمسقّف باشد، عبور از مسقّف جایز نیست.

۱- (س) کفش های متعارف را محرم می تواند بپوشد یا نه، باید روی پا را نگیرد؟ بیّنوا.

(ج)- کفش های متعارف بر محرم جایز نیست، بلکه باید مخیط نباشد و روی پا را هم مستور نکند و احوط عدم ستر بعض است مگر به مقدار بند نعلین.

۲- (س) حاج می تواند - عالماً و عامداً - قربانی را روز یازدهم ذبح نماید؟ و تقصیر را نیز در یازدهم نماید یا نه تلك عشره کامله؟ بیّنوا توجروا.

(ج)- احوط عدم تأخیر است اختیاراً، والله العالم.

۳- (س) اولاً آن که شخصی است چندین سال است که استطاعت مالی و تخلیه سرب از برای او حاصل، بلکه صحت بدن موجود، لکن می گوید که از مال خود بر من محقق و معلوم است که با مال می توانم به مکه معظمه م_شرف شوم بدون زحمت، لکن در اتومبیل وکشتی اگر سوار شوم، حال مرگ از برای من دست می دهد و از مسافرت شش فرسخی تجربه نموده ام که نزدیک به هلاکت رسیده ام، و چون طی طریق منحصر به این دو مرکب شده است، هرگز عازم حج نخواهم شد. و مقلدالتقلید الاقام روحی فداه می باشد و متمنّی است از آن وجود مقدس که تکلیف او را معین نمایند که آیا بر این تقدیرکه عس_ر و حرج است، وجوب حجّ از او مرفوع، و عدم استطاعت در حقش صادق است و یا آن که بایستی نایب بگیرد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سئوال معلوم نیست تکلیف رفتن به مکه معظمه داشته باشد و چنانچه مأیوس باشد از خود، باید نایب بفرستد.

۱- (س) در مناسک حج از کُتب فقه، مطابق رأی شریف را اگر بیان فرمائید، لطفی خاص خواهد شد، والسلام علیکم وعلی من حضـر لدیکم و رحمه لله و برکاته.

(ج)- و اما راجع به مناسک حج، چون مناسک مرحوم شیخ - طاب ثراه - موافق با احتیاط است، با رعایت حواشی مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی - اعلی الله مقامه الشـریف - عمل شود، انشاءالله تعالی مجزی است، والله العالم.

۲- (س) در خصوص شخص حاجی که در طریق بیروت یا سوئیس بر مرکب سوار شود از برای جدّه، و این راه به قول قبیطان مرکب می گوید محاذی می شود با جحفه که میقات گاه اهل شام است از طریق بَرّ، آیا می تواند از اینجا تجاوز بکند و برود در جده محرم شود یا خیر؟

(ج)- بسم الله و له الحمد، محل اشکال است و چنانچه - به واسطه نذر - بر خود واجب نماید که قدری قبل از رسیدن به آن محل - که قبیطان معین مینماید - محرم شود و به آن محل که رسید و همچنین به جده که رسید، لباس احرام را برداشته، مجدداً ببندد و تجدید نیّت نموده و تلبیه را بگوید، احوط است.

۳- (س) درخصوص شخص محرم، سوار اتومبیل سرپوشیده شده و در بین راه هم مکرر سواره و پیاده می شود و سقف اتومبیل را ممکن نیست بردارد، مجبوراست سوار شود، در این صورت تکلیفش چیست؟

ص:۱۵۰

(ج)- بعضـی از اقسامش ممکن میشود که سـر او را بخوابانـند یا پارچه سـر او را بردارنـد، در هر صورت کفاره اسـتظلال یک گوسفند است و احوط از برای هر روزی یک کفاره بدهد، بلی اگر دو احرام تظلیل نماید، دو کفاره لازم است.

۱- (س) شخصـی فوت شـده و وصـیت به حـج نموده و مسـتطیع هم بوده و مالیّه او هم حالیه وفا به حـج بلدی می نماید، لکن موصـی در حین وصیّت، تعیین بلـدی و میقاتی ننموده؛ حالیه آیا وصـی می تواند حج میقاتی استیجار نماید یا آن که باید حج بلدی استیجار شود؟ بیان فرمائید.

(ج)- وصیت ظهور در حج بلدی دارد، ولی مازاد از مقدار حج میقاتی، باید از ثلث مجزی شود، والله العالم.

۲- (س) حضـرت آیه الله مد ظله! چه می فرمائید درخصوص این مسئله: زید مالک قدر استطاعت حج گردید، لکن هفت و هشت ماه هنوز به موقع حرکت حجاج مانـده و امسال هم اول سـنه اسـتطاعتش می باشـد، آیا می توانـد وجه قدر اسـتطاعت را منتقل به کسی کرده، خود را تا نزدیکی زمان حرکت حجاج از استطاعت خارج کند یا نه؟ و اگر انتقال داد تا مضی زمان حج و دارا بودن این آدم تمـامی شـرائط را، غیر از اسـتطاعت شـرعیه که خود از دست خود بیرون کرده، حـج برذمه او اسـتقرار می یابد یا نه؟

(ج)- در مفروض سئوال به نظر حقیر معلوم نیست بتواند خود را از استطاعت خارج نماید، والله العالم.

۳- (س) ضعیفه هرگاه بی محرم نمی تواند سفر کند و محرم نسبی ندارد، آیا تحصیل سبب باید بنماید یا نه؟

ص:۱۵۱

(ج)- بلی لازم است، مثل سایر لوازمات سفر. ظم - طبا و ع.

۱- (س) نشستن در اتومبیل و طیّاره مسقف در صورت تعدد، یک کفاره واجب است یا این که به تعدد دفعات مکرر می شود کفاره؟

(ج)- ظاهراً یک کفاره از برای تمام کافی است، هر چند متعدد شده باشد پیاده و سوار شدن، از جهت منزل و غیر آن.

۲- (س) نظر کردن در غیر آئینه - از چیزهای صیقلی که صورت در آن پیدا شود - از برای محرم چه صورت دارد؟

(ج)- عیب ندارد نظر کردن، در صورتیکه معدّ از برای زینت نباشد.

۳- (س) گرهی که در ریش های لباس احرام است، چه صورت دارد؟

(ج)- با غفلت و عدم التفات به این که ریش های لباس گره دارد، کفاره ندارد قطعاً، و با التفات علی الظاهر، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۴- (س) چه می فرمائید مرد حاجی محرم، در حال خواب یا بیداری واجب است پاها را هم مثل سر نپوشانند یا نه، مثل پاها عیب ندارد؟ و دیگر زن حاجیه محرمه گاهی می شود نقاب او به صورت می رسد که بایست کفاره بدهد؛ آیا هر دفعه که نقاب به صورتش می رسد، یک کفاره دارد یا یک کفاره کفایت می کند؟ و دیگر زن محرمه در حال احرام بایست پاها را بپوشاند یا جوراب بپوشد ضرر ندارد؟ جواب هریک را مرقوم و مزین فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهراً پوشانیدن پا جهت مرد و زن به غیر از لبس عیب ندارد، از قبیل مثل لحاف و جامه بلند؛ و راجع کفاره ستر صورت به جهت زن احوط تعدد است، والله العالم.

۱- (س) بسم اللّه، و له الحمـد، حجه الاسـلاما ادام الله ظلّکم! شخصـی مثلاًـ در اوائل ذی قعـده محرماً به احرام عمره تمتع وارد مکّه معظّمه می شود، بعـد از آن می خواهد عمره مفرده به جا آورد مکرراً، اصالهً یا نیابهً، در رساله عملیه مسطور است؛ و هم چنین در مناسک که احوط فاصله داشتن بین دو عمره است، اولاـ این احتیـاط مطلق است یـا احتیـاط استحبابی است؟ وآیا احتیـاط فاصـله بین عمره تمتع و عمره مفرده است یـا بین دو عمره مفرده هم احتیـاط فاصـله است؟ اسـتدعا دارم جواب مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، احتیاط فصل بین دو عمره مفرده است و احتیاط در مناسک را ترک ننماید، والله العالم.

۲- (س) زیدی مستطیع بوده و مکّه م_شرف نشده است و فعلاً فقیر شده است آیا همچه [چنین] کسی می تواند به نیابت غیر، مکه مشرّف شود یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه به هیـچ وجه قـدرت نـدارد که برای خود حـج کنـد، اگرچه به گـدائی و نحو آن باشـد، میتواند نائب بشود، و الّا نمیتواند، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) شخصـی وصـیت نموده که ده تومان از مال من حـج میقاتی بدهیـد، مبلغ مـذکور از برای حـج مزبور کفایت نمی کند و وصـیّ هم مرحوم شـده است، تکلیف این وجه را بیان فرمائیـد در صورتی که مال موصـی باقی باشد، می شود برداشت و ضـم آن نمود تـا کفـایت نمایـد، یا خیر؟ یا این که دیگران می تواننـد از مال خودشان ضم نماینـد و در ثواب آن شـریک باشـند یا خیر؟ در صورتی که هیچ

ص:۱۵۳

۱- یک از صور مذکوره ممکن نشود، می شود به سادات و فقراء داد؟ یا در موارد بریّه دیگر صرف نمود یا خیر؟ بیان فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه معلوم باشد که حج بر او واجب بوده، باید بقیه را از مال خودش یعنی ترکه میت ضـمیمه نماینـد و حـج او را بدهنـد؛ و در صورت عـدم معلومیّت، وراث از خودشان - هرگاه بخواهنـد - متبرع شوند کار بسـیار خوبی است و دیگری هم بخواهـد تـبّرع نمایـد، - به اذن وراث - آن هم کـار خیری است و چنـانچه هیـچ کـدام نشود، مبلغ مزبور را احتیاطاً به اذن ورّاث در وجوه خیریّه صرف نمایند، بیاشکال است انشاءالله.

۲- (س) حضــرت حجه الاسلاما! در باب حرمت تظلیل محرم، در کشتی و قمره کشتی و اتومبیل، حکم منزل دارد یا نه؟

(ج)- ظاهراً کشتی و اتومبیل حکم منزل ندارد و حکم تظلیل بر او جاری است.

۳- (س) در سطح کشتی - که آفتاب است - احرام بسته، بعد می خواهد وارد قمره یا طبقه تحتانی شود، جائز است یا نه؟

(ج)- از جواب سابق معلوم شد بدون اضطرار جائز نیست و در حال اضطرار جائز است ولی فدیه دارد.

۴- (س) در کشتی - یا در قمره یا در طبقه تحتانی یا جای مسـقّف - احرام بسته، بعد از برای آب یا وضو یا قضای حاجت، در سطـح کشتی که آفتـاب است تردد می نمایـد، باز به جای مسـقف وارد می شود مثل بیت الخلا و یا راه رو باز در مراجعت در مقابل آفتاب برمی گردد و وارد می شود، جائز است یا نه؟ در صورت ثانی با تعدد، فدیه متعدد می شود یا نه؟

(ج)- گـذشت که کشتی حکم منزل نـدارد و فرق بین اماکن آن نیست، و ظاهراً به تعـدد تظلیل، فـدیه متعدد نمیشود، بلی اگر سبب اضـطرار متعـدد شود مثل آن که سـبب اول رفع شود سـبب دیگری یا همان ثانیاً عارض شود، احوط تعـدد است هر چند اقوی عدم وجوب است.

۱- (س) در کشتی از محاذات میقات احرام ببنـدد و به قصد عمره که برود به جدّه و از جدّه به مکه، قصدش این است که بعد از ورود به جـدهٔ، رفیق منـاسب و وقت مقتضـی باشـد، قبـل از اتمام عمره و ورود به مکه برود به مـدینه، آیا این قصـد مض_رّ است یا نه؟

(ج)- هر گـاه قصـدش این است که هر گـاه رفیق مناسب پیـدا شود، محرماً برود به مـدینه و محرماً بیایـد به مکه، و آن جا محلّ شود، بعـد از به جا آوردن موجبات احلال، ضـرر نـدارد و اگر قصدش این است که رفیق پیدا شود محلّ شود، جواز آن معلوم نیست.

۲- (س) زید در کشتی محاذات میقات احرام بسـته، با شخصی عزم مکّه معظّمه دارد؛ در بین راه قصد رفتن به مدینه منوره می کنـد، بعـد به محـاذی یلملم یـا به میقـات گاه می رسـد؛ بفرمائیـد می توانـد با آن عزم از آنجا تجاوز نموده، برود به مـدینه، از مسجد شجره محرم شود یا خیر؟ و کسی که نائب وصیت باشد، فرق دارد یا خیر؟

(ج)- در مفروض سـئوال احـوط این است که از میقـات یـا محـاذات، بـدون احرام عبـور ننمایـد و چنـانچه عبور کرده، ظـاهراً اشکالی ندارد که از مسجد شجره محرم شود، والله العالم.

۱- (س) این اقل الحاج علی اکبر طهرانی بواسطه کثرت میل به زیارت بیت الله الحرام زاده ام شرفا و تعظیما و زیارت حضرت خیر الانام و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین و شوقی که دارم مترصد گرفتن یک نیابتی بر می آیم بعضی موارد اتفاق می افتد که حج بلدی فراهم می شود ولی چون میت و حج دهندگان از وجوه دولتیان و اشراف و اعیان واقع می شود و اموال آنها مشکوک است حقیر اشکال می کنم و همچنین خود را فقیر شرعی می دانم چون بسیار معیلم و سرمایه هم ندارم و امر معاش هم از تحریر محاسبه تجارتی می گذرانم آن هم به نصفه مؤنه از مواجبی که می دهند و دائماً مقروض هستم با این وضعیات اگر از ناحیه آن وجود مقدس این طور اجازه داده شود که وجه قیمت حج را از باب مظالم عباد قبول کنم و بعد بر خود لازم کنم که به جهت صاحب حج قربه الی الله حج بلدی بعمل آورم رفع اشکال آن وجه نسبت به این عمل شده باشد و تصرف آن وجه مباح شود و عمل هم مشروع واقع شود هرگاه با این ترتیب اشکالی با رأی مبارک ندارد تمنا می نمایم اجازه بفرمایید که در موقع خود به مقصود نائل و فائض شوم زیاده ادام الله افاضاتکم و ادام الله عمرکم و متع الله المسلمین بطول بقائکم.

(ج)- بسم الله تعالی نظر به اینکه تمام آنچه در دست ارباب دیوان است معلوم به الغصبیه نیست بلکه محتمل است تمام آن محکوم به اباحه باشد و به وسائل تصحیح، تصحیح کرده باشند محتاج به این تخیلات نیست و بر فرض غصبیت به این حیله که فرض شده است ممکن است تثبیت نمود و الله العالم.(۱)

ص:۱۵۶

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۶.

کتاب الوقف و التحبیس

۱- (س) چه می فرمائید علمای امامیه! و فقهای اثنا عـشریه! در این مسئله که زید نامی ملکی را - در مدّت هفتاد سال یا هشتاد سال - اجاره نموده و بعد زید نام، مستأجر منافع ملک را که اجاره نموده، در همان مدت مزبوره تحبیس به چند نفر از اولادش نموده که بطناً بعد بطن منافع ملک مزبور را بردارند تا مادامی که مدت اجاره تمام نشده است؛ بفرمائید در این صورت همچو تحبیس صحیح است یا باطل؟ ادام الله ظلکم العالی.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال، صحت چنین حبس مشکل است، بلی چون منافع را مالک است، میتواند به عنوان غیر حبس، نقل به اولاد موجودین نماید، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) هرگاه شخصی ملکی را وقف نمود و قرار داد معرف وقف را شخص خاص مادام الحیوه آن شخص، و بعد از حیوه آن شخص، منافع و عایدات آن ملک، صرف تعمیرات مسجد معین مخصوص بشود به اذن متولی معین، ثم بعد ذلک متولی ملک مرقوم را در اول سال به اجاره داد، وجه اجاره ی

۱- آن را حواله کرد به شخص موقوف علیه، و شخص موقوف علیه دو ثلث مال الاجاره را گرفت و صرف خود نمود، در ثلث اول سال، دار فانی را وداع کرد، آیا متولی حق دارد که زیاده از یک ثلث را از ورثه میت استرداد نماید یا خیر؟

(ج)- ظاهراً مال الاجاره توزیع میشود بر حسب شروط بین موقوف علیه که همان شخص خاص است، و تعمیرات مسجد، و چنانچه علاوه بوده است از ترکه میت استرداد میشود.

۲- (س) بسم الله الرحمن الرحیم، حجه الاسلاما! ادام الله ظلکم علی رؤس الامام، زیدی ملکی را وقف نموده، در وقفنامه تولیت را با ارشد اولاد خود قرار داده، نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن، آیا مراد به این ارشدیّت چیست؟ همان اکبریّت مراد است یا معنی دیگر هم از ارشد اراده شده است؟ مستدعی است آن چه حکم الله است مرقوم فرمائید، عندالله ضایع نخواهد شد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهر از ارشد در این مقام، با کفایتتر از جهت حفظ موقوفه و ایصال فواید آن در مصرف مقرر، والله العالم.

۳- (س) حجه الاسلاما! در صورتی که معنی ارشد، غیر از همان اکبریّت فقط باشد و معنی دیگر از ارشد مراد باشد و در میان اولاد واقف یکی ارشد باشد و دیگری اکبر به حسب عمر، آیا در این صورت تولیت وقف با کدام یک از اولاد می باشد؟ آن چه حکم الله است مرقوم فرمائید.

(ج)- تولیت با ارشد است با فرض آن که واقف، تعیین ارشد نموده باشد.

ص:۱۵۸

۱- (س) آیه الله فی العالمینا! هرگاه ملک وقفی را غیرمتولی شرعی متصـرف شده باشد و لکن عایدات آن را به همان مصارف معیّنه در وقف نامه می رساند، مثل آن که وقف از برای طلّاب است و این شخص متـصرف هم عایدات وقف را به طلّاب می دهد، آیا در این صورت از برای موقف علیهم اشکالی هست در اخذ یا خیر؟ و بر فرض اشکال، اگر موقوف علیهم از متولی شرعی اذن بگیرند، کافی است یا خیر؟ بیّنوا توجروا؟

(ج)- طلّاب مدرسه با آنکه مصـرف هستند، نمیتوانند از غیر متولی اخذ نمایند، بلکه با اذن از متولی شرعی گرفتن خالی از اشکال نیست، والله العالم، حرّره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) حجه الاسلاما! حمامی است وقف بر طلاب عایدات آن، و غیرمتولی شرعی آن را متصرف شده است، به اجاره می دهد لکن عایدات آن را به همان مصرف وقف می رساند، آیا صحیح است رفتن در آن حمام و غسل نمودن بدون اذن متولی شرعی یا خیر؟ و بر فرض اشکال، در این صورت اگر کسانی که به حمام می روند، برای صحت عملشان از متولی شرعی اذن بگیرند کافی است یا خیر؟ بیّنوا توجروا.

(ج)- اجاره دادن غیر متولی صحیح نیست، یعنی فضولی است و متولی شرعی هم حق اذن در تصـرف در حمام ندارد مگر آن اجاره از غیر متولی را امضاء نماید، در این صورت اشکال ندارد.

۳- (س) حجه الاسلاما! زیدی ملکی را وقف نموده و حق التولیه از برای متولی قرار داده، آیا جایز است از برای متولی که حق التولیه و حق الزحمه برای خود بردارد یا خیر؟ بیّنوا توجروا.

(ج)- زحمات متولی را نمیتوان گفت بیاجرت و هدر است، ولی مقدار آن را احوط این است که موکول کنند به نظرحاکم.

۱- (س) حجه الاسلاما! اگر متولی وقف خائن باشد، تکلیف چیست؟ آیا هنوز در صورت خیانت، حق تولیت دارد یا خیر؟ و چنان چه بفرمائید شخص امینی را ناظر بر او قرار بدهند، اگر بعد از ضم امین ثانیاً خیانت نمود و اعتنائی به شخص امین و ناظر ننمود، در این صورت تکلیف چیست؟ تولیت باز با ایشان می باشد یا طبقه بعد از ایشان؟ بیّنوا توجروا، انّ الله لا یضیع اجر المحسنین؟

(ج)- حاکم شرع باید اجبار کند که از گفته امین تخلف نکند، و اگر قوه حاکم شرع هم نمیرسد، دیگر اجازه ندارد و به جواب استفتاء اصلاح نمیشود، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) به شرف عرض حضور محترم حضرت مستطاب حجه الاسلام آیه الله دام ظلّه العالی می رساند که زیدی وقف نمود تمام ضیاع و عقار خود از حیاط و خانه و مزارع و مراتع را بر اولاد ذکور خود، نسلاً بعد نسل ما تعاقبوا و تناسلوا، و تولیت را تفویض به ارشد ذکور اولاد خود گردانید، در هر طبقه و مرتبه و بعد از واقف تاکنون که متجاوز از دویست سال است، موقوف علیهم - در طبقات سابق در بعضی از طبقات مزارع موقوفه - احداث خانه و طویله می نمودند، آیا حالیه در یکی از این مزارع موقوفه - مرجوّا الی الصّرفه - می توان احداث عمارتی که غیرضروری است، از قبیل کاروانسرا و قهوه خانه از عایدی مراتع وقف نمود یا خیر؟ و در صورت توانستن، آیا فقط صلاح دید متولی کافی است و یا آن که باید به امضاء تمام موقوف علیهم باشد؟ مستدعی

۱- است آن چه حکم شرع نبوی است، در صدر ورقه مزین فرمائید، انشاءالله ماجور خواهید بود.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال در صورتی که موقوف علیهم فعلی راضی باشند، و صلاح دید متولی ظاهراً اشکالی نداشته باشد، والله العالم، الاحقرعبدالکریم الحائری.

۲- (س) بعضی از املاک که وقف روضه خوانی و روشنائی اماکن مقدسه است، در جزء املاک دولت و غیردولت غصباً از بین رفته، آیا متولی وقف می تواند مثلاً مقداری از املاک موقوفه از بین رفته را به طور تملیک ابدی به زیدی واگذار نماید که در مقابل، زید هر مقدار از املاک را که بتواند - با هر قدر زحمت و مخارج از خودش - از غصبیّت خارج و سهم قراردادی خود را تصرّفات مالکانه نموده و سهم موقوفه را تسلیم متولی نماید؟ و مسلم است که در این صورت آن چه برای وقف احیاء شود منافعش به مراتب زیادتر از صورت فعلی خواهد بود؛ آیا متولی حق چنین اقدامی دارد یا خیر؟ اگر تملیک ابدی جائز نباشد، به چه صورت باید اقدام کرد که احیاء وقف شود؟

(ج)- تملیک ابدی رقبه موقوفه را نمی توانم اذن بدهم، ولی اگر ممکن است، از منافع آن املاک مقداری حقّ الجعاله به شخصی که زحمت می کشد و از ید غاصب فارغ میکند، قرار دهند، ظاهراً مانعی ندارد.

(س) زید وصیّتی نمود و به ازاء ثلثیه خود، املاکی را تا مدت سی سال حبس که در مدت مرقومه سال به سال منافع املاک مسطوره را به مصارفی از اعمال خیریه و مبّرات معینه برسانند و چهار نفر از اولاد ذکورخود را وصیّ و

۱- آقائی را ناظر قرار داده و معین نموده و در ورقه وصیت نامه این عبارت مسطور است که بعد از سی سال عین املاک بین اولاد ذکور علی السّویه تقسیم شود و فعلاً مدت منقضی و سی سال تمام شده و سه نفر از اوصیاء اربعه که تماماً اولاد ذکور موصی بودند، در بین مدت مرقومه فوت و یک نفر از اوصیاء باقی است، آیا املاک ثلثیه محبوسه در مدّت مسطوره تماماً راجع به آن یک نفر وصی باقی مانده است و ورثه آن سه نفر دیگر حقی ندارند؟ یا این که رأی مبارک تشریک است؟ مستدعی آن که جواب را به خط مبارک مرقوم و به خاتم شریف مزین فرمائید، والسلام علیکم و رحمه الله سبحانه، ادام اللّه تعالی برکات وجودکم المبارک.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال ظاهر این است که بعد از سی سال بین اولاد ذکورین - که فعلاً موجودند، هر چند اولاد طبقه متأخره باشند - باید تقسیم شود، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) حجه الاسلاما! نائب الاماما! ادام الله ظلکم العالی، در خصوص این مسئله که زید املاکی وقف نموده است از برای امامزاده معین، به شروط ذیل که بیع و شراء نشود، و رهن نشود، از سه سال بیشتر اجاره ندهند، و منافع املاک مزبوره به مصارف معیّنه برسد، و تولیت را مادام الحیوه برای خود گذاشته است، و بعد از حیوه خود با اولاد ذکور خود، به این عبارت که عرض می شود و تولیت مصارف و قیام به حق ما دمت حیاً با اقل السّادات فلان است، و بعد وفاتی و مماتی با اولاد ذکور احقر العباد، نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب می باشد، و آن چه از منافع و مداخل موقوفات فاضل آید و اضافه از مصارف مقرره باشد، مختص به متولیان مزبور آن که اولاد ذکور فقیر باشند، بالمساوات،

۱- الاقـدم فالاقدم والاولی فالاولی می باشد که صـرف مایحتاج خود نمایند، تمام شد عبارت وقفنامه، اولاً بفرمائید معنی نسـلاً بعـد نسل و عقباً بعـد عقب چیست؟ به عبارت اوضح تا معلوم شود که هرگاه طبقه اول و دویم و سیّم حاضـر باشـند، تولیت را همه دارا هسـتند یا مختص طبقه اول است؟ ثانیاً بفرمائید معنی الاقوم فالاقدم و الاولی فالاولی چیست؟ غرض از اقدم و اولی بر حسب طبقه است؟ یـا برحسب علم است؟ یا برحسب زهـد و ورع و تقوی است؟ یا آن که حقیقه طبقه اُولی اولاد واقف است؟ و استدعا آن که بفرمائید به عبارت واضح که عبارت بعد از اقدم اولی است به ضم الف یا اولی است بفتح الف.

مسـئله دیگر هرگـاه اولاد به مضـمون وقف عمل نکننـد، اجاره سه ساله به اولاد دیگر بدهنـد، اجاره صـحیح است یا خیر؟ و بر فرض صحت اجاره سه ساله، هرگاه بیشتر از سه سال اجاره بدهند، به اجاره پنجاه ساله، آیا صحیح است یا نه؟ بر فرض بطلان، مسـتأجر علم به بطلاـن اجـاره داشت، وجهی داد به موجر و اجاره کرد، بعـد از زمانی موجر فوت شـد و ورّاث موجر خواسـتند ملک را به تص_رف مسـتأجر ندهنـد، حق دارد که از اولاد موجر آن وجه اجاره را اخذ نمایند یا آن که چون عالم بودند حق ندارند؟

عرض دیگر آن که اولاـد زیاد است از زمان واقف تا زماننا هـذا هفتصـد سال است، بر فرض آن که تولیت با طبقه اول باشـد، کسـی نمی توانـد معلـوم کنـد او را، لکـن چنـد برادر و برادر زاده هسـتند، آیـا این برادر و برادرزاده هـا بالمسـاوات از زیـادی مصـارف می برنـد یا آن که تا برادر هست، برادرزاده حق نـدارد و هرگاه برادری بمیرد، حق او را برادرش می برد یا برادرزاده که اولاد برادر متوفّی است؟ استدعا آن که م_شروحاً به عبارت اوضح، جواب مرقوم فرمائید تا اطاعت شود این که در وقفنامه نوشته است: آن چه از منافع و مداخل موقوفات

فاضل آیـد و اضافه از مصارف مقرّره مشـروحه باشد، مختص به متولیان مزبوران که اولاد ذکور فقیر باشـند بالمساوات؛ غرض از لفظ و عبارت فقیر، شکسته نفسی بوده است یا آن که فقیر به معنی مسکین است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سـئوال ظاهر از عبارت نسـلاً بعد نسل این است که تا طبقه اولی باقی است ولو یک نفر باشـد، تولیت به طبقه ثـانیه نمیرسـد و هم چنین ظـاهر از عبـارت الاقـدم فالاقـدم والاـولی فالاولی این است که از فاضل از مصـارف مرقومه، آن هم راجع به طبقه اولی است که تـا از طبقه مقـدّم ولو یـک نفر بـاقی باشـد به طبقه ثانیه نمیرسـد و از این حیث به ضـمه یـا به فتحه خوانـدن کلمه الاولی فالاولی در غرض فرقی نمیکنـد و در موضوع اجاره، از سه سال زیادتر راجع به عقـد اجاره نسـبت به سه سال صـحیح است و زیادهی آن از سـنوات بعـد باطل است که محتاج است به عقد جدید، و راجع به قدریکه علاوه از میزان سه سال مستأجر داده است، با علم به بطلان، ظاهراً ذمه گیرنده وجه اشتغال دارد که در صورت فوت او هم بایـد از ترکهی او خارج نماینـد و به صاحب وجه داده شود، و با فرض طول مدت که به تص_رف اولاد واقف بوده است، ظاهر تص_رف آنها محکوم به صـحّت است، پس برادر مت_صـرّف نسـبت به برادرزاده طبقه مقدم است که تا برادر است به برادرزاده نمیرسد و اگر برادری فوت کند، سـهم او راجع به برادر دیگر است نه به اولاد متوفّی، و ظاهر از عبارت فقیر به معنی فقر است و شرط فقر جهت اولاد است، و این مطلب از خود وقفنامه که ملاحظه شد معلوم میشود قید فقر را در اولاد ذکور که متولی باشد نکرده است، والله العالم.

۱- (س) به شرف عرض اقدس حضـرت مستطاب آیه الله العظمی، دام ظله العالی علی رؤس الاعالی والادانی می رساند زیدی ملکی را وقف نموده و تولیت - به عبارتی که در ذیل سطر مرقوم گردیده - برای خود و اولاد خود جعل نموده، عبارت واقف: تولیت او را مادام الحیوه واگذاشت به نفس خود و بعدالممات به ارشد اولاد که به زیور تقوی و صلاح آراسته باشد، نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن، در صورت انقراض اولاد ذکور، تولیت مفوض است به اولاد اناث کالذکور در طبقه اولی که ارشد اولاد ذکور برحسب جعل واقف متولی گردیده، آیا بعد از انقراض طبقه اولی، تولیت مرقومه راجع به ارشد از طبقه دوم خواهد ولو آن که آن ارشد از اولاد ولد غیر ارشد باشد یا آن که تولیت راجع خواهد بود به اولاد ولد ارشد ولو آن که غیر ارشد باشد؟

و ثانیاً در صورتی که در بین اولاد ذکور ارشدی موجود نباشد، ولو در طبقه ثالثه یا رابعه و در ذکور از اولاد اناث ارشد موجود باشد، آیا تولیت راجع به اولاد ذکور است یا به ارشد اولاد اناث؟

ثالثاً مراد اَز اولاد ذکور چیست؟ مثلاً پسـر دختر پسـر واقف، داخل در اولاد ذکور است یا اناث؟ مستدعی حکم مسائل معروضه را به خطّ شریف مرقوم داشته و به خاتم منیف مزین فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در موضوع سئوال اول، ظاهر عبارت مذکوره این است که در هر طبقه متولی موقوفه باید خودش ارشد باشد، هرچند از اولاد غیر ارشد باشد، و دیگری که غیرارشد است، خارج است هرچند پدرش ارشد باشد.

سؤال دویم، اگر در بین اولاد ذکور نباشد، تازهً همه رشیدند و ارشد در بین آنها نیست، یعنی مساویند در رشد، و فرض دیگر آن که رشید در میان آنها نیست

اصلاً، در فرض اول ظاهراً تشریک است بین اولاد ذکور، و در فرض ثانی ظاهراً متولی مجعول ندارد و امر تولیت راجع به حاکم شرعی است تا اولاد ذکور اتصاف به رشد پیدا کند یا منقرض شوند و منتقل شود به اولاد اناث برحسب جعل واقف.

سئوال ثالث، ظاهر از اولاد ذکور عرفاً ذکور از ذکور است، ذکور از اناث را شامل نیست، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری. محل خاتم شریف.

۱- (س) زید طاحونه دارد در زمین دیگری، وقف اولاد کرده که هر سال بعد از وضع مخارج طاحونه، یک تومان مظالم از برای او بدهند؛ ورثه چند سال منفعت طاحونه را برده اند و چند دفعه اغلب عین اسباب طاحونه فوت شده، ورثه از مال خودشان درست کرده اند بدون قصد این که این درست کردن وضع مخارج باشد از منفعت، و بعد از چند سال به جهت مانع از آمدن آب طاحونه، همان طاحونه را خراب کرده اند و در جای دیگر از مال خودشان طاحونه درست کرده اند، نه به قصد این که این طاحونه عوض آن خراب شده باشد، پس این طاحونه جدید وقف می شود یا نمی شود؟ مالک می تواند بفروشد یا نه؟ و درصورت وقف شدن، ورثه محتاج به سرمایه است در معاش، به جهت این احتیاج فروخته، سرمایه کرده، صحیح است یا نه؟ و در صورت صحّت، آن یک تومان مظالم در ذمه او می ماند؟ باید هر سال بدهد یا نه؟

(ج)- طاحونه جدید جهتی از برای وقف بودن ندارد و طاحونه سابق را هر کس خراب کرده ضامن است، والله العالم.

۲- (س) مریض در مرض خود، از املاک خود وقف امام حسینD می نماید، آیا مثل وصیتش از ثلث محسوب می شود یا از اصل؟

ص:۱۶۶

(ج)- از اصل محسوب است.

۱- (س) حجه الاسلاما! شخصی کتبی را وقف نموده و تولیت آن را مفوض نموده به اولاد ذکور خود نسلاً بعد نسل و بعد به اولاد ذکور از اناث و در صورت فقدان، به اعلم علمای آن قریه و یا اعلم علمای هم جوار آن قریه، و بعد از فقدان آن ها به اعلم علمای آن بلوک، و در زمان یکی از اولاد واقف که تولیت کتب با ایشان بود و اعلم و اتقی بود، در محل دیگر اقامت داشت، کتب مزبور را حمل به محل اقامت خود داد، پس از چندی وفات نمود و تولیت مفوض شده به اولاد اولاد ذکور واقف و فعلاً در آن قریه و در آن بلوک واقف، شخص اعلم اقامت ندارد، آیا تکلیف متولی ثانی چیست، باید کتب را عودت به آن محل بدهد یا این که می تواند در طهران به طلّاب و محصلین که محتاج به کتب می باشند - به عنوان عاریه مضمونه مطابق وقفنامه بدهد یا خیر؟ مستدعی آن چه به نظر مبارک است دو کلمه مرقوم و مزین فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، متولی که فعلاً موجود است، هرگاه محل انتفاع به این کتب را طهران میبیند به طلاب ساکنین طهران بدهد، انشاءالله بیاشکال است و البته باید ملاحظه حفظ آن کتب را بنمایند به ذکر قیود و شروطیکه در بقاء عین موقوفه مدخلیت دارد، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) زنی ملکی را وقف نموده و تولیت را با شوهر خود قرار داده و شوهر بعد از خود مختار است تولیت را به هر که - خواسته و صلاح دانسته - مفوض نماید و کذا متولی هر عصری الخ؛ شوهر مزبور در وصیّت نامه، تولیت مزبور را به اخوی خود برگذار نموده و نوشته باید اخوی بعد از خود به

ص:۱۶۷

۱- شخص متدین امینی واگذار نماید، اخوی مزبور جهت خود سه نفر وصی معین می نماید، آیا اخوی مزبور می تواند تولیت مرقومه را به سه نفر برگذار نماید یا خیر؟ و اگر یک نفر از سه نفر مزبورین تدیّن او محرز نباشد، شرکت در امر تولیت دارد یا خیر؟

(ج)- در مفروض سئوال ظاهراً واگذار نمودن تولیت را به سه نفر اشکالی ندارد و درصورت عدم احراز تدین یک نفر از آنها هم نقصانی به تولیت او ندارد، مگر آن که خیانت او معلوم شود که بعد حاکم تکلیف او را معلوم مینماید، والله العالم، الاحقرعبدالکریم الحائری.

(س) به شرف عرض مقدس حض_رت حجه الاسلام عالی می رساند دکاکین موقوفه مسجدی که از قدیم ساخته شده و فعلاً که به شکل سابق خود باقی مانده، منافع و عایدات آن قلیل است؛ زیدی می خواهد - رعایه الحال المسجد - دکاکین را از اصل منهدم و خراب نموده و به طرز ساخت معمول امروزه بلد ساخته تا منافع آن زیاد شود، آیا زید که از ظاهر معلوم می شود قصد تبرّع در این عمل دارد، می تواند بدون اذن و صلاح دید متولّی موقوفه - که به جعل واقف معین است - اقدام به این عمل کند یا نمی تواند؟ بر فرض - بدون استیذان از متولی - اقدام نموده، آیا در این صورت آلات معموله در آن ها من باب وقف معاطاه وقف می شود و اختیارش با متولی است یا خیر؟ بر فرض زید - در صورت عدم استیذان از متولی - اقدام نمود و بعد از اتمام اظهار کند: من قصد تبرّع نداشته ام، آیا آلات معموله ملک زید و اختیارش به ازید است یا خیر؟ بر فرض آلات معموله به ملک زید باقی واختیارش با زید باشد، آیا در

۱- این صورت متولی به چه نحو باید منافع راجع به خود را - از بابت ارض و اعیان و آلات سابقه که زید خراب و منهدم کرده است - استیفاء نماید؟ رأی مبارک را در موضوعات مسئوله مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، تصـرف در موقوفه بدون اذن متولی جایز نیست، بلکه متولی هم نمیتواند به مجرد اینکه تغییر موقوفه انفع است، وضع فعلی آن را به هم زند، بلی هرگاه در معرض خراب شدن باشد، جایز میشود از برای متولی - به ملاحظه حفظ موضوع موقوفه - به هم زدن و تجدید آن، بلکه در این صورت اگر متولی هم اذن ندهد - بعد از استیذان - اعتبار اذنش ساقط است و از برای متبرّع است تغییر و تجدید، با احتیاط اذن از حاکم شرع و اما تصـرّف متصـرف با فرض عدم جواز، حالش حال تصـرف در ملک غیر است، به این معنی که آنچه تخریب کرده است، ضامن است و آلات مخروبه متعلق به موقوفه است و آلات مبنّیه متعلق است به صاحب بناء، و از برای متولی است الزام به کندن آنها یا تراض نمایند به دادن اجرت آلات سابقه آن، اگر بیفایده مانده جایز است متولی بفروشد و صرف مسجد نماید، و خصوصیات دیگر - بعد از آن که گفته شد، حالش حال تصـرف در دکان ملکی غیر است بدون اذن صاحب - معلوم میشود.

(س) زیدی تمام املاک پدری خود را وقف نمود بر اولاد ذکور خود، به این عبارت که عین سواد آن ذیلاً درج شده که: وقف صحیح شرعی و حبس صریح مؤبّد ملی نمودند در حال استجماع جمیع شرائط صحت و لزوم، جمیع املاک موروثی پدری خود را، از عامر و غامره و رطب و یابس، مسکونه و

۱- مزرعه، ییلاقی و قشلاقی، به حیث لایستثنی منها شیئی اِلّا حصه و رسدی خود را در ملک مرتع قشلاقی موسوم به یرد سرو مزرعات ییلاقش را، مابقی بعد از استثناء دو فقره و دو سهم مستثنی بعدالفقرتین که از برای صرف در وجوه بریّه خود مقرر فرموده اند، مابقی جمیعاً را وقف موصوف فرموده به اولاد ذکور خود و اولاد ذکور و اولاد ذکور خود، هکذا بطناً بعد بطن و نسلاً بعد نسل علی ترتیب کتاب العزیز، مشروط بر این که هیچ یک از موقوف علیهم در هیچ طبقه از سهم خود را زیاده بر سه سال به احدی از آحاد ناس اجاره ندهند، مگر موقوف علیهم بعضی به بعضی و صیغه وثیقه وقف به نهج مزبور، حاویه علی جمیع الشرائط و الارکان، خالیه عن جمیع النواقص و البطلان سمت وقوع و جریان پذیرفت و جمیع اموری که تعلق به صحت و لزوم وقف دارد، مرعی و معمول است، از قبض واقباض و غیرهما و فعلاً ید ایشان ید امانت است از موقوف علیهم، بلکه ید ایشان همان ید موقوف علیهم است و کان وقوع ذلک فی تاریخ فلان.

اولاً- درصورت صحت وقفنامه، آیا موقوف علیهم در زاید از سه سال اجاره به غیر ندهند، که شرط شده در نوشته، تملیک منفعت را در زاید از سه سال می توانند به غیر نمایند یا خیر؟

ثانیاً در حال ضرورت و احتیاج فاحش، تملیک عین یا منفعت حین وقف را می توانند به غیر، زاید از سه سال نمایند یا خیر؟

ثالثاً منقطع آلاخر است یا خیر؟ در صورت انقطاع آخر حین وقف صحیح است یا خیر؟

ص:۱۷۰

رابعاً این که مرقوم نموده انـد علی ترتیب کتاب العزیز، عمو که بطن اول است، مقدم است بر برادرزاده یا خیر باید علی الرؤس تقسیم نمایند؟ و برفرض علی الرؤس در طبقه او است یا در طبقات بعدهم جاری است؟

خامساً در تاریخ وقفنامهه واقف اولاد ذکور نداشـته، بعد به دنیا آمد و علاوه در حاشـیه آن اجراء صـیغه نشده و بعض از علماء اقرار وارد را مرقوم داشـتند، صحیح است یا خیر؟ متمنّی است جواب مسائل را مشروحاً مرقوم و به خاتم شریف مزین فرمائید تا عندالله مأجور باشید، جزاکم الله خیراً.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگـاه در زمـان وقوع وقف هیـچ کس از موقوف علیهم در هیـچ طبقه موجود نباشـند، صـحت چنیـن وقفی اصـلاً مشـکل اسـت، و بر ایـن فرض حـاجت به تعرض سـئوالات دیگر نیست و بر تقـدیر وجـود و صـحت وقـف، شرطیکه در ضـمن وقف شـده، لازم الوفاء است مطلقاً، و در مسـئله انقراض در فرض سـئوال، بعـد از انقراض ظاهراً احوط این است که ورثه فعلی واقـف و ورثه حین المـوت واقـف، به اطلاع یکـدیگر به مصـرف خیرات رساننـد زیرا که منقطع الاخر بودن وقف مزبور، به نظر حقیر محل تأمّل است و بعیـد نیست که نقل منافع به هر نحوی که باشد - ولو به غیر اجاره در زاید بر مقـدار سه سـال - خلاف شـرط واقف باشـد و برحسب ظـاهر عبـارت: عمو مقـدم است بر برادرزاده، و اما سـئوال اخیر مرافعه شرعیه لازم دارد، والله العالم.

۱- (س) واقف در صورتی که معین نمایـد که عایدی ملک صـرف عزاداران بشود در تکیه محل مخصوص، از این عایدی می شود صرف تعمیرات تکیه و خادم و مستحفظ و اثاثیه نمود یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، ظاهراً اشکالی ندارد.

۱- (س) اشیائی که وقف تعزیه تکیه مخصوص شد، از قبیل سماور و سفره و ظروفات، آیا می شود در عروسی ها و مسجد ها و روضه خوانی ها و غیره، استعمال نمود یا خیر؟ و بر فرض جایز نبودن، آیا می شود به عنوان اجاره داد و اجرت را صرف تعزیه داری نمود یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهراً به عنوان اجاره مانعی ندارد که بعد وجه اجاره هم صرف عزاداری شود.

۲- (س) دو قطعه باغ در قریه جذابی چاکر، حاجی عیسی خان مرحوم وقف اولاد ذکور خود نموده به شرط این که هر سالی از مداخل آن ها مبلغ هفت تومان در مصـرف روضه خوانی حضـرت سیدالشـهداءD خرج نمایند و به شرط دیگر این که موقوف علیهم به یک دیگر اجازه فروش دارنـد؛ فعلاً از اولاد ذکور آن مرحوم، بنـده، تیمورخانی، تقی خانی و ابوالقاسم خان است؛ اینجانب هر سال حصه خودم را عمل نموده و می نمایم، ولی مشارالیه تقریباً پانزده سال است عمل به شرط مزبور نکرده، بلکه تمام درخت های باغات را قطع نموده و می نمایـد و هم محتاج به فروش است، آیا بنده می توانم حصه خود را - به قیمت عادله - بخرم و عمل به شرط مزبور نمایم؟ و چنان چه به هر عنوان بنـده مسامحه کنم، برای اینجانب گناه و مؤاخـذه دارد یا خیر؟ مستدعی است تکلیف بنـده را شرعاً معین و آن چه جواب مسئله است توضیحاً بیان فرمائید، عین موارد سئوال وقف نامچه را لفّاً ارسال حضور مبارک گردید.

ص:۱۷۲

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، صحّت چنین شرطی در وقف مشکل است، لکن ظاهراً فساد چنین شرطی، موجب بطلان وقف نمیشود و بنابراین وقف صحیح و فروش محکوم به صحت نمیشود، والله العالم.

۱- (س) در صورتی که واقف معین کرده که عایدات موقوفه صرف عزاداران بشود، آیا می شود از این وجه به اشخاصی که پای منبر سئوال می کنند و به پیش خدمت و مستحفظ و سره داری تکیه داد یا خیر؟ و خرج تعمیرات تکیه نمود یا خیر؟ و هم چنین دسته سینه زنان از محله دیگر به محله واقف می آیند، آیا می شود به ایشان به رسم انعام و هدیه از این وجه داد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، مخارجی که متعارف مجلس روضه خوانی است در تکیه ها، هر قسم باشد اشکالی ندارد.

۲- (س) زیدی باغی وقف کرده به مصـرف روضه خوانی و استیجار نائب الزیاره متولی بنماید، پس از انسداد طریق زیارت، متولی می تواند قرار بـدهد مثـلاً پنج سال به مصـرف روضه خوانی و پنج سال دیگر به مصـرف نائب الزیاره برساند یا وجه او را امانت نگه دارد تا زمان انفتاح طریق شود؟

(ج)- در صورتی که در هر سالی جهت نایب الزیاره سهم معینی قرار داده شده، با رجا انفتاح، وجه مزبور را به طریق امانت بگذارند.

(س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه: زید در دست او مبـلغ موقوفه حضـرت سید الشهداءD دارد، از معارف اوقاف پنهان داشته و به اسم خودش به ثبت رسانده، آیا شخص معزی الیه می تواند موقوفه مزبوره را خودش خرج نماید در همان محلّ موقوف؟ و یا اینکه خودش بخورد؟ و چنانچه

۱-اگر همان مبلغ موقوف را ابراز نماید معارف از تعرّفش بیرون می برد و خود آن شخص در زحمت خواهد شد، تکلیف این شخص را معین فرمائید؟ اجر که علی الله.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اینکه با اسم خود موقوفه را ثبت داده بدکاری کرده و عمل به نحوی که واقف تعیین کرده باید بشود و مصرف شود و به غیر این نحو خلاف تکلیف است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) واقف در وقفنامه نوشته که عایدات موقوفه در دهه عاشورا صرف عزاداران نمایند و آن را می شود در غیردهه صرف عزاداران نمود یا خیر؟ یا باید نگاه داشته در دهه محرم دیگر صرف شود؟ و همچنین در دهه محرم خرج شود و زیاد بیاید، زیادی را باید نگاه داشت تا دهه سال دیگر بیاید یا می شود در در دهه مقارن آن یا غیر مقارن صرف شود؟

(ج)- ظاهر این است که باید در دهه عاشورای سال بعد مصرف شود به انضمام عایدات همان سال.

۳- (س) زیدی را ملکی را وقف اولاد به مدت معینه شصت ساله اجاره نموده، به فاصله چند سال قبل از انقضاء مدت معینه، موجر و مستأجر فوت شده اند؛ آیا ملک مزبور باید در تصرف ورثه مالک برگردد یا در حیطه ورثه مستأجر باقی بماند؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، چنانچه متولی وقف، به ملاحظه مراعات مصلحت وقف، به مدت مفروضه اجاره داده باشد، اجاره مفروضه تا انقضاء مدت اجاره نافذ و مال الاجاره هر زمانی راجع به موقوف علیهم آن زمان است و

اگر خود موقوف علیهم اجاره داده باشند، اجاره مزبوره تا زمان انقراض آن طبقه، نافذ و در زمان بعد محتاج به اجازه و با اجازه هم صحت آن محل اشکال است.

۱- (س) ملکی است وقف بر اولاد ذکور، آیا موقوف علیهم می توانند عین آن ملک موقوفه را نقل و انتقال به غیر یا فروش نمایند یا خیر؟ و اگر کسی مدعی انتقال یا خیریه [خرید] از بعضی از موقوف علیهم بشود به این معنی که بگوید که فلان موقوف علیهم این ملک موقوفه را به من فروخته یا صلح کرده و من مالک هستم، آیا این دعوی باطل و از دعاوی غیر مسموع است یا خیر؟ مستدعی آن که بیان حکم شرعی مسئله را - مطابق قانون شرع انور - در فوق ورقه سئوالیه، به خط شریف و به مهر مبارک مرقوم و مزین فرمائید.

(ج)- در مفروض سئوال که ملک وقف اولاد است، نمیشود فروخت یا به نحو دیگری انتقال داد و اگر کسی دعوای ملکیت نماید، باید به مرافعه شرعیّه تمام شود، و اگر کسی هم بالصّراحه دعوی کند که این ملک را - با آن که وقف اولاد بوده است - خریده ام، این دعوی صحیح نیست مگر آن که بگوید به واسطه مجوز بیع، مثل در معرض تلف بودن، از متولی یا حاکم شرع خریده ام، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) شخصی ملکی را وقف نموده و منافع آن را مصرفی معین کرده و مباشرت عمل و تولیت رقبه را به شخصی واگذار نموده و بعد همان شخص را وصی قرار داده و مقرر کرده است از ثلث موصی ملکی را حبس نموده و منافع مدت حبس را - همه ساله مطابق مقررات موصی، به مصارف موقّته به اوقات مخصوصه و غیر موقته - برساند؛ پس از وفات موصی و حبس ملک و عمل به

وصیت، ورثه موصی درصدد انکار و ابطال وقف و وصیّت برآمده، مدعی مالکیت و ارث رقبه موقوفه و محبوسه شده و به محاکم وقت مراجعه نموده اند؛ وصی به اقتضای تکلیف، به مقام مدافعه برآمده و به حکم ضرورت مبلغی از بقیه ثلث که نقداً موجود و به مص__رفی معین بوده است، در مصارف لازمه ی دفاع صرف نموده و دو سال که ظرف و مدت مدافعه بوده، از جمع و خرج عوائد موقوفه و محبوسه نیز متمکن نشده و قهراً موضوع مصارف موقّته دو سال، از بین رفته است؛ فعلاً که دفع مزاحمت شده و وصی متمکن از عمل به مقررات است، آیا می تواند مص__رف دفاعی هر کدام از رقبه موقوفه و محبوسه را از منافع آن رقبه اعم از منافع موجوده و مجتمعه ی دوسال و منافع سنین آتیه برداشت نموده و باقی ثلث را تکمیل نماید؟ و در این فرض ممکن است موضوعی برای عمل به مقررات وقف و حبس تا چند سال دیگر هم باقی نماند، یا می تواند قسمتی از مصارف دفاعیه را از عوائد موجوده ی دو سال - که موقّتات آن بلاموضوع مانده است - برداشت نموده و قسمت دیگر از سنوات آتیه به تدریج - مثلاً هر سال ثلث و یا خمس عوائد را - موضوع کرده و نقص حاصل از استهلاک را به نسبت بر مقررات تقسیط نماید؟ و علی فرض این که وراث نسبت به تمام ثلث - که رقبه محبوسه و باقی نقدی هر دو جزء آن محسوب است - اقامه دعوی کرده باشند، آیا تقسیط مصارف دفاعیّه به منافع محبوسه و باقی نقدی به نسبت، لازم است یا نه؟ و در صورتی که اساساً باقی نقدی به مصرف مقرر موصی وافی نباشد، وصی می تواند از مقررات منافع محبوسه کاسته و یا تا چند سال عمل را به کلی متارکه نموده و از عواید معین باقی را به

۱- حدی که وافی بر آن مص_رف بشود، تکمیل بنماید؟ و یا باید عین نقدی را استرباح نموده و به حدّ وافی برساند؟ و یا تغییر در مصرف مقرر بدهد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال ظاهراً مانعی ندارد که مخارج را از عواید سنین گذشته بردارد، منتهی نسبت به رقبات موقوفه و محبوسه و مقداری که متعلق ثلث بوده، توزیع شود و میتواند هم مخارج را به تدریج از سنوات بعدیّه اخذ نماید و چنانچه بقیه ثلث وافی به مقررات نباشد، نمیتواند از عوائد موقوفه و محبوسه صرف نمود در آن محل، بلکه چنانچه در زمان فوت اگر وجوه وافی به این مقررات نبوده، ظاهر این است که باید مقدّم ذکراً را مقدّم بدارد و چنانچه ک_سری بعد از فوت شده، بعید نیست که به مقررات این ک_سر توزیع بر همه شود و اگر مقرّرات واجب و مستحب هر دو بوده اند، واجب مقدّم است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) حق التولیه را می توان انتقال به غیر داد؟ و متولی می تواند واگذار به غیر کند یا مختص به خودش می باشد و به همان نظر واقف است که این شخص را معیّن کرده؟

(ج)- حق التولیه را نمیتوان به دیگری منتقل کرد، ولی متولی میتواند دیگر را وکیل نماید در تصدی امور موقوفه.

۳- (س) واقف برای منافع ملک، مصارف متعدده قرار داده از قبیل روضه خوانی و اطعام و غیره؛ مراد از اطعام و غیره چاهی [چایی] و غذا خوردن است، مثلاً- گندم ملک را به فقراء دادن، صدق اطعام می کند؟ و عمل خود واقف در حال حیات، مهمانی و غذا خورانیدن بود.

ص:۱۷۷

(ج)- ظاهراً از طعام عرفا و عده چاهی [چایی] و غذا خورانیدن است.

۱- (س) ملک را صیغه وقف نخوانده، به مص_رف وقف داده اند، لازم می شود؟ و آثار وقفیّت مترتّب می شود؟ یا صیغه هم لازم است؟

(ج)- صیغه لازم نیست، بلکه به نحو معاطات در وقف هم کفایت می کند.

۲- (س) به شرف عرض عالی می رساند که موازی شش حبّه ملکی است معین که عوائد سالیانه آن مبلغ سیصد تومان است و متولی فعلی آن ضعیفه ای است در سن صد سال؛ حواس آن به کلی مختل است و اعضاء آن فلج و از کار افتاده است و حسب وقف نامه، متولی لاحق حاضر، و شرائط و اوصاف در متولّی لاحق موجود است؛ آیا متولی - که بعد از ضعیفه متولّیه متولّی است - حق نظارت در امور متولّیه و وقف دارد یا خیر؟ چرا که چون متولیه از حواس و قوه جسمانی از برای او بهره ای نیست، عوائد موقوفه به مصارف مقرره نمی رسد؛ و آیا اجازه می فرمائید که شخصی که بعد از متولّیه متولّی است، - در صورت مفروضه - به عنوان نظارت، رسیدگی به امورات موقوفه نماید که به مصارف مقرره وقف نامه برسانند یا خیر؟ بینوا توجروا.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه معلوم شود - از کیفیت وقف - که در صورت فقد بعضی شرائط، تولیت منتقل به طبقه بعد میشود، باید متولی در طبقه بعد تص_رف کند، و الّا احتیاط کنند به این که متولی بعد، به اذن حاکم شرعی امورتولیت را انجام دهد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) دعاگو قصد دارم که ملکی وقف نمایم که تولیت آن مادام الحیواه با خود داعی باشد که نُه عُشر حق الت_ولیه بردارم و یک عشر در مص_رف موقوف

۱- علیه خرج بشود و بعدالحیوه حق التولیه یک عشر و نُه ع_شر دیگر در مص_رف موقوف علیه صرف و خرج شود، مستدعی آن که این قسم، از وقف به نفس نیست یا هست؟

(ج)- به نظر احقر صحت مشکل است، به این معنی که چنانچه چنین وقفی بشود، متولی نمیتواند زیادتر از مقدار اجرت المثل اخذ نماید.

۲- (س) زیدی شش دانگی ارض و اعیان یک باب خانه خود را حبس و وقف موقتی نمود، قربه الی الله برای تعزیه داری حض_رت صدیقه طاهره سلام الله علیها، در مدت بیست سال؛ که بعد از بیست سال، بالمساوات ملک موروثی ورثه موجوده در رأس بیست سال باشد، به همین قید انشاء وقف کرده است و عمل به وقفیّت شده است و بیست سال هم تمام شده است؛ ورثه موجوده در رأس بیست سال برادرزاده و خواهرزاده واقف موجودند و هم مرتبه، لکن در ظرف مدت بیست سال بعد از انشاء وقف، اول برادرهای واقف مردند با ابقای اولاد، ثم واقف به فاصله چند سال بلاولد، ثم خواهر واقف به ابقای اولاد؛ بعد از چند سال دیگر بیست سال تمام شده است؛ وارث موجوده رأس بیست سال را حساب می نمائیم، برادرزاده و خواهرزاده است؛ آیا این برادرزاده و خواهرزاده، مصداق ورثه موجوده بعد از بیست سالند بالتساوی یا بالتفاوت می برند یا خیر؟ و آیا بودن برادر ها، ثم واقف، ثم خواهر واقف در زمان نبودن ملکی و زمین، فرق می گذارد مابین برادرزاده و خواهرزاده، یا بودن همه مصداق ورثه موجوده در رأس بیست سال یا خیر؟ سواد وقف نامچه تقدیم شد، ایام افاضت مستدام باد.

ص:۱۷۹

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال به نظر حقیر مشکل است که اخوی زاده ها شرکت داشته باشند با خواهرزاده ها در رأس مدت مزبوره؛ احتیاط به مصالحه، علاج دیگر به نظر حقیر نمیرسد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) هرگاه کسی ملکی را به این نحو وقف نماید که منافع چند سال اول آن ملک را متولی صرف صوم و صلوه به جهت والدین واقف بنماید، بعد از آن مبلغ معیّنی به عنوان خمس و سهم امامD از جانب پدر واقف بدهد، ثم بعد ذلک منافع آن را به مصارف خیریه از قبیل روضه خوانی و غیره برساند، آیا چنین وقفی محکوم به صحه است و ذمّه پدر واقف بر فرض اشتغال به مذکورات بری می شود یا نه؟

(ج)- در مفروض سئوال معلوم نیست که اشکال وقف بر نفس را داشته باشد؛ لهذا ظاهراً وقف صحیح باشد، هر چند واقف ولد اکبر باشد، والله العالم.

(س) بسم الله الرحمن الرحیم، شخصی ملکی را وقف نموده و منافع آن را به مقرراتی موقوفه به اوقات مخصوصه در هرسال و غیرموقّته تخصیص داده است و بعداً وصیت کرده وصی او - که متولی موقوفه نیز هست - ملکی از املاک او را از ثلث متروکات قبول نموده و تا مدتی حبس کرده و عوائد آن را یک قسمت در مصارف موقته از قبیل افطار در شهر رمضان واقامه عزا در شهر محرم و غیره صرف نموده و قسمت دیگر را به اشخاص معین از ارحام موصی، همه ساله به تدریج بدهد؛ پس از فوت موصی و افراز ثلث و حبس ملک معین، وصی به عذر شرعی مدتی متمکن از عمل و مداخله در عواید رقبه موقوفه و

۱- محبوسه نبوده، بعد از زوال عذر، به ملاحظه این که قسمتی از اعمال موقته در ظرف عدم تمکّن به انقضاء اوقات آن ها فوت شده و هم اشخاص معینه از ارحام وفات کرده اند و عواید اختصاصی به مصارف مزبوره، مجتمع و باقی هست، آیا وصی می تواند به جهت شدت فقر و استیصال عده از فقراء که از نداشتن قوت ضروری در معرض خطر هستند، تغییر در مصرف داده، سهم موقتات و اشخاص معین را - به اقتضای اهمیت حفظ نفس به ضروریات فقراء و دفع خطر از آن ها - صرف نماید یا نه؟ و بر فرض جواز در تشخیص خطر و ضرورت، علم یا ظن قوی معتبر است و یا مطلق ظن کافی است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال معلوم نیست جایز باشد مصرف عوائد را در غیر مقررات واقف و موصی، بلکه باید در سنوات بعدیه در همان اوقات معینه مصرف شود و به بقیه ارحامی که هستند داده شود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زید ملکی را به مدت معین حبس نمود؛ آیا قبل از انقضاء مدت، شخص حابس یا متولی یا ورثه می توانند ملک محبوس را بفروشد یا خیر؟ و اگر بفروشند، بیع آن صحیح است یا خیر باطل است؟

(ج)- جایز و صحیح است که حابس یا وارث او، عین محبوسه را بفروشد و لکن حبس باطل نمیشود، والله العالم.

(س) شخصی قناتی را وقف نموده که مادام القناه و مادام الدّنیا یداً بید، عایدات قنات را - بعد از وضع مصارف - در موارد معیّنه صرف نماید، حالیّه هم هرگاه وقف بودن ملک مزبور را اظهار نماید، آن وقف به دست کسی منتقل

۱- خواهد شد که ابداً حسب وصیت موصی عمل نخواهد شد، در این موقع ورثه موصی به اسم مالکیت، قنات مزبور را در دست خودشان نگه بدارند و حسب الوصیّه مهما امکن رفتار نمایند، صحیح است یا نه؟

(ج)- بسمهتعالی شأنه، هرگاه واقف - برای عمل به وقف - متولی معین نموده، باید ورثه این کار را به اطلاع متولی کند و اگر معین نکرده، به اطلاع حاکم شرعی کند، بلکه باید ورثه نوشته معتبره باطناً به متولی یا حاکم شرعی بسپارند که به مرور ایّام به واسطه این تصـرفات مالکانه ظاهریه وقف به حسب ظاهر محکوم به ملکیّت شود و بالمرّه عنوان وقفیت از بین برود منجر نشود.

۲- (س) زید ملك موروثی متصرفی خود را وقف بر اولاد منحصـر به فرد خود مسماه به هند نموده و تولیت موقوفه مزبوره را مادام الحیوه با خود قرار داده و زید مرحوم شد؛ مستدعی است که مرقوم فرمائید که هند و اولاد هند طبقه بعد طبقه می برند و به وقفیّت باقی است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهراً وقف نسبت به هند صحیح است و بعد از فوت هند، ملك راجع است به واقف، و با فرض موت واقف، بین ورثه واقف تقسیم میشود، والله العالم.

۳- (س) آیا جایز است کسی ملکی را وقف نماید برای مصـرف معینی و منافع آن ملك را تا مدت معینه - درحین اجراء صیغه وقف - استثناء نماید برای مـصرفی غیر از مصرف وقف یا خیر؟ بیّنوا توجروا.

(ج)- ظاهراً اشکالی ندارد، والله العالم.

ص:۱۸۲

۱- (س) هرگاه وجه اجاره نقد و جنس هر دو باشد، آیا متولی یا ناظر می تواند که تمام حق التولیه را از یکی از نقد یا جنس بردارد، یا باید از هر یک به قدرالحصّه بردارد؟

(ج)- ظاهراً میتواند، مگر آن که واقف معین نموده باشد حق را در مورد خاصی، والله العالم.

۲- (س) در صورتی که وجه اجاره کُلّا ام بعضاً واصل شده باشد یا کلاً در نزد مستاجر است، متولی یا ناظر می تواند - قبل از این که چیزی به مصرف موقوفه برساند - اولاً تمام حق التولیه را اخذ نماید یا باید از هر مقداری که فعلاً به مصرف می رساند مقدار حصّه ی خود را فقط از آن مقدار بردارد؟

(ج)- تمام حقّ التّولیه یا حق النظاره را برداشتن پیش از مصرف، از برای متولی جایز است، در صورتی که تمام مال الاجاره واصل شده یا اطمینان به وصول آن باشد؟

(س) هرگاه ناظر را سفری پیش آمد، آیا جایز است که وکیل و ناظری معین نماید که متولی در تصرفات خود اکتفا به آن ناظر نماید یا خیر؟ بر فرض عدم جواز، تکلیف متولی چه خواهد بود؟ و برفرض هرگاه وکیل معین نمود در ایام مسافرت او، وجه اجاره عاید شد و یقین دارد ناظر در اثنا سال مراجعت خواهد نمود، با این فرض لازم یا جایز است که متولی منافع را با نظر وکیل به مصرف برساند یا باید صبر نماید تا خود ناظر مراجعت نماید؟ در صورتی که مراجعت متیقّن نباشد، تکلیف متولی در صورت ظن یا شک یا وهن داشتن مراجعت چیست؟ و آیا با حاضر بودن ناظر یا مسافر بودن او، هرگاه منافع را

۱- در ردّ مظالم یا وجوه بِرّ - که مصرف موقوفه است - صرف نمود بدون اطلاع ناظر یا وکیل او و بعد ناظر یا وکیل مطلع شد بریءالذمه است یا نه؟ و در برائت ذمه او در صورت مفروضه، علاوه بر اطلاع و صواب دید، امضا و اجازه تصرف او را بعد از اطلاع تصویب و اجازه می نماید، مجوز تصـرف او هست یا خیر؟

(ج)- وکیل قرار دادن - به نحویکه قائم مقام ناظر باشد - مطلقاً مشکل است، ولی ممکن است با مسافرت ناظر متولی ناظر را بر عمل خود مطلع نماید و امضاء عمل را بنماید، ولو بعد الوقوع، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) موقوفه ایست - به ملاحظه بعضی شبهات حکمیه - امرش فعلا معوق شبهات مزبوره، با بعضی مسائل لازمه عرض می شود؛ صورت وقف نامه (محصول عایدی آن را همه ساله - بعد از وضع وثیقهالقنوات و مصارف لازمه و عوارضات دیوانی - دو عـشر حق التولیه و یک عـشر حق النظاره موضوع نموده و مابقی را از بابت ردّ مظالم، از جانب فلان تا یکصد سال شمسی به اهلش برسانند، انتهی) آن که ملک موقوفه مزبوره مثلاً از اول برج سنبله اجاره داده می شود تا مدت معیّنی، و قرار می شود که وجه اجاره هر ساله در اول سنبله آتیه داده شود؛ با تأخیر از سه ماه بعد از یک سال، خیار فسخ بقیه مدت در بقیه مدت با موجر بوده باشد، بفرمائید اولا در صورتی که وجه اجاره در اول برج سنبله یا مثلاً در آخر سه ماه که زمان مهلت است برسد، نظر به عبارت مزبوره وقفنامه، برای متولی جائز است که به ملاحظه مصلحت بدون عذر، صرف منافع در مصرف مقرر تأخیر بیندازد تا قریب به آخر سال یا

۱- خیر؟ و بر فرض جواز، به تدریج رسانیدن تا آخر سال جایز است یا باید تعجیل نماید؟ و مدّتی که تأخیر آن جایز نیست، چه مقدار است؟ و اما هرگاه هنوز وقت اداء نرسیده، مستأجر به طیب نفس خود ابتداءً یا برحسب خواهش متولی - تمام یا بعضی مال الاجاره را به عنوان مال الاجاره بپردازد، واجب یا جایز است که متولی در اثناء همین سال یا قبل از این که وقت او را برسد، در مصـرف صرف نماید یا خیر؟ و بر فرض عدم جواز و لزوم صبر، ابتداء سال - که باید وجه اجاره را در آن به مصرف برسد، در صورت مفروضه - از زمان گرفتن وجه اجاره است یا از وقت لزوم اداء؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، از عبارت وقفنامه - به نحویکه مسطور شده است - ظاهر نمیشود که قید فوریت را واقف کرده باشد، به نحوی که هرگاه متولی تأخیر بیندازد، مخالفت کرده باشد با قرارداد واقف، ولی اولی این است که مهما امکن تأخیر نیندازند تا آن میت هم آسوده شود از جهت مظالم، والله العالم.

۲- (س) در صورتی که وجه اجاره، جو و گندم باشد، متولی می تواند که جنس را با مستأجر تسعیر نموده یا به دیگری بفروشد و قیمت را - یا چیز دیگری را که از آن وجه بخرد - از بابت مظالم به مستحقین برساند و یا باید عین جنس را برساند؟ حکم بر فرض تساوی تبدیل و عدم تبدیل نسبت به مال فقراء و عدم تساوی، مرقوم فرمائید؛

و هرگاه با جو و گندم هم نقدی باشد یا تمام نقدی باشد، جایز است که از نقد جو یا گندم خریده، به مستحقین برساند بابت مظالم یا خیر؟ و آیا لازم است بر متولی که اولاً وجه اجاره را خود قبض نموده بعد به مستحق برساند، یا مجرد این که حواله کند که مستحق خود از مستأجر دریافت دارد کافی است؟

ص:۱۸۵

و هرگاه گندم یا جو در نزد کسی است و خواهد از جانب شخص دیگری وکاله قبض کند، مجرد قصدش از موکل کافی است در حصول آن، یا محتاج به امر آخری است؟ و بر تقدیر احتیاج، اول آن چه را که قبض از دیگری به آن محقق می شود بیان فرمائید.

(ج)- در صورتی که واقف قید نکرده باشد که عین مال الاجاره باید صرف فقرا شود، این خصوصیات موکول به نظر متولی است، دریافت نمودن مستحق از محال علیه به حواله متولی کافی است ظاهراً و هرگاه گندم یا غیر آن در نزد کسی است، کفایت میکند در قبض آن قصد قبض از موکل، والله العالم.

(س) موقوفه ای است که بیان مصـرف آن - در وقف نامه - به این نحواست (محصول عاید آن را همه ساله بعد از وضع مصارف تنقیه(۱) قنات به قدر الحصّه، و عوارضات دیوانی، و مخارج لازمه، دو عشـر حق التولیه و یک عـشر حق النظاره موضوع نموده، مابقی را به مصارف وجوه برّیه از قبیل تعزیه داری حضـرت ابی عبدالله و غیره برسانند) انتهی. بفرمائید نظر به عبارت مزبوره اولاً جایز است که متولّی مقداری از حاصل را نگاه دارد و به تدریج هفته یک روز مثلاً تا آخر سال روضه خوانی نماید یا خیر؟ و هکذا جایز است یک مقداری از محصول را نگاه دارد که به تدریج در مواقع حاجت تا آخر سال در سایر وجوه مصـرف نماید یا خیر؟ و هرگاه از زمان وصول مال الاجاره تا محرم، مثلاً شش ماه مانده باشد، جایز است که مقداری از مال الاجاره را نگاه

۱- [۱] . لایروبی، پاک کردن قنات.

۱- دارد که درعاشورا یا دهه آخر صـفر تعزیه داری نماید یا خیر؟ و بر تقدیر عدم جواز مراتب مزبور، مدتی را که نباید از آن تأخیر انداخت در بابت روضه خوانی و غیر آن معین فرمائید.

(ج)- هرگاه قیـدی از کلام واقف معلوم نباشـد، این نحو از خصوصـیات، موکول به نظر متولی است، بلی بایـد مقـدار تأخیر به اندازه که مسامحه حساب شود، نباشد، والله العالم.

۲- (س) هرگاه وجه اجاره آن، جو و گنـدم باشد و متولی می خواهـد گیوه یا کلاه یا لباس سـرداری یا کتاب یا پولی به فقیر بدهـد، آیـا خـود حق دارد که جنس را بفروشـد؟ یـا اگر جزء وجه اجـاره نقـدی داشـته باشـد، از وجه نقـدی جنس بخرد و به مصـرف بریه برسانـد یا حق این گونه تبدیلات را ندارد؟ و آیا فرق است بین تبدیل به جهت این گونه مصارف و بین مصـرف روضه خوانی یـا فرقی نیست؟ و آیـا نظر به تعبیر به مصـارف وجوه بِرّ - که در وقف نـامه است - لازم است که وجه اجاره در اول، از سه مصـرف صرف شود یا خیر؟ و نظر به این که نوشته از قبیل تعزیه داری و غیره، آیا همه ساله صرف یک مقداری از محصول در تعزیه داری لازم است یـا خیر؟ و هرگاه در بعض سـنوات فقراء شدیـدالحاجه باشـند، تمام را صـرف فقراء نمودن لازم یا ارجح است یا تبعیض نمایند مقداری در تعزیه داری و مقداری صرف فقراء شود؟

(ج)- مسـئله گفته شد سابقاً و اما تعبیر به مصارف در این مقام، مقصود جنس است، نظری به حیث جمعیت نیست و تعبیر به از قبیل تعزیهداری، از قبیل مثال است، پس به یک وجه خیر صـرف کردن و غیر از تعزیهداری را اختیار کردن، هرگاه نظر متولی اقتضاء کند، ضرر ندارد انشاءالله، والله العالم.

ص:۱۸۷

۱- (مسئله دیگر) آن که برای دو موقوفه مزبوره، متولی و ناظر جعل شده و دو ع_شر برای متولی حق التولیه، و یک عشر برای ناظر حق النظاره جعل شـده، بفرمائید در صورتی که متولی یا ناظر معنون به عنوان م_صرف موقوفین باشد، می تواند - علاوه بر حقش که برای او معین شده - بردارد به عنوان مصرفیّت یا خیر؟ و هرگاه ناظر در صورتی که برای او وکیل غیرجایز است، وکیل معین نموده و حق النظاره به او تفویض کرد، در این صورت هرگاه وکیل دارای عنوان مص_رف باشد، متولی می تواند - علاوه بر حق النظاره ی مفوّضه به او - به عنوان مص_رفیّت چیزی به او بدهد؟ و هم چنین برای وکیل متولی جایز است - علاوه بر حق التولیه که موکل به او تفویض نموده - چیزی به عنوان مصرفیت بردارد یا خیر؟ و برفرض که متولی یا ناظر در صورت مباشرت یا معنون بودن، به عنوان مص_رف بتوانند - علاوه بر حق التولیه یا حق النظاره - بردارند در صورت توکیل غیر و تفویض حق خود به وکیل، می توانند از منافع موقوفه به عنوان مصرف چیزی اخذ نماید یا خیر؟

(ج)- در وقف بر جهت مشکل است متولی بتواند - علاوه بر حق التولیه - به عنوان مص_رفیّت بردارد، ولی به جهت وکیل میتواند متولی و ناظر، علاوه بر حق الوکاله به عنوان مص_رفیّت داد، در صورت انطباق جهت موقوفه بر آن، عیب ندارد، والله العالم.

(س) شخص استبق الی تصرف حجره فی المدرسه الموقوفه علی اهلها باجازه متولّیها و نظاره ناظرها و کان فی الواقع اهلاً للتص_رف، اکان له اخذ شئیی من الشخص الاخر؟ فی صوره کون هذا الشخص اهلاً ایضاً و انتقالها الیه

ص:۱۸۸

۱- باجازه المتولی و نظاره الناظر ام لا؟ وکذا حکم المسجد و سایر الموقوفات؟ فاجیبوه و بیّنوا، آجرکم الله تعالی.

(ج)- لا مانع من اخذ السابق شیئاً بازاء رفع یده عما هو احقّ به للسّبق، والله العالم.

۲- (س) متولی وقف می توانـد تبـدیل به احسن نمایـد در صورتی که در این تبـدیل احسن منافع زیاد مفید بر وقف است؟ آن چه حکم خداست بفرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، نمیتواند تبدیل نماید.

۳- (س) بانی خیر پیدا می شود و مسجدی را بنا می کند، یا حصیر در مسجد فرش می کند، یا غیر ذلک، لکن وقف نمی کند یا معلوم نیست که به شـرائط وقف عمل شـده یا نه؛ بعـد از فوت این شـخص، تکلیف چیست؟ آیا منتهی به ورثه می شود یا به مجرد اعراض آن شخص بانی، خارج از ملکیت او شده است؟

(ج)- اما بنای مسـجد به عنوان مسـجدیت، محتاج به وقف علیحدّه نیست، بعد از اینکه به قبض مسجدیت داد و هم چنین فرش مسـجد که به تصـرف مسـجد داد به عنوان وقفیت، بلی اگر فرشی به قصد مسجد خرید ولی به تصرف مسجد نداده، به ملکیت باقی است.

(س) اهالی همدان - از کسـبه بازار و سایرین از فقراء اهالی همدان - کمال احتیاج به آب دارند، بعضـی هم مقدور به خریدن آب نیسـتند، بانی خیری در حصار مسـجد جامع همدان چاه آب حفر نموده و هنوز وقف مسجد نشده، آیا اجازه می فرمائید از آن آب، اهالی مش_روب شوند و رفع حاجت خود را

۱- بنمایند، با این که مسجد هم از آب مستغنی است، یا خیر؟ مستدعی است جواب را مرقوم و مزین فرمائید که تکلیف مؤمنین معلوم شود.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در این موضوع خوب است شخص بانی قراردادی با متولی مسجد بنماید که در سال وجهی بدهد که صرف مسجد بشود، و در مقابل اهالی از این چاه آب منتفع شوند، به شرط آنکه ضرر به مسجد وارد نیاید و چنانچه مسجد متولی ندارد، از قبل اینجانب مأذون میباشند در این قرارداد و چنانچه بانی اقدام نکند، یک نفر از اهل خیر این اقدام را نماید، کافی است.

۲- (س) حجهالاسلاما! زیدی خانه و ملك خود را وقف اولاد ذکور نمود بطناً بعد بطن به موجب یک طغرا وقفنامه که ورثه اناث حق نداشته باشد، بعد از فوت واقف، بین ورثه اناث با موقوف علیهم گفتگو و اختلاف در وقفیّت حادث شده ورثه ذکور حق الدّعوی خود را مصالحه نمودند با ورثه اناث در پنج جریب، مثلًا اولاً این صلح صحیح و مسقط دعوی وقفیّت است نسبت به همان مقدار یا خیر؟ و ثانیاً برفرض صحت صلح، ورثه ذکور ملتزمند که همان مقدار از وقف را به ورثه اناث بدهند یا خیر؟ و ثالثاً بر فرض ملزم بودن، هرگاه مصالحه نامچه دارای شرائط باشد، ورثه اناث عمل به تمام آن شرائط نکرده باشند، ورثه ذکور حق دارد فسخ صلح مزبور نمایند یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، صلح در این مورد خالی از اشکال نیست، مگر اینکه متولی وقف مصلحت موقوفه را در این مصالحه دیده باشد و بر تقدیر صحت، البته لازم است و چنانچه دارای شرائطی باشد و تخلف شده باشد، خیار تخلف شرط ثابت است، الاحقر عبدالکریم الحائری.

ص:۱۹۰

۱- (س) مولانـا ادام الله ظلکم! چه می فرمائیـد در این که زمینی است موقوفه برای خانقـاه و مرقـد جناب سـید محمـد موسوی الصفّوی اعلی الله مقامه فی الجنان درجته، که معروف است به میرشمس الدین عراقی، مکسرالاصنام، منتسب به حمزه بن الامام الهمام موسـی بن جعفر صـلوات الله و سـلامه علیه، واقف آن سیدمختار از اولاد سید موصوف، فوائد و عوائد آن زمین را برای مصارف مرمّت خانقاه مزبور و مازاد از آن برای روشنائی و اسراج بر آن تعیین کرده است، تولیت آن برای میرسیدمحمدرضا و اصـلح و اورع اولاد او، خلفاً عن سـلف قرارداده، پس اشـخاص از اطراف واهالی قمری [قری] آمـده بر آن زمین موقوفه به اذن متولی بنـا و تعمیر نموده، سـاکن شدنـد و متولی آن اجرت به حسب متعـارف و رواج وقت مقرر ساخته، ایشان اجرت آن را به متولی می دادنـد، حـال که اعقـاب واولاـد ایشان هسـتند، در دادن اجرت آن مسامحه می نماینـد و نسـبب مسامحه شان خانقاه مزبور محتاج به خرج کثیر می باشد، بیان فرمائید که سـکونت و تصرفشان در آن زمین بی اذن متولی آن جایز است یا نه؟ و با ندادن اجرت آن به متولی، عبادات شان از نماز و تغسـیل اموات چه صورت دارد؟ و اجرت آن به حسب متعارف برایشان لازم است یـا نه؟ و صـرف کردن ایشـان اجرت آن زمین در مرمّت خانقـاه مزبـور بی اذن متولی مجزی است از ایشـان یـا خیر؟ بیّنوا تفصیلاً، مأجورین.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در صـورت تحقق فرض مزبور، بـدون اداء اجرت و حق الاـرض به متولی آن، تص_رفـات آنها حرام و خود آنها حق ندارند بدون اذن و رضای متولی، صرف در تعمیر نمایند.

ص:۱۹۱

۱- (س) مازنـدران، مراتع گـاوی است که گاوهـا تعلیف می کننـد به علف اراضـی آن و برگ درخت های آن، مرتعی اسـت وقف حضـرت سید الشّهداءD زیـدی که متولی آن است اجاره داده است به عمروی سه ساله، و دو سال آن را عمرو تعلیف کرده است و وقت تعلیف هم اواخر خریف و شـتاء و اوائل ربیع است، بقیه سـنه ییلاق می برنـد گاوها را. سال سـیم، ناخوشـی گاو در کلیه مازنـدران ظاهر شـده، گاوها غالباً مرده انـد، من جمله اغلب گاوهای عمرو؛ حال عمرو می توانـد فسخ اجاره کند در صورتی که گذشته را تعلیف کرده است؟ تکلیف این متولی وقف چه است؟ مشـروحاً جواب مرقوم فرمائید.

(ج)- در مفروض سئوال، مردن گاوهای عمرو موجب خیار فسخ نیست و باید مال الاجاره را بدهد تا متولی به مصرف برساند، والله العالم.

۲- (س) حمّامی است که مقـداری از آن وقف است، متولی، شـرعی نیست، علاوه مصـرف نمی کنـد، حاکم شـرع قاهری هم نیست الزام کنـد یا خلع ید آن کند؛ آیا که تکلیف شـرکاء چه است؟ رفتن به این حمام چه صورت دارد؟ اجاره کـردن آن چه صورت دارد؟

(ج)- بسـم الله الرحمن الرحیم، هرگـاه ممکن است از حـاکم شـرع مُتَّبعی اجـاره بشـود و مـال الاجـاره آن به مصـرف وقف صرف شود، اشکال مرتفع میشود، ولو آن شخص غیر متولی به مقدار مال الاجاره عدواناً دریافت نماید.

(س) زیدی ملکی را وقف و ثبت نموده، تولیت را به این عبارت که عرض می شود در وقفنامه قرار داد: «تولیت وقف را واقف در زمان حیوه خود

۱- مفوّض به نفس نفیس خود نموده و بعد به ارشد اولاد ذکور خود، نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن قرار داده و بعد انقراضهم، تولیت با اولاد اناث و اولاد آن ها قرار داده، عقب بعد عقب» پس از فوت واقف، ارشد اولاد اوحسب الوظیفه به عنوان تولیت مداخله در املاک مزبوره نموده، او نیز پس از چند سال فوت می نماید و ارشد اولاد ذکور او باقی است؛ حالیّه اولاد غیرارشد بلافصل واقف، خود را متولی می داند و نیز اولاد ارشدی که آن ارشد اولاد واقف باقی است، او هم خود را متولی می داند؛ آیا مطابق عبارت فوق که عرض شد، تولیت املاک مزبوره با اولاد غیرارشد بلافصل واقف است یا ارشد اولادی که از ارشد اولاد واقف می باشد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهراً تا اولاد و طبقه باقی است، تولیت منتقل به طبقه بعد نمیشود مگر در صورتی که محذور دیگری داشته باشد، از قبیل جنون و سفاهت، والله االعالم.

۲- (س) زیدی ملکی را وقف نموده و تولیت آن را با اکبر و ارشد اولاد خود نسلاً بعد نسل قرار داده، فعلاً در یک طبقه یکی اکبر و دیگر ارشد است، اما ترتیب ذکری در وقف نامه باید ملاحظه شود و تولیت با اکبر است، عرض دیگر معنی ارشد را نمی داند، معنی ارشد و حکم آن را بفرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، به نظر احقر، تولیت با ارشد است هر چند غیر اکبر باشد و چنانچه احتیاط کند(۱).

۱- [۱] . ظاهراً در این جواب سقط باشد.(خ).

۱- (س) بیان فرمائید هرگاه زیدی طاحونه ملکی خود را وقف بر طبقات اولاد خود نموده و بعد از وفات واقف مزبور، سنواتی ملک مزبور را اولاد واقف تـصرف نمودند، فعلاً تمام طبقات اولاد واقف سابقاً لاحقاً منقرض شده اند، لکن طبقه ورثه غیر اولاد واقف - مثل برادرزاده و خواهرزاده- موجودنـد؛ آیا ملک مزبور منتقل به ایشان می شود یا آن که در موارد خیریه و برّیه صرف شود؟

(ج)- ظاهر این است که به انقراض موقوف علیهم در مفروض سئوال، وقف باطل نمیشود و بایـد در امور برّیه صـرف شود و احوط آن است که اگر کسان واقف از مصادیق امور برّیه باشـند، صرف در حوائج آنها شود و احوط از این آن است که ورثه واقف ثانیاً ملک موقوفه را وقف بر امور برّیه کنند و مراعات این احتیاط بسیار محبوب است، والله العالم.

۲- (س) مسجدی تعمیر شده و خاک زیادی باقی و قیمت ندارد؛ تکلیف را معلوم فرمائید از مال زکوه جایز است تعمیر مسجد شود؟

(ج)- از بـابت زکوه اشکالی نـدارد، در خـاک زیـادی بهتر این است یا در رودخانه ریخته شود یا در محلی که تنجیس نشود، تعمیر مسجد نمایند، والله العالم.

۳- (س) زیـد، خـانه خود را حبس نموده بر اولاـد خودش الی بیست سـال هلالـی که منـافع خـانه در این بیست سال مال اولاد خـودش باشـد که نه خودش و نه غیر در این مـدت نتواننـد از اولاـد بگیرد؛ مسـتدعی آن که این حبس صـحیح است یـا نه؟ بر فرض صحت، از اصل است یا از ثلث؟

عرض دیگر آن که اولاد عین این خانه را بخواهنـد - بی منافع یا با منافع، به خودشان یا به غیر - منتقل نمایند، صـحیح است یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، حبس مـذکور مانعی نـدارد و از اصل است؛ و اما نقل اولاد عین را بلامنفعت، ضـرر ندارد و اما نقل منفعت را غیر از محبوس علیهم نمیتوانند بلااشـکال؛ و اما محبوس علیهم هر گاه شـرط سـکنای خودشان نشده باشد، جواز آن بعید نیست، والله العالم، عبدالکریم الحائری.

۱- (س) شخصـی ملکی را وقف کرد و فعلاً هم منافع آن ملک را منتقل نمود به غیر تا بیست سال که پس از بیست سال منافع ملـک را به مصـارف معینی برسانـد و تـولیت هم متعلـق به خود واقف؛ پس از بیست سـال واقف از این عمـل نظر به بعضـی از ملاحظات پشـیمان شـد و ابـداً ملک را به تصـرف نداد و منافع را هم به آن محل که معلوم شده بود، نرسانید و واقف هم فوت شد، حالا تکلیف وارث با این ملک چیست؟ این ملک را می توان تصرف نمود یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ملک مسلوب المنفعت تا مـدت معینه ظاهراً جایز است وقف نمودن، و فایده وقف این باشد که پس از انقضاء آن مدت، منافع آن به مصارف مقرره برسد، پس بنابراین هر گاه اصل وقف و قبض آن محقق باشد، ولو به اقرار واقف، باید - پس از انقضاء مدت مفروضه - منافع آن در مصارفی که واقف قرار داده صرف نمایند، والله العالم.

۲- (س) ملکی که وقف بر اولاد ذکور است، بالکلی مسلوب المنفعت شده، می توانند موقوف علیهم نصفه از این ملک به بیع قطع بفروشند؟ صرف در بقیه نصفه دیگر بنمایند که باعث بر حصول منفعت آن نصفه دیگر بشود یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سئوال ظاهراً اشکالی ندارد، والله العالم، لکن اگر متولی دارد، این کار را متولی کند و الّا به حاکم شرع رجوع شود.

۱- (س) هرگاه ملک وقف بالکلی مسلوب المنفعت شده، آیا می تواند متولی بفروشد یا خیر؟

(ج)- هرگاه امید منفعت دار شدن نباشد، ظاهراً جایز است ولی باید عوض آن را ملک منفعت دار بخرد.

۲- (س) اگر ملک وقف قلیل المنفعت شد، آیا می تواند شخص واقف معاوضه بنماید به ملکی که منافع آن زیاده از این ملک می باشد یا خیر؟

(ج)- نمیتواند، والله العالم.

۳- (س) شخصی اظهار نمود که فلان ملک را من وقف نموده ام و وقفنامه هم داشته مفقود شده است، شما وقفنامه بنویسید؛ حقیر وقف نامچه نوشتم و تولیت وقف با خود واقف قرار داده شد، بعد از چندی شخص واقف اراده فروش آن ملک را نمود و گفت من این مطلب را برای ملاحظاتی که گفته ام و در واقع قاصد وقف نبودم و از این گذشته اقباض که از متمّمات وقف و من این ملک را به قبض وقف نداده ام، آیا این ادعا از این شخص واقف مسموع است یا خیر؟ و چون متولی خود واقف است و این ملک هم در تصـرف خودش بوده، این تصـرف صدق قبض می کند، یا اقباض وقف به این است که منافع موقوفه را به مصـرف موقوف علیه برساند؟ مقصود این است که می تواند این ملک را حالیّه بفروشد یا خیر؟

(ج)- ادعای چنین شخص بعدم قبض مسموع است، به این معنی که باید عدم قبض را ثابت کند نزد حاکم شرع، و الّا مأخوذ است به اقراری که کرده است به وقفیت ظاهراً، والله العالم.

۱- (س) هرگاه شخصی ملکی را وقف نمود و قرار دا د مصـرف وقف را به شخص خاص مادام الحیوه آن شخص و بعد از حیوه آن شخص منافع و عایدات آن ملک صرف تعمیرات مسجد معین مخصوص بشود به اذن متولی معین ثم بعد ذلک متولی ملک مرقوم را در اول سال به اجاره داد و وجه اجاره آن را حواله کرد به شخص موقوف علیه و شخص موقوف علیه دو ثلث مال الاجاره را گرفت و صرف خود نمود در ثلث اول سال دار فانی را وداع نمود آیا متولی حق دارد که زیاده از یک ثلث را از ورثه میت استرداد نماید یا خیر؟

(ج)- ظاهراً مال الاجاره تا توزیع می شود بر حسب شروط بین موقوف علیه که همان شخص خاص است و تعمیرات مسجد و چنانچه علاوه بوده است از ترکه میت استرداد می شود.(۱)

(س) بیان فرمایید در موضوع موقوفات مرحوم آقاعلیخان آقا طاب ثراه واقعه در استراباد که از جمله آنها کل ششدانگ عمارت خود آن مرحوم است در وقف نامه چنین مرقوم است که اولاً مصالحه نمود منافع کل ششدانگ عمارت را به یک نفر فر زند خود المسماه المعروفه به خانم آقا در مدت پنجاه سال به مال الصلح معین مأخوذ و بعد ذلک وقف شد رقبه مذکوره و صیغه وقف جاری و

ص:۱۹۷

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۶.

۱- به قبض وقف داده شـد و متولی قبض وقفی بعنوان تولیت در اعیـان موقوفه بعمـل آورد و در حاشـیه وقف نـامه به غیر خط متن چنین نوشته لا یخفی آنکه اجاره قبل وقف نسبت به خانه مهدی قلی خانی در پنجاه سال فسخ شد چون صیغه مستقله بوده است از طرفین و بعـد وقف و عمل به وقف شـد فبعـد خانه در پنجاه سال اجاره داده شـد از جانب خان معظم به صبیه او فاطمه نساء خانم هر سالی بیست تومان که بعد از تعمیرات در همان خانه خرج شود وقف نامه از نظر انور می گذرد بعضـی از آقایان حکم نموده انـد که متصالـح و وارث او که متصـرف در آن خانه هسـتند باید اجرت المثل سـنوات متصـرفی خود را بدهند آیا همان صلح اول صحیح است و یا اجاره سال بیست تومان و یا اجرت المثل رأی مبارک را مرقوم فرمایید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم ظاهراً وقف اول صـحیح بوده و منافع آن تا آخر زمان اجاره اولی داخل در وقف نیست و بعـد از فسـخ اجاره اجاره هم داخل نمی شود بلکه مال خود واقف است و بعد از او به وارث منتقل می شود و اجاره بعد هم نسـبت به بعد از زمان اجاره اولی صـحیح است از بابت وقف و نسبت به زمان اجاره اولی فضولی بوده لکن در صحت اجازه وارث محل اشکال است والله العالم الاحقر عبدالکریم حائری.(۱)

(س) حجهالاسـلاما مروج الشـریعه و الاحکاما متع الله ال_مسـلمین بطول بقائهم به شـرف عرض مقدس حضـرت بندگان عالی می رساند تقریباً در سیصد

ص:۱۹۸

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۹.

۱- سال قبل زید املاکی و طاحونه را وقف می نماید که به مصارف معینه در وقف نامه منافع آن را برسانند و آنچه را که معلوم می شود همیشه در آن قریه آب و ملک چه در خرید و فروش و چه در اجاره و استجاره تابع یکدیگر نبوده و هر یک جداگانه بالاستقلال بوده اند متولیان و متصدیان در قرون اخیره قدری از مجاری آن قریه را متصرف می شوند که تاریخ بدو این تصرف هم معلوم نیست و در وقفنامه هم هیچ اسمی و رسمی از مجاری مزبوره نیست و معلوم نیست به چه نوع این مجاری منضم به این موقوفه شده آیا در این صورت متولیان آن موقوفه می توانند بعنوان تولیت در آن مجاری تص__رف بنمایند و منافع آن را به مصارف موقوفه طاحونه و املاک برسانند یا آنکه آن مجاری مجهول التولیه است و تعیین متولی آن و مصارف منافع آن به احکام شرع انور است مستدعی است حکم آن را در صدر مرقوم و به خاتم شریف مزین و مختوم بفرمایید. امرکم الله العالی مطاع

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم از سوال چنین معلوم می شود که در موقوفه بودن آنچه متولیان سابق بعنوان موقوفه معمول می داشتند شبهه نیست چنانچه با بودن احتمال وجه صحیح حمل بر صحت مقتضای قاعده است و اما از جهت تولیت چون چیزی در دست نیست احوط این است متولیان مجهول از جهت واقف به نظر حاکم شرع تصدی نمایند و الله العالم حرره الاحقر عبدالکریم حائری(۱)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۴.

۱- (س) حجهالاسلاما نائب الاماما ادام الله اظلالکم العلیه به شرف عرض عالی می رساند که زید تقریباً در سیصد سال قبل املاکی را موافق وقفنامه معتبره معینه وقف کرده و تولیت آن را با رشد اولاد ذکور خود مفوّض نموده و با انقراض اولاد ذکور با ذکور از اناث اولاد خود مفوض نموده و در این زمان دو نفر مدعی تولیتی هستند یکی سعد دیگری سعید و نسبت این دو منتهی می شود به عمرو که مشهور بوده است بر اینکه او ارشد اولاد واقف است و موقوفه مزبور هم در تصرف او بوده و تولیت دا شته نسبت سعد از ا ین قرار است سعد بن بکر بن هند بنت رعد بنت عمر و مرقوم متولی موقوفه نسبت سعید از این قرار است سعید بن فاطمه بنت زینب بنت حسن بن علی بن مرقوم متولی موقوفه مزبور آیا تولتی مرقوم در این صورت امروزه به سعد می رسد که منتهی می شود نسب او به بنت عمرو مرقوم یا به سعید می رسد که می رسد به ابن عمرو مرقوم استدعا آنکه جواب مسئله رادر صدر مرقوم و به خاتم شریف مزین فرمایید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم در مفروض سوال در اینکه این دو نفر هر دو ذکور از اناث محسوبند ظاهراً اشکالی ندارد مگر آنکه از جهات دیگر که واقف قیودی قرار داده باشد که در سوال ذکر نشده و محتاج به سوال دیگری است و الله العالم الاحقر عبدالکریم الحائری(۱)

ص:۲۰۰

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۵.

۱- (س) زیـدی ملکی را حبس و وقف نمود به این عبارت مدت شـصت سال حبس باشد و منافع آن در آن مدت همه ساله به مصـرف صوم و صلوه وی متولی برساند و پس از انقضاء مدت وقف موبّد باشد و اجور سنواتی آن صرف عزاداری خامس آل کساء علیهم السـلام بشود آیا این حبس و وقف صحیح است یا خیر متمنی چنانچه آنچه حکم الله است دو کلمه در صدر ورقه مزین فرمایید که محل حاجت است والسلام.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم هرگاه وصیت به نگاهداری مال است تا شصت سال به جهت صوم و صلوتش و بعد از آن وقف نماینـد این وصـیت عیب نـدارد هرگاه آن ملک زایـد بر ثلث نباشد و اما فعلاً حبس کرده برای صوم و صـلوه و بعد از شصـت سال وقف باشد معنی درستی از او فهمیده نمی شود و الله العالم.(۱)

۲- (س) در صـلح غیر محابـاتی که به جای صـیغه بیع صـیغه صـلح می خواننـد بعـد معلوم می شود که یکی از متصالحین غبن فاحش دارند آیا مغبون می تواند فسخ کند یا خیر؟

(ج)- می تواند فسخ کند مگر اینکه در ضمن عقد خیار غبن را ساقط کرده باشد.(۲)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۲.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۵.

۱- (س) حجهالاسلاما چند مسئله محل حاجت است حکم آنها را مرقوم و به خاتم شریف مزین فرمایید. اول شخصی املاکی را وقف نموده بر مصارفی تولیت آن را بعد از خود با ارشد اولاد ذکور خود قرار داده به شرط اتصاف به تقوی نسلا بعد نسل من غیر ملاحظه طبقاتی و در صورت تعدد و تنازع عمل به قرعه نمایند آیا بر تقدیر عدم احراز تقوی بلکه ظن به عدم آن در صورت وجود اولاد متعدد از واقف با اتصاف به رشد و تقوی یکی از آنها به مجرد ادعای ارشدیت با عدم احراز تقوی می تواند شرعاً متصدی تولیت بشود یا خیر؟ با عدم احراز تقوی بلکه ظن به عدم عنوان ارشدیت ملغی خواهد بود و تولیت با اولاد رشید باتقوی است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم در فرض سوال چنانچه در واقع یکی از اولاد متصف به ارشدیت و تقوی باشد می تواند متصدی تولیت شود ولی در صورت نزاع مرجع مرافعه شرعیه است که باید نزد حاکم معلوم شود و الله العالم.(۱)

۲- (س) شخصی ملکی را وقف نموده تولیت را با زید قرار داده و زید بعد از خود هر کسی را که صلاح دانسته متولی قرار دهد و زید بعد از خود سه نفر وصی قرار داده آیا می تواند تولیت مزبوره را به سه نفر برگزار نماید یا خیر باید به یک نفر برگزار نماید.(۲)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۸۸.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۸۹.

(ج)- جواب آن از سابق معلوم می شود.(۱)

۱- (س) حجهالاسلاما شخصی از جانب متولیان سه فقره علی حده املاک وقفی تولیت داشته و همین شخص مزبور از قِبَل واقفین و متولیان حق تفویض به غیر را داشته در وصیت نامه خود می نویسد وصی شرعی خود قرار داد در کلیه امورات خود و بر کلیه اموری که شرعاً وصایت دارد بر ایصاء فلان و فلان را و همین شخص عنوان وصایت از غیر را هم داشته آیا عبارت مسطوره و بر کلیه اموری که الخ شامل جعل تولیت نسبت به اوصیاء خود می شود یا آنکه اختصاص دارد بر وصایت از غیر و امر تولیت املاک موقوفه با حاکم شرع مطاع لازم الاتباع است متمنی است حکم مسئله را مرقوم و به خاتم شریف خود مزین فرمایید. ادام الله ظلکم العالی

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم در مفروض سوال از این عبارت ظهوری معلوم نیست که جعل تولیت هم به جهت اوصیاء کرده باشد لهذا احتیاط در این است که اوصیاء به اذن حاکم شرع دخالت در امر تولیت نمایند و الله العالم الاحقر عبدالکریم الحائری(۲).

ص:۲۰۳

۱- * . در مفروض سوال ظاهراً واگذار نمودن تولیت را به سه نفر اشکالی ندارد و در صورت عدم احراز تدین یکی از آنها هم نقصان به تولیت او ندارد مگر خیانت او معلوم شود که بعد حاکم تکلیف او را معلوم می نماید. و الله العالم الاحقر عبدالکریم حایری.

۲- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۹۰.

کتاب الوصیه

ص:۲۰۴

کتاب الوصیه

۱- (س) هرگاه موصی بگوید ده سال نماز و روزه برایم استیجار شود، چه معنی دارد؟ هر کدام از نماز و روزه ده سال حساب می شود یا پنج سال؟

(ج)- ظاهراً این است که مراد از این عبارت ده ماه روزه و ده سال نماز باشد.

۲- (س) وصیّان نزاع کنند در امر راجع به وصیّت، یا در لفظ، یا در معنی، یا غیر آن؛ تلکیف هر کدام چیست و چه باید کرد؟

(ج)- چنانچه ممکن باشد قدر متیقّنی از نظر دو وصی گرفته شود که به همان عمل شود و الّا اگر اختلاف در موصی به باشد، به مصالحه بین ورثه تمام شود و در فرض عدم امکان، بعید نیست که تکلیف، قرعه باشد و بعد از تعیین به قرعه، رجوع به حاکم نمایند که دیگر را ضمّ نماید.

(س) مال میّت و مال حیّ به هم مخلوط شود و معلوم نیست که فلان شیء مال کدام است، بلکه با مشکوک صرف یا آن که ظنّی به احدالطرفین حاصل شود، در این صورت چه باید کرد؟ و بر فرض آن که رجوع به ظنّ باید

ص:۲۰۵

۱- شـود، ظنّ وصـی مقـدم است یـا ظن وارث؟ و بر فرض آن که رجـوع به مصـالحه شـود، مصـالحه از قبـل میت به دست که خواهد بود؟ وصی یا وارث؟

(ج)- مظنّه در این مقام حجیّتی نـدارد به مصالحه بگذرد، هر چند بهتر این است که مصالحه بر طبق ظن واقع بشود، اگر ظن بر خلاف احتیاط نباشد و مصالحه کننده وصـی است نسبت به آنچه متعلق وصیت است و وارث است نسبت به آنچه متعلق حق او است.

۲- (س) در باب، وصـی هر گاه قصد موصـی خودش را بداند، ولو این که خلاف با ظاهر وصـیت نامه باشد، یا این که صـلاح موصـی را در چیزی بداند، یا این که عبارت وصـیت نامه طوری باشد که بین علماء اختلاف باشد در تعبیر آن، و وصـی قصـد موصی خود را بداند، علماً او ظناً آیا می تواند تغییر بدهد یا نه؟ و عندالله مواخذ می باشد یا خیر؟

(ج)- اگر علماً مقصود موصـی را وصـی بداند، عمل به علم خودش نماید و محتاج به فهم دیگری نیست و اگر معلوم نباشد به ظاهر عبارت عمل نماید.

(س) عبارت وصـیت نامه ای است چنین که: «وصـی خود قرار داد جناب زیـد را و ناظر قرار داد فرزند خود عمرو را که بعد از آن که داعی حق را لبّیـک گفت، وصـی مـذکور و نـاظر جمع آوری ترکه او را بنماینـد، از اصـل مـال معادل یک حـج بلـدی موضوع نماینـد، و از بقیه ترکه ثلث موضوع نماینـد، و به مصارف مقرره از کفن و دفن و ایام ثلثه - به قـدر متعارف - صـرف نماینـد، و به انـدازه بیست سال صوم و صـلوه بدهنـد، و بقیه از ثلث را ملکی بخرند و وقف نمایند و تولیت او را با فرزند سابق الذکر قرار دهند، و بعد از او با اکبر اولاد او، و باید

۱- متولی به استحضار و نظارت جناب زید مذکور به مصارف خیرات برساند، و کان ذلک فی شوال ۱۳۲۹، و در تاریخ ذیقعده ۱۳۳۶ حاضر شده موصی مزبور و اعتراف به وصیت نامه متن نمود و لکن صوم و صلوه را به مقدار ده سال از ثلث استیجار نمایند و بقیه را از منافع ملکی که می خرند بدهند و آن ملک را به عنوان ثلث معین نمایند، نه وقف، و زیاده از منافع آن را در وجوه برّ صرف نمایند، و پنجاه تومان از اصل مال، مظالم بدهند، و نیم عشر از اصل مال تمام ترکه هم تعلق به وصی معظم است از بابت حق الوصایه ایشان»؛ استدعا آن که ملاحظه فرمایند آن ملک را که به عنوان ثلث خریدند، ترتیب تولیت و نظارت که در وقف قرار داده بود، باقی است یا این که ترتیب وصی و ناظری که در اول قرار داده بود، در این ملک مرعی است؟ و دیگر آن که حق الوصایه که قرارداده است، از اصل مال باید برداشت یا از ثلث؟ یا آن که در صورت عدم امضاء ورثه به مقدار ثلث او صحیح است و زیاده باطل؟ آن چه به نظر مبارک می رسد، استدعا آن است که مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهر عبارت وصیتنامه که فرض شده است، تولیت و نظارت ثلث هم راجع به همان دو نفر وصی و ناظر و بعد به اکبر اولاد و ظاهراً حق الوصایه هم در نیم عـشر از میزان ثلث صحیح است و در بقیه محتاج به امضای ورثه است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) حبوه در نظر آیه اللّهی چیست؟ اگر لباس های میت زیاد باشد، داخل است یا نه؟ و آیا فروه و شال کمر و کلاه و ساعت نیز داخل است یا نه؟

ص:۲۰۷

(ج)- لباسهای متعدد میت اگر مهیا به جهت پوشیدن باشد، ظاهراً حبوه است و همچنین شال کمر و کلاه و ساعت داخل در حبوه نیست.

۱- (س) هرگاه شخص وصیت کرده که از مال من یکصد تومان خمس و صد تومان سهم و صد تومان مظالم بدهند و تعیین نکرده باشد که از ثلث بدهند یا از اصل، تکلیف چیست؟ آیا از اصل موضوع می شود و یا از ثلث؟

دوّیم آن که وصی می تواند حق الوصایه را از تمام ترکه اخذ نماید یا نه؟ و در صورتی که زحمت زیاد دارد جمع آوری متروکات موصی، از مطالبات و فروش چه در بلد و چه در خارج بلد، در شهرهای دیگر و زیاده از یک عـشر می تواند وصی حق الوصایه بردارد یا نه؟ و دیگر آن که مستصوب و ناظر حق المطالبه سهمی از حق الوصایه از وصی دارند یا نه؟ و بر فرض آن که حق داشته باشند، از یک عـشر حق الوصایه سهم باید بگیرند و یا عـشر دیگر و یا نیم عـشری از ترکه باید بگیرند و یا هیچ حقی ندارند؟ به لحاظ آن که از ناظر فقط نظرات و از مستصوب فقط رای، زحمتی ندارند مگر فقط حاضر شدن در جلسات عملیات وصی، تکلیف را معین فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اما خمس و سهم و مظالم از اصل خارج میشوند، و اما حق الوصایه وصی هرگاه مقداری را خود موصی معین نموده، آن مقدار را از ثلث ترکه برمیدارد و با عدم تعیین، هر مقدار زحمت که به جهت ورّاث کبیر میکشد، تابع قرارداد است با آنها و هر مقدار به جهت صغار زحمت می کشد، احوط این است که اقل الامرین از مخارج خود و اجرت المثل بردارد، یعنی هر کدام کمتر میشود و هم چنین است ناظر و مستصوب، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری، محل مهر مبارک.

ص:۲۰۸

۱- (س) شخص وصی به جهت خود معین کرده و حجّی هم وصیت کرده که همین وصی به عمل آورد، ورّاث - که مال در تصـرف ایشان است - یقین دارند که اگر مال را به تصرف وصی بدهند، به مکه نخواهد رفت و چون فقیر است، بعد از تفریط کردن مال دوباره پس گرفتن ممکن نیست؛ آیا مال را به تصـرف همین وصی بدهند یا خیر؟ و اگر بخواهند اجیر دیگر بگیرند، اذن حاکم شرع لازم است یا خیر؟

(ج)- وارث نمیتواند اجیر دیگر بگیرد، منتهای امر این است که در مفروض سئوال رجوع به حاکم شرعی شود، و الله الهادی.

۲- (س) در میان مردم مشهور شده است که میّتی که وصیت نقل عتبه ی مبارکه کرده باشد و حمل آن فعلاً متعذر بوده باشد به انواع مختلفه، او را دفن کنند، بعضی ها در میان تابوت در شکاف زمین مثل حال احتضار می گذارند و بعضی همین طور کرده مثل حال صلوه می گذارند و بعضی ها بدون تابوت این طور می کنند و بعضی در شکاف زمین مثل دفن شرعی می گذارند، بعضی ها احتیاطاً در میان لحد دفن شرعی می کنند که هر وقت عذر برطرف شد، نبش نموده و نقل و حمل نمایند؛ کدام یک از قسم ها موافق قانون شرع است و کدام مخالف؟

(ج)- به نظر احقر باید به نحو شرعی دفن شود و در موقع حمل نبش شود، والله العالم.

(س) حجه الاسلاما! آیهالله فی الاناما! هرگاه زیدی وصیت نماید که وصی او دختر صغیره او را به حباله نکاح پسر خود وصی درآورد و خیلی تأکید

۱- در این امر نماید، حتی آن که تصریح نماید خلاف کننده به لعنت خدا و رسول گرفتار شود، و وصی او را در امورات و اموال راجعه ی به صغیره بلکه صغار موصی را اختیار داده بعد از فوت موصی، وصی به دستور موصی دختر صغیره را به همان پسری که موصی معین نموده تزویج می نماید، با ملاحظه حال دختره و قوّه و شأن خود از جهت صداق. اولاً این عقد صحیح است و لازم است یا نه؟

ثانیاً هرگاه - فرضاً و تقدیراً - هرگاه وصی در اموال صغار خیانت نماید، آیا منعزل می شود یا باید حاکم شرع ناظر برای او معین نماید؟ علی کل حال در صورتی که وصی در اموال خیانت نموده، آیا عقد نکاح با آن تأکیدات موصی لازم است یا نه؟ بیّنوا توجروا.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در صورت مفروضه نکاح صغیره ظاهراً صحیح است و هرگاه وصی در اموال صغیره خیانت بکند بایست به او ضم ناظر بکند حاکم شرع و نکاح مزبور - با قیومیت از طرف والدش و رعایت غبطه - اشکال ندارد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زوجه زیدی - با داشتن زوج و ولد صغیری از همان زوج - عمروی را وصی و وصی در ایصا کرد، با نظارت زوج خود که در اموال صغیر در ید عمرو وصی بوده باشد، آیا چنین وصیت صحیح و لازم العمل است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، مالی هرگاه تعلق به صغیر گرفت، به ولیّ او که پدر است بدهند، مادر حق اینکه ولی برای صغیر تعیین کند ندارد.

ص:۲۱۰

۱- (س) شخصی در زمانی که اجرت متعارفی صوم و صلوه، سالی بیست و پنج قران بوده باشد، وصیت می کند که مثلاً ده سال صوم و صلوه برای او استیجار کنند به همان اجرت، بعد از فوت او اجرت متعارفی یک سال صوم و صلوه، ده تومان می شود، تکلیف وصی چیست؟ و گاه باشد مالی را که وصیت کرده، وفای به اجرت حالیه نکند.

(ج)- هرگاه اشتغال ذمه موصی به آن مقدار صوم و صلوه ثابت باشد، شرعاً اگرچه به اقرار صریح خود موصی یا ظاهر عبارت وصیتی باشد، باید تمام استیجار شود و لو از اصل مال، و هم چنین هرگاه ثلث وافی باشد ولو اشتغال ثابت نشود به نحو مزبور، بلکه ولو معلوم باشد که از باب احتیاط کرده، بلی در فرض عدم ثبوت اشتغال، هرگاه معلوم باشد که غرض موصی صرف این مقدار مال بوده در عبادت، نه تحصیل این مقدار عبادت، علی کل حال نباید زیاده بر آن مال صرف شود، والله العالم.

۲- (س) هرگاه وصیت کند به مالی برای کسی و بگوید به پسر من نگوئید و خبردار نشود به آن مال موصی به و همان پسرش یکی از اوصیاء قرار دهد، باید او را اخبار کرد یا نه که وصایت او در غیر این امر باشد یا می گیرد حتی این امر را؟ والحاصل انّ وصایته تخصّ بمادون ذلک؟ او یوخذ بالاسبق من هذین الامرین و هما جعل ولده وصیاً بدون قید و وصیّته بعد اخبار ذلک الوصی ببعض امواله الموصی بها.

(ج)- هرگاه وصیت تملیکیّه باشد، یعنی موصی گفته فلان مال من، مال فلان کس باشد بعد از من، امر آن مال راجع به اوصیاء نیست، بلکه به مردن موصی،

ملک موصی له میشود و هرگاه وصیت عهدیّه باشد یعنی موصی گفته باشد که مال را تملیک او کنید بعد از من، امرش راجع به وصی است و باید به اطلاع پسر وصی تملیک شود، مگر اینکه - به قرائن خارجیّه - معلوم شود که امر این مال را به دست غیر پسرش از اوصیاء قرار داده.

۱- (س) هرگاه دو نفر وصیّ میّتی باشند و یکی از آن دو وصیّ وارث هم باشند و بعض اموال میّت نزد شخصی باشد و آن شخص دائن آن وصی وارث باشد و او مسامحه یا مماطله در ادا نماید، آیا می تواند آن شخص دائن حق خود را استنقاذ نماید یا نه؟ و علی فرض استحقاق الاستنقاذ تکلیف آن وصیّ غیر وارث چیست؟ آیا باید وصیّ وارث را اخبار به آن اموال کند اگر جاهل باشد یا تمکین او کند اگر عاجز باشد از گرفتن از آن شخص دائن تا هر دو عمل به وصیّت معاً کرده باشند یا نه؟

(ج)- به عنوان تقاص با تحقق شرائط، میتواند از هر عینی از آن اموال به قدر سهم آن مدیون از آن عین تقاص کند؛ و در باب قسمت باید با دو وصیّ و سایر ورثه تقسیم شود و اگر مدیون امتناع کند از قسمت، باید رجوع به حاکم شرعی شود و در هر حال آنچه راجع به وصیّت است باید هر دو وصی معاً به جا آورند، مگر اینکه معلوم باشد که هریک به نحو استقلال وصی ّاند، که در این صورت حاجت به اخبار مدیون نیست. در عمل به وصیت و این که گفته شد تقاص جایز است، در صورتی است که غیر از چیزی باشد که عیناً متعلق وصیت است، و الّا جای تقاص نیست، والله العالم.

(س) به شرف عرض حضرت مستطاب آیه الله فی العالمین می رساند زید وصیت نموده و وصی هم معین نمود و بعد از آن اظهار نمود که عمرو هم

ص:۲۱۲

۱- ناظر باشد. اولاً بفرمائید که مراد از ناظر کیست؟ آیا آن کسی است که مجرد اطلاع او و شاهد بودن در عمل موصی به مطلوب است؟ و یا کسی است که وصی عمل موصی به را باید به تصویب و رأی او به جا بیاورد که بدون رأی واذن از کفایت در عمل به وصایت نمی کند؟ و ثانیاً بفرمائید هرگاه ناظر ابصــر باشد از وصیّ، قرینه است بر این که مراد موصی از ناظر و رأی و تصویب او می باشد و هرگاه وصی ابصر باشد، قرینه می شود بر این که مراد موصی از ناظر اطلاع او است که وصی خیانت نکند یا نه؟ مستدعی آن که جواب هر دو مسئله را مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهر از لفظ ناظر، استصواب نیست، و قرینه ابصــریّت او موجب نیست که استفاده استصواب بشود، مگر اینکه در حال انشاء وصیت او به واسطه قرائن دیگری که باشد که مفید علم بشود بر این که مرادش از ناظر استصواب است، بلی آنچه از جعل ناظر استفاده میشود برحسب اصطلاح عرف زمان ما، این است که تصــرفات وصی محدود باشد به اطلاع او، و چنانچه خطائی از او ببیند، او را حالی کند و نگذارد به خطا رفتار نماید، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه: ناظر در وصیت نامه حقّش تا چه حد است؟ مثلاً- شخصی وصیت می کند مصارفی را معین می کند، وصی و ناظر مطلق هم معین می کند، وصی می تواند بدون اجازه ناظر کاری بکند یا خیر؟ و با منع ناظر، عمل وصی صحیح است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، عمل وصی بدون اذن ناظر یا امضاء آن صحیح نمیشود، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) شخصی فوت شده، وصی قرار داده که از ثلث ترکه یک قطعه باغ او را در مصارف قروض و سهم امامD وصوم و صلوه و مخارج ایام تعزیه مصـروف داریـد؛ وارث یک پسر صغیر و مادر او است، معین نکرده که عین باغ را بفروشند و یا محصول او را متدرّجاً صرف نمایند تا کفایت مصارف معینه بشود، باغ را بفروشند یا خیر؟ و عیال او از اشجار باغ ثمنیّه دارد یا خیر؟ کی این باغ را بفروشد؟ وصی می تواند بفروشد یا خیر؟

(ج)- در مفروض سئوال که قطعه باغ را از بابت ثلث تعیین کرده به جهت مصارف معیّنه، وصی باید بفروشد و به مصـرف برساند و با فرض اینکه باغ ثلث است، زوجه او حق ثُمنیه ندارد، والله العالم.

۲- (س) هرگاه شخصی زیدی را بدون اطّلاع، وصی بر ثلث و قیّم بر صغار خود قرار داد، آیا زید می تواند اقدام نکند و امر میّت و صغیر را معوق بگذارد؟ برای آن که ورثه نمی گذارند به تکلیفش عمل کند یا به دیگری که مورد اطمینان است رجوع کند و اگر همچه کسی را ندارد چه کند؟

(ج)- در چنین فرضی باید وصی تعیین کند کسی را که بتواند عمل بر طبق وصیت بنماید، و اگر کسی پیدا نشد، عدول مؤمنین میتوانند عمل کنند بر طبق وصیت.

(س) در صورتی که پدر یا مادر شخصی وصیت کنند که از ایشان ورثه یا غیر ورثه، صوم و صلوه به جا آورند و وجهی هم تعیین کرده باشد، بعد از فوت پدر یا مادر، ورثه وجه ندهند، آیا بر شخصی که جهت او وصیت کرده شده است که وجه به او بدهند که صوم و صلوه به جا آورد، واجب است به جا

۱- آورد یا نه؟ و در این صورت از پسر بزرگ شخص ساقط است یا این که باید صوم و صلوه ابوین به جا آورد؟ و صوم و صلوه والده شخص هم باید پـسر بزرگ به جا آورد یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، وصی باید - حتی المقدور - سعی در تحصیل وجه از ترکهی میّت و انجام وصیت بنماید، و چنانچه نتوانست وجه اخذ نماید، بر وصی من حیث الوصایت لازم نیست، و تا به وصیّت عمل نشود پسـر بزرگ - نسبت به آنچه بر او لازم بوده، نیابت از والدین راحت نمیشود، هرچند وجوب قضاء بر پسر بزرگ از طرف والده، من باب احتیاط است، والله العالم، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که زید وصیت کرده که مبلغ پانصد تومان موضوع نموده، پُل علی آباد را - مثلاً که خراب و منهدم گردیده - تعمیر نماید، و بعد از وفات زید، مبلغ مزبور کفایت تعمیر پل مزبور نمی کند، آیا وجه مزبور را چه باید کرد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در این فرض احوط این است که با اذن ورثه صرف ساختن پل دیگری بشود.

۳- (س) هند وصیّت کرده که جنازه او را به کربلای معلا نقل نمایند، و ثلث املاک متروکه او کفایت می کند و ورثه اش تا به حال مسامحه کرده، آیا جائز است تاخیر نموده، بعد از این، از منافع املاک برداشته، خودش یا از کسی دیگر، حمل و نقل نماید یا نه؟ چون در مسئله اختلاف کلمه واقع شده لذا محتاج به فتوی شده اند.

(ج)- چنـانچه مانعی به جهت نقل نباشـد، تأخیر جایز نیست واز اصل ثلث بفروشـند و مخارج حمل نماینـد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زید وصـیت به حمل جنازه خود به نجف نموده و مبلغی معین نموده، حالا آن مبلغ کفایت نمی کند، وصـی می تواند که به قم نقل نماید یا نه؟ در صورت عدم جواز، آن مبلغ در وجوه بِّر - برای موصی - صرف شود یا به ورثه بر می گردد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، جواز حمل به قم معلوم نیست و آن وجه را با اذن ورثه احتیاطاً صرف وجوه بریّه نمایند.

۲- (س) در هر جا که مال الوصـیه کفایت به وصـیه نکند، یا این که وصیّت فراموش شده باشد، مال الوصیه برمی گردد یا باید در وجوه برّ صرف شود؟

(ج)- احتیاطاً به اذن ورثه در وجوه برّیه صرف شود، والله العالم.

۳- (س) شخصـی وصـیت نموده که ثلث ترکه اش را - پس از فوتش، وصـی مشارالیه - به هشت قسمت تقسیم و هر قسمی به مصرف معین برسانند؛ آیا مادامی که وصیّ ثلث ترکه را مفروز ننموده، به منافع حاصله از ترکه نیز ثلث تعلق می گیرد یا خیر؟

(ج)- در فرض سئوال ظاهر این است که منافع هم راجع به ثلث است، والله العالم.

(س) زیـدی وصـیّه کرده کـه ثلـث مـال خـودش را برای مخـارج ایّام ثلثـه و هفتـه و چلّه و سـال و ده سـال هم صـوم و صـلوه استیجاری معیّن کرده است و

ص:۲۱۶

۱- مازاد ثلث را وصیّت کرده که به دو نفر همشیره او بدهند، در صورتی که دو نفر همشیره در حیات خود موصی، مرحومه شده اند، در این صورت آیا ممکن است وصی از مازاد ثلث ده سال یا بیشتر - علاوه بر آن چه معین شده - صوم و صلوه استیجار نموده، و اگر چیزی باقی بماند، از بابت ردّ مظالم و خمس یا زکوه بدهد یا خیر؟ توضیحاً معروض می دارد چون بعد از وضع مصارفی که در وصیت نامه معین شده، مازاد ثلث را وارث ادعا می نماید، در صورتی که بنده قطع دارم مظالم و صوم و صلوه زیاد به گردن میّت است، در این صورت تکلیف وصی چه خواهد بود؟ تمنّی دارد هر طور حکم شرع مطاع است معلوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهر این است که مازاد از ثلث را باید به ورثه دو نفر همشیره بدهند، لکن چنانچه ورثه همشیره ها فقیر باشند، احوط این است که وصی به قصد مظالم به آنها رد کند و اگر فقیر نباشند شما وکیل هستید از طرف احقر که بابت مظالم قبول نمائید و به ورثه و همشیره هبه کنید، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری، مهر عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) چه می فرمائید در این مسئله که زیدی وصیت نموده که مبلغ پنج هزارتومان - از قرار سالی دویست و پنجاه تومان تا بیست سال - به همشیره خودش بدهند و تا دو سال - بعد از فوت زید - به وصیت عمل شده، یعنی سالی دویست و پنجاه تومان به همشیره موصی داده شده و حال همشیره موصی وفات نموده، آیا بقیه وجه مزبور به وارث همشیره موصی می رسد یا خیر؟ مثل للذکر مثل حظّ الانثیین تقسیم نمایند؟

ص:۲۱۷

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در مفروض سئوال ظاهراً این است که وجه باید به وارث همشیره داده شود، للذکر مثل حظّ الانثیین، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زید متوفّی وصیت نموده که جنازه او را به عتبات عالیات حمل و نقل نمایند. فعلاً قبر آن مرحوم مفقود و مجهول شده، به جهت برائت ذمّه عمرو، مصـرف مال الوصیّه را بیان فرمائید.

(ج)- احتیاطاً وجه را به اذن ورثه، صرف مطلق خیرات نمایند.

۲- (س) چه می فرمائید مثلاً زید، خالد را وصی خود معین نموده به یک نفر عالم باسواد به قرار ذیل وصیت نامه نویسانده که بعداز فوت موصی، یک قطعه باغ و دویست تومان نقد و یک قازقان بزرگ و ۴۲ پارچه ظرف چینی را مال الوصیّه معین کرده از ثلث ترکه موصی، موضوع شود. بعد از فوت موصی، ترکه او را ملاحظه نموده همین چهار قلم فوق الذکر قیمت کمتر از ثلث، ثلث تمامی ترکه، علاوه از چهار قلم فوق می شود، وصی مزبور به این خیال است: تمامی ثلث را که علاوه است، به اسم مال الوصیّه موضوع نماید، اضافه را کبیر ورثه اجازه نمی کند، آیا در صورت کذائی وصی حق دارد که تمامی ثلث ترکه را بردارد، یا این که اکتفاء به چهار قلم فوق در وصیت نامه موصی که معین و درج شده می نماید؟

مسئله ثانیه در وصی و قیم که حاکم شرع بعد از فوت موصی معین فرموده، عدالت شرط است یا نه؟

ص:۲۱۸

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه وصی قبول دارد که موصی بیش از این نگفته که این چهار قلم را از ثلث ترکه موضوع کنید، حق ندارد که زیاده از اینها را بردارد، و اگر مدعی است که موصی گفته ثلث ترکه را بردارید که از جمله این چهار قلم باشد و وارث منکر باشد، وصی باید ثابت کند مدعای خود را در نزد حاکم شرعی، و ظاهراً در مسئله ثانیه عدالت شرط نباشد و اطمینان و وثوق به اینکه امر وصایت و قیومت را درست انجام میدهد کافی باشد. لکن مخفی نیست که چون حاکم در این جا معین کننده(۱) است، ملاک، نظر خود آن حاکم میشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله، زید ثلث از مایملک و دارائی خود را از جهت مخارج معیّنه بعد از فوت خود قرارداده، پس از فوت زید دو نفر وصی او سهل انگاری نموده و در مدت پنج سال، ملک و رقبات ثلث را زراعت نموده و دو نفر وصّی استیفاء منفعت نموده، فعلاً می خواهند به وصیت زید عمل نمایند؛ آیا دو وصی باید از عهده اجرت المثل پنج ساله رقبات ثلث برآیند یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال دو وصی که فرض شده استیفاء منفعت از املاک نموده اند، ضامن اجرت المثل این مدت میباشند و ظاهر این است که اجرت المثل موصی به - نیز مثل خود موصی به - باید صرف در مصارف معینه شود، هرچند احوط و اولی این است که اجرت المثل مزبوره با اذن

۱- [۱] . ظاهراً در سطر آخر لفظ قیم سقط شده باشد.(خ)

ورثه صرف در مصارف مذکوره شود، والله العالم بحقایق الاحکام، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه، زید ثلث مایملک خود را از جهت مصارف خود معین کرده که دو وصی او به مصارف معینه او برسانند، زید املاک را کشت نمود و فوت کرد؛ محصول املاک ثلث را وارث بردند؛ پس از پنج سال می خواهند به وصیت زید عمل نمایند و عمرو نصف از املاک ثلث زراعت نمود، آیا وارث زید می تواند مطالبه اجرت املاک ثلث را از عمرو بنماید یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه وصیت به ثلث مایملک شده، ثلث زراعتی هم که خود موصی نموده، بلاشبهه باید در مصـرف وصیت صرف شود، اما منافع و اجرت المثل سنوات بعد، هر چند ظاهر این است که آن هم باید مثل خود ثلث ترکه در آن مصارف معینه صرف شود، لکن احوط این است که به رضایت ورثه در آن مصارف صرف شود. در هر حال عمروی که استیفاء منافع ثلث را نموده، ضامن اجرت المثل است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) مشهدی هاشم وصیت نموده و برادرش مشهدی اکبر را برای خود وصی به دختره صغیره خود قیّم قرار داده و مشهدی اکبر هم - بعد از وفات برادرش - به امورات دختر صغیره برادرش قیام نموده و اکثر اوقات خودش را در قیام به امور صغیره اصرار کرده، از کسب و تجارت خود بازمانده و مشغول زراعت زمین و جمع آوری حاصل و تعمیرات عمارت و احداث مغازه و ابنیه جدیده در ملک صغیره شده، ده سال به این منوال اصرار دقت نموده تا یک هزار تومان دارائیت صغیره را به قیمت پنج شش هزار تومان رسانیده؛ آیا

۱- شرعاً به مشهدی اکبر می رسد که از صغیره مزبوره - که حالا کبیر شده - اجرت سالیانه مطالبه نماید؟ و در صورت حق داشتن اجرت، آیا تعیین اجرت المثل - با رعایت انصاف - به عهده خود قیّم است و یا این که عدول المؤمنین باید تعیین نمایند؟ استدعا آن که جواب مرقوم شود.

(ج)- در صورتیکه قصد تبرّع نداشته، عملش بیاجرت نیست، لکن احوط استحقاق اقل الامرین است، ازاجرت المثل و از مخارج خودش و تعیین اجرت المثل راجع به خبره است و چون مفروض این است که صغیره کبیره شده است، بهتر این است که به مصالحه و تراضی بگذرانند، والله العالم.

۲- (س) دو فقره ملک ثلث قرار داده شده؛ قبل از انقضاء مدت و رسیدن آن مدت، می توانند آن دو فقره ملک ثلث را بفروشند یا خیر؟ و درصورت فروش، آن بیع صحیح است یا باطل؟

(ج)- بسم اللّه، و له الحمد، در صورتی که وصیت موصی نسبت به منافع چند سال آن دو فقره ملک باشد، ظاهراً در این فرض فروش قبل از انقضاء مسلوب المنفعه جایز است؛ و اما اگر ملک را ثلث خودش قرار داده باشد با چند سال و بعد از انقضاء مدت، رقبه را وصیت کرده باشد که بدهند به ورثه حین الانقضاء، در این فرض فروش مشکل است.

۳- (س) وصی نمودن ولی موثق را برای صغیر جائز است؟

(ج)- بلی جائز است.

(س) زید به اولاد خود می نویسد که از منافع قریه فلان مبلغ معین - همه ساله علی نحوالاستمرار - به عمرو و اولاد عمرو - خلفاً عن سلف بدهند. آیا

۱- عنوان کذائی داخل موضوع وصیت است یا نه؟ و بر فرض دخول در موضوع وصیت، حق موصی لهم به رقبه ی ملک علاقه می گیرد؟ و یا بر ذمه مالکین تعلق می گیرد؟

(ج)- در صورتی که آن صرف تحریر نبوده باشد و به قرینه خارجه و داخله کاشف از انشاء بوده باشد، ظاهراً داخل در موضوع وصیت است، و بالنسبه به حال حیات وکاله میباشد، و به قدر ثلث از ترکه بعد از فوت منافع حق موصی لهم میشود، نه از عین قریه مرقومه، ولی باید حق موصی لهم از عین مرقومه استیفاء شود و برای استیفاء منافع، عین باقی گذارده میشود.

۲- (س) دکّانی است زیدی از ثلث خود معین نموده که مال الاجاره آن را وصی او به مصارف خیریه معیّنه برساند، و حالیّه آن دکان را که خراب نموده اند، یک زرع یا کمتر از آن باقی است و مسلم است صدتومان مخارج لازم دارد تا به دستوری که داده شده است، درست شود و وجهی هم در محل نیست، و بر فرض استقراض صد تومان، لااقل مال الاجاره آن را بیست و پنج تومان در هر سالی می خواهند و دکان پس از درست شدن، سالی ده تومان لعلّ کرایه نمایند، حال آیا حضرتعالی فروش آن را جایز می دانید یا خیر که وجه او به مصارفی که موصی معین نموده برسانند؟

(ج)- در صورت مفروضه، اگر ممکن بشود عوض آن زمین، هر قدر بشود دکّانی که از منافع آن به قدر الامکان مصارف مزبوره را انجام بدهند، ولو یک دانگ یا بیشتر و کمتر، بعید نیست جایز باشد بیع آن، هرگاه اقرب از این به غرض موصی ممکن نشود، والله العالم.

۱- (س) وصی هرگاه واگذار کند بعض املاک موصی را بر ورثه به عوض ارث، و ایشان قبول کنند، ولو این که ندانند به مقدار حق الارث ایشان می باشد یا نه، بر فرض رضایت صحیح است یا نه؟

(ج)- هرگاه با احتمال دادن وارث که ارث او بیشتر است از قیمت آن ملك رضا دارد، صحیح است.

۲- (س) ردّ وصیت بعد از وفات موصی، در صورتی که بر وجه کلی در زمان حیات موصی ذکر نموده که من وصیت احدی را قبول نمی کنم، جائز است یا نه؟ و بر فرض عدم جواز، هرگاه رد نمود، آیا ضامن ثلث و آن چه می باید عمل شود می باشد یا نه؟

(ج)- ردّ وصیت بعد از فوت جایز نیست و اگر ردّ کرد، ضامن ثلث نیست و فائده داشتن ردّ برای وصی به نحو کلی محل اشکال است.

۳- (س) صلح مریض در مرض موت، دارائی خود را به کسی به شروطی بدون امضاء ورثه صحیح است و عمل به آن لازم است یا خیر؟

(ج)- در صورت اجتماع شرائط دیگر، صلح مزبورصحیح و عمل به آن لازم است.

(س) زید در مرض موت وصیت می نماید و زیاده از ثلث مال برای خود مصارف معین می نماید و جمعی را زمان وصیت حاضر می نماید و کبار از ورثه را نیز در آن مجلس خواسته که امضاء مازاد را بنمایند؛ کبار هم حاضر و از راه حیا امضاء نموده، بعد از ختم مجلس اظهار می دارند که ما این مازاد را که پدرمان

۱- وصیّت کرده قبول نداریم. آیا چنین امضاء صحیح است یا حق نکول از برای کبار از ورثه هست؟ و دیگر آن که امضاء ورثه باید بعد از فوت موصی باشد یا در زمان حیات هم صحیح است و حق آن ها ساقط است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در امضاء ورثه ظاهراً فرقی بین قبل الموت و بعدالموت نیست و صرف حیا، مانع از نفوذ امضاء نیست، مگر اینکه مدعی عدم قصد باشند، محتاج به ترافع و اثبات است، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) هرگاه شخص در حال مرض موت به کسی ببخشد یا بفروشد، چه صورت دارد؟ منجّزات مریض از اصل ممضی است یا از ثلث؟ بیّنوا مأجورین.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، منجّزات مریض از اصل است، علی الظّاهر.

۳- (س) آیا جائز است وصیّت نمودن به نقل جنازه به یکی از مشاهد مشرفه یا نه؟

(ج)- عیب ندارد، انشاءالله.

۴- (س) زیدی دو زوجه داشت و از هر دو هم اولاد دارد و وصیّت نمود قدری مال معین مال اولاد این زوجه باشد و مابقی مال اولاد آن زوجه باشد و زید خودش مرحوم شد؛ آیا این اولاد که از برای او مال معین وصیت شده بود، در آن مال مابقی پدر می تواند ارث ببرد یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، وصیت در زاید بر ثلث بدون اجازه ورثه نافذ نیست، پس در فرض سئوال اگر امضاء نشد، باید هر کس را که اول ذکر کرده

ص:۲۲۴

است مقـدم داشت، اگر چیزی از ثلث مانـده، به دوّمی بدهنـد و علاوه بر ثلث علی ما فرض الله بین الورثه قسـمت میشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) چه می فرمائیـد، زیدی وصیت نموده به ورثه خود سالی ده روز در خانه معین روضه خوانی نمایند، ورثه از آن شـهر قطع علاقه نمودنـد و آمدنـد به شـهر دیگر، حتی خانه مزبور را فروختنـد، و رفتن به شـهر اول - برای روضه خوانی - صـعوبت دارد، از جهـت رفتن و جمـع کردن اسـباب در آن شـهر، و آن ده روز روضه خـوانی را در شـهری که مسـتقیم است می تـواند بخوانـد یا خیر؟ یا آن که در شـهر اول است به مشتری اظهار نکردنـد بایـد سالی ده روز روضه خوانی شود در این خانه، و فعلاً می توانـد مشتری را مجبور کننـد روضه خوانی در آن خـانه نماینـد یا خیر؟ و بیع نسـبت به تمام خانه یا به این ده روز صـحیح است یا نه؟

(ج)- ظاهر این است که بیع خانه اشـکالی ندارد و هرگاه ممکن بشود به نحوی راضـی کنند مشتری را که سالی ده یوم روضه را درآن خانه بخوانند، فهو، و الّا در هرکجا که هستند بخوانند، ع. ره.

۲- (س) هرگاه زیدی وصـیت نماید مثلاً تا مدت بیست سال وارث او مبلغی به همشـیره زید مزبور بدهند و همشـیره او در بین این مدت بیست سال - فرضاً بعد از انفضاء پنج سال - فوت شود، آیا این مبلغ مزبور تا مدت منقضـی شود به وارث موصی لها می رسـد یـا خیر؟ و ثانیـاً هرگـاه موصـی لهـا حق مزبور را به غیر یـا اولاـد خودش مصالحه نمایـد و پیش ازانقضاء وقت مزبور متصالح مالک می شود و حق مطالبه دارد یا خیر؟

(ج)- ظاهراً این است بعد از موصی لها، موصی به منتقل به وارث او میشود و هرگاه صلحاً و غیره از عقود به دیگری منتقل کرده باشد، صحیح است.

۱- (س) حجه الاسلاما! ملاذ الاناما! ادام الله بقائکم، زیدی وصیّت کرده و حقیر را که محمد ابراهیم بزّاز سیرجانی ام ناظر قرار داده و پـسر بزرگ خود را وصی و ثلث هم برای خود تعیین کرده، می خواهم استیجار صوم و صلوه برای موصی بنمایم، وصی اقدام نمی کند و تأخیر می اندازد؛ غرضش عمل ننمودن است، می توانم عمل به وصیت زید بنمایم و یا آن که محتاج به امضاء حکومت شرع است، و اگر محتاج به امضاء است، اجازه فرمائید و اگر حق ندارم، باز جایز است که اعتراض کنم هرچه می خواهد بکند یا مسئول عندالله می باشم اگر تعقیب نکنم که عمل به وصیت شود؟

مسئله ثانیه؛ پس از تعیین حقیر را برای نظارت، موصی حقی برای من ننموده و گرفتاری زیاد از این جهت به هم زده برای رتق و فتق امور مرجوعه به موصی؛ در این صورت جایز است از مالیه موصی برداشته خرج معاش خود کنم یا جائز نیست؟ و بر فرض جواز، اذن از حکومه شرعی لازم است یا خیر؟ و بر فرض لزوم، استدعا آن است که اجازه فرمائید، و میزان برداشتن برای حقوق خود را مرقوم فرمائید.

مسئله ثالثه؛ همین زید و موصی، دکّانی داشته و ثلث خود قرار داده و شرط شده که همه ساله وصی که پـسر او است، منافع آن را صرف تعزیه داری و اطعام و افطار صائمین بنماید به نظارت چاکر، و وصی دراین موضوع که صرف در محل خود باشد، کوتاهی و تقصیر مینماید، می توانم جلوگیری نمایم و او را منع

کنم؟ و اگر به مسامحه بگذرانم، مسئول نیستم؟ و می توانم به اطلاع جمعی از عدول مؤمنین تصرف کنم در دکّان مزبور و به مصرف مقرّر برسانم یا خیر؟

مسئله رابعه؛ موصی مبلغی از شخصی طلبکار بوده، بعد از فوتش از بدهکار مطالبه شده؛ نظر به اینکه طرف روی بافلاس گذارده بود از خوف این که مبادا طلب صغار از بین برود، تنخواه علاوه از قیمت عادله روز موعد از او برداشته شده، آیا ضرر آن تنخواه را که حقیر فروختم، در این صورت بر ورثه موصی است یا به عهده حقیر که ناظر بوده ام و فروختم؟

مسئله خامسه؛ در مدّت نظارت حقیر، هر معامله که به جهت صغار نموده، هر نفع و ضرری که وارد آمده، راجع به ورثه موصی است یا اگر ضرر شده، حقیرضامنم؟ و اگر فائده عائد شده، راجع به ورثه است؟ عندالله مرقوم فرمائید تا عمل شود.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ناظر حق مداخله در عمل ندارد، ولو وصی کوتاهی بنماید باید رفع امر را به حاکم شرع نماید، و حاکم او را اجبار بر عمل نماید و هرگاه اجبار هم ممکن نشد، حاکم شرع باید کسی را به جای وصی تعیین نماید که او عمل کند، به ناظر نمیشود اذن بدهند عمل کند، عمل کننده وصی است یا کسیکه در صورت امتناع از اجبار، حاکم شرع معین نماید، ناظر وظیفه اش مراقبت وصی است و هرگاه کوتاهی کرد از عمل، باید به حاکم شرع اطلاع بدهد، بلی هرگاه ناظر در عمل به نظارت و وظیفه شرعیه خودش، عرفاً اجرتی برای عمل او باشد، چون موصی چیزی معین نکرده، در صورتیکه عرفاً برای کسی که کاریکه شرعاً حق اوست اجرتی باشد، در این صورت احتیاط این است که اقل الامرین از اجرت المثل و مخارج متعارف خودش را بیشتر بر ندارد و

ناظر کاریکه شرعاً وظیفه او نیست از قبیل فروش و خرید و وصول طلب اگر ضرر وارد نماید، ضامن است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) به شرف عرض حضـرت مستطاب آیه الله می رساند چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که زید به عمرو اظهار می کند که من می خواهم وصیتی بنمایم و شما را وصی نمایم که فلان و فلان امر را انجام دهی؛ عمرو گفت: مرا وصی نکن و هرگاه مرا وصی نمائی، قبول نخواهم کرد، زید باز در وصیت نامه خودش عمرو را وصّی قرار داده، بعد از فوت زید، عمرو می تواند رد کند و قبول نکند یا خیر؟

عرض دیگر، سه روز قبل از فوت زید، عمرو فهمید که او را وصّی قرار داده، عمرو به عمال شرع اظهار کرد که من قبول وصایت نمی کنم و از عهده من خارج است، جواب فرمودند: حالا فائده ندارد چون که در حال اغماء است.

(ج)- بسم الله شانه، در مفروض سئوال، لزوم عمل بر طبق وصیت بر عمرو، محلّ تأمل است، اگرچه احوط است با استیذان از حاکم شرع، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) به شرف عرض حضـرت مستطاب آیه الله می رساند چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که زید عمرو را قیّم بر صغیر خود قرار داده بعد از فوت زید، عمرو می تواند خودش را از قیمومیت عزل کند و استعفاء بدهد یا خیر؟ آن چه حکم شرعی آن است مرقوم فرمائید.

(ج)- ظاهراً نتواند استعفاء بدهد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زیدی قسمتی از املاک خود را که در زمان حیوه ثلث خود قرارداده و از دارائی خودش موضوع نموده، همان ثلث را موقتاً حبس می کند و در وصیت نامچه خود اولاد ذکور خود را اوصیاء خود قرار می دهد و مصارفی از عایدات ملک مزبور خواستار می شود که عین عبارت وصیت نامچه از این قرار است: «از منافع قریه که در شهر فلان واقع است آن چه در هر سال عاید شود و موافق مبلغ ذیل را باید در مصارف مقرره در اوراق و صفحات بعد معمول داشته، اضافه مازاد آن چه بشود راجع به اوصیاء متصدی محل مرقوم که در صفحه قبل معین شده می باشد، بعد از انقضاء مدت حبس، ملک طلق وارث زمان ارتحال است، به ملکیت عمل نمایند». با ملاحظه مضامین مندرجه فوق متمنی است جواب یک یک از مسائل معروضه ذیل را تصریحاً مرقوم و به خاتم مبارک مزین فرمائید:

اولاً یک نفر اوصیاء اربعه - به سببی از اسباب و موجبات شرع مقدس به واسطه فوت یا غیره - از تصدی ملک مزبوره منفصل شود، آیا - چون ضمیمه دیگری به اوصیاء ثلثه لازم است، از طرف حاکم شرع و یا سایر اوصیاء که حاضر و متصدی هستند، می توانند بدون ضم ضمیمه از طرف حاکم شرع -متصدی ملک مرقوم شوند؟

ثانیاً در صورت انفعال یکی از اوصیاء به واسطه فوت و غیره، مازاد از عایدات ملک مزبور پس از وضع مخارجاتی که موصی خواستار شده، با صریح عبارت وصیت نامچه که بنویسد: مازاد از عایدات ملک راجع به اوصیاء متصدی ملک مزبور می باشد، به که راجع است؟ آیا بعد از فوت و انفصال می تواند از حصّه

مازاد خود استفاضه نماید یا خیر؟ به عبارت اخری اولاد شخص متوفی می تواند به عنوان وراثت از سهمی مازاد ملک مزبور استفاده نمایند یا خیر؟ به علاوه در صورتی که از طرف حاکم شرع شخص ضمیمه شود، می تواند این شخص به عنوان ضم از مازاد ملک مزبور استفاده نماید چون متصدی است یا نه؟

ثالثاً در صورتی که یکی از اوصیاء اربعه - در زمان حیوه خود - حصّه مازاد ملک مرقوم را به غیر انتقال بدهند و بعد فوت نمایند، آیا این انتقال بعد از فوتش محکوم به صحت است یا بطلان؟ و تأثیر انتقال حین الفوت از بین می رود و کلیه مازاد راجع به اوصیاء متصدّی وقت خواهد بود یا خیر؟

رابعاً هرگاه یکی از اوصیاء جلاء وطن نماید، قائم مقام او - به اذن و اجازه شخص وصی غائب - می تواند با متصدّیان دیگر شرکت در تصدی نماید یا خیر؟ در صورتی که بتواند با سایر متصدّیان شرکت نماید، از مازاد ملک مزبور حق استفاده دارد یا خیر؟

(ج۱)- اگر قرینه از خارج نباشد بر استقلال هر یک، در صورت انفصال، یکی ضم ضمیمه حاکم مینماید.

(ج۲)- ظاهر این است که مازاد مال اوصیاء متصدی است، به ورثه متوفی دخلی ندارد، پس حصّه شخصی که منفصل شده یا مال اوصیاء ثلثه است، در صورتی که استقلال فهمیده شود یا مال ضمیمه است، در صورتی که حاکم ضم کرده باشد.

ص:۲۳۰

(ج۳)- اگر منـافع انتقال داده و موجود بوده، این انتقال صـحیح است، و اگر منافع آینـده که موجود نبوده، انتقال داده، صـحیح نیست.

(ج۴)- اگر مباشـرت شـرط نشده باشد، وصـی میتواند وکیل بگیرد و حق العمل به وکیل بدهد و حصه مال خود وصی است و اگر مباشرت شرط شده، نمیتواند وکیل بگیرد، خودش باید عمل نماید، والله العالم.

۱- (س) علماء امامیه - کثرالله امثالهم - چه می فرمائید دراین مسئله شرعیه: مثلاً شخص وصیت کرده است و ثلث مال خود را به خـودش معین نموده است و بـاقی را به کس دیگر انتقـال نموده است و در ضـمن ثلث حـج بلـد معیّن نموده است و به خود وصـی - به اقرار سـابق موصـی - ثـابت است که به کس دیگر مقروض است و الا۔ن بـاقی است و ردّ ننموده است، آیـا در این صورت می توان که وصی حج میقات بگیرد و باقی را به قرض موصی بدهد یا آن که حج بلد واجب است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض مزبور، تمـام مال او منـح_صـر است به ثلثی که تعیین کرده، چون باقی را انتقال به غیر نموده، پس اگر دین ثابت دارد، از همین که اصل مال او است بایـد بدهنـد و چنانچه ثلث این مال وافی شود، برای حج بلدی، از او بدهند و هرگاه وافی نشود، اقتصار میشود به حج میقاتی، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری، محل مهر مبارک.

(س) موصـی - در ضـمن عقد صلح - اولاد خود را ملتزم نموده به مصارف معیّنه از اموال خودشان، من جملتها نوشته به همین عبارت ذیل: سی و پنج تومان به ارحام فقیر - بدون تعیین اسم و سهم آن ها - قرینه خارجیّه هم

۱- نیست، جز این که در زمان حیوتش به دو سه نفر از آن ها گاهی جزئی وجه یا جنس می داده، فعلاًـ تعیین و استقصاء و احصاء آن ها خیلی مشکل است، بعض از آن ها هم صغیرند از طبقات مؤخره، آیا ملتزمین می توانند وجه مرقوم را به همان دو سه نفر معهود بدهند یا این که باید به تمام ارحام فقیرش تسهیم کنند؟ به هر تقدیر آیا بالسوّیه باید تقسیم شود بین آن ها یا به اختلاف هم مکفی و مبرء است؟

(ج)- برحسب ظاهر عبارت مذکوره، وجه مزبور باید به ارحام فقیر برسد و دادن به تمام آنها لازم نیست، و لازم نیست بالسویه تقسیم شود بلکه به هر نحو به آنها برسد کافی است.

۲- (س) عرض می شود که سه نفر برادر جمع المال بودند و قبل از تقسیم مال، دو نفر از ایشان فوت شدند و بعد از چند سال دیگر برادر ثالث هم - قبل از ادای سهم دو برادر اول به ورّاث ایشان - مرحوم شد، و بعد از موت برادر ثالث بدون اطلاع ورثه، دو برادر اول یک قطعه ملکی را معین نمود و وصیت کرد که به مصـرف عزاداری خود، صوم و صلوه خود و دو برادرش خرج کنند، آیا چنین وصیتی صحیح است یا خیر؟

(ج)- در مفروض سئوال که فرض شده وصیت قبل از تقسیم بوده، ظاهراً وصیت - نسبت به حصّه غیر از موصی - باطل است و نسبت به آن مقدار از خانه که سهم موصی است، وصیت صحیح است و در صورتی که زائد بر ثلث موصی نباشد، نافذ است و در زائد، محتاج به امضاء ورثه موصی است.

ص:۲۳۲

۱- (س) اگر شخصی لفظیّاً یا به موصی له وصیت کند که زوجه من از مالیه من به قدر صداقش برده است یا تلف کرده است، و حال آن که صداق زوجه او عین و بر جا است، تکلیف موصی له - بعد از موصی نسبت به این وصیت - چیست؟

(ج)-بسم الله الرحمن الرحیم، اگر صداقیّه زوجه معلوم باشد، شرعاً این اظهار موصی اثری ندارد، مگر آنکه ورثه اثبات نمایند عدم استحقاق زوجه را، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زیدی وفات نموده و به عمروی گفته که پ_سر عم صاحب اختیار است در امورات من، پ_سر عمّش هم غایب بوده، یعنی در آن مجلس حاضر نبوده، آیا این کلام وصیت است یا خیر؟ و دیگر آن که پ_سرعمّ حیّ بعد از شنیدن این کلام بعد از فوت ابن عمّش - ردّ کرده این وصیتی را که به لفظ مذکور نموده، آیا ردّش جایز است یا خیر؟ و بر فرض جواز، دوباره می تواند قبول کند یا خیر؟ و دیگر آن که آیا ثلث مایملك المتوفی متوفی است یا نه؟ و بر فرض این که ثلث حق میّت باشد، در مصرف صرف بشود؟

(ج)- بلی این کلام ظاهر در وصیت است، لکن دلالت بر اینکه ثلث صرف شود ندارد، همین قدر دلالت دارد که آنچه در آن ولایت متعارف است، نوعاً در باب تجهیز و مجالس فاتحه اموات، آن وصی انجام دهد؛ و اما در باب ردّ، احوط این است که همین پ_سر عم - به اذن حاکم شرع - امور متعارفه را انجام دهد، والله العالم.

ص:۲۳۳

۱- (س) قربانت شوم، حضور مبارک عرض شد شخصی مستطیع بوده، فوت شده و وصیت هم نکرده، بعضی از ورّاث حاضرند به استیجار و بعضی مانعند از این که از اصل مال برداشته شود برای استیجار حج فرمودید احدی از ورثه نمی توانند تصرف در متروکه او بنمایند تا استیجار حج میقاتی کنند، نیز بفرمائید کسانی که از ورثه حاضرند به استیجار حج، آن مبلغی که مکفی به استیجار حج میقاتی است از مالیه خود جائی گذارند تا کسی که محل اطمینان است پیدا شود، هرچند از این مقدمه چند سال بگذرد اشکالی بر آنها هست با سعی و کوشش آن ها در استیجار حج میقاتی؟ و در این صورت تص_رف آن ها در سهمی خود از متروکه جایز است یا خیر؟ و آن هائی که از ورثه چیزی حاضر نشدند برای استیجار حج میقاتی، آیا مشغول الذمه کسانی که حاضر به استیجار حج شدند هستند؟ مستدعی است جواب این مسئله را وضوحاً و مشروحاً مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال تا حج به عمل نیاید، تص_رف در متروکات مشکل است، و بعد از به عمل آوردن حج، ذمه دیگران مشغول نیست، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) هرگاه کسی مصالحه کند املاکی را به شخصی، و ضمن المصالحه شرط کند که بعد از فوتش مدت بیست سال مثلاً نماز و روزه از شخص متدیّنی برایش از مال خود استیجار کند، یا آن که وصیت کند به او که بعد از فوتم نماز و روزه از شخص متدیّنی استیجار کن که به نیابت من، آن شخص به جا آورد، آیا آن شخص می تواند خودش بعد از فوت او نماز و روزه به نیابت آن میت به

۱- عمل آورد و استیجار از غیری نکند یا آن که روزه را خودش بگیرد و نماز را استیجارکند یا خیر؟

(ج)- ظاهراً هر دو را بتواند خود به جای آورد، اگر اماره در بین نباشد که موصی مقصودش غیروصیّ بوده، هرچند بهتر ترک آن است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) هل یجوز نقل الجنایز الی المشاهد المشرفه ام لا و علی فرض الجواز لابد من وصیه المیت بذلک ام یجوز مطلقا؟

(ج)- الاحوط الترک مع عدم الوصیه و استلزام النقل هتک احترام المیت.(۱)

۳- (س) هرگاه زید وصیت کند و تعیین وصی نماید به این نحو که عمرو و بکر وصی من هستند آیا مقتضای آن تشریک در وصیت است که باید هر دو معاً امر را انجام دهند یا هر کدام حق استقلال دارد؟

(ج)- ظاهر عدم استقلال هر یک است(۲)

۴- (س) بر فرض لزوم معیت اگر یکی از آن دو کاری را انجام دهد بعد به آن دیگری خبر از کرده خود بدهد و او را ضی شود آیا این عمل عمل به معیت و تشریک حساب می شود یا نه؟

(ج)- ظاهر امضاء دیگری مجزی است.(۳)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۷.
۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۳۰.
۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۳۰.

۱- (س) زیـد وصـیتی نموده و به ازاء ثلثیه خود املاـکی را تـا مـدت سـی سـال حبس که در مـدت مرقومه سـال به سال منافع املاک مسـطوره را به مصارفی از اعمال خیریه و مبرات معینه برساننـد و چهار نفر از اولاد ذکور خود را وصـی و آقائی را ناظر قرار داده و معین نموده و در ورقه وصـیت نامه این عبارت مسـطوره است که بعد از سی سال عین املاک بین اولاد ذکور علی السویه تقسـیم شود و فعلًا مدت منقضـی و سـی سال تمام شده و سه نفرا ز اوصـیاء اربعه که تماماً اولاد ذکور موصی بودند در بین مـدت مرقومه فوت و یک نفر از اوصـیاء باقی است آیا املاک ثلثیه محبوسه در مـدت مسـطوره تماماً راجع به آن یک نفر وصی باقی مانده است و ورثه آن سه نفر دیگر حقی ندارند یا اینکه رأی مبارک ت_شریک است.(۱)

(ج)- جواب در کتاب خطی نیست.

۲- (س) صـیغه به فارسـی در متعه چه صـورت دارد؟ بر فرض جـواز و عـدم جواز یـک نفر می توانـد هم قبول و ایجـاب یعنی وکیل شود بخواند یا خیر؟

(ج)- عربیت ایجاب و قبول و کذا تعدد موجبی و قابل احوط است.(۲)

(س) حجهالاسـلاما و ملجأ الاناما مروج الاحکاما زنی در خانه مال موروثی و متصـرفی دارد از قبیل وجه نقد و ملک و عمارت و اثاث البیت و غیرها و این زن وصیت می کند که وصی او بعد از فوت او بعض این مال را به

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۶۱.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۸۱ (شبیه این سوال در صفحه ۵۵ گذشت).

۱- مصارف معلومه برسانـد و بقیه مال را به اطلاع و تصـدیق شوهرش از روی صورت مفصـلاً معلوم می نمایـد و شوهرش هم وصـیت نامه و صورت باقی مال را مهر و امضاء می نماید آیا امضاء شوهر این زن وصیت نامه و صورت باقی مال را دلیل است بر مالک بودن زن این مال را یا دلیل نیستند مستدعی است جواب مسئله را مرقوم و مزین فرمایید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم ظاهراً امضاء شوهر تصدیق به مالکیت زوجه است علاوه بر فرضـی که شده که اموال در تصـرف زوجه بوده والله العالم حرره الاحقر عبدالکریم الحائری(۱)

۲- (س) شـخص وصـی به جهت خود معین کرده و حجی هم وصـیت کرده که همین وصـی به عمـل آورد ورّاث که مـال در تصـرف ایشان است یقین دارنـد که اگر مال را به تصـرف وصـی بدهنـد به مکه نخواهـد رفت و چون فقیر است بعد از تفریط کردن مال دوباره پس گرفتن ممکن نیست آیا مال را به تصـرف همین وصـی بدهنـد یا خیر و اگر بخواهنـد اجیر دیگر بگیرند اذن حاکم شرع لازم است یا خیر؟

(ج)- ورّاث نمی توانند اجیر بگیرد منتهای امر این است که در مفروض سوال رجوع به حاکم شرعی شود و الله الهادی.(۲)

ص:۲۳۷

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۸۲.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۹۸.

۱- (س) شخصی در زمانی که اجرت متعارفی صوم و صلوه سالی بیست و پنج قران بوده باشد وصیت می کند که مثلاً ده سال صوم و صلوه برای او استیجار کنند به همان اجرت بعد از فوت او اجرت متعارفی یکسال صوم و صلوه ده تومان می شود تکلیف وصی چیست و گاه باشد مالی را که وصیت کرده وفای به اجرت حالیه نکنند؟

(ج)- هرگاه اشتغال ذمه موصی به آن مقدار صوم و صلوه ثابت باشد شرعاً اگر چه به اقرار صریح خود موصی یا ظاهر عبارت وصیتی باشد باید تمام استیجار شود ولو از اصل مال و همچنین هرگاه ثلث وافی باشد ولو اشتغال ثابت نشود به نحو مزبور بلکه ولو معلوم باشد که از باب احتیاط کرده بلی در فرض عدم ثبوت اشتغال هرگاه معلوم باشد که غرض موصی صرف این مقدار مال بوده در عبارت نه تحصیل این مقدار عبادت علی کل حال نباید زیاده بر آن مال صرف شود والله العالم.(۱)

۲- (س) موصی نفی طلب زید را می نماید بفرمایید وصی از روی نوشته جات دفاتر می تواند به علم خودش عمل نماید یا خیر؟

(ج)- جواب ندارد.

(س) چند نفر طلب کار معین دارد و وصیت به عبادت و وجوهات نموده و شخصی هم ادعای طلب می نماید تا ثبوت شخص مدعی نشده وصی

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۵.

۱- می تواند ترکه موصی را به طلب کار معین بدهد یا خیر و در صورت قروض سهمین حج و وصیت به عبادت و وجوهات و عدم کفایت ترکه تکلیف را معلوم فرمایید.

(ج)- در مفروض سوال هرگاه ورثه مدعی نمی شود و نزاع نمی کنند از ترکه دین را دائن را می دهد و از جمله دیون خمس و زکات و مظالم و حج هرگاه وصیت نموده باشد و صوم و صلاه هرگاه وصیت کرده احوط این است که در عداد دیون افتاده شود و هرگاه کافی نباشد توزیع شود بر اهم بر حسب نسبت و هم چنین است حکم در صورتی که طلب کار بر حسب قانون شرع که مقرر است در دعوی بر میت ثابت نماید و هرگاه ثابت نشد و ورثه هم در دیون نیست که وصی علم دارد مزاحمت دارند وصی نسبت به ثلثی که به دست او می آید به تمام دیون که ذکر شد حسب نسبت توزیع نماید والله العالم.(۱)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۹۹.

كتاب النّذر و العهد

ص:۲۴۰

کتاب النّذر و العهد

۱- (س) انعقاد نذر زن در مال خود موقوف به اجازه شوهر است یا خیر؟

(ج)- احوط ترک نـذر است بـدون اذن زوج، و بر فرض شـدن چنین نـذری، اولی بلکه احوط این است که زوج امضاء کنـد، والله العالم.

۲- (س) شخصـی در مجلسـی می گویـد که خداونـدا اگر فلاـن طور شـد، فلاـن طور خرج نمـایم، به زبان ترکی، نه انشاء آن معلوم است نه اخبار آن، و صـیغه علا حدّه به لفظ عربی و فارسی هم خوانده نمی شود و چند سالی هم به این طور نذر وفا می کند؛ آیا با این کلمات، نذر منعقد می شود که واجب الوفاء بوده باشد یا نه؟

(ج)- این عبارت ظاهر در عهد است و در عهد لفظ خاصی و صیغه خاصه معتبر نیست؛ پس مخالفت جایز نیست، والله العالم.

(س) اگر کسـی وجهی نـذر نموده باشـد برای حض_رت ابوالفضل العباس سـلام الله علیه، در بلـد خود می تواند به مسـتحقّی بدهد؟ یا در وجوه برّ

ص:۲۴۱

۱- صرف نماید؟ یا این که در کربلا - در روضه مقدسه حضـرت سلام الله علیه - باید برساند؟

(ج)- هرگاه مصـرف مخصوص از مصارف آن حضـرت در نظر نداشته، به زوّار فقیر او بدهد و صرف در روضه خوانی آن حضـرت هم دور نیست جایز باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) چه می فرمائید در این مسئله که شخص با خدا عهد می کند که نمازهای یومیّه را از اوّل وقت تأخیر نیندازد و اگر تأخیر شد، در ازاء هر نمازی ده شاهی به فقیر بدهد و صیغه را بدین قسم اداء کرده است: عاهدت الله کذا؛ اوّلا چه می فرمائید در اول وقت که آیا اول زمان وجوب نماز است که تعیین آن مشکل است، یا اول وقت عرفی است؟ در صورتی که آن شخص قاصد اول وقت شرعی نبوده.

ثانیاً این عهد را پدر می تواند به هم بزند یا نه؟

ثالثاً اگر نماز را در آن موقع نخواند و به فقیر هم چیزی نداد، کفاره حنث مکرّر می شود یا نه؟ تمنّی می شود جواب را مشروحاً مرقوم داشته.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اول وقت محمول بر عرفی است و پدر هم نمیتواند عهد را بر هم بزند، بلی اگر نهی کند پدر از عمل بر وفق عهد، در این صورت در مورد نهی مخالفت عهد حرام نیست و کفّاره هم لازم نمیشود؛ و در باب ندادن ده شاهی باید عهدکننده نزد خود و خدا ملاحظه کند که اگر عهد کرده که نماز را تأخیر نیندازد در تأخیرش کفاره است و اگر عهد کرده که اگر تأخیر اندازد ده شاهی به فقیر بدهد، به ندادن آن کفاره لازم است و اگر هر دو را عهد

کرده، به این معنی که هم عهد کرده نماز را تأخیر نیندازد و هم عهد کرده که اگر تأخیر انداخت، ده شاهی بدهد؛ در مخالفت هر یک کفّاره است ولی مخالفت در دادن ده شاهی وقتی محقق میشود که زمانی برای دادن آن معین کرده باشد و در آن زمان ندهد و اگر به نحو اطلاق بوده، چنانچه ظاهر سئوال است، مخالفت آن وقتی محقق میشود که مظنّه به مردن خود حاصل شود و ندهد و اما در باب مکرّر شدن کفاره: پس چون ظاهر این عبارت که در ازاء هر نمازی ده شاهی بدهد، این است که عهدش بالنّسبه به هر نماز بوده و چنین عهدی در قوه عهدهای متعدده به عدد نمازها است؛ لهذا در مخالفت بالنّسبه به هر نماز، کفاره لازم میشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) نذر به فارسی عوامانه منعقد می شود یا نه؟

(ج)- بسمهتعالی، هرگاه گفته شود برای خدا، بلی و الّا حتی المقدر خوبست احتیاط شود.

(س) نذرهائی که عوام النّاس می کنند که در خاطر یا به زبان می آورند که اگر فلان مطلب من برآورده شود، گوسفندی برای حضـرت عباس یا یک دسته شمع در سقاخانه یا چیزهای دیگر برای ائمهEیا سادات و مثال این ها می گیرم، آیا بعد از انجام حاجت لازم است که ادا کنند اصلاً و اگر لازم است به همان ترتیب باید اداء شود یا آن که به وجه دیگری هم می شود؟ و چه بسا می شود که گوسفند اگر بگیرند، چندان دستگیری از مستحق نمی شود، ولی اگر پول او را به مستحق بدهند، کاملاً احتیاج او تا اندازه رفع می شود و این قبیل نذرها هم غالباً در موقع ترس، مثلاً خواب می بیند و می ترسد، نذر می کند

۱- و امثال این می باشد و فعلاً- شخصی است که از این قبیل نذرها زیاد بر ذمه دارد و غالب آن ها را نمی داند که به چه ترتیب و چه قدر و در چه مورد نذرکرده، یعنی فراموش کرده و فعلاً هم همه آن ها را یک دفعه نمی تواند ادا کند؛ آیا می تواند تدریجاً به مستحق پول بدهد به عوض آن چه که بر ذمّه اش هست یا نمی تواند؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اگر در نذر گفته شود: لله علیّ کذا مثلاً- یا کلام دیگر که به همین معنی باشد، لزومش معلوم نیست؛ پس در مورد سئوال، هرگاه چنین گفته نشده، حکم به لزوم مشکل است ولی احوط وفا به آن است، بلکه شاید در ترکش مع القدره بعضی خطرات باشد و بر تقدیر وفا منذور را تغییر ندهد؛ و در باب فراموشی از حیث عدد میتواند به قدر متیقّن اکتفا کند؛ و از حیث کیفیت، هرگاه قدر متیقّن در دست نباشد، مقتضای قاعده احتیاط است و درصورت عدم تمکّن، تدریجاً ادا کند، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) شخص قسم می خورد که فرضاً سیگار نکشد و قسم را چنین می خواند: والله که دیگر یا تا فلان مدت سیگار نمی کشم، آیا به همین عبارت صدق می کند که قسم منعقد شد یا خیر؟ و بر فرض انعقاد اگر تخلف نماید، کفاره اش چیست؟

(ج)- انعقاد یمین به لفظ جلاله کافی است و کفّاره تخلف یمین، عتق رقبه یا اطعام ده مسکین یا پوشانیدن ده مسکین و در صورت عجز از این سه امر، سه روز روزه است، والله العالم.

۱- (س) شخصی به روضه خوان نذریّه ی گوسفند گفته بدون تعیین گوسفند، بعد گوسفند را داده و آدم روضه خوان اخذ کرده به طریق معاطات، بدون صیغه از هبه و صلح؛ بعد ناذر مرده، اولاد صغار مانده، این گوسفند مال روضه خوان است یا نه؟

(ج)- مال روضه خوان است، والله العالم.

۲- (س) چنان چه شخص عهد نماید با خداوند عالم که مجاور با یکی از بقاع ائمهEاطهار باشد و مادر بگوید راضی نیستم، عهد به هم می خورد یا خیر؟

(ج)- ظاهراً در صورتیکه بر گردد به حقوق، اطاعت مادر لازم است و معاهده به هم میخورد، والله العالم.

۳- (س) زیدی نذر کرده است هر کس که مشرف بشود به عتبات عالیات، مبلغی به آن شخص بدهد و عمروی عازم عتبات عالیات شد و از ناذر مبلغ را گرفت و مسافت زیادی طی نمود، اتفاقاً راه مسدود شد، آیا عمرو - که وجه گرفته است - مدیون است یا نه، در صورتی که عمرو تمام وجه را خرج نموده است؟ و شخص ناذر بری الذمه شده یا نه؟

(ج)- در مفروض سئوال که همین وجه موجود نیست، ظاهراً عمرو اشتغال نداشته باشد ولی شخص ناذر معلوم نیست بری الذمه شده باشد، والله العالم.

(س) شخص نذر می کند به این عبارت که خدایا نذر کردم اگر پس_رم مثلاً مرضش خوب باشد، یک پیراهن مثلاً به فلان سیّد بدهم؛ آیا این نحو نذر که عوام الناس می کنند، بعد از حصول منذورش، واجب الوفاء است یا نه؟ و بر فرض ثانی آن پیراهن را - که به عنوان وفا به سیّد می دهد - آیا پوشیدن آن

۱- سیّد او را چه طور است، حلال است یا نه؟ ثم بر تقدیر بطلان همچو نذری، شخص عوام یک پیراهن یا چیز دیگر می آورد نزدیک سیّدی که آقا این را به تو نذر کرده ام، آیا این سیّد می تواند او را تصرف بکند یا بپوشد؟ و حال این که مظنون است به ظن قوی که عوام ها در مقام نذر، صیغه خاصه نذر را - که عبارت باشد از لله علی ان کان کذا لافعل کذا، یا از ترجمه او - نمی گویند، آیا حمل به صحت بکند یا نه؟

(ج)- این عبارت ظاهر در عهد است و وفا به آن لازم است و برای سیّد هم تصــرف جائز و هم چنین در موارد دیگر که احتمال بطلان باشد، تصــرف جائز است، مگر اینکه اطمینان به بطلان حاصل شود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) کسی به فقیر غیرسیّد چیزی می دهد به قصد ما فی الذّمه از کفّارات یا ردّ مظالم و نذورات، آیا صحیح است و بری الذمه می شود یا نه؟

(ج)- جائز است قصد کند هر کدام که اول بر ذمّه اش آمده، اداء آن شود. ظم - طبا و ع.

(س) حجه الاسلاما! شخصی نذر کرد که نماز معین را اگر اعاده نماید، مبلغ بیست تومان به شخص معین زید بدهد و بعد نماز معین را اتیان نمود و رافع تکلیف به نظرش نیامد، اعاده نمود و بیست تومان را نداد تا این که زید مرحوم شد؛ آیا حالا این بیست تومان را مدیون به زید است و تعلق به ورثه می گیرد؟ یا این که ناذر باید کفاره حنث نذر بدهد و فرض مالک شدن زید بیست تومان را اگر ناذر - بعد از فوت زید - عالم باشد، به اشتغال ذمه زید به

۱- مظالم و غیره، آیا ناذر می توانـد - به اذن حاکم شـرع - از قبل زیـد به دیون مظالمی زیـد بدهد یا خیر؟ و هرگاه خود ناذر فقیر شرعی باشد، آیا حاکم شرع می تواند - از بابت مظالم ذمه زید - به خود ناذر بدهد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اگر متعلق نذرش دادن فلان مبلغ به زید بوده است، چنانچه مفاد عبارت متن است، بعد از مُردن زیـد به ورثه تعلق نـدارد؛ و امّـا کفّاره حنث در صورتی است که نـذرش مقیـد باشـد به فور عرفی یا آن که اگر هم مطلق بوده است، با ظنّ ضـیق مسامحه کرده است در اداء، و الّا کفاره هم معلوم نیست هر چند احوط است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) ناذر به این طریق نـذر نموده: اگر فلان کار را مرتکب شوم، وجه معیّنی به فقیر بـدهم؛ صـیغه نـذر هم صـحیحاً قرائت نموده و قصدش علی سبیل التّخییر واحد الامرین بوده که مراد یا ترک الفعل یا ارتکاب، با دادن منذور مقصود از همچه نذری داشـتن عـذر و مـانع بودن برای دفاع، مثل این که وثوق و اطمینان به شـخص معین نـدارد و نمی خواهـد با او طرف عقـد واقع شود، یـا آن که او را اجیر کنـد برای عبـادت که مخیّر باشـد به مخـالفت در حـال الجـاء و اضـطرار، با حصول اطمینان به همان شخص این دسـتور را از کسـی که محـل اعتمـاد بود اخـذ کرده، رجحان نـذر را هم مراعات احتیاط دانسـته، آیا همچه نـذری صحیح و نقض و حلّ آن موجب کفاره است یا خیر؟

(ج)- ظـاهر این عبـارت صـدر، تعلق نـذر است به دادن وجه در صورت ارتکاب، و ظاهراً این نـذر صـحیح و حنث آن موجب کفاره است و اگر ناذر قاطع است که نـذر بر احـد الامرین است نیز بعید نیست صـحت نذر و لزوم کفاره، مگر آن که در یک مورد ترک عمل و اعطاء رحجان نداشته باشد.

ص:۲۴۷

۱- (س) شخص نذر کرده که همه ساله مال معینی در روز معینی خرج حضرت سیدالشهداء ارواحنا الفداء نماید و به نذر خود عمل می کرد و لیکن یک سال یا علی حده مخالفت نذر کرد که کفاره بدهد و طریق دیگر معمول بدارد یا آنکه فراهم نشد و ترک شد آیا این نذر بهم خورد و باطل شد و ذمه این شخص بری است یا آنکه در سال آینده باید وفا به نذر خود نماید؟

(ج)- ظاهراً در سالهای بعد هم باید وفا کند از جهت اینکه ظاهر این نحو نذر این است که در قوت نذرهای متعدده باشد بعدد سالها(۱)

۲- (س) در دهستان مرسوم است بعضی پارچها نذر می کنند به عَلَم بند نمایند آیا فروختن آنها و مصرف نمودن به عزاداری یا به لوازمات عزاخانه جایز است یا نه ثانیاً از قرار مسموع از بعضی فضلاء گویا حضرت مستطابعالی جایز نمی دانید عدول از رأی مرحوم سید طاب ثراه آیا مطلب از قرار مسموع است یا نه؟

(ج)- در مسئله پارچهای معلقه به علم در موردی که زیاد بشود و محتاج به تزیین او نباشد فروختن و صرف در عزاداری انشاءاله اشکالی ندارد. در مسئله بقای بر تقلید سید و غیر ایشان جایز است و عدول به حی کردن هم با اعلمیت جایز است ولی در صورت عدم علم به اعلمیّت حی احوط ترک عدول است و الله العالم الاحقر عبدالکریم الحائری.(۲)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۹۸.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۰۴.

کتاب الهبه

۱- (س) هرگاه زید مباشر مریض باشد و در همان مرض مریض بمیرد، حال زید بگوید که مریض فلان چیز را به من بخشیده و داده است در عوض زحمات مباشرت، و عدالت او محرز نباشد یا معلوم الفسق باشد، لکن اطمینان به قولش حاصل شود و ظاهرالصّدق باشد، چه باید کرد؟

(ج)- اگر مدّعیٰ به مقبوض مدّعی نشده قبل از موت مریض، بخشش باطل شده و اگر مقبوض شده، مدعی بخشش باید اثبات کند، بلی اگر وارث اطمینان حاصل نمود به صدق دعوی مدعی، باید مزاحمت نکند او را.

۲- (س) در شب زفاف که مرد به عیال خودش یعنی به عروس پولی می دهد یا طلائی می دهد مسکوک یا غیر مسکوک و هکذا اقارب مرد به عروس - حسب رسم این جائی ها دست بوسی می دهد از طلا یا غیرطلا، مثل پارچه و غیر ذلک، آیا آن ها مال عروس می شود و یا این که مرد در هر موقع می تواند این ها را بگیرد؟ و هکذا بعضی از جهازیّه که در خانه مرد کهنه می شود یا می شکند یا مفقود می شود، از مرد محسوب می شود یا از زن؟

ص:۲۴۹

(ج)- بسـمهتعالی، در تعارفات مرسومه، هرگاه بناء اهل آن محل بر این است که میدهند که مال عروس باشد، کسی دیگر حق ندارد؛ و در جهیزیّه، آن چه خود مالک تلف کرده و یا به اذن او در تص_رفات و اتلاف مجانی اتلاف شده و یا خودش تلف شده ولو در دست زوج با اذن مالک، کسـی ضامن نیست، و الّا هر کس کرده یا بدون اذن مالک اثبات ید بر او نموده، ضامن است و چنانچه اختلافی در امور مذکوره در بین باشد، مرافعه میخواهد، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) اگر شخصـی ملک مشاع را به کسـی ببخشد، متّهب موهوب مشاع را بدون اذن شرکاء واهب قبض نماید، هبه صحیح است یا فاسد؟

(ج)- بسمهتعالی، هرگاه واهب موهوب را تخلیه کند و واگذارد به متّهب در آنچه تخلیه در اقباض و قبض آن کافی است مثل باغ و خانه، قطعاً هبه صـحیح شـده است و در آنچه تخلیه کافی نباشـد هرگاه متهب مسـتولی بر آن شـد و تص_رف نمود ولو بیاذن شرکاء، اظهر کفایت و صحت است و اولی رعایت احتیاط است.

۲- (س) حجه الاسلاما! در میان مردم مرسوم است که از وقت خواستگاری دختر تا شب زفاف، اشیاء نقره و طلا - هر کسی به حسب فراخور حـال خود - به خـانه عروس می فرسـتد و از شب زفاف البسه فاخره - به حسب رواج خودشان، از برای تزیین و آرایش عروس - از طرف داماد برده می شود، پس در صورت مرقوم اگر ضـعیفه بمیرد، اشیاء و البسه مزبوره بر ملک شوهرش باقی است یا این که از مخلّفات ارث محسوب می شود؟ بیّنوا.

ص:۲۵۰

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در صورتیکه معلوم باشد به عنوان تملیک نبوده و عین آنها باقی باشد و تلف نشده باشد، به ملک مالک اولی آنها باقی است و در صورتیکه به عنوان تملیک باشد، احتیاط این است که شوهر رجوع نکند و ملک زوجه بداند.

۱- (س) زیدی مقداری از اموال خود را هبه نموده با به اخوی زادگان ابی خود (پسرعموها) لکن به قبض آنها نداده تا سه سال بعد مرحوم شده با آنکه مال موهوب در ید واهب بوده واهب مرحم آیا مال موهوب غیر مقبوض موهوب له بعد از فوت واهب مال وراث است یا موهوب له آنچه حکم الله است به خط شریف مزین فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم در مفروض سوال که عنوان بوده چنانچه قبض واقع نشده هبه باطل است در صورت نزاع مرجع تشخیص حاکم شرع است. والله العالم.(۱)

ص:۲۵۱

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۲.

كتاب الغصب

ص:٢٥٢

۱- (س) حجه الاسلاما! ادام الله ظلّکم، شخصی غاصبی ملکی را غصب نموده و در ارض آن ملک قناتی حفر نموده که در فصل زمستان که - آب محل احتیاج نمی باشد در زراعات و باغات - آن آب داخل آب رودخانه شده و چند آبادی از آن آب استعمال در شرب و طهارت می نمایند و به حمّام ها می برند و اجتناب از آن آب مخلوط شاید غیر ممکن باشد و موجب حرج شدید، آیا استعمالات این مسلمین صحیح است یا فاسد؟ و مالکین هم به قسمی متفرق شده اند، یا صغارند که استرضا و استحلال از آن ها به دست نمی آید؟ مستدعی راه چاره ایم بر فرض عدم صحت استعمال شرعاً.

(ج)- هرگاه در مفروض سئوال حفر قنات نحوی شده باشد که منبع آب آن در اراضی غیرمغصوبه باشد و فقط همان مجری در ارض مغصوبه باشد، استعمال آن مانعی ندارد، در فرض سئوال که حفرکُن قنات خودش اعراض از آب کرده و در رودخانه سر داده و هم چنین است اگر یقین به این که منبع آب در ارض مغصوبه است نباشد و اما اگر معلوم باشد که منبع آب در ارض مغصوبه است، پس اگر

معلوم باشد که مالکین در این اوقات اعراض از آن دارند چنانچه سیره نوع مالکین اینگونه آب ها بر همین است، باز استعمال مانعی ندارد.

۱- (س) زمین خزانه حمام را به قدر یک ذرع یا زیاده به اَجر غصبی درست کرده اند و باقی زمین او به قدر شش ذرع یا زیاده مباح است؛ آیا شخص در زمین مباح آن خزینه غسل کند صحیح است یا خیر؟ و بر فرض اشکال، یک نفر قیمت آن اجرها را در ذمه خود بکشد که من این قیمت را به وصی صغار می رسانم، آیا مادامی که قیمت اجرها به دست وصی نرسیده، غسل صحیح است یا خیر؟

(ج)- در فرض آن که راجع به محل خزانه است، ظاهراً تصـرف است و غسل صحیح نیست و قیمت را به ذمه گرفتن فائده ندارد مگر بعد از تصحیح با ولیّ صغار، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) شخص مدیون مال مخلوط به حرام دارد که حلال آن کفایت دین می کند، آیا از این مال دین خود را بدهد بری الذمه می شود یا خیر؟ و حرمت تعلق بر مابقی دارد یا آن که از جمیع باید اجتناب کند؟ و بر فرض لزوم اجتناب و عدم تمیز حلال از حرام، تکلیف چه است؟

(ج)- در چنین مال تصـرف جایز نیست، بلکه اگر صاحب و مالک از حرام معلوم است ولو به علم اجمالی در عدد محصورین، باید با مالک دفع شبهه کند اولاً، بعد تصـرّف کند؛ و اگر معلوم نیست، احکام مال مخلوط به حرام - که خمس یا مظالم به آن تعلق میگیرد - در او جاری است، والله العالم.

۳- (س) مظالم العباد را به فقراء سادات می توان داد یا نه؟

ص:۲۵۴

(ج)- ظاهراً اشکالی نداشته باشد.

۱- (س) در ضمان قیمی آن چه لازم است، قیمت یوم التّلف است یا قیمت یوم الاداء؟

(ج)- ظاهراً قیمت یوم التّلف را باید بدهد.

۲- (س) بعضی اشخاص هستند که به عیال و اولاد و زنان کار می فرمایند؛ اگر کار نکنند، فحش و سب می کند بلکه زده کوب هم می کند؛ پس از جهت دفع اذیّت، کار و خدمت می کنند. آیا این امرکنندگان، ضامن اجرت عیالند یا نه؟ در خیال آمر چنین است که اگر خدمت او سنگین شود، ایشان بروند در جای دیگر و اگر بمانند این جوره کار و خدمت بفرماید، غیر از نفقه چیزی نمی دهد؛ در این صورت حکم چیست؟

(ج)- اگر حقیقه مجبور باشند و قصد تبرّع نداشته باشند، اجرت المثل را ضامنند و اجبار آنها - در غیر مقام استیفاء حقوق - جائز نیست.

(س) در خصوص این مسئله چه می فرمائید که در بلاد ما نوع مردم - قبل از تکلیف و بعد از تکلیف - در اموری که فی الجمله ذمه را مشغول به حق الناس می کند، مرتکب و مبتلا بودند و هستند، مثلاً از قبیل راه رفتن در زراعت و علف زار مردم که موجب اتلاف و تضییع آن است و صاحبش بالقطع راضی نیست و کذلک چهارپایان و مرغ خانگی در خانه و پشت بام و مزارع و علف زار مردم می روند، لابدّ اذیّت و نقصان می رساند کلی یا جزئی، مردم اصلاً - بر این گونه اذیّت و نقصان - راضی نیستند و هم چنین آبی که نوبت

ص:۲۵۵

۱- دیگری است می رونـد از زراعت و علـف زار صـاحب نـوبت، آب را برمی گردانـد طرف زراعت و علف زار و بـاغ خود؛ کـذلک وقت آبیـاری، برای بسـتن آب از طرفی به طرف دیگر، مبلغی از زمین مردم خاک برمی دارد و صاحب زمین اصـلاً و ابداً راضـی نیست و کذلک - در اوائل خریف قبل از افتادن برگ درختان - برگ های درختان مردم را برای چهار پایان خود می تکاننـد به ذریعه چوب درازی و در این میـان مبلغی از شـاخ های کوچک بر زمین ریخته می شود که نهایت مضـرّت دارد نسبت به خود درخت و هم نسبت به ثمره اش، و صاحبـانش به این نوع تکانـدن ابـداً راضـی نیسـتند و از آنجـائی که الانسان مـدنی بالطّبع است، در مقام مصادمه و مجامعه و امثال ذلک به حقوق خونی از یکدیگر فی الجمله مشغول ذمه بالقطع والیقین از خدش و ک_سر و قطع از انواع هستند و همچنین نسبت به حیوانات یکدیگر هم همین طورند و کذا وکذا و کذا و کذا، لا تُعَدُّ ولا تُحصـی، به این گونه از حقوق - علی نحو علم اجمالی - مشغول الذمه هستند و صاحبان این حقوق را هم نمی شناسند به هیچ نحوی، یا می شناسـند علی نحو اجمال نه تفصیلاً، اولاً احکام این ها را و ثانیاً طریق برائت ذمه این گونه مردم را مفصلاً تحریر بفرمائید؛ آیا در عنوان رد مظالم داخل می شود یا در عنوان دیگر؟ و آباء و اجداد این ها هم رفتار و کردارشان به همین منوال بوده، بلکه حالشـان بـدتر بودنـد در ابتلاء به حقوق الناس و مشغولیت این ها هم به حقوق مردم فی الجمله علم اجمالی دارنـد و متروکاتشان یـداً به یـد، نقلاً بعد نقل - نزد وارثشان که از همین اشخاصـند موجود است و حکم ایشان و طریق برائت ذمه ایشان را بیان فرمائید.

ص:۲۵۶

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، تلف نمودن زراعت غیر، بدون اذن صاحب، موجب ضمان است ولو به سبب راه رفتن؛ و اما ضرر زدن حیوانات اگر اتفاقی باشد، ضمان ندارد و اگر صاحب حیوان بداند که ضرر میرساند و جلوگیری ننماید، ضامن است؛ و بردن آب غیر هم موجب ضمان است و همچنین ضرر وارد آوردن به اشجار غیر، موجب ضمان است و هم چنین در حیوانات صدماتی که سبب نقصان مالی آنها میشوند، موجب ضمان است؛ و طریق ابراء ذمه از حقوق ناس، چنانچه صاحبان حقوق را تفصیلاً میشناسند، باید آنها را راضی نماید ولو به ردّ حقوق آنها و چنانچه تفصیلاً نمیشناسد و عاده بدون مشقّت میتوان تحصیل رضایت آنها را نماید ولو به اینکه قدر متیقّن از حقوق آنها را نزد آنها بگذارد و خود دانند با هم دیگر و چنانچه مشقّت عادیّه داشته باشد استرضاء آنها، یا اصلاً نشناسد، باید به عنوان صاحبش - به نحویکه شارع امر فرموده - به فقراء برساند و احوط آن است که به اذن حاکم شرع باشد؛ و اما راجع به حقوق آباء و اجداد، از طرف اینجانب وکیل هستید که به مقدار متیقّن از برای من قبول نمائید به عنوان مظالم و بعد منتقل به خودتان نمائید و چنانچه فقیر با فهمی باشد که ازشما قبول نماید و به شما رد نماید، با او قبض و اقباض نمائید.

۱- (س) تعریف رد مظالم و غایت او و معنی او و طریق اخراجش و مصـرفش و کیفیت صرفش را بیان فرمائید، ادام الله ظلّکم العالی.

(ج)- رد مظالم عبارت است از حقوق و اموال مردم عیناً و دیناً که صاحب آن معلوم نباشد و طریق اخراجش چنان است که مذکور شد و فائده اش اسقاط

تکلیف فعلی است، اگرچه احوط آن است که چنانچه صاحبش معلوم شود مطالبه نماید و به او رد نمایند، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) غاصب عین مغصوبه را یا عوض آن - به عنوان هبه و هدیه یا طریق دیگر - به مغصوب عنه بدهد، بری الذمه می شود یا نه؟

(ج)- بلی در صورت رد به غیر، عنوان بری الذمه میشود.

۲- (س) چیزی که محسوب به تالف است مثل اینکه لباس را به آب غصبی بشویند درست خشک نشده باشد مختصر رطوبت باشد حضرت حجهالاسلام می فرماید عیب ندارد نه نماز آیا این جور چیزها که محسوب به تالف باشد مضر نبودنش به نماز تقلیدی است یا نه؟

(ج)- مضر بودن به نماز یا نه تقلیدی است والله العالم.(۱)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۱۸.

کتاب اللقطه

۱- (س) شخص لقطه را تا چند ماه تعریف نمود، بعد فراموش کرد و چند ماهی جار نزد و پیش از سال به خاطرش آمد؛ آیا باید از سر گیرد یا نه؟ بلکه تتمّه را تعریف کند و بعد از یأس از صاحبش اگر یا بنده فقیر باشد، می تواند برای خودش بردارد یا نه؟

(ج)- هر وقت یأس حاصل شود، ظاهراً تعریف لازم نیست ولی معامله مجهول المالک نماید، اگر یک سال تعریف به نحو مقرر به عمل نیامد.

۲- (س) اگر کسی چیزی پیدا کند که قیمه او از یک درهم علاوه است و به دست چند نفر دیگر بدهد، آیا از برای آن چند نفرضمان است یا نه؟

(ج)- بلی هر کس ید بر او پیدا کرده ضامن است.

(س) لقطه که قابل تعریف نیست مثل قرآن و روپیه و امثال این ها و مثل نوط(۱) که علامت نداشته باشند که تعریف شوند، جایز است قصد تملک آن ها و

۱- [۱] . اسکناس.

۱- تص_رف آن ها یا خیر؟ و بر فرض عدم جواز، اذن بفرمائید که شخص یابنده - به عنوان صدقه از جانب صاحبش - تص_رف نماید یا به فقیر دیگر به عنوان صدقه بدهد و هرگاه شخص لقطه را ببنید و بداند که اگر برندارد مال مسلمان تلف می شود، در این صورت اگر برندارد، چیزی بر او هست یا نیست؟ و آیا یافتن چیزی - در حرم مطهر و رواق و مسجد و حمام - حکم لقطه را دارد یا مجهول المالك را؟ و اگر کسی برداشته باشد، تکلیفش چیست؟

(ج)- حکم به جواز تملک در امثال اشیاء مرقومه مشکل است، پس احوط اجراء احکام مجهول المالك است بر آن که در فرض یأس از پیدا شدن مالك، باید صدقه بدهد و برداشتن خودش هم از باب صدقه مشکل است، و برنداشتن لقطه هم موجب نیست چیزی را، در مقامی که شبهه شود که مالك گم کرده است تا لقطه باشد، یا خودش گذارده و فراموش نموده مثلاً تا مجهول المالك باشد؛ احتیاط شود به جمع احکام لقطه و مجهول المالك، والله العالم.

ص:۲۶۰

کتاب المفلس

۱- (س) مطالبه دین از مفلس حرام است یا خیر؟

(ج)- اگر غیر از مستثنیات دین مالی ندارد و به واسطه کسب و صنعت - لائق به حال او - هم قدرت بر اداء ندارد، مطالبه جائز نیست، والله العالم.

۲- (س) حد افلاس را بیان فرمائید.

(ج)- حد افلاس کمتر بودن دارائی است از دیون، ولی این حدّ کسی است که حاکم شرعی او را از مالش حجر میکند، با مطالبه طلبکارها و مطالبه از این جائز است تا مقدار دارائی و غیر از مستثنیات دین، والله العالم.

۳- (س) معامله نسیه نمودن و قرض دادن به مسلمان که فعلاً مفلس است و ظن بر قدرت اداء آن در سر وعده هم نیست؛ و معامله نکردن و قرض ندادن در صورت احتیاج برادر دینی مفلس، از احکام خمسه چه حکمی دارد؟

(ج)-این امور - از باب اعانت مؤمن بر امورش - مستحب است، بلی اگر حفظ نفس او توقف بر این امور داشته باشد، از باب مقدمه واجب واجب میشود، والله العالم.

ص:۲۶۱

۱- (س) شخص کلاه مالی ورشکسته شده و کرکی به وعده خریده و اکنون کلاه شده و اجل حلول نکرده، آیا صاحب آن کرک احقّ است از سایر دیّان در مفروض مسئله که قبل از حلول اجل استرجاع عین نماید یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهراً احقّیت صاحب عین در صورتی است که دین حلول کرده باشد، والله العالم.

ص:۲۶۲

کتاب البیع

۱- (س) حجهالاسلاما! چه می فرمائید در آن که زید ملکی را بیع شرط گذاشته است یا به عنوان صلح و یا به عنوان بیع و ملک را مالک نبوده، آیا پس از کشف فساد عمرو می تواند ادعای اجرت المثل بنماید یا خیر؟ دیگر آن که در این قبیل نوشتجات که به عنوان صلح یا فروش می نویسند، در هر صورت منافع ملک را اجاره می دهند در غیر آن صلح، منافع زمان را صلح به زید می نمایند و از قرار تومانی پنج شاهی یک عباسی حساب نموده به زید داده است به عنوان صلح یا به عنوان اجاره، و حال آن که آن ملک پنجاه تومان ندارد و عمرو منافع ملک را که پنجاه تومان باشد، اجاره می دهد به دویست و پنجاه تومان؛ آیا زید می تواند ادّعای غبن در این اجاره و صلح بنماید یا خیر؟

(ج۱) هرگاه کشف فساد شود، حق گرفتن اجرت از کسی که ملک در درست او بوده، ندارد.

(ج۲) دعوی غبن مشروط است بر این که در وقت معامله مغبون مُقْدِمْ نباشد، یعنی هرگاه با التفات خودش اقدام نموده، خیار غبن ندارد، حرّره الاحقر عبدالکریم الحائری.

ص:۲۶۳

۱- (س) حجه الاسلاما! در بعضی از نقاط معمول است گوسفند را دندان به دندان می دهند، به این معنی که زید ده رأس گوسفند سه ساله خود را به عمرو می دهد و بعد از پنج سال دیگر به عینه ده رأس گوسفند سه ساله به علاوه مقداری روغن در عوض می گیرد؛ آیا این معامله تحت چه عنوانی از عناوین شرعیه است؟ و به چه قسم باید اجرای صیغه نمود؟

(ج)- ممکن است که ده رأس گوسفند - به اوصاف مخصوصه و به سنّ مخصوص - از طرف مقابل بخرد به قیمت معیّنه مثلاً ده تومان و وجه ده تومان به او در مجلس تسلیم نماید؛ بعد از آن، این ده رأس گوسفند موجود را میفروشد به او به ده تومان و در ضمن یکی از این دو معامله شرط کنند که فلان مقدار روغن در رأس فلان موعد به او بدهد.

طریق دیگر که مقدار روغن یا چیز دیگر که میخواهند بگیرد، جزء مبیع سلم قراردهد، مثل این که ده رأس گوسفند به نحوی که ذکر شد به ضمیمهی سه من روغن موصوف بخرد به ده تومان و قرار دهد زمان تسلیم گوسفند رأس سه سال و زمان تسلیم روغن، سالی یک من. و وجه ده تومان که ثمن است در مجلس تسلیم نماید و ده رأس گوسفند موجود را به او بفروشد به نحوی که ذکر شد.

(س) در بعضی بلاد معامله می نمایند به تفصیلی که ذیلاً عرض می شود؛ شخصی محتاج پول می شود می رود نزد اشخاص پولدار، می گوید: از شما پول می خواهم قرض نمایم. می گوید: چه عیب دارد، سندی بنویس از قرار ده و سه، بیع به شرط هم بده. و رسم این است که هر قدر پول می گیرد دو برابر آن به قیمت عادله بیع به شرط می دهد، پس آن شخص می رود و مال معیّنی از اموال

۱- خود - که فرضاً صد تومان ارزش داشته باشد - می فروشد به بیع خیاری به پنجاه تومان که تا به موعد معیّنی اگر این پول را ردّ نمود، مختار بر فسخ باشد، و الّا فلا؛ پس از آن بایع از مشتری مبیع را اجاره می کند از قرار ده و سه که در اول قرار دادند و حال آن که مبیع قابل این مقدار از اجاره نیست یا هیچ اجاره ندارد قصد جدّی و واقعی بایع مسلم است که اگر پول بدهند به او بدون بیع شرطی، ملك خود را نمی فروشد؛ چنان چه مسلم است اگر یقین داشته باشد که در رأس موعد قدرت بر تأدیه ثمن نداشته باشد، مشتری مبیع را تصرف می نماید، ملك خود را فعلاً به نصف قیمت نمی فروشد به بیع خیاری، بلکه اگر ناچار باشد به بیع قطعی جزمی، به تمام قیمت می فروشد؛ حاصل آن که این عمل را برای پول قرض دادن و قرض کردن و فرع دادن و فرع گرفتن واقع می سازند؛ آیا این معاملات صحیح است و وجهی که مشتری به عنوان اجاره می گیرد به این کیفیت، برای او حلال است یا حرام؟ و آن چه که زائد از پول می گیرد، داخل در عنوان و ربا است یا خیر؟ مستدعی است حکم مسئله را مرقوم فرمائید و فتوای مرحوم سید رحمه الله علیه را هم - به علاوه از فتوای خود - مرقوم فرمائید. ادام الله ایّام افاضاتکم العالی.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اگر قصد جدّی حاصل شود در بیع شرطی و طرف مقابل جدّاً قبول نماید، عیب ندارد، بایع مالك ثمن میشود و مشتری هم مالك عین و مال الاجاره آن عین میشود، اگر دارای منافعی باشد که قابل تعلّق اجاره بشود؛ و اگر ندارد، باید زائد را به مصالحه علاحدّه مستحق شود و حصول قصد جدّی ممکن است، چنانچه انسان گاهی به دواعی عقلائیّه ملجأ میشود که ملکش را به کمتر از قیمت بفروشد، بلی هرگاه قصد جدّی ندارد و بیع شرط

مجرّد صورت بلاقصد است، بیع باطل و زیادی ربا، و محرّم است، بلکه تصـرف در وجه مأخوذ هم وجه شرعی ندارد، والله العالم، حرّره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) شخصی ملک خود را به سه نفر - مثلاً- علی نحو الاشراک - بفروخته و این سه نفر چون خیار مجلس داشتند، لذا یکی از ایشان فسخ نموده، در این صورت بایع هم - مِن باب تبعّض صفقه - خیار فسخ دارد یا نه؟

(ج)- فی ثبوت الخیار لکلّ واحد من المشترین بالنّسبه الی حصّیته اشکال و علیه لایبقی مورد لما سئل عنه، نعم لوقیل: بثبوته لکل واحد کما ذکر؛ فالظاهر ثبوت خیار التبعض للبایع، والله العالم.

۲- (س) در بیع شرط های معمولی بلد ما که خیار فسخ بایع را مـشروط به رد مثل ثمن می نمایند، اگر بایع مقداری از ثمن به مشتری رد نماید، در این صورت آیا بیع کلاً- او بعضاً منفسخ و بایع مسلط بر فسخ می باشد یا نه؟ اجرکم عندالله و عند حججه الکرام، علیهم افضل الصلوات والسلام.

(ج)- الخیار علی حسب ما یشترط انه مع تعیین الکیفیّه و مع الاطلاق فالظاهر توقّفه علی رد تمام المثل، والله العالم بحقایق الاحکام.

(س) بسم الله الرحمن الرحیم، محضر مبارک حضـرت آیه الله - متع الله المسلمین بطول بقائه مع الاحترام - تصدیع می دهد مسئله جواز اقاله از ورثه متبایعین محل احتیاج شد و اشکالاتی که تصوّر می شود، ذیلا به حضور مبارک عرضه می دارد. مستدعی است جواب مرقوم فرموده که رفع اشکال بشود انشاءالله، بعد از این که از مذهب امامیّه معلومست که اقاله فسخ است نه بیع،

لابد برخلاف قاعده و ثبوت او محتاج به دلیل است، چرا که ادلّه لزوم بیع یا صلح، مقتضی ترتیب اثر به لوازم شرعی معامله و ملزم بودن متبایعین است به لوازم بیع، لکن مع ذلک به ادلّه تشریع اقاله و اخبار وارده، مشروع بودن بلکه استحباب او فی الجمله ثابت و قدر متیقن از ادلّه تشریع ثبوت اقاله است برای طرفین معامله از بایع و مشتری و اطلاقی در ادلّه و اخبار به نظر نمی رسد که بتوان به اطلاق آن ها تمسّک شود، زیرا که اخبار وارده از انّما مسلم اقال مسلماً ندامهً اقال الله عثرته یوم القیمه، واضح است؛ در بیان تشریع و رجحان اقاله است و عموم و اطلاقی نخواهد داشت، دلیل هم بالخصوص به نظر نرسیده که بتوان به آن دلیل تمسک نمود و تعدّی به وارث شود و از فقها رحمه الله علیهم کسی که متعرض مسئله است، علامه در تذکره و صاحب جواهر و صاحب مفتاح الکرامه رحمه الله علیهم است، قال العلّامه فی التذکره: «و یجوز للورثه الاقاله بعد موت المتبایعین» انتهی و صاحب مفتاح الکرامه فقط بذکر کلام علّامه - بدون اظهار عقیده از رد یا تصویب - اکتفا فرموده و قال صاحب الجواهر: «فهی ای الاقاله عندنا فسخ فی حقّ المتعاقدین، او ورثهما، بناء علی قیامهم مقامهما فی ذلک، کما صرح به فی التذکره». انتهی و غیر از مذکورین دیگری را از فقها ندیدم که متعرض مسئله باشد، این ها هم به صرف بیان عقیده اکتفاء فرموده اند، دلیلی ذکر نکرده اند و این که در جواهر فرموده: بناءً علی قیامهم مقامهما فی ذلک، نتوانستیم معلوم کنیم کدام دلیل عموماً وارث را قائم مقام مورّث می کند تا به عموم او تمسّک کنیم در مسئله، و مسلماً دلیلی خاص که در این مورد - وارث قائم مقام مورّث باشد - نرسیده و اگر مقصود اطلاق

۱- و عموم ادلّه تش_ریع است، چگونه بتوانیم استفاده عموم یا اطلاق نمائیم و یا ظهور کامل اخبار به این که فقط در مقام رجحان و تشریع اقاله هستند و نظری ابداً به موارد و مصادیق ندارند، کما این که فقها در نظائر مسئله به شرح معروض ملتزم هستند، مثلاً در باب وصیّت بنا بر این که قبول شرط باشد در وصیّت، در موردی که موصی له فوت شود قبل القبول، محل خلاف آن ها است که آیا وارث موصی له قائم مقام او هستند در قبول یا خیر؟ و اکثر محققین معترف هستند که مقتضی قاعده عدم قیام وارث است مقام مورث در قبول در مسئله مفروضه و هر کس قائل است به قیام وارث مقام موصی له در قبول به ملاحظه اخبار صحیحه وارده درخصوص مسئله است، مثل صحیحه محمد بن مسلم و غیره و از جمله مرحوم سیّد است در عروهالوثقی در کتاب وصیّت در مسئله معروضه و غیر او کما لا یخفی علی من راجع بکلماتهم، به هر حال دلیلی که دلالت بر قیام وارث مقام متبایعین در اقاله داشته باشد، مسبوق نشدیم و اطلاق و عمومی هم در ادلّه خود اقاله نفهمیدیم، مستدعی از مقام مقدس حض_رت آیهالله دام ظله العالی آن که آن چه را به نظر مبارک دلیل است ذکر فرمائید، انشاءالله.

(م دیگر) که محل احتیاج است آن که شخصی اموال خود را صلح می نماید به ولد صغیر خود، به مال الصّلح معیّن موهوبی و شرط می نماید بر او شرطی و مخارجی را که معین کرده و نیز شرط می نماید که آن ولد که مصالح له است، اگر قبل از پانزده سال فوت شد، یک نفری را که معین نموده، آن اموال را به م_صرف خیرات و مبرّات برای مصالح له برساند آیا این شرط صحیح است یا

خیر؟ و هر کدام از صحّت یا بطلان را که به نظر مبارک می رسد، با اشاره به دلیل مرقوم فرمائید، انشاءالله.

(م ثـالثه) شخصـی صـلح می نمایـد اموال خود را به دیگری و شـرط می نمایـد مـادام الحیوه ولو برسـد به ده سـال، مثلاً اختیار هرگونه ت_صـرّفی در اموال داشـته باشد؛ آیا این شـرط صحیح است یا خیر؟ و بر فرض صحت، اگر مصالح حسب ال_شرط تص_رف ناقلانه نمود و مقداری از مصالح عنه را فروختند، می تواند در ثمن مصالح عنه ت_صرّف نماید یا آن که ثمن مال مصالح له است که به موجب صلح مبیع به او انتقال یافته، نهایت حسب ال_شرط مصالح می تواند مال او را بفروشد، با این که این شـرط بر فرض صـحت در تص_رف ناقلانه موجب سـلطنت مصالـح است؟ بر این که مصالح عنه را به خود منتقل نماید و بفروشد که ثمن مال خود او بشود، در هر حال مقصود مصالح از اشتراط این شرط آن است که هر زمان که مقداری از مصالح عنه را بفروشـد، برای خود معامله کنـد و ثمن را برای خودش اخذ کند و نیز مرقوم فرمائید که رأی مبارک حض_رت آیه الله چه چیز است؟ مفسد می دانید یا خیر؟

(ج م ۱) بسـم الله الرحمـن الرحیـم، انتقـال اقـاله بـه وارث به نظر حقیر هم وجهی نـدارد، به جهت آنکه آنچه از مـورث منتقل میشود به وارث، یـا مال است یا حق قابل انتقال، و عـدم دخول اقاله در موضوع مال واضـح است و امّا در موضوع حقّ به جهت آنکه دلیـل اقـاله هر چنـد اطلاق برای او قائل باشـیم؛ چنانچه از روی اطلاق او در همه عقود میگوئیم، الا ماخرج بالـدّلیل، ولی موضوعاً تقوّم به خود متعاقدین دارد و کسی که از طرفیّت قرارداد خارج است، عنوان اقاله در

حق او صادق نیست تا به اطلاق حکم متمسک شویم، پس ادلّه متعدی استحباب عملی است که خاص متعاقدین است، پس اطلاق آن مقتضی است که این استحباب در هر عقدی نسبت به متعاقدین باشد دخلی به شخص خارج از طرف عقد ندارد، پس به وارث رسیدن بیوجه است، والله العالم.

(ج م ۲) صحت شرط مزبور به نظر حقیر مانعی ندارد، چون بر حسب شرط اول صغیر را ولی متعهد کرده است که فلان مقدار از مال خود را صرف در خیرات نماید و به مقتضای این، چنانچه قبل از عمل فوت شود، باید از ترکه او این اعمال بشود، و بر حسب شرط ثانی باید متصدی این اعمال از ترکه صغیر زیدی باشد و زید هرچند ملزم نیست از طرف این شرط ولی هرگاه قصدی کند از طرف ورثه صغیر مانعی ندارد، بلی اگر شرط کند که مصالح عنه منتقل به زید شود کلًا او بعضاً یا شرط کند در تمام مال تصرف کند و حال آنکه آنچه شرط شده بر صغیر از خیرات، بعض از آن اموال کافی باشد، این نحو از شروط نافذ نیست، چون مخالف شرع است، والله العالم.

(ج م۳) شرط اختیار مطلق در مال مصالح عنه اگر راجع به سلب اختیار مصالح له باشد مطلقاً، این شرط فاسد است بلکه منافی با صحّت اصل مصالحه هم هست، به جهت آنکه منافی با مالکیّت طرف مقابل است و برگشت آن به تناقض در انشاء است و از این جهت صلح فاسد میشود، هر چند شرط فاسد را در جاهای دیگر مفسد ندانیم و نظیر این است و بیع به شرط عدم ملکیّت یا به شرط عدم سلطنت که از لوازم لاینفک مالکیّت است و اگر راجع باشتراط وکالت مطلقه از طرف مصالح له (باشد)، ظاهراً مانعی ندارد، ولی در لزوم شرط

وکالت کلیه در ضمن عقد لازم، نظر و اشکال است و در هر صورت ظاهر عبارت مسطوره در متن نحو اول است، والله العالم.

و اما شرط فاسد مفسد است یا نه؟ به نظر حقیر مفسد نیست مگر آنکه موجب عیب دیگری در اصل عقد باشد، مثل منافات با مقتضای عرفی عقد یا مثل شرط مجهول در ضمن عقد بیع که موجب عرر در اصل بیع شود و وجه آنکه مفسد نیست، این است که ما وقع علیه العقد عرفاً مباین نیست با موجود، مثل اوصاف مذکوره در مبیع که در واقع فقدان است، نهایت موجب حقی است برای مشروطه له که در حالیکه آن را استیفاء نمیتوان کرد، از برای او خیار ثابت میشود، والله العالم، حرّره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) چه می فرمائید بایع و مشتری معامله می نمایند، مشتری جنس را از بایع می خرد به وعده معین دو سه یوم بعد از معامله، مشتری فوت می شود و عین جنس بایع موجود است، چند نفر طلبکار هم دارد مشتری، آیا سایر طلبکارها حق غرماً دارند از این جنس موجودی بایع سهم ببرند یا خیر؟ دیگر این که معلوم می شود زمان معامله مشتری مفلس بوده است، در این صورت جنس موجود که از خود بایع است، باید غرماء شود بین طلبکارها یا مال خود بایع است؟

(ج)- هرگاه از متروك میّت مقدار وفاء به باقی دیون نمانده است، با باقی غرماء از آن عین باید به قدر حصّه ببرند و اگر متروك وافی باشد، ظاهراً بایع مقدم است بر دیگران نسبت به عین مال خودش، والله العالم.

۱- (س) زیـد اموال خود را منتقل نمود به پسـر خود و اختیار فسخ مباشـرت از برای خودش قرار می دهد تا ده سال، و زید در زمـان خیار، بعضـی از اموال منتقله را به بیع شـرط نزد عمروی می گـذارد، آیا تمام اموال فسـخ می شود یا همان ملکی که بیع گذاشـته و زید هم قرار داده که یک صد تومان جهت خودش پ_سرش مخارج نماید مجّاناً، در این صورت تکلیف چیست؟ یک صد تومان باید مخارج نماید یا نه؟ بیان فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اما اختیار فسخ عقد که از برای خود گذاشـته، معلوم نیست موجب صـحت فسخ بعض شود و بر فرض آنکه اختیار فسـخ در ابعاض هم برای خود گذاشـته باشد، خصوص ملکی که بیع شـرط گذارده، فسخ میشود و مابقی به حال خود باقی است، و اما شرط یک صد تومان خرج، هرگاه مصالح له بخواهد فسخ اصل عقد مصالحه را نماید، میتواند و بر او چیزی نیست، ولی اگر امضا باقی مصالحه را نموده است، بعید نیست ملزم باشد به وفاء به شرط، والله العالم.

۲- (س) در استرآبـاد معمول است که شـلتوک را برنجی می دهنـد، مثلاًـ یک خروار شـلتوک می دهنـد بیست من یا بیشتر بر حسب قرارداد برنج می گیرند و شـرط می کنند که برنج را باید در شـهری تحویل کنند با این که شـلتوک را در ده می دهند، این معامله ربوی است یا نه؟ اصلاحش چطور می شود؟

(ج)- در طرف ناقص چیزی ضمیمه نمایند، اشکالش رفع میشود.

(س) حجه الاسلاما! دو نفر معامله یا مبادله ملکی نمودند، به وصف بدون رؤیت و اسقاط خیارات در قباله ذکر نمودند، قبل از مشاهده یک طرف

۱- یا طرفین مقداری تصرف نموده، بعد از رؤیت کشف می شود تومانی پنج شش قران مغبون است، آیا این معامله صحیح است یا باطل؟ و مقدار غبن شرعاً چه مقدار است؟

(ج)- با اطمینان به واجدیّت صفات، اگر جمیع خیارات را اسقاط نمود، معامله صحیح و لازم است و مغبونیت در شرع حدی ندارد و منوط به نظر عرف است، والله العالم.

۲- (س) حجه الاسلاما! زید مالی را به عمرو به طور توصیف می فروشد یا مبادله می نماید، در صورت تخلف، عمرو حق فسخ دارد یا خیر؟ فسخ نزد حاکم شرع باید نمود یا پیش نفس خودش می تواند فسخ نماید؟ و خیار رؤیت را ضمن العقد می شود ساقط نمود یا نمی شود؟ عمرو در صورتی که جاهل به غبن باشد و غبن خود را ساقط نماید، معامله صحیح است یا باطل؟

(ج)- عمرو حق فسخ دارد و فسخ لازم نیست نزد حاکم شرع بوده باشد، ولی محتاج به اثبات است و خیار رؤیت را میتوان اسقاط نمود و مضرّ به صحت عقد نیست، در صورتی که اطمینان داشته باشد به واجدیّت صفات، و امّا در غیر این صورت محل اشکال است و در صورت جهل به غبن، اگر خیار خود را ساقط نمود، معامله صحیح و لازم است، والله العالم.

۳- (س) معامله غرری و سفهی کدام است؟ در چه حالت باطل می شود و معامله با سفیه چه صورت دارد؟

(ج)- سفهی بودن معامله، منوط به نظر عرف است و صحت معامله سفیه منوط به امضاء ولیّ است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری، محل خاتم مبارک.

ص:۲۷۳

۱- (س) زیـد ملکی مشترک با غیر دارد و مشاع است، زید سـهمی خود را به عمرو می فروشد یا مبادله می نماید، آیا تا مدتی که زید ملک را تحویل عمرو نداده، شخص شریک حق شفعه دارد یا خیر؟

(ج)- در خصوص بیع، شریک حق شفعه دارد، اگرچه قبض و اقباض شده باشد، والله العالم.

۲- (س) پس_ری نفقه خور پـدر است، در غیاب پدر - بدون اجازه - از تنخواه پدر خرید و فروش می نماید، در صورتی که پسر اقرار دارد که من تنخواه نداشتم، آیـا این معاملات پسر فضولی و محتاج است به امضای پـدر یـا خیر؟ در صورتی که پ_سر قباله جات را به اسم خودش گرفته باشد، دارای چیزی می شود یا نمی شود؟

(ج)- اگر به عین تنخواه خریـد و فروش واقع شـده باشـد، معامله فضولی است و محتاج به امضاء است، و اگر به عهـده خریـده باشـد و تنخواه پـدر را در مقـام اداء داده باشـد، معامله صـحیح و نافـذ است، غایهالامر مـدیون طرف است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری، محل خاتم مبارک.

(س) زیـدی خانه و اثاث الـدّار خود را به مصالحه منتقل می نمایـد به عمرو، و در ضـمن العقد شـرط می کند خیار فسخ برای خودش، بالمباشره بالانشاء القولی الی سی سال هلالی، لکن مقیّداً به این که فسخ در محضر یک نفر از دو نفر آقایان مشخص، مستدعی آن که بفرمائید اولاً این مصالحه صحیح است یا نه؟ بر فرض صحت هر گاه فسخ نماید در غیر حضور یک نفر از این دو

۱- نفری که مقیّد بوده، فسخ در حضور آن ها فسخ نافذ و صحیح است؟ عرض دیگر این خیار بالمباشره ارث می رسد یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، به طریقی که خیـار فسـخ برای خـود قرار داده، به همـان طریـق حـق فسـخ دارد و اگر به غیر آن طریق فسخ کند، نافذ نیست، دویم خیار به قید مباشرت به وارث نمیرسد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) در استرآباد چنین معمول است از قبیل ذغال باری فروش می کنند و توتون سیگار بدون کشیدن می فروشند با آن که وزنی می باشد، چنین معامله حرام است یا خیر؟

(ج)- ظاهراً در اشیاء موزونه مشاهده کفایت در صحت معامله نمیکند و مصالحه طریق احتیاط است.

۳- (س) حجه الاسـلاما! زنی دارائی خود را به یـک نفر فرزنـد خودش حلاـل نمود به این شـرط که تا خودش زنـده است، در تصـرّف خودش باشـد و بعـد از فوتش از برای آن فرزنـد بوده باشـد، پس از این معامله فرزند قبل از مادر فوت نمود، آیا از برای پدر این فرزند، در این دارائی حقی هست یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال پـدر ارث میبرد از اصـل مـال، ولی حق تصـرف نـدارد در حیـوه مـادر و همچنین مادر هم بر حسب سهم از رقبه مال ارث میبرد، ولی منافع تمام در حال حیوه راجع به مادر است، والله العالم.

(س) شخصی - به جهت حفظ آبرو یا نفس محترمه یا معامله دیگر- ملک هزار تومانی خود را می فروشد به اقل قیمت آن که یا نصف است یا باز

۱- کمتراز نصف و اختیار فسخ هم به جهت خود معین می کند و جمیع شرائط صحت هم موجود است، آیا این معامله صحیح است یا خیر؟

(ج)- صحیح است، والله العالم.

۲- (س) در معامله نمودن با مستخدمین سلطان جور و اهل ظلم، در صحت معامله عدم علم بر حرمت مال ایشان کافی است یا باید علم بر عدم تحصیل نماید؟

(ج)- عدم علم کافی است، والله العالم.

۳- (س) شخصی معامله نسیه نموده و اجل منقضی شده و مشتری ثمن را رد نکرده و تصرف در ثمن واقع نشده، یعنی مشتری - با وجود قدرت - بر اداء دین وفا نمی کند، آیا بایع می تواند فسخ معامله کند یا خیر؟ و پیش از اجل اختیار فسخ دارد یا خیر؟ و در تصرف ناقلانه مشتری یا غیر نقل، حکم تفاوت دارد یا خیر؟

(ج)- قبل از اجل اختیار فسخ ندارد و امّا بعد از انقضاء اجل و عدم رد ثمن، پس خیار فسخ داشتن بایع فی الجمله اشکالی دارد لکن ثبوت خیار خالی از قوت نیست، خصوص اگر اجبار مشتری بر اداء به وجه شرعی ممکن نباشد و خصوص اگر بایع به ترک فسخ متضــرر باشد و تصــرف مشتری در مبیع مانع از فسخ نیست مطلقا، منتهی الامر این است که در فرض نقل لازم یا تلف بدل باید بدهد مشتری، والله العالم.

۱- (س) حجه الاسلاما! چه می فرمایند درخصوص مسئله شرعیه، مثلاً زید مالی را به عمرو می فروشد به مدت یک سال و در سند آن اختیار و قرارداد می دهد، پس از سه ماه نه ماه باقی مدت را مبلغی کـسر نموده و پولش را دریافت دارد، و بکری به میل و رغبت خود حاضر می شود همان سند را به آن مدّت و قرار مزبور از زید قبول و تمامی مدت سند را مبلغی کـسر کرده و پول می دهد و زید در حاشیه سند مزبور این قسم حواله می نویسد: «وجه متن از بکر دریافت شد و در وجه ایشان کارسازی بدارید» و عمرو که بده کار است هم حاضر بوده و حواله بکر را در سند قبولی می نویسد و هم در انقضاء مدت قرار معتبر و قادر بر تأدیه وجه سند بوده، ولی بکر هم از قبولی نوشتن عمرو هم در انقضاء مدت قرار در مطالبه محض استفاده در باقی مدت تسامح می کند، و عمرو در انقضاء مدت تمام سند در تجارت خود متوقف می شود و لذا در صورت کذا که بکر هم در قبولی نوشتن عمرو هم در مدت قرار تسامح کرده، آیا اولاً وجه سند را می تواند رجوع به زید نموده و از ایشان مطالبه نماید یا خیر؟ ثانیاً درصورت حق رجوع، آیا قادر بر همان پول می شود که به زید داده یا تمامی وجه سند را؟ مستدعی است جواب مسئله را مرقوم و مزین فرمائید، ادام الله عمرکم.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، صحت اینگونه معاملات نزد حقیر مشکل است، لذا در مفروض سئوال در صورتیکه جنس در نزد عمرو تلف شده باشد که به میزان قیمت آن جنس در ذمّه عمرو مستقر شود، حواله به مقدار آن وجه صحیح است و بکر هم حق رجوع به زید ندارد در آن مقدار، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری، محل خاتم شریف.

ص:۲۷۷

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه، مثلاً زید یک قطعه چمن معین - از نیم دانگ قریه - به عمرو بفروخت. بعد از مدت همان نیم دانگ را به عمرو فروخته، قیمت را اخذ نموده، عمرو نیم دانگ را بلااستثناء چمن مزبور را به خالد فروخته، آیا عمرو حق دارد بگوید چمن خارج است از مبایعه نیم دانگ مطلق یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، از عبارت سئوال چنین مفهوم میشود که زید مالک نیم دانگ معین مفروز از قریه بوده و قطعه معینه از چمن جزء آن نیم دانگ مفروض بوده، اولاً قطعه چمن را به عمرو فروخته و ثانیاً باقی نیم دانگ را و عمرو به خالد آن نیم دانگ مفروض را که قطعه چمن جزء آن است بدون استثناء آن قطعه فروخته، در این صورت ظاهر آن است که آن قطعه چمن هم جزء مبیع است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) شخصی ملکی را - با جمیع متعلقات شرعیّه و عرفیّه آن - می فروشد و غبن آن را هم صلح می کند، بعد رشته قناتی دیگر برای آن ملک ظاهر می شود یا بعض خصوصیاتی و متعلقاتی برای آن ملک ظاهر می شود که بایع عالم به آن ها نبوده و منظور نظرش در وقت بیع و صلح نبوده، آیا اختیار فسخ دارد یا خیر؟

(ج)- خیاری از جهت غبن ندارد چون مصالحه غبن شده، بلی آنچه غیرمعهوده یا غیرمتصوره بوده از متعلقات که بعد ظاهر شده مثل رشته قنات دیگر مثلاً، او بر ملکیت فروشنده باقی است و به مشتری منتقل نشده، والله العالم.

۱- (س) در صلح غیر محاباتی - که به جای صیغه بیع صیغه صلح می خوانند، بعد معلوم می شود که یکی از متصالحین غبن فاحش دارند - آیا مغبون می تواند فسخ کند یا خیر؟

(ج)- میتواند فسخ کند مگر اینکه در ضمن عقد خیار غبن را ساقط کرده باشد.

۲- (س) شخصی حیوانی خریده، بعد معلوم شده معیب است؛ آیا باید مشتری ارش بگیرد و یا خیار فسخ دارد که اصل معامله را فسخ نماید؟

(ج)- در فرض سئوال چنانچه قبل از بیع معیب بوده، یا آنکه در زمان خیار حیوان معیب شده و تصرفی هم مشتری در او نکرده است، مشتری مختار است بین رد و گرفتن ارش به میزان تفاوت بین صحیح و معیب، و چنانچه بعد از التفات به عیب باز تصرّف دالّ بر رضای به معیب نموده باشد یا آنکه عین تغییر پیدا کرده باشد، خیار رد او ساقط است ولی تفاوت را حق دارد بگیرد، والله العالم.

۳- (س) زیدی ملکی ابتیاع می کند از عمرو به مبلغ معینی؛ زید مشتری مطّلع بوده است که خالد به این ملک مورد معامله حقی دارد و با علم به این که خالد به این ملک ادعا دارد معامله می کند، در ضمن هم در قباله عمرو فروشنده ملتزم می شود که چنان چه فسادی در ملک ظاهر شد، از عهده برآید؛ بعد از چندی بعد از معامله، خالد در مقام ادعا برآمده و ملک را از ید زید منتزع می کند، آیا با علم داشتن زید برای این که خالد به این ملک حق دارد، عمرو فروشنده باید از عهده فسادی که ظاهر شده بر آید یا این که سوای این ادّعا خالد چنان چه فسادی ظاهر شد عمرو باید از عهده برآید؟

(ج)- در فرض سئوال، ظاهراً به نحو متعارف از این قرارداد، در صورت کشف فساد ولو از قبل خالد هم باشد، باید عمرو از عهده برآید، والله العالم.

۱- (س) معامله با مرتدّ فطری چه صورت دارد؟ وجوهاتی که در مقابل مبیع از او گرفته می شود یا به عکس چه صورت دارد؟

(ج)- با اموالی که قبل از ارتداد مالک بوده، معامله نکنند و در آنچه بعد تملک نمود، ظاهراً معامله مانعی ندارد هر چند احوط ترک است.

۲- (س) معامله با اشخاصی که تمام دارائی ایشان را می دانیم از ظلم و تعدی و غیرمشروع و حرام است، چه صورت دارد؟

(ج)- معامله با آنچه معلوم است که از غیر است نکنید، و السلام.

۳- (س) معامله با اشخاصی که می دانیم وجهی که به ما می دهد عیناً مجهول المالك است، چه صورت دارد؟

(ج)- با آنچه عیناً مجهول المالك است معامله نکنید.

۴- (س) مصوّر بافتن فرش حلال است یا حرام؟ و در صورت حرمت، معامله او حلال است و صحیح یا نه؟ آیا فرق هست در تصویر ذی روح و در حلّیت و حرمت بافتن؟ و صحت معامله و عدم صحت او یا نه؟

(ج)-در غیر ذی روح حرمتش معلوم نیست و در ذی روح ظاهر حرمت است در صورت صدق صورت، و معامله صحیح است مگر آنکه به ملاحظه صورت ثمن زیاده شود، والله العالم.

۱- (س) چنـان چه رسم است در میان تجار، جنس به وعـده معین به دیگری می فروشـند و اغلب با خریـدار قیـد می کننـد که قبض را می گذارم بانک، باید وجهش را به بانک بپردازی و این قبض را هنوز وعده نرسـیده - برای آن که احتیاج به پول آن دارنـد - فروشـنده قبض را می دهـد به بانک، پولش را می گیرد از بانک که بانک در رأس موعـد از خریـدار بگیرد و هر گاه طرف به بانک ندهـد، بانک از فروشـنده می گیرد و بانک هم مطابق مقررات خودش - به میزان وعـده اش تومانی صـد دینار سه شاهی، هر چه نرخش باشـد - از فروشـنده می گیرد، ولی دهنده قبض به بانک تقریباً می داند تومانی چند بانک می گیرد، ولی قطع به شـرط طرفین نمی شود و دهنـده قبض به بانـک نیّتش این است که مقـداری که بانـک برای موعـدش می گیرد به عنوان بخشـش می دهـد، ولی بانک در موقع صورت دادن می نویسـد نزول قبض فلان چه قـدر. غرض این است آیا ربا تحقق می گیرد یا خیر؟ و درصورت تحقق برای دهنده قبض به بانک مسـئولیتی هست یا خیر؟ و درصورت تحقق شاگرد یا میرزا که مباشـر نوشتن و غیره قبض می باشد، مسئولیتی هست یا خیر؟ و اغلب این اشخاص که قبض را به بانک می دهند می دانند پول ندارند، از اندازه خودشان تجاوز نموده خرید می کنند، دچار قبض دادن به بانک می شوند؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، این مسئله معلوم نیست صورت شرع داشته باشد، والله العالم.

(س) کسی پول لازمش می شود، یک قبض - که در مقابل هیچ بیعی نیست - می نویسد به مقدار معینی و می دهد به دیگری امضاء می کند به

ص:۲۸۱

۱- طوری که ذکر شد می دهد به بانک پولش را می گیرد و در سر وعده پولش را بانک از امضاءکننده قبض می خواهد و آن کس که قبض را به بانک می دهد، در رأس موعود پول قبض یا به امضاءکننده قبض می دهد بپردازد به بانک، یا خودش به اسم امضاء کننده قبض قبض می پردازد؛ در این صورت هم ربا تحقق می گیرد یا خیر؟ و ایضاً در صورت تحقق برای امضاءکننده قبض و مباشرین مسئولیتی هست یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، این مسئله معلوم نیست صورت شرع داشته باشد، والله العالم.

۲- (س) دو نفر با هم سرمایه معینی را به شرکت گذارده ولی یک نفر از آن ها امورات از قبیل خرید و فروش در دست او است فقط برداشتی می کند، آن یک نفر که امورات در دست او است که هرگاه منافعی نماید، در رأس سال بالسّویه قسمت شود، در ضمن معاملات مباح معاملات غیر مشروع هم می کند از قبیل معامله با طفل فروش تیغ خودتراش و غیر ذلک، ولی آن دیگری که امورات در دست او نیست، هر چه می گوید به خرج نمی رود؛ آیا بر آن دیگری واجب است شرکت را فسخ کند یا این که نسبت به سهمیه خودش - چون علم ندارد - عیب ندارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، با فرض مشاع بودن سرمایه، و علم به وقوع معاملات غیرم_شروعه، ت_صرّف در مال مشترک مفروض جایز نیست و حکم مال مخلوط به حرام را دارد، والله العالم.

ص:۲۸۲

۱- (س) بعض اشـیائی که از خارج وارد می کنند از قبیل عینك و بند شلوار و غیره، ضمیمه آن چرم یا میشن - که از حیوانی است - می باشـد، آیا جایز است که مثلاً عینك را شیشه با دسته اش بفروشد یا خیر؟ یا اصلاً به واسطه ضمیمه داشتن جایز نیست؟

(ج)- فروختن شیشه و دسته عینك اشکالی ندارد، هر چند با او باشد چیزی که بیع آن جایز نیست، در صورتی که ثمن مقابل همان چیزهائی واقع شود که بیع آنها جائز است، والله العالم.

۲- (س) اطفال صغیر ممیز، از قرینه معلوم است که از طرف ولیّ‍ـش آمده و جنس را برای ولیّش می خواهد، ولی فروشنده ولیّش را نمی شناسد و دیگر آن که بعضی از قرینه معلوم است که ولیّش اجازه داده و پول را ولیّش داده که جنسی برای خودش بخرد از قبیل کاغذ، کتاب و غیره و دیگر آن که بعضی از اطفال ممیز کسی را ندارند، مجبورند کسب کنند برای معاش خودشان یا خواهر مادرشان، آیا در صورت های مذکوره معامله جایز است یا خیر؟

(ج)- با علم به اذن ولیّ، معامله با ممّیز اشکالی ندارد، چه برای ولی بخرد و چه برای خودش، و صغار ممّیزهائی که فرض شده کسی ندارند، ولیّ شرعی آنها حاکم شرع است و با اذن حاکم شرع معامله آنها بیاشکال است.

۳- (س) داد وستد با اطفال ممیز را بالاستقلال جایز می دانید یا نه؟

(ج)- بسمهتعالی، بیاذن ولی جائز نیست.

ص:۲۸۳

۱- (س) خرید و فروش اقسام مختلفه اسباب بازی اطفال از قبیل توپ و اقسام عروسک ها و سازهای کوچک و سوت های مختلفه، جائز است یا نه؟

(ج)- بسمهتعالی، در مجسمه و آلات غنا جائز نیست، لکن در مجسمه علی الاحوط.

۲- (س) فروختن موجبات و وسائل زینت به زن های غیر محجبه - اعم از فاحشه و غیره - جائز است یا نه؟ و بر فرض عدم جواز، فروشنده مالک ثمن می شود یا نه؟

(ج)- بسمهتعالی، اینها از باب اعانت بر اثم است، پس هرگاه عرفاً اعانت بر گناه صادق شد، جائز نمیشود و بر فرض حرمت بعید نیست که ثمن را مالک شود.

۳- (س) خرید و فروش تیغ های معروف به خودتراش که منفعت شایعه متعارفه او ریش تراشی است و هم چنین صابون ها و ظرف های معدّ از برای همین مصرف، و اسباب زینت به مردهای معلوم الحال جائز است یا نه؟

(ج)- بسمهتعالی، در صورتیکه موضوع برای ریش تراشی شده باشد و عرفاً فائده دیگری نداشته باشد، جائز نیست و ثمن هم ملک نمیشود.

۴- (س) فروختن جوراب های بدن نما و پوتین های مهیج و چادرهای رقیقی حاکی ماوراء است و نقاب های کوچک که ساتریّت ندارد، به زن هائی که در شوارع و خیابان ها و منظر اجانب حرکت می کنند و جزء متبرّجات محسوبند، جائز است یا نه؟

(ج)- اگر معلوم باشد که زن هائی که ملابس مزبوره را استعمال میکنند، در شوارع حرکت کرده، باعث تهییج اشخاص اجنبی میشوند، فروش اشیاء مزبوره به آنها حرام است، ولی چنانچه بفروشند، فروشنده مالك ثمن میشود.

۱- (س) بیع شرطی که - قبل از وقوع عقد - بناء متعاقدین بر این است که پس از انقضاء مدت، مشتری حق تصرف مالکانه نداشته باشد، بلکه فروشنده و مالك در فرض نرسیدن پول می فروشد به بیع، و پول مشتری را می دهد و بقیه متعلق به خود بایع است صحیح است یا نه؟

(ج)- در چنین فرضی، از اول قاصد بیع خیاری نیستند و صحیح نیست، بلی اگر واقعاً قصد جدی داشته باشند واین بنا به عنوان مواعده باشد، مانعی ندارد.

۲- (س) فروختن اسکناس یا پُنت و دینار و غیره از پول های کاغذی را به پول سفید و یا زرد یا به خود این ها از قبیل اسکناس به دینار و دینار به اسکناس یا پنت به زیادتر یا کمتر، جائز است یا نه؟

(ج)- مانعی ندارد.

۳- (س) خورد کردن اسکناس ده تومانی به بیست عدد اسکناس پنج ریالی بدون ضم ضمیمه جائز است یا نه؟

(ج)- مانعی ندارد.

۴- (س) خورد کردن دو هزاری سفید به دو تك قِران و یا صد دیناری به دو عدد یك شاهی جائز است یا نه؟ طریق جوازی و صحت را در این صورت، بیان فرمائید.

(ج)- اگر تفاوت وزن داشته باشد، محتاج به ضم ضمیمه است.

۱- (س) مرسوم است در بازار خرید و فروش بروات، به توسط دلال به تومانی صددینار اضافه و گاهی هم به کمتر این معامله اولاً داخل در چه عنوانی؟ و ثانیاً برای متعاملین و دلّال چه صورتی دارد؟

(ج)- خرید و فروش برات معلوم نیست صورت شرعی داشته باشد، ولی چنانچه قرض باشد یا حواله شرعی، ظاهراً در صورتیکه اضافه به عنوان حق الزحمه باشد یا اینکه مصالحه کنند، مانعی ندارد مطلقاً؛ و اگر به غیر این دو جهت باشد، صحیح نیست.

۲- (س) هرگاه شخصی خانه را مثلاً که به قمیت پنج هزار تومان است، پنج یا شش هزار بلیط یک تومانی چاپ کرده و می فروشد، پس از تمام شدن، اسامی خریدار بلیط ها را نوشته و به قرعه تعیین مشتری می کند و بالاخره به یک تومان ممکن است شخصی مالک خانه پنج هزار تومانی بشود و ازاین قسم معامله تعبیر می شود (به لاطار)، برای فروشنده و خریدار چه صورت دارد؟ آیا داخل در عنوان تجارت عن تراض و یا قمار است؟ در صورت حرمت، هرگاه فروشنده کافر حربی باشد و خریدارها مسلم، حکمش چیست؟

(ج)- در جمیع صور آن، قمار بازی است نه معامله.

(س) هرگاه شخص فروشنده مبیعی را به ازید از قیمت سوقیه می فروشد ولی شرط می کند در ضمن عقد، قرض الحسن دادن مبلغی را به مشتری در مدّت_ی معینه، مثل آن که جنسی که قیمتش پنج تومان است

ص:۲۸۶

۱- می فروشد به ده تومان با شرط یک صد تومان به عنوان قرض الحسن به مشتری دادن جائز است یا نه؟

(ج)- مشکل است.

۲- (س) مرسوم است دلال جنسی را از فروشنده - برای مشتری مجهول عندالبایع - خریده و ثمن را از مشتری - برای بایع غیر معلوم عندالمشتری - گرفته و معامله را به همین طریق تمام می کند؛ آیا این معامله صحیح است یا نه؟

(ج)- در صورتی که دلال وکیل مشتری باشد، مانعی ندارد.

۳- (س) جنسی را که فروشنده می داند در خارج زمینه ی او پر و فراوان است و مشتری چون جاهل است به قیمت گزاف فعلی که قیمت سوقیه است، خریداری می کند، پس از خرید تنزل فاحشی کرد، آیا غرر است و یا تخلف غرض؟

(ج)- بسمهتعالی، تا وقتیکه تنزل سوقی نکرده، ولو از باب اینکه نوع مردم جاهل به این معنی باشند، فروش به قیمت سوقیّه مانعی ندارد.

۴- (س) ملکی که فروشنده می داند در معرض خرابی واقع خواهد شد و مشتری جاهل است، می فروشد به قیمت متعارفه؛ معامله چطور است؟

(ج)- بسمهتعالی شأنه، این هم مثل مسئله فوق است، لکن در این جا مشتری خیار عیب دارد در صورتی که معرضیّت مستند به خود ملک باشد و در حین معامله مخفی باشد بر مشتری.

ص:۲۸۷

۱- (س) خرید و فروش ورقه تصدیق جنس از خارجه جائز است یا نه؟ و هم چنین جواز صدور؟

(ج)- به نحو مصالحه مانعی ندارد.

۲- (س) مرسوم شده بعضی اشخاص جنسی را به عنوان بخت آزمائی می فروشند، به این معنی مثلاً- در هر یکصد قوتی شیرینی و یا جعبه سیکار، یک اسکناس یک تومانی گذارده و به این جهت جعبه سیکاری که قیمتش ده شاهی است یک تومان می خرند به طمع یک تومان و آزمایش بخت خود، این معامله صحیح است یا نه؟

(ج)- در چنین معامله، صحت آن مشکل است.

۳- (س) معامله ربوی، موجب بطلان اصل بیع است و یا مقدار زیاده بر می گردد؟

(ج)- موجب بطلان اصل بیع است.

۴- (س) نوشتن با مرکب متنجس و هم چنین مبایعه آن جائز است یا نه؟ و در صورت جواز مبایعه آن اعلام مشتری لازم است یا نه؟ و هم چنین در صورت جواز نوشتن با مرکب نجس شده، آیا اسماء الهی و انبیاء و اسماء محترمه دیگر و هم چنین اعلام مرکبه از اسماء الهی و انبیاء و اسماء محترمه جایز است نوشتن یا نه؟ و همچنین کربلائی و حاجی و مشهدی که در هر اسماء می گیرند جائز است با مرکب نجس شده یا نه؟ و غیر از مرکب متنجس، کاغذ متنجس و قلم و دوات و جوهر متنجس هم همین حکم دارد در مبایعه آن ها یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، نوشتن غير از كلمات و اسماء محترمه و مبايعه با اعلام مشترى جايز است و همچنين لفظ كربلائى و مشهدى و حاجى و هكذا نسبت به قلم و كاغذ متنجس و دوات و جوهر متنجس، و اما اسماء الله و انبياء و ائمهEرا ننويسند، و همچنين اعلام مركبه به تركيب اضافى مثل عبدالله و غلامعلى و عبدالرسول و نحوها، و اما غير اضافى مثل محمد على و امثاله هر چند حرمت معلوم نيست، لكن احوط ترک است.

۱- (س) شخص مثلاً فعل حرامى مرتكب شد و قمار كرد، پس از آن صاحب وجه يعنى آن كسى كه وجه او برده است يا چيز ديگر غير از وجه باشد، او را برىء الذمه نمود، آيا آن وجه يا چيز ديگر از جهت آن شخص حلال مى شود يا نه؟ و همين طور در فعل حرامى ديگر غير از قمار، مثل شراب فروختن و غيره؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، اگر ابراء يا واگذار كردن نه از باب اين باشد كه به عنوان حرام به او داده، بلكه خواسته ذمه مؤمنى را برى كند يا چيزى به او بخشيده باشد، ظاهراً برى و حلال ميشود، حاصل اين است كه اگر ابراء نمايد جداً، عيب ندارد، عبدالكريم بن محمدجعفر.

۲- (س) قبله الاناما! مروج الاحكاما! فروختن قرآن يا خريدن آن يا عمّ جز و قرآن خريدن و فروختنش چه صورت دارد؟ و بر فرض عدم جواز اين كه خريد و فروش مى كند - بدون قيد جلد يا كاغذ آن - آيا صحيح است يا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، صحت خالى از قوت نيست، لكن احوط اين است كه پول را در مقابل كلمات قرار ندهند، عبدالكريم بن محمد جعفر.

ص:۲۸۹

۱- (س) قرعه می کننـد مثلاًـ به اسم هر کس افتاد یک مهمانی بدهـد یا این که چیز بخرد با هم بخورنـد، در صورتی که قرعه کنندگان دو نفر باشند یا این که زیاده، و آن وقت هم یک نفر بخرد یا زیاده، چه صورت دارد؟ آیا این هم از جمله قمار است یا آن که جائز است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، چنین کار نکننـد و بر فرض که کردنـد، بر آنکه قرعه به اسم او در آمـده، لازم نیست عمل کند بلی هرگـاه خـواست آن را به جـا آورد نه از بـاب اینکه بر خود لاـزم دانـد بلکه از بـاب طیب نفس خوردن سـائرین، از جهت رضای آن کس مانعی ندارد، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) در اعیان متنجسه قابل طهارت خریـد و فروش آن - بدون اعلام مشتری - جایز است یا نه؟ و در صورت جواز، بعد از خریـدن مشتری اختیار فسخ دارد مشتری یا نه؟ و در روغن متنجس این که می فرمائید باید مشتری را اعلام به نجاسـتش نمود، در صورتی که علم به رضایت مشتری داشته باشد که اگر بداند نجس هم هست می خرد، اعلامش ننمایند چه صورت دارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، احوط این است که قبل اعلام کند مطلقاً و در صورت عدم اعلام و جهل، او خیار فسخ دارد.

(س) معامله به این نحو بکننـد که مثلا بگوینـد یا اعلان نمایند به نوشـتن کتبی که مثلاً جنس واحد یا اجناس متعدده اگر چنان چه چنـد نفر مشتری بـدون تعیین عـده یا با تعیین عـده به این که بگویند مثلا بیست نفر مشتری پیدا بشوند بخرند، بیست جایزه دارد در میان ایشان قرعه میزننـد، به اسم هر کسـی درآمـد، به او می دهنـد یا چنـد جایزه به اسم چنـد نفر درآمد، به ایشان می دهند، که

۱- مقصود ایشان فروش متاع است به این بهانه، چه صورت دارد؟ آیا معامله صحیح است یا نه؟

(ج)- در معامله شرط است معین بودن متعاملین قبل المعامله و انشاء جزمی حین المعامله و معین بودن عوضین و با نبودن هر یک از شروط، معامله باطل است و اما جایزه دادن به عنوان تطمیع، جایز است چانچه گرفتنش هم جایز است، والله العالم، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) زید ملکی را نقل نمود به عمرو به شرط این که وجه آن را الی دو سال هلالی بدهد و شرط نموده علاوه بر آن شرط، که هرگاه دو سال بگذرد و وجه آن را ندهد، زید در سال سیم خیار فسخ داشته باشد؛ مستدعی آن که بفرمائید این خیار تخلف شرط و خیار جعلی سال سیم هر دو را دارد یا آن که به شرط خیار سال سوم خیار تخلف از شرط او ساقط است؟

(ج)- در مفروض سئوال ظاهر خیار فسخ راجع به همین است که هرگاه دو سال بگذرد و وجه را ندهد و خیار دیگری را ندارد، چون بر حسب ظاهر شرط اول راجع است به ملاحظه تسهیل امر بر مشتری، نه آنکه الزامی است که تخلف از آن موجب خیار باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۳- (س) مرتد مذاهب یهود و نصاری، معامله اهل این مذهب با آن ها چه صورت دارد؟

(ج)- عیب ندارد، والله العالم.

ص:۲۹۱

۱- (س) شخصی طلب از کسی دارد، مدیون بگوید اداء دین خود را از ممرّ غیرمشروع خواهم نمود و داین راضی به این نحو نیست، شخصی ثالثی حاضر شده که از مال حلال خود مقداری کمتر از آن وجه به داین پرداخت نماید و من بعد، ثالث طرف مطالبه مدیون باشد؛ آیا می تواند داین اول چنین معامله نماید با علم قطعی خود که مدیون مال حلالی ندارد و ثالث هم مقصدی جز استنقاذ حق آن وجه غیرمحلل ندارد و آیا شخص دائن اول مشغول الذمه نمی شود به گرفتن این وجه حلال از شخص ثالث یا نه؟

(ج)- اگر شخص ثالث در عهده بگیرد، ضمانت شرعی است و به همان مقدار ذمه مدیون برّی میشود و ذمه ثالث مشغول میشود و راجع به مقدار نقص از اصل طلب، اگر برگردد به ابراء آن هم اشکالی ندارد، والله العالم.

۲- (س) حضـرت حجه الاسلاما! چه می فرمائید در این مسئله شرعیه، شخصی زمین یک قطعه باغ را به زید فروخته و اشجار آن را به عمرو؛ آیا عمرو که در زمین مزبور ذی حق نیست، به اشجار خود حقّ مرور و حق السقی و غیرذلک من اللوازم الراجعه الی الاعیان المزبوره را دارد یا نه؟

(س۲) زید یک قطعه زمین را به عمرو فروخته و بعد عمرو در همان زمین اشجار غرس نموده و بعد ذلک طرفین، معامله را اقاله نموده اند؛ آیا درصورت مزبوره عمرو حق ابقاء اشجار مزبوره مع الاجره ام بلااجره و حق سقی و مرور و نحو ذلک را دارد یا نه؟

(س۳) به تقدیر آخر زید یک قطعه زمین رامع الخیار لنفسه الی مدّه به عمرو فروخته و بعد عمرو غرس اشجار نموده و بعد ذلک زید معامله را فسخ نمود،

آیا عمرو حق ابقا و نحو ذلک فی الحقوق المزبوره را دارد یا نه؟ و ما بین فروض مزبوره در مسئله حقوق فرق دارد یا نه؟

(س۴) در صورتی که استنقاذ حقوق موقوف به مراجعه به غیر اهل بوده باشد جایز است یا نه؟ و علی الجواز در صورت امکان ظن دعوی به عنوان مصالحه بین الطرفین مراجعه مزبوره ایضاً جایز است یا نه؟

(س۵) در موارد تامل مثل موضوع ثبوت هلال به حکم حاکم مثلاً رجوع به غیر را جایز می دانید یا نه؟

(س۶) در موارد کفاره به مدّ و مدّین تبدیل به قیمت از نقدین و غیر ذلک جایز است یا نه؟

(س۷) در طفلی که به او شیر حیوان می دهند، نسبت به بولش حکم رضیع ثابت است یا تعدّی؟ و صبّ ماء به محل متنجس به بول او کافی است یا غسل واجب است؟

(س۸) مستحاضه متوسطه یا کثیره را در ترک اغسال نهاریّه در ماه رمضان علاوه به قضاء کفاره واجب است یا نه؟ و علی الوجوب ما بین علم و جهل و عمد و نسیان فرق دارد یا نه؟

(س۹) در قتل ولد زنا صغیر متخلق از مسلم، از دیه و قصاص و غیرهما چیزی شرعاً ثابت است یا نه؟

(س۱۰) زید در مقام مدافعه از سارق مسلم، به او صدمه می رساند که بعض اعضاء او را معیوب می کند، آیا در صورت مزبوره حکم دیه ثابت است یا نه؟ جواب مسائل مزبوره را مرقوم و مختوم فرمائید، اجرکم عندالله و عند رسوله؟

ص:۲۹۳

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سئوال اوّل در صورتیکه مالک باغ اشجار را به عمرو فروخته باشد بایناً بر ابقاء در زمین باغ عمرو، حق سقی و لوازم راجعه به تص_رف در اشجار را دارد با ضمان اجرت المثل زمین، در صورتیکه بدون اجرت المثل، مالك اشجار را به عمرو منتقل نکرده باشد؛

و در فرض سئوال دویم و سوم ایضاً عمرو حق ابقاء اشجار مزبوره و لوازم راجعه به تص_رف در آنها را دارد با ضمان اجرت المثل زمین، و از این حیث فرقی در فروض ثلاثه نیست و لکن در فرض دویم و سیّم عمرو ضامن است نقص قیمت زمین با اشجار را نظر به قیمت زمین خالی از اشجار، در صورتیکه نقصان قیمت داشته باشد؛

و در فرض سئوال چهارم در صورتیکه استفاده حقوق ممکن نشود، ولو به عنوان مصالحه بین الطرفین، رجوع به غیر اهل جایز است و در غیراین صورت مشکل است.

و در فرض سئوال پنجم رجوع به غیر جایز است.

و در فرض سئوال ششم تبدیل به قیمت ظاهرا کافی باشد.

و در فرض سئوال هفتم محکوم به حکم غذاخوار است علی الاحوط، و صبّ ماء به محل متنجس به بول او کافی نیست واحوط غسل است.

و در فرض سئوال هشتم در صورتیکه عالم به بطلان صوم باشد در ترک اغسال نهاریّه، یا آن که عالم به وجوب غسل باشد ولو به بطلان صوم جاهل باشد و عمداً ترک غسل نماید، قضاء و کفاره هر دو لازم است و درصورتی که ناسی یا جاهل قاصر باشد به وجوب غسل و بطلان صوم، کفاره ثابت نیست، والله العالم.

ص:۲۹۴

و در فرض سئوال نهم ظاهراً در صورتیکه مادر ولد زنا هم زانیه باشد، پدر و مادر ولد زنا و اقرباء آنها، حقی به قاتل ندارند و قاتل از تکلیف خود رجوع به مجتهد نماید، والله العالم.

و در فرض سئوال دهم در صورتیکه سارق محارب باشد و نشود او را به غیر صدمه زدن به بعضی از اعضاء منصـرف از سرقت نمود، دیه ثابت نیست، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) بیان فرمایند علمای امامیه و فقهای اثنا عشرّیه در این مسئله شرعیّه، زیدی طلبی داشته باشد از عمروی، عمرو به موجب برائت حواله بدهد به شخصی در شهر دیگر، زید برات را بفرستد و طرف خود برای وصول کردن شخص مزبور قبولی بنویسد، ولی رأس موعد وجه ندهد، چندی هم می گذرد، در تأدیه وجه مسامحه می نماید، زید مزبور می تواند طلب خود را از عمرو مطالبه نماید یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در صورتیکه زید قبول نماید این حواله عمرو را از بابت طلب خود، دیگر حق مطالبه از عمرو ندارد و الّا اگر منتظر باشد که چنانچه این وجه را آن شخص داد محسوب نماید، و اگر نداد رجوع به عمرو نماید، این حواله شرعی نیست و میتواند از عمرو مطالبه نماید کما اینکه نوع حواله و بروات تجارتی از این قبیل است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) در این بانک ها کسی پولی می دهد که محفوظ بماند، بعد به تدریج می گیرد یعنی حواله می کند به تدریج دریافت می کند و یک مقدار زیادی به بانک می دهد یعنی می بخشد به عنوان آن که حفظ پول می کند اشکال دارد؟

۱- یعنی قرض ربوی می شود یا نه؟ یا آن که در این صورت رسم باشد که زیادی می گیرند ولی در وقت سپردن شرط نمی کنند، بعد زیادی را بانک به او می دهد چنان چه رسم او است یا آن که از بانک پولی می گیرد و معلوم است که بانک زیادی می گیرد ولی در وقت دادن شرط نمی شود و قرض گیرنده وقت دادن آن وجه می بخشد، ربوی است این قرض یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، راجع به وجوهی که در بانک ها گذاشته میشود، اگر شرط نشود ابتداء، چه دادن و چه گرفتن زیادی اشکال ربا را ندارد، الله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) درخصوص کفش شبرو که دوخت بلاد مسلمین و با دست مسلم دوخته می شود و بایع و مشتری به تزکیه آن یقین و اطمینان ندارند، استعمال آن چه صورت دارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اگر احتمال تزکیه بدهد و احتمال بدهد که فروشنده ملتفت به تزکیه آن جلد بوده و فحص از آن نموده است، در این صورت ید و سوق مسلم کافی در جواز معامله واستعمال آن جلد میباشد.

(س) چه می فرمائید در این مسئله که زید دویست و بیست تومان اجناس موجود داشته در دکان و عمرو مبلغ صد و ده تومان وجه نقد داده است به زید مرقوم به عنوان این که سرمایه سیصد و سی تومان باشد، شریک شده اند. در آن المقرر آن که آن چه ربح و خسران حاصل گردد در رأس سال تثلیث شود که دو قسمت زید و یک قسمت عمرو شرکت داشته باشند، ولی زید غفله صد تومان از آن صد و ده تومان را به قرض خود داده و ده تومان آن را وارد دکان

۱- نموده، در آخر سال - پس از محاسبه - مکشوف گردیده که سرمایه سابق که دویست و بیست تومان بوده با ده تومان مرقوم ممزّج شده، فعلاً تکلیف معلوم نیست که عنوان شرکت چگونه است؟ مستدعی است حکم الله بیان فرمائید.

(ج)- در صورتیکه قبلاً- صلح کرده باشد ثلث اجناس را به دو ثلث وجه نقد، شرکت به عمل آمده و حسب القرارداد آنچه معامله شده، نفع و ضرر آن تثلیث میشود و درصورت عدم صلح، اگر معاملات بعد را به عنوان شرکت واقع ساخته، آن چه خریده به عنوان شرکت مشترک میشود و در نفع و ضرر آن شریک میباشند و اگر معاملات بعد را به عنوان شخص خودش واقع ساخته، شرکت به عمل نیامده، به جز به مقدار ده تومان از دویست و سی تومان.

۲- (س) تبدیل اسکناس با احد نقدین با زیاده و نقیصه جائز است یا نه؟

(ج)- ظاهراً اشکالی ندارد.

۳- (س) خرید و فروش پوست روباه و خرگوش و قاقم و خز جایز است یا خیر؟ در صورتی که در دم و پای آن پوست های عضوی از اعضای آن روباه یا خرگوش یا قاقم وغیره باقی بماند یا خیر؟

(ج)- خریدن اعضاء حیواناتی که قابل تزکیه باشند، بعد از ذبح شرعی جایز است، اگر فایده معتدّبها عندالعقلاء داشته باشد، بلی خرید و فروش میمون جایز نیست.

(س) ما یقول مولانا دام ظله فیما لو کانت سکّه رایجه فی قطر کالروبیه فی العراق ثُمّ اسقط السلطان اعتبارها من المعامله و صارت کالسّلعه، و لکن جوّز المعامله علیها الی مدّه معینه و کان الناس و التجار تعامل فی الرّوبیّه

١- بتقديرها (٧۵) فلسـاء من حيث العـاده و السّـهوله و عنـد القبض يقبض كـلّ منها و انّ العنوان الجارى بين التجّار و السّـندات تكتب ديناراً كما قرّر السـلطان و انّ جميع الـدّيون التى هى روبيه تحول بعـد مـدّه الرخصه الى الـدّينار بسـعر (٧١) ط[تومان] و جرى عمـل التّجار فى دفاتر هم كـذلك فلو انّ شـخصاً باع سـلعه فى زمن الرّخصه و كانت عليها المعامله فى الرّوبيه على العاده، كما ذكر و لكن لم يشترط على المشترى بانّک ملزوم بـدفع السـكّه الجديده و بعد انتهاء زمن الرّخصه نقصت الرّوبيّه عن قيمتها الاـولى فهـل يسـتحق البـايع عين الروبيه او قيمتها حال البيع؟ حيث انّ عنوان التّجار هو دينار و هل يختلف الحكم بكون المعامله نقـديّه او مؤجله و على تقـدير الاختلاف و كونها نقـديّه هل يختلف الحكم فيما تأخر دفع تمام الثّمن او دفع مقدارمنه؟ ديناراً او روبيه بالسعر المذكور و تأخر الباقى الى بعد زمن الرّخصه و نزول الرّوبيه و لو اشترط البايع فى زمن الرّخصه دفع السكّه الجديده بعـد زمن الرّخصه يلزم هـذا ام لا؟ و على تقـدير عدم الاشتراط لو اخبر البايع فى زمن الرخصه او بعدها بانّى احول ما فى ذمتّک فى دفترى من الروبيه الى الـدينار و قبل المديون، يصّح ذلک ام لا؟ و هل يختلف الحكم بكون ما فى الذمه عوض عين الروبيه؟ كالقرض و غيره او عوض سلعه ابتاعها؟ افتونا ماجورين.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، الظـاهر انّ البايع فى فرض السّـئوال يسـتحقّ عين الروبيّه من غير فرق بين النقـد و النسـيئه و لا بين دفع تمام الثمن او بعضه و لا باس باشتراط المذكور آن كان المرجع فيه الى اشتراط التعويض حين الاداء مع مراعات شـرائط بيع الصـــرف حين الاداء ان وقع التعويض بالبيع و كذا لا باس بتوكيل

البایع لتحویل ما فی ذمّه المشری الی الدینار مع مراعات ما ذکر من شرائط بیع الـصّرف، ان کان التحویل بالبیع، و لو معاطاهً و لا ـ فرق بین فی ما ذکر بین کون ما فی الذمه عوضاً عین الروبیه او عوضاً عن السلعه المبتاعه، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زیدی نیم دانگ مشاع - از جمله شش دانگ - خانه را داشته و نیم دانگ خانه را زید در نزد عمروی بیع شرط گذاشته، عمرو - قبل از انقضاء مدت - نیم دانگ خانه را با سایر شرکاء دیگر قسمت و مفروز نموده، در رأس مدت زید وجه عمرو را به عمرو مسترد می نماید و اخذ به خیار می کند، پس از آن که زید اخذ به خیار نموده راضی به قسمت زید با عمرو نیست، آیا قسمتی را که زید با عمرو نمود، صحیح و مجزی می باشد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال اگرچه ظاهراً عمرو حق اینگونه تصـرفات را ندارد تکلیفاً، ولی وضعاً بعید نیست که تقسیم صحیح باشد و بعد از فسخ هم خانه مفروزاً برمیگردد، منتهی چنانچه تقسیم موجب نقصان ملک بایع شده باشد، بر عهده مشتری است که تدارک نماید آن مقدار نقص را، والله العالم.

(س) زیدی یک باب منزل خود را - به دو هزار تومان به مدت سه سال - به عمروی بیع شرط داد، ضمن العقد بایع بود که از تاریخ عقد بیع تا انقضای سی و شش ماه کامل، هر موقع مثل الثمن را مسترد نمود، عقد مذکور را فسخ نماید، عمرو مزبور قبل از انقضای اجل عین المبایعه منافع آن را به بکر انتقال داد،

۱- بایع از نقطه نظر این که علی الاصول حق انتقال نداشته، پس از مدت زمانی در بین مدت اجل، مال المبایعه را در محضر شرع حاضر و به عمرو اخطار نمود که حاضر شده وجه خود را بگیرد، مشارالیه از جهت این که قبلاً بیع [مبیع] را به غیر منتقل نموده، از اخذ وجه امتناع و بعداً بکر عین المبایعه و اجور سنواتی را بعد از انقضای از بایع مطالب است، مستدعی است حکم الله را مرقوم فرمائید که بکر حق مطالبه عین المبایعه واجور سنواتی را از زید دارد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در سئوال دو مطلب مذکور است: یکی منتقل نمودن عین را در زمان خیار به ردّ مثل ثمن، و یکی امتناع از اخذ وجه در زمان خیار؛ اما مطلب اول پس صحّت آن نقل محل اشکال است؛

و امّا مطلب ثانی پس اگر اولاً ـ وجه را نزد عمرو مشتری برده باشد و به او بدهد و او نگیرد و به جهت نگرفتن او وجه را نزد حاکم شرع برده و به حاکم تسلیم کرده فسخش مؤثر است، و اگر نزد خود عمرو نبرده بلکه ابتداء برده نزد حاکم و عمرو نزد حاکم نرفته است که وجه را بگیرد و به مجرد نرفتن نزد حاکم نمیشود فسخ کرد هر چند وجه را به حاکم داده باشد و اگر وجه را هم به حاکم نداده باشد، بلکه فقط وجه را نزد حاکم برده که عمرو حاضر شود اخذ نماید، و عمرو هم نرفته باشد و به مجّرد همین فسخ نموده باشد به طریق اولی فسخ مؤثّر نخواهد بود و در باب مطالبه بکر از زید نسبت به عین گذشت که محل اشکال است به آن و نسبت به اجرت اگر عین را زید از عمرو اجاره کرده بوده و مال الاجاره را عمرو به بکر منتقل نموده، باید زید به بکر بدهد، والله العالم.

۲- (س) معامله با کسی اجمالاً در میان مالش حرام است؟

ص:۳۰۰

(ج)- اگر در آنچه معامله بر آن واقع میشود، علم به وجود حرام در آن نباشد و غیر آن چه معامله هم بر آن واقع شده طرف ابتلاء این شخص معامل نباشد، جائز است، والله العالم.

۱- (س) اگر شخص چیزی را به ذمه می خرد و اما در نیّتش این است که پول حرام بدهد یا پول ندهد، چطور است؟ و بر فرض اشکال، اگر شخص مشتری غافل یا جاهل به حکم باشد، در صورتی که پولی که بنا دارد بدهد مثل اغلب ظلمه، باز هم اشکال دارد یا نه؟

(ج)- در فرض سئوال که بنا دارد از وجه حرام بدهد، صحت معامله به نظر اینجانب مشکل است و فرق ندارد بین غافل و جاهل به حکم، والله العالم.

۲- (س) چهار نفر شریکند در مال التّجاره، یک نفر آن ها مقداری از مال التّجاره را می فروشد به کسی به معامله رأس المال و می گوید من یک قِران دخل از تو گرفته ام و مقصدش این است که سهم نفع خودم یک قِران شده است، به این معنی که چهار قرآن نفع گرفته از آن مشتری و مشتری نفهمیده، آیا این وجه حلال است یا حرام؟ و در صورت حرمت - چون آن مشتری را نمی شناسد - تکلیف بایع در برائت ذمّه چیست؟

(ج)- در مفروض سئوال، خیار برای مشتری ثابت است و رقبه بایع بری است.

۳- (س) حجه الاسلاما! هرگاه زیدی لال و گنگ و ناقص العقل باشد، بدون اجازه حاکم شرع بیع و شراء این شخص، چه صورت دارد؟ یا به خودی خود می تواند از املاک و غیرها که مالک است، مصرف فروش رساند یا نه؟

ص:۳۰۱

(ج)- در مفروض سئوال، نقصان عقل زید اگر به مرتبه سفاهت نرسیده، معامله با خودش مانعی ندارد و الّا محتاج به اذن ولی شرعی است و لالی و گنگی موجب بطلان معامله نیست، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) در شرط نزول که می فرمائید اشکال دارد اگر به این نحو باشد چه حکم دارد بایع به مشتری می گوید بر تقدیری که رأس یک ماه وجه بدهی، این مقدار آن را کم می کنم و هرگاه رأس دو ماه دادی این مقدار، یا مشتری شرط کند که بر فرض رأس یک ماه وجه را به شما دادم این مقدار آن را باید کم بکنی و اگر رأس دو ماه بدهم این مقدار آیا صحیح است یا نه؟ بر فرض فاسد مفسد اصل بیع است یا نه؟

(ج)- هرگاه چائی را مثلاً بفروشد یک من پنج تومان الی یک ماه، در این قرض هرگاه کسر نماید ضرر ندارد.

۲- (س) معاملاتی که شرط نزول شده یا شرعی نبوده، لکن طرفین راضی می باشند به این معنی که تراضی واقع شده، ثمن و مثمن بر طرفین حلال است یا نه؟ و آیا فرقی بین عالم و جاهل می باشد یا نه؟

(ج)- تراضی طرفین به معامله باطل موجب صحت نمیشود، بلی هرگاه معامله صحیحاً واقع شده و در حال اداء ثمن مشتری خواست چیزی زیاد ندهد، یا بایع خواست چیزی اسقاط کند، ضرر ندارد.

(س) در این خرید و فروش های متعارف این زمانه در غالب بلاد که توسط دلال می باشد، آن هم به این کیفیت که گندم می فروشد یا به وصف یا به

۱- موجب نمونه از قرار یک من فلان مبلغ، چه نقد و چه نسیئه، بعد از قطع قیمت، فروشنده جنس را وزن می کند و می فرستد که در وقت گفتگو معلوم نبوده مقدار جنس، وجه بر جمع آن فقط از قرار یک من فلان است، آیا صحیح است یا نه؟ و با تراضی چگونه می باشد؟

(ج)- تمامیّت معامله معاطات به ردّ کردن از یک طرف عرفاً محقق میشود و مادامیکه معاطات محقق نشده، بیع حاصل نیست و آن چه را که وزن میکنند و رد میکنند و مشتری هم عالماً بالقدر والقیمه اخذ میکند، آن وقت بیع محقق میشود و هرگاه مقصود از قبض و اقباض وفای به قرارداد سابق باشد، باطل است.

۲- (س) خرید و فروش اسکناس و مناط و نوط، این کاغذهای معروفه، به زیاده در قیمت، چه به عین خودشان چه مختلفاً، چه به نقدین جائز است یا نه؟ و قبض مجلس لازم است یا نه؟

(ج)- عنوان ربا و عنوان بیع صرف در این کاغذها نیست، ولی اگر معاوضه بکنند ده تومان را به یازده تومان و وفاء از طرفین اسکناس بدهند، ربا است وحرام است.

۳- (س) در صورت تنازع بایع و مشتری در وزن یا قیمت، قول کدام مقدم است؟

(ج)- تعیین مدعی و منکر با حاکم شرعی است که طرفین آغاز دعوی در محضر او میکنند.

ص:۳۰۳

۱- (س) شخصی یک سیر نبات را به ده تومان صلح می کند به شرط آن که صد تومان مصالح له قرض بدهد به آن شخص، صحیح است یا نه؟ غرض فرار از ربا می باشد، آن صلح و آن قرض صحیح است یا نه؟

(ج)- مشکل است، بعید نیست ربا باشد، هر چند ظاهر فتاوی علماء حکم به صحت است.

۲- (س) عمروی از زید ملکی می خرد، صیغه نیز جاری می نماید، بعد خریدار مسبوق می شود که آن ملک رهن دیگری است، در صورت امضاء نمودن مرتهن خریدار - چون قبل از صیغه ملتفت رهن نبوده - می تواند معامله را فسخ نماید یا نه؟

(ج)- در مفروض سئوال که مرتهن امضاء نموده، عین مرهونه از حق منفک و مشتری هم خیار ندارد، والله العالم.

۳- (س) در معامله با اطفال به عنوان معاطات - در صورت عدم علم به رسیدن عوض به صاحب پول - صحیحاً تصرف در آن وجه جایز است یا نه؟

(ج)- ظاهر سئوال این است که اطفال برای غیر معامله کنند، پس اگر حقیقهً با خود آن غیر میشود و طفل به منزله آلت باشد، معامله صحیح است و الّا صحیح نیست، اگرچه علم به رسیدن عوض هم باشد، مگر اذن ولی و ممیّز بودن طفل معلوم باشد که در این صورت بطلان معلوم نیست.

(س) زید پولی داد و خانه عمرو را به بیع شرط قبول نموده است، قبل از زمان خیار زید فوت می نماید و عمرو در زمان خیار معامله را فسخ می نماید و

۱- وجه را به ورثه رد می نماید، در این صورت عیال زید از تنخواه ارث می برد یا خیر؟

(ج) بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال ظاهراً از تنخواه زوجه ارث میبرد، والله العالم.

۲- (س) در بیع سلف بعد از رسیدن وعده تسلیم مبیع، اگر بایع از اقباض مشتری امتناع نماید، مشتری می تواند که از بایع قیمت وقت الاداء از مشتری بگیرد یا خیر؟ قبض مشتری در سلف شرط است در لزوم آن یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اگر میتواند باید همان مبیع را بگیرد، حق قیمت وقت الاداء ندارد، در بیع سلف قبض مشتری ثمن را شرط تحقق است، والله العالم.

۳- (س) اگر دو جنس موزونی را به زیاده احد طرفین عوض نمایند مثلاً- یک پنج هزاری نقره بدهند و در عوض دو تا دو هزاری و یکتا یک هزاری نقره بگیرند و یکی از آن ها زیاده از طرف دیگر باشد، آیا جائز است یا نه؟ و بر فرض عدم جواز، استحلال کفایت می کند یا نه؟

(ج)- معاوضه به نحو مذکور ربوی است، ولی طرفی که زیاده میدهد، زیاده را صلح یا هبه نماید، اشکال ندارد.

۴- (س) در مازندران شکار ببر و پلنگ و دد می کنند الّا این که ذبح شرعی غالباً نمی شوند، میته اند، آیا جائز است برای مسلمین فروختن به کفاری که حلال می دانند استعمال میته را یا این که بیع و شراء میته حرام است؟

ص:۳۰۵

(ج)- ظاهراً بیع و شراء میته مطلقاً حرام است، والله العالم.

۱- (س) اولاً راجع به معامله و خرید و فروش روده گوسفند، ش_رعاً چه صورت دارد؟ ثانیاً چنان چه زید روده گوسفندی به عنوان سلف از عمرو خرید مثلاً دانه پانزده شاهی و قرار دادند چنان چه به موعد مقرر روده نرساند، هر یکی چهار قران قیمت او را از عمرو بگیرد؛ آیا چنین معامله شرعاً صحیح است یا باطل؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، معامله روده اگر به مشاهده یا توصیف رفع غرر شود، اشکالی ندارد و در فرض سلف آن، چنانچه شرائط سلف موجود باشد، آن هم صحیح است و شرطی که نموده اند اگر برگردد به شرط نتیجه صحت او، مشکل است و اگر برگردد به شرط فعل که در صورت ندادن روده ملزم باشد عمرو بخرد از زید به این قیمت ظاهراً اشکالی ندارد، والله العالم، والاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زید مقدار بیست و پنج خروار روغن زرد گوسفندی خالص از ذمه خود به عمرو در عوض دوهزار و سیصد تومان مصالحه می نماید به شرط خیار فسخ به ردّ مبلغ مذکور الی یک ماه هلالی، غرض از مصادعت این است که شخص مصالح عرفاً حین العقد قدرت بر تسلیم روغن مذکوره ندارد و اقلاً چند روز مهلت لازم دارد تا فراهم شود و اگر فرض شود که بر شخص این مصالح متعذّر است ولو دیگران قادر باشند، چه صورت دارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال چنانچه به میزان متعارفی حینالعقد تمکن از اداء نداشته باشد، صحت معامله مشکل است، ولو دیگران هم

قـدرت داشـته باشـند در صورتیکه معامله نقـدی باشد، و چنانچه مسـلم باشد، باید قدرت حین الاجل باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) حجه الاسـلاما! زیـد مقـدار یک خروار روغن زرد خوردنی مصالحه می کند به عمرو، در عوض صد تومان به شـرط خیار فسخ به رّد مبلغ مذکور الی یک ماه هلالی؛ آیا این مصالحه به ملاحظه این که روغن شکاری یا گوسفندی تعیین نشده و عرفاً این دو قسم قیمهً و رغبهً تفاوت دارند، شرعاً محکوم به صحت است یا خیر؟

(ج)- بسـم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سـئوال که عرفـاً دو قسم است و تفـاوت قیمت دارد و تعیین نشـده، معـامله صـحیح نیست مگر آنکه عرف بلد طوری باشد که با عدم تعیین هم منص_رف به قسم خاصـی باشد که در این صورت معامله صحیح است و چنانچه مورد نزاعی باشد، مرجع مرافعه شرعیه است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) شخصـی چیزی را به غیر اهلش فروخت و از طرفین مـذاکره عیب نشـده و عیب دار بوده، اگر اهـل خبره ی سـاعت - مثلاً - آن ساعت را اوراق نماید، عیب آن را می فهمد؛ آیا این ظاهر یا عیب مخفی است که باید بگوید؟

(ج)- لزوم اظهار به عیب معلوم نیست، ولی خیار عیب به جهت مشتری هست و ظاهراً معامله صحیح است، والله العالم.

۳- (س) شرط مجهول هم چنان که در ضمن صلح حبائی صحیح است، در ضمن صلح معاوضی هم صحیح است یا مختص به همان صلح حبائی است؟

ص:۳۰۷

(ج)- صحت مشکل است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زید ملکی را - به مدت معین - حبس نمود؛ آیا قبل از انقضاء مدت، شخص حابس یا متولی یا ورثه می تواند ملک محبوس را بفروشد یا خیر؟ و اگر بفروشند بیع آن صحیح است یا باطل؟

(ج)- جایز و صحیح است که حابس یا وارث او عین محبوسه را بفروشد و لکن حبس باطل نمیشود، والله العالم.

۲- (س) حجه الاسلاما! متاعی در بلادی برای زید خریداری نموده اند، آن متاع را زید موصوفاً به عمرو می فروشد و تعیین مدّت ورود هم معین نمی شود، مقداری از وجه آن را هم دریافت می نماید که بقیه وجهش را - پس از ورود و تسلیم متاع - دریافت دارد، یا آن که آن متاع را می فروشد که هر وقت وارد شد و تسلیم نمود، وجهش را دریافت نماید، یا آن که می فروشد که بعد از تسلیم، مبلغ معینی از وجهش را بگیرد و مابقی وجهش را مدت معین قرار می دهند که رأس مدت بدهد و صیغه هم به فارسی ادا می شود، مستدعی حکم هر سه مسئله را مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض اول و دویم اگر معامله نقدی باشد ولی ثمن را نگاه دارد تا وقت تسلیم مبیع، عیب ندارد و در فرض ثالث هم اگر مقداری از ثمن را موعد معینی از زمان وقوع معامله قرار دهند و مقداری هم به عنوان نگاهداری تا تسلیم مبیع باشد، عیب ندارد و اما هرگاه اصل ثمن را برای او موعد غیر معین قرار دهند، باطل است، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

ص:۳۰۸

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که شخصی قدری پول می دهد و در قبال پول، ملک یا باغ بیع شرط برمی دارد و هنوز مدت بیع الشرط منقضی نشده این شخص فوت می شود؛ آیا زوجه او از این پول ثُمنیّه می برد یا باید صبر کند اگر پول را رد کردند و ملک و باغ هم از تصـرف این شخص برگشت، به مالکین اول کرد، آن وقت ثمنیه می برد؟ مستدعی است آن چه حکم الله است مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، چون از ظاهر عبارت سئوال مستفاد میشود که زوج پول داده و ملک و باغ - به نحو بیع شرطی - گرفته و هنوز مدت خیار منقضی نشده و در این حال زوج فوت شده، پس زوج در حال وفاتش ملک و باغ مالک بوده نه پول، و زوجه از آنها ارث نمیبرد، بلی اگر بعد از حصول شرط فسخ من له الفسخ، فسخ عقد کرد که پول برگشت به میت کرد، ظاهراً زوجه هم از آن پول ارث میبرد، والله العالم.

۲- (س) شخصی ملکی را - به بیع قطعی - می فروشد، بعد بایع یا مشتری - در ضمن عقد لازم دیگری - شرط نماید که بعد از دو ماه در صورت ردّ تمامی مثل ثمن مبیع را به مشتری اختیار داشته باشد، بایع ملک مذکور را فسخ نماید این نحو معامله و شرط از اول قصد داشته باشند، چه صورت دارد؟ و بعد از اجرای صیغه بیع و قطع معامله، این قصد طاری شود چه صورت دارد؟

(ج)- جائز شدن عقدی که لازماً واقع شده به سبب شرط در عقد دیگر، چنانچه در سئوال است محل اشکال است، بلی ممکن است در عقد لازم دیگر شرط شود وکالت بایع در نقل مبیع به خود، در عوض مثل ثمن مثلاً و در طروّ قصد مزبور

اشکالی نیست چنانچه از اول هم مجرّد قصد باشد ضرر ندارد و اما هرگاه به نحوی باشد که بنای عقد بر او باشد که گویا شرط در عقد شده باشد، در او اشکال است، بر تقدیری که اگر شرط در عقد شده بود مشکل بود، از جهت بودن مفسدیت هر شرط فاسد، لکن این مطلب باطلاقه معلوم نیست. والله العالم، محل امضاء.

۱- (س) حجه الاسلاما! زید مرحوم بعد از فوت معلوم شده است -با داشتن وراث حقیقی چون برادر و خواهر - کلیه اموال خود را صلح به عیال خود نموده، ضمناً تا سی سال اختیار فسخ از برای خود گذارده، سپس تص_رفات مالکانه به اموال مذکوره نموده، اولاً مرقوم فرمائید این صلح بر ضرر ورثه و موافق با قوانین مقدس اسلام است یا خیر؟ و بر فرض صحت صلح، آیا تص_رفات مالکانه از قبل [قبیل] معاوضه و نقل به غیر نمودن موجب ابطال صلح است یا خیر؟ آن چه حکم الله است مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال مصالحه اشکالی ندارد در صورتیکه زوجه اجازه مصالحه را در زمان حیات زوج کرده باشد، و در موضوع تص_رفات، محکوم به صحت است و معلوم نیست ظهوری در فسخ داشته باشد. والله العالم.

۲- (س) حجه الاسلاما! آیا اخذ به شفعه در صورت اطلاع برفور است یا خیر؟ و بر فرض فوریّت، آیا شرط است رد ثمن به سوی مشتری ثم الاخذ یا اینکه می تواند اول اخذ نماید و بعد رد ثمن کند؟ بیّنوا توجروا.

(ج)- فوریّت در کلی خیارات به نظر حقیر محل اشکال است، لهذا در این مسئله شفعه رجوع به غیر نمایند، و درخصوص رد ثمن به مشتری علی الظاهر میتواند اول اخذ شفعه نماید و بعد رد ثمن کند به شرط عدم مماطله، والله العالم.

۱- (س) مصحف شریف از دست کافری اخذ شده به ازاء وجهی، بدواً به همان مبلغ ما خود راضی بوده، بعد ملتفت شد که هدیه و قیمت قرآن و جلدش به اضعاف کثیره قیمت داشته، آیا جلد قرآن را مالك است و می تواند ادعا فسخ کند؟ ترضیه اش لازم است یا باید صاحب اول او راپیدا کنند؟ قرآن مزبور غیرموجود، اگر صاحب اولش هم معلوم نباشد تکلیف چیست؟ و کسانی که او را به دست گرفته برای تماشا، اگر معامله اشکالی دارد آیا ضامن هستند؟ این ها چه کنند؟ آیا مورد حمل بر صحت برای اشخاص اخیره هست؟

(ج)- بسمهتعالی، نسبت به جلدش باید او را راضی نمود و نسبت به خود قرآن هرگاه محتمل باشد که در حال اسلام این شخص به او انتقال یافته باشد یا خودش او را درست کرده باشد ترضیه او کافی است، و الّا در صورت معلوم بودن صاحب مسلم قبل او، آن را هم باید علی الاحوط راضی نمود، و در صورت مجهول بودن او و بودن اطراف شبهه غیر محصوره، قیمت قرآن را از طرف مالك واقعی آن باید علی الاحوط صدقه داد و یک صدقه کافی است ولو اینکه تمام آن اشخاصیکه آن را دست گرفته باشند، مجتمعاً یک صدقه بدهند، والله العالم.

(س) وجوب اخذ از دست کفّار در جزو کلمه از قرآن هم جاری است یا خیر؟ و همین طور اسماء مقدسه و کلمات محترمه که در روی نگین انگشتر، و کلمه توحید و شهادتین در روی درهم و دینار که معمول سلاطین قدیم بوده،

۱- علی فرض لزوم اگر بدون رضایت و عنف از آن ها بگیرد، آیا همان قیمت سنگ و فلز را مستحق هستند قطع نظر از خطوط منقوشه، یا آن که قیمت مجموع را باید بدهند؟

(ج)- بسمهتعالی، درصورت صدق قرآن بر جزء یا کلمه جاری است و در مابقی وجوب اخذ معلوم نیست، مگر اینکه علم حاصل شود به اینکه بودن دست آنها، مستلزم هتک و توهین است، و در فرض وجوب اخذ قیمت، مجموع را باید به آنها داد، والله العالم.

۲- (س) ملاذالاناما! معاملات بیع به شرط مرسومی بین مردم به نصف ارزش واقعی مبیع در صورتی که شخصی خرنده به صدد خریداری است جداً، آیا صحیح است یا نه؟

(ج)- در صورتیکه فروشنده هم جدّ داشته باشد - ظاهراً - اشکالی ندارد، والله العالم، (تمت البیع).

۳- (س) معاملات با اسکناس معمولی که فقط کاغذ هست چه صورت دارد؟

(ج)- در ازاء اسکناس غیر طلا و نقره دادن اشکالی ندارد ولی در معاوضه با طلا و نقره احتیاطاً ملاحظه ربا و صرف در آن بشود.(۱)

۴- (س) دادن یک عدد دو قرانی و گرفتن دو عدد قران با رضایت طرفین چه صورت دارد ربوی است یا نه؟

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۵۳.

(ج)- هرگاه در وزن یک طرف زیادتر باشد صاحب آن زیادی را هبه نماید عیب ندارد.(۱)

۱- (س) در معاملات ربویه چه در حال و چه در نسیه آیا ضمیمه در یک طرف یا در هر دو طرف بوده باشد که صدق مال نماید مصحح معامله است یا خیر؟

(ج)- ضمیمه در همان طرفی که کمتر است کافی است در صحت والله العالم(۲)

۲- (س) مصالحه ما فی الذمه به ذمه چه با ضمیمه یا بدون آن جایز است یا خیر؟

(ج)- در اینجا صوری متصور است و اظهر در تمام صحت است و احوط ترک است خصوص در بعضی آنها مثل اینکه مصالح طلبی از غیر دارد و متصالح هم از کسی دیگر طلبی دارد و بخواهند این دو طلب را به یکدیگر مصالحه کنند و ضمیمه از این حیث فائده ندارد بلی در صورت ربوی بودن ما فی الذمه به جهت رفع ربا خوب است چنانچه گذشت و الله العالم.(۳)

(س) شخص دکان دار یکصد نوع متاع دارد از یک مثقال الی من و خروار و از بابت قماش از یک زرع الی ده زرع و توپ حالا بعد از حصول ربح اگر بخواهد خمس هر متاع را از عین خود بدهد باید اصل سرمایه را در چیزهای جزئی موضوع نماید و بعد از آن مابقی را پنج قسمت نماید و پنج یک را بدهد

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۵۳.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۹۴.

۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۹۵.

۱- اولاً زحمت بسیار دارد و گذشته از آن در حین تقسیم سهم خمس بسا می شود که از مالیت بیفتد و در خصوص حیوانات که در هر فرد ابدا ممکن نیست خمس عین بدهند لذا در مسئله اول آیا ممکن است که تنخواه را کلیه قیمت نمایند و خمس را شخصی به اختیار خود از هر قبیل متاع بدهد یا خیر و اگر جایز نیست تکلیف را بیان فرمایید و در حیوانات آیا جائز است بفروشند و یا به قیمت برسانند بعد خمس را از سایر چیزها بدهند یا خیر؟

(ج)- ظاهراً در تمام قیمت دادن جائز باشد خصوص در چیزهایی که قابل قسمت خمس بی ضرر نیست و الله العالم.(۱)

۲- (س) پسری نفقه خور پدر است در غیاب پدر بدون اجازه از تنخواه پدر خرید و فروش می نماید در صورتیکه پسر اقرار دارد که من تنخواه نداشته ام آیا این معاملات پسر فضولی و محتاج است به امضای پدر یا خیر در صورتی که پ_سر قباله جات را با سهم خودش گرفته باشد دارای چیزی می شود یا نمی شود و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

(ج)- اگر به عین تنخواه خرید و فروش واقع شده باشد معامله فضولی است و محتاج به امضاء است و اگر بعهده خریده باشد و تنخواه پدر را در مقام اداء داده باشد معامله صحیح و نافذ است غایه الامر مدیون طرف(۲) است والله العالم الاحقر عبدالکریم حائری محل خاتم مبارک(۳)

ص:۳۱۴

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۹۷.

۲- [۲] . مراد از طرف بایع است یا پدر یا هر دو هرگاه عوض را به پدر داد قاعده من باع شیئاً ثم ملکه.

۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۶۱.

۱- (س) به عرض حضرت آیت الله متع الله المسلمین بطول بقائه می رساند زوجه زید ملکی داشته که ارثاً به او رسیده و ملکی هم داشته صداق زوجه بوده هر دو در زمان حیات زید در ید زید بوده و منافع آ نها را هم برده است پس از فوت زید زوجه اظهار می دارد اجرت المثل صداقم را با اجرت المثل ملک موروثی را از زوج طلب کارم پس از آ نکه ثابت نمود که املاک زوجه در زمان حیات زید در ید زید بوده و قسم هم یاد نمود که وجوه مأخوذه تأدیه نشده است می تواند حقوق خود را اخذ نماید یا خیر تمنا آنکه جواب در صدر عریضه مرقوم و به خاتم مبارک مزین فرمایید امرکم العالی مطاع.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم در مفروض سوال چون زوجه مدعیه است لهذا راجع به اجرت المثل و طلب از زوج محتاج به اثبات است و الله العالم حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.(۱)

(س) حجهالاسلاما چه می فرمائید درخصوص مسئله شرعیه مثلاً زید مالی را به عمرو می فروشد به مدت یک سال و در سند آن اختیار و قرار می دهد پس از سه ماه نه ماه باقی مدت را مبلغی ک_سر نموده پولش را دریافت نماید و بکری به میل و رغبت خود حاضر می شود همان سند را به آن مدت و قرار مزبور از زید قبول و تمامی مدت سند را مبلغی کسر کرده و پول می دهد و زید در حاشیه سند مزبور این قسم حواله می نویسد (وجه متن از بکر دریافت شد و در وجه ایشان کارسازی بدارید) و عمرو که بدهکار است هم حاضر بوده حواله مزبور را از بکر در سند قبولی می نویسد و هم در انقضاء مدت قرار

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۹۳.

۱- معتبر و قادر بر تأدیه وجه سند بوده ولی بکر هم از قبول نوشتن عمرو هم در انقضاء مدت قرار در مطالبه محض استفاده در باقی مدت تسامح می کند و عمرو در انقضاء مدت تمام سنه در تجارت خود متوقف می شود و لذا در صورت کذا که بکر هم در قبولی نوشتن عمرو و هم در مطالبه در مدت قرار تسامح کرده آیا اولاً وجه سند را می تواند رجوع به زید نموده و از ایشان مطالبه نماید یا خیر؟ ثانیاً در صورت حق رجوع آیا قادر بر همان پول می شود که به زید داده یا تمامی وجه سند را مستدعی است جواب مسئله را در صدر ورقه مرقوم و مزین فرمایید ادام الله عمرکم

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم صحت اینگونه معاملات نزد حقیر مشکل است لذا در مفروض سوال در صورتی که جنس در نزد عمرو تلف شده باشد که به میزان قیمت آن جنس در ذمه عمرو مستقر بشود حواله به مقدار آن وجه صحیح است و بکر هم حق رجوع به زید ندارد در آن مقدار و الله العالم الاحقر عبدالکریم حائری.(۱)

۲- (س) هرگاه ولی صغیر ملک او را فروخته از برای خود تبذیراً خرج کند و به مصرف صغیر نرساند ولی بعد از رشد و کبار می تواند ملک خود را از متصالح انتزاع نماید یا اینکه ولی کیف کان و بای نحو شاء مختار است؟

ص:۳۱۶

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۲۵.

(ج)- ولی صغیر ملکی را فروخته چنانچه صلاح صغیر بوده صحیح است و الا باطل است و در مقام نزاع مرجع مرافعه شرعیه است و الله العالم.(۱)

۱- (س) زیدی ملکی به عمرو می فروشد بعد می گوید مبیع ملک ولد صغیرم بوده چون فروشنده ولی اجباری همان صغیر است لهذا معامله او صحیح است و عمرو مالک ملک می شود یا خیر؟

(ج)- در مفروض سوال چنانچه معامله به صلاح و صرفه صغیر بوده صحیح است و چنانچه مورد نزاعی باشد مرجع مرافعه شرعیه است والله العالم.(۲)

۲- (س) معامله با اشخاصی که فروشنده اشیاء ثلاثه راجع به تذکیه هستند با عدم علم به تذکیه بطور حتم در صورتی که خود فروشنده اولاً اظهار عقیده می کند به عدم علم به تذکیه ثانیاً اقرار به خریدن از کفار ثالثاً تنقید می کند بیان فقهاء را در شرایط تذکیه در این صورت طرف معامله می دانند که وجوهات غیرمشروع از آن اشیاء مخلوط به این وجهی است که در عرض بیع آن می پردازد.

(ج)- هرگاه علم دارد که در بین همین عوض هم از آن وجوهات است نگیرد این عوض را.(۳)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۰۶.
۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۷۷.
۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۹۸.

(س) حجه الاسلاما! زیدی تمام دارائی و مایملك خود را به برادرش عمرو مصالحه نموده به مال المصالحه معینه، و در ضمن عقد شرط کرده الی پانزده سال مخارج متعارفی خودش و عیالش و اولادش را بدهد، و در پانزده سال از برای اولادش - که سه پسر داشته - اختیار فسخ گذاشته، و زید وفات کرده، پس از چند سال دو پسرش وفات کرده، یکی باقی مانده، زوجه اش هم سه چهار سال در خانه بوده، عمرو به حسب الشرط مخارج متعارفی را داده، بعد شوهر دیگر اختیار کرده، اولاً تمام دارائی که به تفصیل در متن عقد اسم برده نشده، آیا این صلح مستلزم جهالت است یا نه؟ در صورت استلزام جهالت، مبطل صلح است یا نه؟ ثانیاً قبل از رسیدن زمان خیار، آن دو پ_سر فوت کرده، خیارشان به مادرشان ارثاً منتقل می شود یا نه؟ به علّت این که هنگام فوت پسرها خیاری هنوز مشخص نبوده و در سر پانزده سال موجود خواهد شد که آن ها وجود ندارند، ماترك المیّت صادق نیست تا به وراثش برسد و در سر مدت هم ذوالخیاری نیست، میّت هم که ذی الحق نمی تواند بشود، ثالثاً پس از رفتن زوجه به شوهر، باز مخارج او را عمرو باید بدهد الی پانزده سال، یا مناط صدق

۱- عیلوله بوده؟ پس از تزویج به دیگری از عیالیت زید عرفاً خارج، در عبارت مصالحه نامچه این طور است: الی پانزده سال مخارج عیال و اولادش را بدهد. رابعاً در صورتی که خیار آن دو پسر به واسطه وفاتشان - قبل از رسیدن زمان خیار - از بین رفت، آیا از برای پسر باقی خیار هست که فسخ کرده تمام مال را ببرد یا بالنسبه به سهم خویش؟ و عبارت مصالحه نامچه این طور است: در سر پانزده سال از برای اولادش اختیار فسخ گذاشت، آیا ظاهر این عبارت از برای مجموع سه پسر خیار قرارداده یا از برای کل واحد؟ آن وقت از برای کل واحد نسبت به همه مال یا بالنسبه به سهم خودش؟

(ج ۱)- بسم الله الرحمن الرحیم، جواب سئوال اول ظاهراً جهالت مفروضه مضر نباشد، مگر معلوم شود که معامله سفهیّه است.

(ج ۲)- دو پسر که سابق بر زمان خیار فوت شدند، خیار نداشتند تا منتقل شود به مادرشان.

(ج ۳)- بعد از شوهر رفتن زوجه - ظاهراً - از صدق عیال خارج است.

(ج ۴)- از برای پسر موجود - بعد از پانزده سال - خیار مستقلاً موجود است و می تواند اصل معامله را فسخ نماید، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) شخصی ملکی را مصالحه می کند به زید به مبلغی و ضمن العقد بر زید شرط می کند که بعد از فوت او، چهار خمس قیمت عادله آن ملک را زید به مصارف معیّنه وصیت او برساند و مصارف را ذکر می کند که پنجاه سال صوم و صلوه برایش استیجار کند به اجرت دویست و پنجاه تومان که اجرت متعارفی آن زمان بوده و یک حجّه [حجّ] استیجار کند به مبلغ یکصد و پنجاه

۱- تومان، بقیه مال الصلح را - بابت خمس و زکوه و ردّ مظالم - به اهلش بدهد، بعد از فوت آن شخص، بعضی از اقوام او مدعی بر آن ملك می شوند، زید متصالح با مدّعی ها صلح می کند و بعضی ملك را به آن ها می دهد و باقی را می فروشد و هیچ عمل به آن شرط نمی کند و به مصارف نمی رساند، سال ها می گذرد، اجرت صوم و صلوه سالی ده تومان می شود؛ اجرت حجه [حجّ] مثلاً مضاعف می شود. اولا بفرمائید که زید می تواند آن قدر ملکی را که به مدّعی ها داده، قیمت آن را از مال الصلح کسر بکند یا خیر؟ ثانیاً در صورتی که به شرط ضمن العقد عمل نکرده، اختیار فسخ مصالحه برای وارث آن شخص یا حاکم شرع یا عدول مؤمنین هست یا خیر؟ و در صورت بودن و فسخ کردن یا فسخ نکردن و حاضر شدن زید برای عمل، تکلیف اجرت دادن صوم و صلوه چیست، با این که تفاوت به سبب عمل نکردن زید شده؟

(ج)- در باب کسر از مال الصلح، اگر مدعی ها شرعاً استحقاق خود را ثابت کنند، میتواند کسر کند بالنسبه هم از مال الصلح و هم از شرط، و الّا نمیتواند، و در باب تخلف از عمل به شرط، ثبوت خیار فسخ در این نحو شرط برای وارث یا غیر آن معلوم نیست، بلکه باید او را اجبار بر عمل به شرط کرد، و در باب کم بودن اجرت - هر چند به مسامحه وصی شده باشد - معلوم نیست ضامن تفاوت باشد علی الظاهر، آن چه ممکن است از صوم و صلوه باید گرفته شود یا حج، هر چند میقاتی باشد.

(س) بیان فرمائید زید ملکی را به عمرو مصالحه می کند به مبلغ هزار تومان که متصالح مال الصلح را در مدت شش ماه مثلاً به اقساط و متدرجاً به

۱- زیـد بدهـد، شـش ماه منقضـی می شود و عمرو تمام مال الصـلح را به زید نداده، آیا زید می تواند مصالحه را فسخ کند یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهراً میتوانـد فسـخ کنـد، هرچند احوط با فرض امکان اجبار بر اداء اکتفاء به اجبار شـرع است، والله العالم.

۲- (س) دختر رشـیده که تزویج شده باشد برای صغیری به ولایت پدرش به صداق معیّنی، و قدری از صداق را هم ولی صغیر به این دختـر داده باشـد، همین رشـیده - در مرض مـوتش و صـغیر بـودن زوجش - تمـام امـوال خـود را از صـداق و غیره، در محـضـر عالمی به صـلح لازم برگذار می کند به عمویش، آیا این صـلح صحیح است یا خیر؟ و بر فرض صحت، چه مقدار از صداق برگذار به عمو می شود، تمام یا نصف؟

(ج)- در مفروض مسئله ظاهراً صلح صحیح است و تمام صداق، ملک عمو میشود، والله العالم.

۳- (س) حجهالاسـلاما! چه می فرمائید در این مسـئله شرعیه که زیدی یک مالی را به دو نفر اولاد ذکور خود صلح می نماید، در صورتی که در آن اوان اولاـد ذکور او منحصـر به دو نفر بودنـد، بعـد از صـلح خداونـد تبارک و تعالی سه نفر اولاد ذکور دیگر به او عطا می فرماید، آن وقت آن مصالحه را که صلح به دو نفر نموده، فسخ می نماید و چیزی دیگر که کمتر از مصالح علیه اول بوده باشد بر مصالح علیه اول افزوده، به پنج نفر اولاد ذکور خود صلح می نماید. آیا مصالح حق فسخ دارد یا خیر؟ و در آن مصالح عنه اخیر، آن دو نفر سهیم هستند یا خیر؟

(ج)- هرگاه در صلح اول خیار فسخ از برای خود قرار داده است، فسخ صحیح و صلح ثانی هم صحیح است، و الّا فسخ باطل است و صلح ثانی در مقدار زاید صحیح است و علی ایّ حال آن دو نفر اولاد در زاید هم سهیم خواهند بود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زیدی خانه خود را به صلح خیاری منتقل می نماید به عمرو که در مدت یک سال خیار فسخ برای زید باشد، عمرو در مدت خیار زید خانه را به دیگری منتقل می نماید به صلح قطعی و زید هم وجه را در زمان خیار حاضر نموده، اخذ به خیار می نماید. آیا این اخذ به خیار، معامله دویم را باطل و خانه به واسطه اخذ به خیار زید که ذوالخیار بوده، برمی گردد به زید؟ و یا آن که خانه به ملکیّت خریدار ثانوی باقی خواهد ماند و زید فقط حق مطالبه قیمت خانه ر از عمرو دارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال ظاهراً معامله ثانی باطل نمیشود و زید حق مطالبه قیمت خانه را داشته باشد بعد از فسخ، والله العالم.

(س) چه می فرمائید در این مسئله که زید تمام دارائی و ما یملک خود را به چند نفر اولاد معین خود - به موجب نوشته صلح نامه - مصالحه می کند و تا مدت معیّن هم از برای خود خیار فسخ به لفظ فسخت می گذارد و مصارفی هم از برای خود بعد از موت - به تصویب دو نفر وصیّ و دو نفر - ناظر می خواهد، و بعد ذلک در ضمن مدت خیار فسخ مصالحه، جناب مصالح در هامش ورقه صلح نامه، چند سطری به خطّ خود نوشته، چند نفر هم از شهود مهر می کنند عباراتی که در هامش ورقه جناب مصالح نوشته است، این است

۱- که: «الیوم که چهارشنبه سنه ۱۳۳۹ می باشد، وصیّین را از وصایت و ناظرین را از نظارت معزول نمودم و به جای آن ها فلان و فلان را وصیّ و ناظر قرار دارم، و ایضاً سه نفر اولاد اناث که فلانه و فلانه و فلانه - که خداوند جلّ شانه عطا فرموده - در صلح اموال شرکت دارند، و ایضاً حملی که زوجه ام دارند، پس از آن که دنیا آمد، در مصالحه اموال شرکت دارد، فی التاریخ فوق من جانب المصالح». و در این عبارت هم صیغه صلح که خود مصالح نوشته است، ابداً مذکور نیست و حال آن که این تـصرّفات شخص مصالح بدون فسخ ممکن نیست و بعد از انقضاء مدّت خیار فسخ مصالحه، بعضی از املاک که جزء مال الصلح بوده است، زید مصالح شخصاً به عمرو می فروشد با تمام این تصرفات زید مصالح با این که مسلم و ظاهر الصّلاح هم می باشد و عمل او محکوم به صحت است، ممکن است فروش ملك را به عمرو بدون فسخ مصالحه باشد، یا فروش ملك به عمرو و الحاق این چند سطر عبارت از خود مصالح کاشف از فسخ مصالحه است، مرحمت فرموده حکم الله را مرقوم و به خاتم شریف مزّین فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، عبارت منقوله از هامش دال بر اینکه سابق بر این به قولش فسخت فسخ نموده نیست، بلکه ظاهر عبارتش که فلانه و فلانه مثلاً در صلح اموال شرکت دارند، این است که اصل صلح را به هم نزده است، بلکه خواسته است در آن صلح اول چند نفر مصالح له دیگر داخل نموده باشد و چنین معلوم میشود که عامی بوده و ملتفت نبوده است در عدم صحت این مطلب، و هم چنین فروش پاره از املاك هم دلالت بر فسخ سابق ندارد چون ممکن است که ملاحظه صلاح اولاد فروخته باشد و هرگاه صغیر باشند، بر آنها ولایت دارد،

ص:۳۲۴

هر گاه کبیر باشند فضولی خواهد بود، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زید - به موجب مصالحه نامه - مصالحه نموده است ملکی را به صغیر خود، بعد به خط خودش هم حاشیه مصالحه نامه مطالبی مرقوم نموده است به نحوی که صحت مصالحه نامه مسلّم است و برای خود اختیار فسخی در مصالحی به مدت معینی قرار داده، در خلال مدّت مرحوم شده، دو نفر اظهار می دارند زید نزد ما اقرار نمود که مصالحه را فسخ نموده ام؛ آیا تا فسخ نزد حاکم شرع جایز الحکومه ثابت نشود، می توان به شهادت دو نفر اکتفاء به فسخ صلح نمود یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال چون مصالح له صغیر است، چنانچه بیّنه نزد ولیّ شرعی صغیر ثابت شد، کافی است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) سیّدی و مولای! زنی ملکی را در حال حیوه خود مصالحه به همشیره اش کرده و ضمن المصالحه شرط نموده چون فوت کند، متصالحه از مال خود مجاناً متحمل خرج و کفن و دفن او بشود؛ بعد از این که فوت می کند، متصالحه مسامحه در مخارجات کفن و دفن آن مرحومه می نماید به واسطه تنگ دستی یا چیزی دیگر بوده، حاضر به برداشتن همشیره نمی شود تا آن که عموی صغیر آن مرحومه از مال خود خرج کفن و دفن او می نماید، الحال چندی است عموی صغیر آن مرحومه مدّعی است که به شرط عمل نشده، مصالحه باطل گردیده و متصالحه می گوید چنین نیست و مسامحه من از جهت عمل به

۱- شرط برای تنگ دستی و جهاله بوده است و آن چه خرج کرده اید الحال می دهم و ما صولح را تصرّف می کنم، و عموی صغیر مانع است و بین آن ها گفتگو و منازعه است. بفرمائید در این صورت صلحی که واقع شده صحیح است؟ و باید متصالحه آن چه عموی صغیر آن مرحومه خرج کرده به او بدهد یا آن که چون عمل به شرط ضمن المصالحه نشده، صلح باطل است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال صلح صحیح است و معلوم نیست به جهت ورثه خیار فسخ باشد.

۲- (س) زیدی کلّیه دارائی خود را - کائناً ما کان - مصالحه نمود به دو نفر از اولادهای خود، در عوض یک سیر نبات کار قم و صد دینار رائج نیکلی و در ضمن عقد خارج لازم دیگر این دو نفر را ملتزم نمود به این که برای او کارهائی بکنند به صلاح و صواب دید یکدیگر، در مدت معیّنه، و اختیار هم به این دو نفر واگذار نمود نه به کسی دیگر، آیا سایر ورثه حق مطالبه و مؤاخذه دارند یا خیر؟ و در صورت عمل نکردن به التزامات در مدت معیّنه، آیا اصل مصالحه اولیّه به هم می خورد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در صورت مفروضه، مصالحه مزبوره صحیح است ولو چنین صلحی شرعاً مرجوح است و بر فرض عمل نکردن متصالحان به التزامات ضمن عقد خارج، صلح اول متزلزل نمیشود، والله العالم باحکامه.

(س) در صلح محاباتی، در صورتی که مصالح آن چه صلح کرده به ت_صرّف متصالح داده ولی متصالح مثلاً آن یک سیر نبات که باید به صلح کننده بدهد نداده از روی این که صلح کننده مطالبه نکرده یا قابل ندانسته که مطالبه

۱- کنـد نکرده، بعد صـلح کننده - به واسـطه نگرفتن مال المصالحه - می تواند صـلح را فسخ کند یا نه؟ و در صورتی که آن چه صـلح کرده هنوز به ت_صرف متصالح نداده و آن مال المصالحه را هم - به همان جهت که قابل ندانسته یا غفلت کرده - از متصالح نگرفته و متصالح هم انکار از دادن ندارد و نداشـته، حاضـر بود برای دادن، به جهت غفلت نداده، باز مصالح اختیار فسـخ دارد یا نه؟ و در هر دو صورت اگر مصالـح وفات کرده، ورثه او می توانند صـلح را فسخ کنند یا نه؟ و اگر بعد از وفات ورثـه هـم غفلت دارنـد از فسـخ، لهـذا فسـخ نکرده انـد، آن صـلح به حـال خـود ثـابت است یـا نه؟ اشـکالی برای متصالـح در تصرفاتش می باشد یا نه؟ نهایت همان مقدار مال المصالحه را اشتغال ذمّه دارند؟

(ج)- در موضـوع صـلح محابـاتی که فرض شـده که متصالـح به تص_رف داده، معلوم نیست خیـار فسـخ بـاقی باشـد، بلی در صورتی که به تص_رّف نـداده باشـد و امتناع نمایـد، چنانچه ممکن باشد اجبار میکند او را، و اگر ممکن نشد، بعید نیست که خیار فسـخ داشـته باشد، و در صورت فوت مصالح یا مصالح له ورثه آنها هم همین حکم را دارند و با غفلت و عدم غفلت هم اشکالی در تصرفات ندارد.

(س) یا حافظ الاسـلام و المسـلمین! و آیه الله فی العالمین! چه می فرمائید در این مسـئله، مسـلمی از مسلمین منتقل می نماید به صلـح حبائی نصف از اموال خود را به ولـد خود، و خیار قرار می دهـد از برای خود در مـدت معیّن، و بعـد مصالحه می نماید همین نصف اموال را به ولـد دیگر خود پیش از این که آن مصالحه را فسخ نماید، و ملتزم می شود - در ضـمن همین مصالحه - از برای ولد خود اگر کشف فسادی در این مصالحه ظاهر شد، مبلغ دویست تومان پول دادنی باشد،

۱- و بدهد به این ولد مجّاناً و بلاعوض، بعد معلوم می شود این مصالحه اصلی نداشته و آن پدر مالک چیزی نبوده، آیا این التزام بر آن ها واجب و لازم است یا نه؟ و به عبارت اخری شرط و الزام ابتدائی را لازم می دانید یا لازم نمی دانید؟ و این الزام در ضمن این عقد فاسد از جمله التزام ابتدائی است یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اگر محتمل است که صلح ثانی مبنی بر فسخ صلح اول در زمان خیار داشتن بوده است، صلح ثانی محمول بر صحیح است و هرگاه معلوم است که مبنی بر فسخ نبوده و صلح ثانی بیمحل واقع شده، در این صورت شرط در ضمن آن شرط ابتدائی است و نفوذ آن غیرمعلوم است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زید خانه خود را به عمرو به مبلغ معین مقبوض نقل نمود و عمرو مکرّر مطالبه نمود که به تصرّف من بده، زید قبض نداد و تأخیر انداخت تا آن که آب سیل آمد و خانه را خراب کرد. زید می گوید از جهت نقص و تلف قبل از قبض معامله منفسخ شده، نسبت به تألف از جهت تبعّض صفقه، مابقی را هم فسخ نمودم، باید پولی که گرفتی مسترد داری. مستدعی آن که هرگاه صحیح است و باید زید پول را پس بدهد، دو کلمه مرقوم و مختوم فرمائید.

(ج)- خانه مفروضه چنانچه به عقد بیع منتقل شده، هر مقدار تلف شده از جهت تلف قبل القبض عقد آن منفسح گردیده و در باقی خیار تبعّض صفقه دارد، و اگر به عقد صلح بوده، جریان قاعده تلف قبل القبض در آن مشکل است، بلی فسخ معامله نسبت به جمیع اشکالی ندارد، والله العالم.

ص:۳۲۸

۱- (س) زیـد نصف خانه مشترکی خود را به عمرو منتقل نموده و وجه آن را اخـذ نموده و بکر که شـریک زید است، مزاحم عمرو می باشـد و او را راه نمی دهـد و خود زید هم رفع مزاحمت بکر را نمی کند که عمرو مسلّط باشد بر تصـرف نصـف خانه مرقوم به قسـمت یا غیرها، و عمرو از این جهت فسخ نمود، آیا عمرو حق دارد پول سه دانگ خانه را از زید پس بگیرد یا نه؟

(ج)- بلی چون خیار فسخ برای عمرو محقّق شده و فسخ نموده است، میتواند وجه خود را مطالبه نماید، والله العالم.

۲- (س) حجه الاسـلاما! چه می فرمائید در این مسـئله شرعیه که زیدی کلیه اموالش را - به صیغه مصالحه - انتقال می دهد به پنـج نفر اولاـد ذکور خود که دو نفر ازاین اولاد ذکور صـغیرند و سه نفر کبیر، به شـرایط و مصارفی که از برای این اموال قرار داده، و اولاد ذکورین را وصـی و والـده صـغار را ناظر قرار داده، پس از یک سال تقریباً مصالـح مرقوم ناخوش و مرحوم شـده ولی یک روز قبل از فوتش ملّائی می آورند بالای سـرش و وا می دارند او را که وصیت کن، پس آن مرحوم وصیتی می کند برخلاف صـلح مرقوم ولی اموال مورد صـلح را به قبض اولاد ذکور کبیر نداده و اولاد ذکور هم اطلاعی از صلح مرقوم نداشته انـد تـا قبول و قبض نماینـد، و بالنسـبه به دو نفر صـغیر که ولیّ آن هـا است چه کرده است نمی دانیم؛ آیا آن صـلح بالنسـبه به صغیر وکبیر صـحیح است و قبول و قبض و امضای کبیر بعـد از فوت کفایت می کنـد در صـحت صـلح؟ و باید به آن صـلح و شرائـط عمـل شود یا بایـد به وصـیت دو روز قبل از فوت عمل شود، یا تبعیض بشود بالنسـبه به صـغیرها؟ چون پـدر ولی بوده، صحیح است و بالنسبه به کبیرها باطل؟ مستدعی است جواب را مشروحاً بیان فرمائید.

ص:۳۲۹

(ج)- در فرض سئوال چنانچه کبیرها سابقه از صلح نداشته اند تا بعد از فوت مصالح صحت (صلح) به نظر حقیر مشکل است، و امّا نسبت به صغیرها صحیح است و اما وصیت بعد، اگر صلح اوّل با خیار فسخ بوده، صحیح است و اگر لازم بوده، وصیّت نسبت به موردی که صلح صحیح بوده، صحیح نیست و اگر نزاع موضوعی در بین است، مرافعه لازم دارد، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زیدی ملکی را به سه نفر از نواده های خود می بخشد به شرط آن که هرگاه هر یک از این ها قبل از آن که صاحب اولاد شود فوت نمودند، سهم آن راجع به آن دو نفر دیگر بوده باشد؛ آیا این شرط صحیح است یا خیر؟ بر فرض صحت شرط و عدم آن اصل بخشش صحیح است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال صحت شرط معلوم نیست، ولی ظاهراً انتقال صحیح باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) حجه الاسلاما! بیان فرمائید که ضعیفه اشیاء مهریّه خود را منتقل نموده به بعضی از اولادش، و پدر همین اولاد ضعیفه، از حال صغارت اولادش بعضی از اشیاء مهریه را که منتقل بوده فروخته، با این که پدر دارا بوده و ملاحظه صرفه و غبطه صغار خودش را ننموده، آیا ولیّ صغار ضامن هست یا خیر؟ بیّنوا حکم اللّه.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، تصـرفات پدر و جد راجع به اموال ضعیفه - ظاهراً - محتاج به صرفه و غبطه نیست، بلی باید ضرر و مفسده نداشته باشد و در بعضی موارد هم ممکن است که پدر صلاح صغیر را بداند که به ضرر، اموال او را

به مصـرف برساند که در واقع مصلحت او هست، لهذا عمل پدر محکوم به صحت است تا فساد او معلوم شود.

(س) شخصی دو نفر اولاد ذکور و یک نفر اناث دارد و هستی خود را بالمناصفه به دو نفر ذکور می دهد به صیغه مصالحه، و ضمن المصالحه شرائطی بر آن ها می کند: اولاً مادام عمر، منافع مال خودش باشد عین آن ها را هم به تصـرف متصالحین نمی دهد، ثانیاً آن که فلان مبلغ را متصالحین - پس از فوت او - به مصارف مقرّره برسانند، ثالثاً آن که تا زنده است، اختیار فسخ مصالحه را داشته باشد، چنان چه بخواهد فسخ کند مختار باشد، رابعاً فلان عین را پس از فوت او به دخترش - که خواهر متصالحین است - مصالحه نمایند و عین آن در ید متصالحین - که اخوان او هستند - باشد، حاصل او را سال به سال به همشیره خود بدهند و چنان چه نقل و انتقال و معامله بکنند، اخوان او مختار بر فسخ باشند و نگذارند، غرض آن شخص دو مطلب است از مصالحه با اخوان او، یکی آن که خواهر آن ها شریک در سهم و خرج مصارف با برادرها نباشد تا بالاخره منجر به نزاع و کدورت نشود، نظر دیگر که خیلی مورد ملاحظه آن شخص بوده این که دختر بیوه و وافوری است، ترسیده که چنان چه من حیث الارث به او تعلق بگیرد و مختاره باشد، اتلاف کند و تمام کند و بالاخره مستاصل و پریشان گردد و یا حریف ها و رندها او را به طمع شوهری بچاپند و او را بی چاره کنند، چنان چه خود آن شخص می نویسد و تصـریح می کند که غرضم این بوده و عین عبارت همین بوده که عرض شده. بفرمائید چنین صلحی که غرض محرز و مصرّح است و قصّیه افساد به متصالحین نبوده ولو لااسم این

ص:۳۳۱

۱- صلح من حیث الارث تعلق به خود آن ها می گرفته، وارث من حیث یحتسب بوده، جای فرض خمس هست یا خیر؟ یا این که یکی از دو نفر متصالحی ظاهراً اهل تحصیل و دارای زن و بچه است، با فرض خمس معاشش ناقص و بسا مختل می شود، چرا که لابد است آن چه مرغوب است، به مص_رف برساند و بقیه بدون نتیجه است، مستدعی است جواب مرقوم و به خاتم مبارک مزین فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، صلح مزبور و شروط آن ظاهراً مانعی از صحت ندارد، مگر شرط خیار فسخ که برای برادرها باشد، در صورتیکه خواهر به غیر انتقال بدهد که به نظر حقیر مشکل است و در باب خمس تا مصالح زنده است و خیار فسخ ثابت است، وجوب خمس معلوم نیست و همچنین بعد از ساقط شدن خیار نسبت به آن عینی که شرط شده به خواهر داده شود و نسبت به اعیان دیگر در مقداری که برحسب شرط باید در مصارف مصالح صرف شود و آن مقداری که برای متصالح حقیقه مجانی تمام میشود، خمس تعلق میگیرد، اگر با فواید دیگر زاید از مؤنه سال باشد و اینکه نوشته شده که اگر صلح نمی شد به عنوان ارث مالک می شدند، سبب نمیشود برای عدم تعلّق خمس، والله العالم.

(س) چه می فرمائید در این مسائل ثلاثه ذیل، اولاً آن که زید مالی را صلح می نماید در حق عمرو، و خیار فسخ از برای والد خود قرار می دهد، و مصالح که زید باشد فوت می شود. والد زید، خانه را - که از متروکات عمرو است - صلح می نماید در حق عمرو. آیا این صلح والد زید که ذوالخیار است به این واسطه فتح می شود که فسخ فعلی باشد یا خیر؟ ثانیاً زید مالی را صلح

۱- می نمایـد درحق عمرو به شـرائطی من جمله فلان مقدار را به جهت فاتحه خوانی و تعزیه مرسومی - که دویم وسوم بعد از فوت او باشـد - قرار می دهـد و عمرو تخلّف می نمایـد و فـاتحه خوانی از برای زیـد نمی کنـد، آیـا این مطلب بـاعث خیـار و تخلف شـرط می شود یا خیر؟ ثالثاً شـخص مالی را صـلح می نمایـد در حق عمرو، خودش از جانب او قبول می نمایـد و عمرو متصالح اطلاعی از این صـلح پیدا نمی کند تا این که فوت می شود، آیا این صـلح صـحیح است یا این که به مردن عمرو باطل می شود؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ۱- مصالحه ذوالخیار ظهور در فسخ دارد.

۲- خیار تخلف شرط در این صورت به جهت ورثه بعید است.

۳- صلح فضولی دور نیست در این جا به اجازه ورثه صحیح شود، والله العالم.

۲- (س) به شـرف عرض حضـ‍رت مسـتطاب آیه الله العظمی می رسانـد در مصالحه که مبنی بر مداقّه و معاینه است و ممکن است استعلام عوض و معوض یک طرف ندیده، نه به وصف و نه به مشاهده این مصالحه صحیح است یانه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، صـلح مزبور مانعی ندارد خصوصاً در صورتی که اسـتعلام مقداری صعوبت داشته باشد، بلی در صورت اطلاع بر غبن، مغبون اختیار فسخ دارد، اگراسقاط نکرده باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) زید مالی را صلح می کند به یک نفر ولد صغیر خود، به مال الصلح مبلغ معین موهوبی به شرط آن که اگر آن صغیر هم بعـد از او فوت شود، آن مال صـرف روضه خوانی سیدالشـهداء شود به نظارت عمرو، بعـد آن زیـد فوت می شود و بعد از آن صغیر هم فوت می شود و مادری دارد، آیا آن مال برحسب

۱- ارث به مادر می رسد یا باید صرف روضه خوانی شود؟ به این معنی که شرط مزبور صحیح است و عمل به آن لازم است یا نه؟ و این شرط را شرعاً شرط گویند؟

(ج)- ظاهراً شرط مزبور صحیح نیست و در مفروض سئوال، اموال صغیر مال وارث است.

۲- (س) در صورتی که صلح شود دین به بعض آن و سقوط بعض دیگر که مفید ابراء است، آیا صلح بدون عوض که مفید هبه است مثلاً- آیا در این گونه صلح قبول لازم است یا نه؟ به این معنی که در این گونه موارد نیز صلح از عقود است یا از ایقاعات؟ و در صورت عقد بودنش آیا در قبول لفظ قبلت معتبر است یا اصطلاحت نیز کافی است؟

(ج)- صلح مزبور ظاهراً صحیح است و محتاج به قبول است و از عقود است و لفظ اصطلحت هم کافی است.

۳- (س) عوام غالباً معنی صلح که تسالم است نمی دانند، وکاله یا اصاله به لفظ صلح می کنند. آیا که آثار صلح جاری است بر آن یا نه؟ معامله صحیح است یا فاسد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، باید بفهمند که معنی صلح، سازش است، ایضاً لازم نیست عامی به نحو تفصیل عنوان معامله را بداند، کفایت میکند ولو به نحو اجمال بداند یا به خصوص عالم به عنوان را وکیل کند دراجراء صیغه صلح مثلاً.

ص:۳۳۴

۱- (س) زیـد قنات طافیه را مالک است، با عمرو مـذاکره و قرارداد می کند که سه دانگ آن را به تو مصالحه می کنم به مبلغ دو هزار تومان که این دوهزار تومان را از میانه خرج آبادی آن در شش دانگ بکنیم، بعد از اتمام این مبلغ هر چه خرج بشود، هر کدام سـهم خود را بدهند، بعد از این قرارداد، وقت جریان صیغه صلح - به عربی و فارسی - این قرارداد که دو هزار تومان خرج شـش دانگ بشود ذکر نمی کنند، فقط سه دانگ آن ملک را زید مصالحه می کند به عمرو، به مبلغ دو هزار تومان، بعد از جریان صـیغه متـذکر می شود که آن قرارداد در ضـمن مصالحه ذکر نشده، بفرمائید زید می تواند بگوید که دو هزار تومان مال الصّلح را من بابت سهم خود می دهم و عمرو متصالح نیز دو هزار تومان بدهد بابت سهم خودش؟

(ج)- در مفروض سئوال چنانچه از قرائن خارجه معلوم شود که تبانی عقد با این شرط بوده، ظاهراً باید به شرط عمل شود و الّا چنانچه صرف قراردادی باشد بوده، و بعد غفلت شده، معلوم نیست که ملزم باشد به شرط عمل نماید، والله العالم.

(س) زیـد در حیوتش مایملـک خود را به عنوان مصالحه منتقل نموده به اولاد خود و در ضـمن مصالحه شـرط نموده که صـد تومـان مثلاً ورثه ازخودشان به موارد معینه - مثل تجهیز و تکفین و نقل جنازه - صـرف نمایـد، آیا این نحو مصالحه صـحیح و این شرط واجب الوفاء است یا نه؟ و بعد البناء صحه علی المصالحه و وجوب الوفاء بالشرط، اگر شخصی تبرعاً از خودش خرج گذاشته، این امور مزبوره را به عمل آورد، آیا عمل متبرع از جانب ورثه محسوب می شود

۱- یا نه؟ و بر فرض ثانی تکلیف ورثه چیست با فرض حصول امور مزبوره از متبرع؟ آیا صد تومان مزبور را به کجا صرف نمایند؟

(ج)- بلی مصالحه صحیح و شرط واجب الوفاء است و متبرّعی اگر - به عنوان تبرع از مشروط علیهم - آن امور را به جای آورده است، از آنها محسوب میشود و الّا فلا، و بر این فرض، احوط صرف آن مبلغ است در امور بریّه برای میت به اذن تمام ورثه، اگر آن موارد از اموری باشد که تکرّر در او راه نداشته باشد مانند اموریکه مثال زده شده است و اما اگر از اموری باشد که قابل تکرر باشد مثل اطعام مثلاً، همان امور را ثانیاً به جای آورند علی الاحوط، والله العالم.

۲- (س) زید در مرض موتش، مثلا- کتب علمیه خود را - در نزد عالمی - به مصالحه شرعیه منتقل نموده است به یک نفر از اولاد خود که کبیر است در حالتی که آن ولد غایب است، بعد از مدتی مدیده که آن ولد حاضر می شود، آیا بعد از علم و اطلاع او به مُصالحه مزبوره، اجازه او نافذ و ممضی است یا نه؟ و بر فرض صحه مصالحه مرقومه آیا مال المصالحه را که دو مثقال نبات است مثلاً آن ولد یک جا صرف کند؟

(ج)- نفوذ اجازه بعد از موت اصیل معلوم نیست، هر چند رعایت احتیاط بسیار خوب است و بر فرض احتیاط کردن به عقد جدید، مال المصالحه مال ورثه است و چنانچه آن مصالح له ولد اکبر زید باشد، از جهت حبوه بودن هم مورد احتیاط میشود، چون محتمل است که کتب علمیه پدر هم حبوه باشد، اگرچه احتیاطش واجب نیست، والله العالم.

ص:۳۳۶

۱- (س) کلیه مصالحاتی که در حال مرض موت واقع می شود، از ثلث نافذ است یا از اصل مال؟

(ج)- اظهر نفوذ از اصل است، هر چند احتیاط به مصالحه و نحوها بهتر است، والله العالم.

۲- (س) چه می فرمائید در خصوص این مسئله شرعیه که زوجه عمرو ادعاء حقوقی به بکر نماید و بالاخره دعاوی صلح می شود به بکر به مبلغ معینی، و در ضمن توضیح در مصالحه، اسقاط کل دعاوی بکر از زوجه عمرو و خود عمرو به این عبارت که از هر جهت و از هر بابت و به هر اسم و رسم بوده باشد اسقاط می شود و صیغه شرعیه به همین نهج جاری می گردد و بعد از مدتی بکر ادعائی به عمرو می نماید، آیا این کیفیت عبارت اسقاط دعاوی به هر اسم و رسم دعوی بعد مسموع است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اسقاط دعاوی هرگاه شده باشد، محلّی برای دعوی اشتغال ذمه طرف مقابل نیست، بلی هرگاه دعوی متعلق به عینی از اعیان نماید، ظاهراً منافی نیست با آن اسقاط، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) مخدّره دارائی خود را - از منقول و غیرمنقول از املاک و دکاکین و اشیاء به همین عبارت که هر چه صدق مال بر او آید، به موجب مصالحه نامه شرعیه من دون استثناء شیء منها - به والده خود صلح نموده به پنج هزار دینار و پنج سیر نبات، و یک قسمت از دارائی که صلح کردن ملک بوده، قبل از وقوع این صلح در نزد مخدره مصالحه بیع شرط بوده و لازم شده و ملک حق مخدره گشته، و بعد این صلح را به والده خود نموده و بعد مصالحه مرحومه

ص:۳۳۷

۱- شده، حالیه بعضی احتمال داده اند که این ملک لازم شده چون به خصوصه ذکر نشده، و حال آن که هیچ گونه از دارائی به خصوصه یک یک تعیین مکان و تعیین جنس ننموده است، داخل عین الصلح نیست، استدعا آن که بفرمائید این احتمال مورد دارد و ملک مرقوم مال مصالح لها است یا خارج از عین الصلح است و یا داخل؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال چون محتمل است که دارائی منصـرف باشد از اینگونه ملک، لهذا احتیاط نمایند درخصوص این ملک به مصالحه با سایر ورثه، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) هرگاه مقترض مالی را به قرض بگیرد از مقرض و مقترض شرط زیادی نماید، قبلاً با مقرض بگوید من این مال یا چیز دیگر را به تو مصالحه می نمایم به شرط این که تو به من قرض الحسنه بدهی، آیا این هم داخل در قرض منفعتی است و شرط زیادی از جانب مقترض مثل جانب مقرض می باشد یا خیر؟

(ج)- صحّت این قرض به نظر حقیر مشکل است، والله العالم.

۳- (س) کسی که حقّ الارث او معلوم نیست چه مقدار است، مصالحه کند به زیدی به مبلغی معین، صحیح است یا نه؟ و آن مبلغ مأخوذ از زید چه حکم دارد؟

(ج)- اما در صلح محاباتی اشکال ندارد، بلکه با جهل طرفین هم ضرر ندارد و در صلحی که مبنی بر مداقّه باشد مشکل است مگر آن که از تفحّص آن حرج باشد و حکم ارث بر آن جاری است. ظم.طبا-ع.

ص:۳۳۸

۱- (س) از حجج اسلام استعلام می شود شخصی در حال حیوه کلیه اموال خود را با ورّاث ذکور خود - به حسب تفاوت زیاده و نقصان - مصالحه نمود تا مدت بیست سال اختیار فسخ قرارداد بین خود و بین متصالحون خود، متصالح و متصالحون صاحب زیاده قبل از انقضاء اجل فسخ نکردند، صاحبان نقیصه فسخ کردند، آیا به فسخ ایشان اساس صلح باطل می شود و همه در قسمت مساوی هستند یا بالنسّبه به ایشان باطل می شود؟ (مسئله ثانیه) مصالح مرقوم در ضمن عقد معین کرد که متصالحون مال الصلح را بدهند به اناثیّه، آیا به سبب نرسیدن مال الصّلح به اناثیّه، صلح باطل است یا اناثیّه مستحق مال المصالحه هستند؟ (مسئله ثالثه) زید مصالح قبل از گذشتن بیست سال اگر فوت کند، آن اختیار راجع می شود به متصالحون؟ متصالحون صاحب نقیصه فسخ کردند، آیا به فسخ ایشان صلح باطل است یا صلح راجع صلح ایشان باطل می شود؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال خیار فسخ قرار دادن سه فرض ممکن است؛ یکی آنکه مجموع یک خیار داشته باشند که تا همگی فسخ نکنند موثر نباشد، فرض دیگر آن که هر یک خیار داشته باشند، به این معنی که هر کدام فسخ کنند مؤثّر در تمام باشد، فرض دیگر آنکه هر کدام خیار نسبت به سهم خودشان داشته باشند و چنانچه معلوم نباشد که به چه نوع خیار قرار دادند، معلوم نیست فسخ بعضی مؤثر باشد حتی در سهم خودشان، بلکه محکوم به ملکیّت است تا آنکه فسخ از همگی شود تا مؤثر باشد. در فرض سئوال ثانی، اُناثیه مستحق مال المصالحه هستند و در صورت امتناع، ظاهراً حاکم اجبار کند آنها را در دادن

مال المصالحه و صلح باطل نمیشود. و در فرض ثالث، خیار زید مصالح قبل از انقضاء بیست سال در صورت فوت منتقل میشود به تمام ورثه از اناث و ذکور، و آنهم در صورت فسخ بعضی معلوم نیست مؤثر باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) شخصی تمام مایملک خود را به دیگری صلح کرده، متصالح ملتزم شده در ظرف چهار سال قرض مصالح را - هر سالی یک ربع - بدهد، مصالح فوت شده، طلب کار می خواهد اول سال یک ربع از طلبش را بگیرد، متصالح می خواهد آخر سال بدهد، تکلیف چه چیز است؟

(ج)- ظاهراً متصالح ملتزم است به اداء به همان زمانی که با مصالح قرارداده است و طلب کارها نمیتوانند قبل از موعد از متصالح مطالبه نمایند.

۲- (س) حجه الاسلاما! ضعیفه تمام ما یملک خود را مصالحه نموده است در حق همشیره خود و در ضمن شرط نموده است که دوازده شعیر از فلان کاروان_سرا - که داخل در مصالح عنها می باشد - وقف تعزیه داری حض_رت سید الشهداءD نماید؛ حالیه ضعیفه مصالحه و متصالحه هر دو فوت شده اند و معلوم نیست که این ملک وقف شده باشد، و ورثه متصالحه در او تصرف مالکانه می نمایند و اراده فروش آن ملک را دارند، آیا می توانند بفروشند یا خیر نمی توانند و او را وقف نمایند و اجراء صیغه وقف بشود؟

(ج)- ورثه متصالحه و مصالحه در صورتیکه متحد باشند و مستمسک شرعی داشته باشند ولو به اینکه خیار تخلف شرط از برای ما بوده و فسخ کرده ایم، معلوم نیست بشود آنها را اجبار کرد به وقف کردن، بلی در صورتی که

مستمسک شرعی نداشته باشند و فسخ هم نکرده باشند، علی الظاهر حاکم یا مأذون از قبل حاکم بتواند اجبار کند آنها را به وقف کردن آن محل، والله العالم.

۱- (س) به شرف عرض حضـرت آیه الله می رساند زید تمام مایملك و دارائی خود را - از نقد و جنس و عین و دین و منقول و غیر منقول - به مصالحه محاباتیّه منتقل می نماید به عمرو، ضمناً شرط می کند ثبوت خیار فسخ مستمر برای خودش مادام الحیوه، آیا این شرط خیار فسخ مادام الحیوه صحیح است و ضرری به مصالحه ندارد یا نه؟ و بر فرض صحت آیا این خیار بعد از فوت زید به ورثه او می رسد یا به موت خیار او تمام شد و دیگر خیار باقی نیست که به ورثه برسد؟

(ج)- ظاهراً شرط خیار مادام الحیوه اشکالی ندارد و به ارث هم نمیرسد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) چه می فرمائید درخصوص این مسئله که شخصی تمام دارائی خود را صلح نموده در حق ولد خودش و شرط نمود که تمام منافع و تصـرفات در اموال - درحال حیات مصالح - با خودش باشد و بعد از فوت مصالح، متصالح تصـرفات مالکانه در اموال بکند، آیا چنین صلحی صحیح است؟ و چون متصالح در زمان حیاه مصالح تصرف در اموال ننموده، آیا موجب بطلان این مصالحه می باشد یا خیر؟

(ج) بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال ظاهراً از اینگونه شروط در این موارد منافع است از اصل مصالحه، و ظاهراً صلح صحیح است و عدم تصـرف مصالح له موجب بطلان مصالحه نیست، والله العالم.

ص:۳۴۱

۱- (س) حجه الاسلاما! ملجاء الاناما! چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که زید ادعائی از عمرو داشته و عمرو خود را در واقع مدیون این ادعا نمی دانسته، لکن به ملاحظه محذورات عدلیه ناچار دعوای مذکور را به مصالحه ختم نموده به مبلغی، بفرمائید آیا این مصالحه اشتغال ذمّه برای عمرو می آورد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، احوط آن است که مال المصالحه را در ظاهر بدهد، اگرچه علم داشته باشد به مدیون نبودن خود، و لکن بر گیرنده حرام است گرفتن، با علم به مدیون نبودن طرف، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) ملاذ الاناما! حجهالاسلاما! زیدی دارائی خود را هبه نموده به عمرو به صد دینار و اختیار فسخ تا زمان حیات با خود گذارد، پس از مدتی - به اطلاع ریش سفیدان و کدخدایان - ملک و باغ خود را فروخته و خرج نموده و مرحوم شد و با اطلاع کدخدایان و ریش سفیدان هم فسخ ننموده، فقط ملك و باغ را فروخته. آیا به محض فروختن باغ و ملك فسخ می شود یا خیر؟ و بر فرض آن که فسخ نشود، آن ملك و باغ که در زمان حیات فروخته است، صحیح است یا خیر؟ و آیا عیال زید درعده وفات جیره و نفقه دارد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهراً مقصود صلح با شرط خیار است در این فرض هرگاه در فسخ شرط نکرده که در حضور شخص خاص باشد و محتمل باشد که فسخ کرده باشد و بعد فروخته باشد، فروشش محمول بر صحت است چنانچه اگر شرط شده باشد که در نزد شخص خاص باشد و محتمل باشد که در نزد او فسخ نموده باشد، باز هم محمول بر صحت است. حاصل آن که در

صورتی که محتمل باشد که فسخ کرده باشد به وجه صحیح و دلیل شرعی برخلافش نباشد، حکم میشود به صحت، و اگر مراد هبه به شرط خیار است چنانچه در عبارت سئوال است، در صحت شرط خیار در عقد هبه اشکال است و اما مسئله نفقه زوجه در عده وفات: پس هرگاه حامله نباشد، بیاشکال حقی ندارد و اگر حامله باشد، در آن اشکال است، لکن در اینکه حقی نسبت به غیر سهم آن حمل ندارد، اشکالی نیست؛ اشکال نسبت به سهم آن بچه است که حق دارد از او بردارد یا نه و احوط ترک است خصوصاً اگر محتاجه نباشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) شخصی تمام ما یملک و دارائی خود را مصالحه می نماید به دو نفر و ضمن المصالحه شرائط و قراردادی چند می نماید که متصالحان بعد از فوت او به آن شرائط و قرارداد عمل نمایند. بعد از فوت مصالح یکی از متصالحان تص_رف در ما صولح و به شرائط ضمن المصالحه عمل می نماید و یکی دیگر نه تص_رف در ماصولح و نه به شرائط ضمن المصالحه عمل می نمایـد. بیان فرمائید نسبت به آن یکی که نه تصرف در ماصولح می نماید و نه برای به جا آوردن اعمال ضمن المصالحه حاضر است و مسامحه و استنکاف می نماید، تکلیف چیست؟

(ج)- در مفروض سئوال اگر آن شخص در زمان حیوه مصالح قبول صلح را نموده باشد، باید عمل نماید و با مسامحه، حاکم او را اجبار مینماید به عمل، و اگر در زمان حیوه مصالح مطلع نشده باشند، فضوله قبول واقع شده، صحت اصل صلح به نظر حقیر مشکل است، حتی نسبت به شخصی که قبول نموده بعد از فوت و اقدام دارد به شرائط عمل نماید و چنانچه در زمان حیوه یکی قبول نموده و یکی قبول نکرده باشد، ممکن است که مصالحه نسبت به شخصی که قبول کرده

صحیح باشد ولی محل تأمّل است، احتیاط نمایند، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) شخصی با داشتن یک نفر صغیره - هشت ساعت قبل از فوت، با شعور صحیح - در حضور جمعی از علماء و مسلمین مصالحه می نماید ما یملک خود را هر چه و هر قدر که مالک و متصرف بوده، حتی الوتد فی الجدار به دو نفر، یکی برادر ابی خود و دیگری پسر دائی خود، به مال المصالحه معیّنه و صیغه شرعیّه بینهم جاری و اخذ مال المصالحه به عمل آمده و متصالحان مزبور قبول صلح را از مصالح مزبور می نمایند به شروطی چند؛ اوّلاً ثلث از ماصولح را به مصارف معینه مشروعه مقرره در صلح نامه صرف نمایند ثانیاً دو ثلث دیگر از ماصولح را - از زمان فوت مصالح تا هیجده سال به بعد - مخارج صغیره او را متصالحان بدهند و پس از انقضاء هیجده سال ورثه صغیره به او مصالحه نمایند و با فوت صغیره، متصالح در ظرف هیجده سال یعنی تا انقضاء مدت مزبور متصالحان مذکور دو ثلث مزبور را - کیف ما شاء مالکانه - تصرف نمایند، مستدعی است رأی مبارک را مرقوم و مزین فرمائید، امرکم مطاع.

(ج)- در مفروض سئوال که مشاعر مصالح صحیح بوده و قبول هم در زمان حیوه او واقع شده، ظاهراً اشکالی ندارد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) زیدی در ضمن ورقه وصیت نامچه خود، اموال معینی را مجاناً به عمروی مصالحه نمود، در صورتی که عمرو مزبور غایب و به کلی بی اطلاع به مصالحه مزبور بود، زید مزبور وصیت نامچه را که صلح به عمرو در ضمن آن بود، به کسی ارائه نکرد و عمرو هم فوت کرد، اموال معین هم - از اول تا آخر

۱- - در تص__رف زیـد بوده و استیفاء منافع می کرده، بعـد از چنـد سال دیگر و بعـد از فوت عمرو که مـدتی بر آن گذشـته، زیـد مزبـور عین اموال معینه فوق را به دیگری مصـالحه محابـاتیّه نمود، در این صورت آیـا صـلح اولیه که زیـد مزبور به عمرو کرده بوده و عمرو هم حاضـر نبوده که قبول صـلح کند و فوت کرده، صـحّت و شرعیّت داشته و یا شرعاً محتاج به قبولی عمرو بوده صحت آن؟ و صلح ثانی که به دیگری زید نموده است، بعد از فوت عمرو و چند سال دیگر، صحیح است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سـئوال صحت صلح اول که عمرو قبولی او را ننموده، به نظر حقیر معلوم نیست لهذا ظاهراً صحت صلح ثانی مانعی ندارد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زیدی ملکی را به سه نفر از نوادهای خود می بخشد به شرط آن که هرگاه هر یک از آن ها - قبل از آن که صاحب اولاد بشود - فوت نمودند، سـهم آن راجع به آن دو نفر دیگر بوده باشد، آیا این شـرط صـحیح است یا خیر؟ بر فرض صـحت شرط و عدم آن، اصل بخشش صحیح است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال صحت شرط معلوم نیست، ولی ظاهراً انتقال صحیح باشد، والله العالم.

(س) زیـد قنات و مزرعه را اجاره کرده، چون سابقاً آن قنات که دائر بود، هشـتاد خروار دیوانی بـذر را می پرورانـده، به همین تصور زید اجاره کرده و زمان اجاره آب کسـر کرده، به طوری که عشر زمان سابق نمی شود به آن آب زراعت کرد، آیا برای زید مستأجر خیار فسخ ثابت است یا خیر؟ در صورت

۱- خیار، اگر به همین نحو زمان اجاره را تصرف کرده باشد، بین سال سیم عالم به خیار فسخ خود شود و فسخ کند، در هر سه سال موجر مستحق اجرت المثل می باشد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال که مقداری از زمین به واسطه کمی آب از قابلیت زراعت افتاده باشد، به نظر احقر، اجاره نسبت به آن مقدار باطل است و بر فرض که بطلان گفتیم، سئوال ثانی محل ندارد، ولی هرگاه نزاع موضوعی باشد، محتاج به مرافعه است، والله العالم.

۲- (س) زیدی یک دست عمارت به عمرو می دهد اجاره و بعد عمرو همان عمارت را به دیگری می دهد اجاره، تمام عمارت بی عیب، بعد بکر در یک اطاق از عمارت هیزم زیادی می ریزد و در همان خانه آتش می نماید، بعد آن آتش سوخته سرایت به هیزم می نماید و هیزم ها آتش می گیرد، سقف و در، تمام می سوزد؛ آیا شرعاً این خسارت به عهده زید است یا عمرو است یا بکر؟ آن چه را حکم الله است مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض مجاز بودن عمرو در اجاره به غیر و صحت اجاره - چنانچه بر حسب متعارف تعدی و تفریط از قبل بکر واقع نشده باشد - معلوم نیست هیچ کدام ضامن باشند، و با تعدی، بکر ضامن است و زید میتواند رجوع به او نماید، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) حجه الاسلاما! چه می فرمائید در این مسئله شرعیه، زیدی یک سهم ملک آب خاک در سنبله اجاره نموده به مبلغ معین و یک سال تمام زراعت شتوی و صیفی بنماید. در بهار همان سال سیل آمده، قنات را به کلی خراب

۱- نموده، تقریباً چهل روز آب در قنات خوابید، مستأجر مقداری خسارت زراعت دارد از حیث شتوی و صیفی، آیا مستأجر حق خسارت از موجر دارد یا خیر؟ و قیمت آب را از موجر می توانند اخذ نماید یا خیر؟

(ج)- بسم الله تعالی، حق قیمت آب را ندارد و لکن مجرای آب داخل در اجاره بوده، چنانچه ظاهر فرض سئوال است؛ در مقداری معتدّبه از زمان اجاره مجری عرفاً از فائده افتاده، ظاهراً اجاره نسبت به آن باطل است و به نسبت آن از مال الاجاء برمیگردد. نسبت به غیر آن هم خیار تبعض صفقه میآید، و همچنین است هرگاه قدری از ملک در مقداری از زمان اجاره به واسطه بیآبی یا نحو آن، از فائده بیفتد، والله العالم.

۲- (س) عمرو و بکر به ملکی شریک هستند، زید ملک مزبور را از مشاراليهما به موجب قانون شرع به مدت پنج سال - به شرط عدم خیار فسخ الطرفین - اجاره نمود، در سال سیم از مدت اجاره زید سهم عمرو را ابتیاع نمود، یا این که با عمرو حصه خود او را بارضایت خود فسخ نمود، آیا فسخ عمرو با ابتیاع سهم از عمرو؛ به اجاره نصف دیگر بین زید و بکر شرعاً فسخ می رساند یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، بیع ملک مستاجره اجاره سابقه را ضرر نمیرساند و همچنین فسخ زید با عمرو در نصف ملک مستأجره ضرر به نصف دیگر نمیرساند، در صورتیکه اجاره به دو عقد باشد و اگر هم به یک عقد بوده، بعید نیست که فسخ احدهما مؤثر باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زید از عمرو ملکی را اجاره نموده به مدت پنج سال، و اجاره نامه و شرط نامه - با خط و مهر عالمی - نوشته شده و به طور امانت در نزد خود عالم مزبور مانده و به واسطه وفات عالم مزبور اجاره نامه و شرط نامه مزبوره مفقود شده، در صورتی که یکی دو سال است زید به ملک مزبور دخالت کرده و وجه اجاره داده، و بعد از علم بر فقدان اجاره نامه و شرط نامه خواستند برای بقیّه سنوات مدت اجاره مزبوره سندی در میان خود بگذارند، طرفین اجاره نامه و شرط نامه با خط و مهر خودشان - بدون حضور عالم شرع و جریان صیغه شرعی - نوشته به یکدیگر دادند و در ضمن قید نمودند که این اجاره نامه و شرط نامه به باقی سنوات اجاره همان ملک است که با خط و مهر عالم متوفّی اجاره نامه و شرط نامه نوشته شده بود و در آخرنه همین اجاره نامه و شرط نامه که خودشان نوشته اند، توضیح داده اند که تا آخر مدت حق فسخ نداریم، آیا زید می تواند به موجب این نوشته، قبل از انقضاء مدت، اجاره را شرعاً فسخ نماید یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال که عقد دوم صورت محض و انشاء نداشته، مناط عقد اول است و بنابراین چنانچه حق خیار در عقد اول مشکوک باشد و معلوم نباشد، فسخ موثر نیست، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) ملکی را که مال الاجاره او در هر سالی چهارصد تومان بوده است، زید می دهد اجاره، بعد معلوم می شود که غبن فاحش داشته، سه برابر یا دو برابر، آیا در اجاره و صلح منافع خیار غبن جاری است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهر این است که در اجاره و صلح منافع هم خیار غبن جاری است، والله العالم.

۱- (س) بسم الله الرحمن الرحیم، چه می فرمائید در مسئله که شخصی کارکن حتی الامکان حلال خوار باشد، شخصی مجبورش نماید به کار کردن خود در وقت اجرت گرفتن نمی بیند، اما می داند که این خون جگر مردمان است به من می دهد، اما علاج نیست، مجبور شده بر فرض قادر نشدن، اگر تصرفی در مبلغ مزبور کرده باشد و با آن تصرف نماز کرده باشد، مثل دادن به لباس، و آیا می تواند تدریجاً از ممرّ حلال کسب کرده و در محلی که فرمایش آیه الله باشد ذمّه اش را بری نماید؟ و بر فرض استطاعت، تکلیفش را معین فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مسئله اجرت، اگر یقین نکند که مال حرام است، صرفش در لباس و نحوه جایز است، و اگر یقین باشد که حرام است، ولو به نحو اجمال نگیرد، و اگر گرفته و صاحبش معلوم است، ولو بین چند نفر اشخاص محصوره به صاحبش ردّ یا او را راضی کند، و اگر صاحب معلوم نیست، به نحو مزبور هم به عنوان مظالم عباد آن را از طرف مالك صدقه بدهد، و اگر صرف در لباس کرده و با آن نماز خوانده، باید احتیاطاً نماز را دوباره بخواند اگر قبلاً میدانسته که حرام است، به هر حال در صورت علم به حرمت، ت_صرف جائز نیست و در صورت جهل هم باید به ترتیب فوق رفتار کند و اگر قدرت نداشته باشد، تدریجاً بدهد یا با فقیری دستگردان کند، اگر صاحبش معلوم نباشد، به نحوی که گذشت.

۱- (س) زیدی شانزده قطعه ملک معیّن، درظرف مدت پنج سال به عمروی اجاره داده است به مال الاجاره معیّنی، و در ضمن العقد هم تعیین مقدار املاک مرقومه هم نموده، تقریباً سی و چهار جریب، حال بعد از انقضاء مدت اجاره املاک مرقومه مساحت شده و مقدار آن بیست و چهار جریب است و ده جریب از مقدار تعیینی تقریب املاک مرقومه نقص است، آیا به این مقدار نقص، موجر مال الاجاره مقدار کم شده را ذی حق است یا نه؟

(ج)- به حسب سئوال اجاره بر املاک معیّنه به عنوان مشاهده واقع شده است و مستأجر حق ندارد، مگر به عنوان دیگر از قبیل غبن و غیره، والله العالم.

۲- (س) در منازل راه ها که عمله سلطنت تردّد می کنند، از طرف حکومت در هر منزلی اشخاص متعدّدین را جبر می کنند که اسب سواری و حمّال بار ایشان مهیّا کنند، گاهی آن اشخاص مجبورین استیجار می کنند از جهت رفع ظلم از ایشان، پس مردمان دیگر که مجبور نیستند اسب به کرایه می دهد یا خودش اجیر می شود و بار برمی دارد و کرایه و اجرت از مجبور می گیرد، جائز است یا نه؟ گاهی زیاده از متعارف هم به دیگران آن مجبور ناچار شده می دهد، حکم شرع آنور بیان فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در صورتی که عین حمل بار اعانت بر اثم نباشد، مجبور بودن موجر و اضطرار او به استیجار، موجب بطلان اجاره دیگران نمیشود، و در صورت راضی شدن موجر ولو از روی الجاء، اخذ کرایه زائد بر متعارف مانعی ندارد.

۱- (س) شخص به رضای خود اسب به کافر برای سواری داده و بار ایشان برده، اجاره گرفتن یا بار سبک برده، اجرت گرفتن جائز است یا نه؟

(ج)- در مفروض سئوال اخذ اجرت مانعی ندارد، والله العالم.

۲- (س) کسی منافع ملک خود را در ظرف دو سنه اجاره داد، بعد از مدتی که مستأجر تصرّفات در امر زراعت آن نمود، نظر به کم شدن آب به قدر ثلث اظهار فسخ نموده، در سال دویم موجر - از جهت عجز از معارضه و استرداد مال الاجاره و نداشتن قدرت اعاشه - ملک مزبور را به دیگری اجاره داد، آیا این اجاره ثانویه به منزله قبول فسخ است یا خیر؟ آن چه حکم شرع مطاع است مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اجاره ثانیه از موجر کاشف از قبول فسخ اجاره اول است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۳- (س) برای روضه خوان مطالبه وجه روضه جایز است یا نه؟ در صورت جواز، می تواند با صاحب مجلس قرار دهد که من فلان مقدار می گیرم یا نه؟ و لو زیادتر از وجه معمولی محل باشد و فرقی است در روضه وقفی و غیر آن؟

(ج)- چانچه روضه خوان دروغ نخواند و با وعده باشد و به قصد تبرّع نخواند، مطالبه وجه میتواند بنماید و قرار دادن با صاحب مجلس هر نحو باشد که طرفین راضی شوند مانعی ندارد، بلی در وقفی متولّی بر خلاف صرفه وقف نمیتواند قرار بدهد و بر روضه خوان هم جایز نیست گرفتن هر چند متولی راضی شود.

ص:۳۵۱

۱- (س) در منازل بدون تعیین مدت با کرایه معلومه و یا کرایه هم معلوم نباشد، تصرف و عبادت چه طور است؟

(ج)- محل اشکال است، مگر علم به رضایت مطلقه باشد.

۲- (س) زیدی منزلی به عمرو فروخته و عمرو مدت یک سال در منزل بوده و بعد به سبب یکی از موجبات شرعیه، فسخ نموده و منزل را به بایع رد کرده و الآن بایع ادعای اجرت المثل سکنی یک ساله را می کند، آیا فسخ من اصله است؟ و حق دارد یا ندارد؟ و آیا در این جهت فرق بین فسخ و اقاله هست یا نیست؟

(ج)- در مفروض سئوال ظاهراً مستحق اجرت المثل نیست و فرق هم بین فسخ و اقاله نیست.

۳- (س) روضه خوان و واعظ بر ذکر مصائب و ذکر مسائل دینیّه و احکام شرعیه اجرت گرفتن ایشان - کما این که معمول است - حلال است یا نه؟

(ج)- در مقابل ذکر احکام واجبه اجرت قرار ندهند و در غیر واجبه حلال است هر چند در آنها هم احتیاط خوب است، والله العالم.

۴- (س) زیدی کنار زمین را داده به مزارعه به عمرو غرس اشجار نماید و بقیه زمین را داده به شخص دیگر اجاره، و این اشجار نموّ نموده و سایه او مانع از مقداری از انتفاع این زمین شده، بفرمائید مستأجر کنار زمین حق انتفاع ابقاء اشجار مزبوره را دارد یا خیر؟

ص:۳۵۲

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اگر مراد از مزارعه این است زمین را داده است به عمرو که عمرو درخت بنشاند و درخت مشترک بین عمرو و صاحب زمین باشد، این معامله باطل است و حقی بر زمین پیدا نمیکند، هم مالک زمین حق دارد که عمرو را امر کند که درخت را بکند و هم آن مستأجر میتواند منع کند از رفتن شاخه، و اگر به نحو صحیحی عمرو ذی حق شده باشد که اشجار در این زمین نماید، اگرچه به اذن علاحدّه مالک زمین در فرض اول هم باشد، پس اگر اجازه قبل از این ذی حق شدن باشد، مستأجر حق منع دارد و اگر بعد باشد و مستأجر عالم به این حق هم باشد، هیچ حقّی ندارد مستأجر، و اگر عالم نبوده، حقّ فسخ اجاره خود را دارد بعد از علم، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) زید ملکی را اجاره نموده که آفت ارضی و سماوی به عهده زید باشد، ولی از مأخذ اجاره سابق، بیست خروار علاوه نموده به این شرط که یک صد و پنجاه تومان خرج قنات نماید که آب زیاد شود و بدین جهت اجاره اش را زیاد نموده اند، پس از تنقیّه قنات به علاوه از وجه مذکور، آب اولیه اش هم خشک شده که به کلی محصولات آنجا خشک شده، به طوری که آب برای خوردن بیش نیست چه رسد به این که کشت و زرع نمایند و برای خشک شدن قنات بیست و دو خروار از اجاره کسر آمده، آیا صاحب ملک حق تمام مال الاجاره را دارد که مطالبه نماید یا خیر؟ یا این که به واسطه قحط آب باید کسر مستأجر بگذارند؟ ملک مزبور سه سال به سه سال اختیار فسخ با طرفین می باشد، آیا به واسطه نبودن آب، مستأجر می تواند فسخ نماید یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه از جهت خشک شدن قنات، تمام ملک مستأجره یا بعض آن بالمّره از فائده بیفتد، ظاهر این است که نسبت به آنچه از فائده افتاده است، اجاره باطل میشود و اگر چنین نشود، بلکه فائده کم شود، ظاهراً مستأجر حق کـسر ندارد و حق فسخ هم ندارد، بلی در فرض اول که همه یا بعضی از آن از فائده افتاده باشد، نسبت به مابقی هم خیار فسخ دارد مستأجر، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) حجه الاسلاما! مالک املاک مزارع برنج را اجاره داد به رعیّت در ظرف ده سال، حین اجاره مقداری - از بابت بود و نبود و تخفیف را - درباره رعیّت منظور داشته، لکن به طور اجاره نامچه معمولی که در حین اجاره رسم است، به رعیّت از بابت بود و نبود مقداری ملاحظه می نمایند و امید این نبود که زراعت به کلی خواهد سوخت، و در بین اجاره ده سال به خلاف متعارف به آفت سماوی و قلّت آب و نیامدن باران - تمام زراعت به کلی سوخت، به نحوی که موضوع منتفی شد، آیا در این صورت مفروضه مالک مستحق مال الاجاره است یا خیر؟ و آیا از برای مستأجر خیار فسخ ثابت است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه تلف از جهت آفت سماویّه باشد، مستأجر حقی ندارد، مگر شرط بر موجر شده باشد، و اما اگر از جهت نبودن آب و باران باشد به نحوی که در سالی هیچ عائد نشود، ظاهر این است که اجاره نسبت به آن سال باشد و نسبت به ما بعد ظاهراً مستأجر خیار فسخ دارد، والله العالم.

(س) دلّال مثلاً در میان صحن کاروانسـرا دلالی می کند، مالک کاروانسرا با مستأجر کاروانسرا می تواند منع بکند یا خیر؟ و اگر مالک یا

۱- مستأجر در مدت سال قراری بگذارد که دلّال بدهد، آیا جایز است یا خیر؟ چون دلّال دکان مخصوصی اجاره نکرده، در میان حصار دلالی می کند و کذا بار نمک و غیره وارد حصار کاروانسرا می کند و به مص_رف فروش می رساند، مالک یا مستأجر کاروانسرا می تواند منع کند یا قرار بگذارد چیزی بگیرد یا خیر؟

(ج)- محتمل است که دلّال از عمّال کسبه و مستأجرین محسوب شود، لهذا بعید است که مالک بتواند مانع شود و از آمدن دلّال در کاروان_سرا، همچنین است آنچه دخل داشته باشد در انتفاع کسب مستأجر، مگر آنکه مالک شرط نماید در زمان صیغه با مستأجر، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) شخصی دو تومان مثلاً وجه می دهد به زیدی که بیست شبانه روز نماز بخوان جهت مادر من، بدون عنوان صیغه و اجاره، آیا اگر مطابق تکلیف خود بخواند صحیح است و بریءالذّمه می شود یا خیر؟ و مثلاً اگر گمان تأدیه از قرائت خود نداشته باشد، عملش صحیح است با جهل شخص متعاطی یا خیر؟ و باید وجه را مسترد دارد و نسبت به ختم قرآن هم مرقوم فرمائید.

(ج)- صیغه لازم نیست، لکن در باب قرائت باید به اهل خبره رجوع کند، هرگاه محکوم به صحت شد، صحیح است و الّا باید پولش را بدهد، و همچنین در باب ختم قرآن.

۳- (س) اجیر در اثناء عمل معین یا در وقت معین به عمل بعد از اقدام به عمل، دست از عمل کشیده تمام نکرد، اجره المثل جزء عمل که کرده می رسد یا نه؟

(ج)- در جزء عمل اجره المسمّی را بالنّسبه مستحق است، مگر آنکه به مجوّزی مستأجر فسخ کند که در این صورت بالنسبه به مقداری که عمل کرده، مستحق اُجره المثل است اجیر، والله العالم.

۱- (س) اجیر هرگاه حاضر شد به جهت عمل، ولی مستأجر استیفاء منفعت نکرد، حق اجرت دارد یا خیر؟

(ج)- ظاهراً مستحق اجرت است.

۲- (س) ملک اجاره که تمام محصول آن را ملخ خورده؛ بلکه آن آفت در آن محل عام است، آیا موجر حق دارد تمام مال الاجاره را از مستأجر بگیرد یا خیر؟

(ج)- در مفروض سئوال موجر حق مطالبه مال الاجاره را دارد.

۳- (س) زیدی ملکی را به عمرو اجاره می دهد، در مدت معیّنه، به مال الاجاره معیّن، که در ظرف مدت اقساط تسلیم زید موجر نماید و چنان چه تأخیر و تعلل در هر یک از اقساط نماید، موجب خیار فسخ در آن سنه بوده باشد، در همان سال اول تعلل واقع و موجر اجاره را فسخ نموده است، مستدعی است بیان فرمائید که فسخ خصوص سنه ی اولی می شود یا کلیه عقد اجاره فسخ و باطل می شود؟

(ج)- برحسب آن چه از صورت اجاره نامه ملاحظه شد، این است که تعلل در هر قسط موجب خیار فسخ در آن سنه است، اگر مراد این است که خیار فسخ نسبت به همان سنه از برای موجر باشد، و باقی را به همان اجاره اولی باقی گذارد، این نحو از اشتراط - به نظر احقر - مشکل است و اگر مراد این است که آن سنه

ظرف خیار او باشد، عیب ندارد و بنابراین هرگاه در سنه تعلل فسخ کرد، اصل اجاره نسبت به مجموع منفسخ میشود.

۱- (س) بیان فرمائید در این مسئله شرعیه: زیدی ملکی را اجاره داده به عمرو تقریباً هفت ساله، و شرط نموده چنان چه در رأس هر سال وجه اجاره از طرف عمرو نرسید، زید مختار بر فسخ اجاره بوده باشد، بعد العقد و قبل القبض غاصبی عین موجره را غصب نموده، زید در این صورت حق اجاره دارد یا خیر؟ علاوه حق خیار فسخ دارد، چون حق مال الاجاره دارد؟ مستدعی است جواب مرقوم فرمائید.

(ج)- در فرض سئوال که غصب بعدالعقد و قبل از قبض مستأجر بوده؛ ظاهراً خیار فسخ برای مستأجر میباشد و چنانچه فسخ نکرد و در ادای وجه اجاره در موعد تخلف کرد، برحسب شرط خیار فسخ برای موجر میباشد، والله العالم.

ص:۳۵۷

۱- (س) زید عمروی را وکالت می دهد که زوجه اش را مطلّقه نماید به سه طلاق، و زید ابداً نمی داند که لازمه سه طلاق دو دفعه رجوع هم هست، و عمرو وکیل زوجه اش را سه طلاق می دهد و خود وکیل هم دو دفعه رجوع می کند، با وجود آن که وکالت در رجوع به خصوصه ندارد و زید هم حضور نداشته که رجوع کند، آیا وکالت در سه طلاق در این صورت مستلزم وکالت در رجوع هست یا خیر؟ و زوجه ی مطلّقه در این صورت بر زوج حرام است، حتی تنکح زوجاً غیره یا خیر؟ و وکیل هم چنان چه مقلد شخصی بوده که چنین زوجه را سه طلاق می داند، آیا در حق موکل ممضی است یا خیر؟

(ج)- ظاهراً وکالت در سه طلاق مستلزم وکالت در رجوع هم هست و حرام است به زوج بیمحلّل، و تقلید وکیل هم ربطی به موکل ندارد، موکل خود باید به تکلیف عمل نماید، والله العالم.

(س) شخصی زنی را یک ساعت یا یک روز منقطعه کرد، پس از مدّت بی فاصله باز همان زن را یک ماهه منقطعه کرد، مدت تمام شد، پس از چند ماه

۱- آن زن اولادی فارغ شـد، مرد اولاً به واسـطه کمی مـدت وضع حمل؛ ثانیاً به واسـطه قرائن و شواهدی که در دست داشت؛ ثالثاً به واسطه عـدم پاکـدامنی آن زن، اولاـد را از خودش نفی کرد، با این ترتیب که زن عقـدی نبوده و منقطعه بوده، و حین وضع بلکه چند ماه قبل از وضع حمل؛ در فراش زید نبوده، آیا صرف نفی در این اولاد کافی است یا ترافع شرعی لازم دارد؟

(ج)- هرگاه - ما بین خود و خـدای خود - احتمال بدهـد که ولـد از او باشـد، جایز نیست نفی آن با فرض فراش و دخول، هر چنـد متهمه باشد، ولی در ظاهر شـرع هرگاه نفی کند، از روی جزم منتفی میشود و مثل زوجه دائمه محتاج به لعان نیست، والله العالم.

۲- (س) وطی در دبر زن عقدی و متعه چه حائض و نفساء باشـند و چه نباشـند، چه راضی باشند چه مجبور، چه صورت دارد؟ تمام صور مفروضه جایز است یا بعض آن ها؟ بیان فرمائید.

(ج)- در تمام صور بسیار کار قبیح است و بالخصوص در حال حیض.

۳- (س) اگر زوج در عقد شرط عزل ننماید، آیا می تواند که عزل کند یا خیر؟

(ج)- بـا رضـایت زوجه بیاشـکال است، ولی با عـدم رضایت یا عـدم اشتراط، اگر چه جواز خالی از وجه نیست، لکن مراعات احتیاط اولی است و ترک نشود.

(س) در واطی و موطوء که خواهر و مادرشـان حرام است، آیـا خواهر ابوینی حرام است یـا امی فقـط و یـا ابی فقـط؟ بر فرض حرمت مذکوره؛ دختران

ص:۳۶۰

۱- خواهر و ان نزل هم حرام است یا خیر؟ و چه قدر از و طی حرمت حاصل می کند؟ در صورت حرمت اگر موطوء خواهر واطی را بگیرد و واطی توبه کرده باشد و یا به عکس، و به واسطه بی آبرو نشدن واطی خود واطی نهی از منکر کرده باشد به موطوء، و موطوء گوش نکرده، خواهر واطی را گرفته باشد، آیا بعد از توبه باز شخص واطی مؤاخذه دنیوی و اخروی دارد یا خیر؟ جواب را مرقوم فرمائید.

(ج)- مادر موطوء - و ان علت و دختر او و ان نزلت- بر واطی حرام است و خواهر او بر واطی حرام است، و فرق بین ابوینی و ابی فقط و امی فقط نیست، و دختر خواهر موطوء بر واطی حرام نیست و بر موطوء گرفتن مادر و خواهر و دختر واطی حرام نیست، و حرمت حاصل میشود بایقاب بعض حشفه.

۲- (س) معنی فارسی انکحت المرئه المعلومه الرّجل المعلوم علی الصّداق المعلوم را مرقوم فرمائید و مقصود در معنی علی است که به معنی مقابله است یا غیر؟ و یا آن که مافی الواقع هر طور است؟ و بعد از ترقیم معنی تحت لفظی آن حاصل معنی را و نتیجه که از ایجاد این کلام حاصل می شود، چه چیز است؟ مرقوم فرمائید.

(ج)- یعنی به زنیّت دادم این مرئه معینه را از برای این مرد معین بر صداق معلوم، و اصل زنیت و زوجیّت یک مفهوم واضحی است، حتی در نزد غیر مت_شرّعه، منتهی شارع مقدّس به جهت حصول آن اسباب خاصه قرار داده است، گفتن زوجه یا وکیل او این لفظ یا مرادف آن را به قصد ایجاد مفهوم زوجیّت در خارج به حکایت عن معنی الماضی، و اما علی الصداق، معنی آن مقابله است یا به

نحو اشتراط در ضـمن عقـد است یا غیر آن، ظاهراً قصـد آن تفصـیلًا لازم نباشد، قصد اجمالی یعنی علی ما فی الواقع به نحوی که مقصود شارع است، کافی است انشاءالله، والله العالم.

۱- (س) ضـعیفه مطلقه در بلاـ مـانعیّت خود، تمسک دارد به یک ورقه طلاق نامه که ممهور است به مهر دو نفر شاهـد که در نظر مجری صـیغه طلاق عادلند و در نظر مجری صـیغه نکاح ثانوی غیر عادل، چون مدرک الامانع بودن منحصـر به همین ورقه است که مُدِلّ بر خرابی اصل اساس است، آیا تزویج ثانوی در نظر همین عالم، صحیح است یا خیر؟

(ج)- اگر اصل طلاق ثابت است و مجری نکاح به هیـچ یک از عـدالت و فسق علم نـدارد، میتوانـد اجراء صـیغه نکاح کند، و اگر علم به فسق دارد، نمیتوانـد جـاری کنـد، و اگر اصـل طلاـق هم ثابت نیست؛ به مجرد چنین ورقه نمیشود اکتفاء نمود، والله العالم.

۲- (س) شخصـی که جاهـل مسائـل وکـالت است، عوام دیگر مثـل خود را در تطلیق عیـال خود وکیـل می کنـد به الفاظی که خـالی از لفـظ وکالت است، مثل این که می گویـد برو زن مرا طلاق بـده، یا با وکالت مقصودش طلاق عیال است، به ایّ نحو کان، حالا زوج غائب است و وکالت کذائی ثابت، آیا عالمی می تواند چنین زنی را طلاق بدهد؟ و لفظ موکلی در صـیغه می تواند بگوید یا خیر؟

(ج)- بلی میتواند، و لفظ موکلی هم میتواند بگوید، والله العالم.

ص:۳۶۲

۱- (س) شخصی زنی که حرام ابدی بوده، حکم مسئله ندانسته تزویج کرده و اولادی پیش از علم به حرمت و بعد از آن هم تولد یافته، آیا احکام اولاد حلال بر این ها جاری است، از قبیل وجوب نفقه و توارث و غیرهما یا حرام؟ و فرقی در مابین این دو فقره اولاد هست در احکام یا خیر؟

(ج)- اگر جاهل مقصـر نبوده، یعنی اعتقاد حلیّت داشته، اولاد قبل از علمش احکام اولادی دارد و الّا محل اشکال است، و اما اولاد بعد از علمش پس در آنها حکم اولادی جاری نیست، مطلقاً بلی تزویج را باید ترک کنند، والله العالم.

۲- (س) شخصی دختری که مشهوره و معروفه به بکر بود، تزویج کرده و به خاطرجمعی ما فی المشهور شرط بکارت در عقد نکرده، نثار و ولیمه و مهری که لایق به حال ابکار بود خرج کرده و بعد از دخول ثیّب در آمده، اگر خواسته باشد که تفریق نماید، فسخ ممکن است یا آن که محتاج به طلاق است؟ و در این دو صورت در صورت عدم تفریق ضرر و خسارت مالی خود را می تواند مرجوع دارد یا خیر؟ و در مهر مهر اماثل ضعیفه را از ثیّبات مدیون است یا ما سمّی فی العقد را؟

(ج)- محتاج به طلاق است و مهر هم همان مهر مُسمّی است، بلی اگر تدلیس در بین باشد که اقدام زوج مستند به او شده باشد، زوج میتواند رجوع به مدلّس نموده، مهر را از او بگیرد، اگرچه مدلس خود دختر باشد، بلی در صورتیکه مدلس خود دختر باشد، احوط این است که به مقداری که به صدق مال کند، از مهر - به ملاحظه دخول - به او واگذار کند، والله العالم.

ص:۳۶۳

۱- (س) ضعیفه ادعای علم و یقین می کند بر وفات شوهر و یا ادعای طلاق و بذل مدت خود دارد، با تفریق نامه یا بدون آن، آیا این عبارات عبارت اخری بلامانعیّه است یا خیر؟ و علم ضعیفه به محض ادعا مسموع است یا محتاج به تحقیق است؟

(ج)- اکتفاء به دعوی زن بعد از علم به اینکه شوهر داشته، خالی از اشکال نیست، مقتضای احتیاط ترک است، والله العالم.

۲- (س) اجراء عقود با هر زبان جائز است یا نه؟

(ج)- بلی جائز است، خصوص اگر قدرت بر عربی نباشد، بلی رعایت احتیاط در نکاح - مهما امکن - ترک نشود.

۳- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه: دختر صغیره را به ولایت حاکم شرع معقوده نمایند و بعد عاقد سفر کند و مدّت چند سال است که مفقودالاثر و الخبر است و مخارج به معقوده نرسد، آیا رأی شریف در مسئله مفروضه چه است؟ و معقوده مضطرّ و بی پرستار مانده.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، چون به نظر حقیر معلوم نیست که حاکم، ولایت در عقد صغیره داشته باشد، لهذا صحت عقدی که فرض شده، مشکل است، والله العالم.

۴- (س) زید عمرو را وکیل نماید که عقد فلانه را برود به خالد اجراء سازد، عمرو وکیل برود بکر را وکیل کند اجراء عقد شود، پس از اجراء عقد، زید قبول نکند، آیا عقد صحیح است یا نه؟

(ج)- در صورتی که وکیل در توکیل نبوده و بعد امضاء هم نکرده باطل است.

۱- (س) شخصی زن خود را طلاق رجعی داده و بعد از یک روز منقطعه نماید، آیا این عقد منقطعه ترتیب اثر می کند یا در حکم رجوع است؟

(ج)- رجوع معلوم نیست باشد و صحت عقد مشکل است.

۲- (س) مطلقه به طلاق خلعی شوهرش در سفر است رجوع به مهر نماید و شاهد می گیرد و این خبر بعد از تمام شدن عده به شوهر می رسد، آیا تکلیف شوهر چه است؟

(ج)- احوط، عدم رجوع زوجه است در فرض سئوال و در صورت رجوع، احوط تصالح است با مرد در مهریّه.

۳- (س) حجه الاسلاما! زیدی زوجه خود را - در ضمن عقد لازم - وکیل نمود در مدت معینه، هرگاه فلان شرط را به عمل نیاوردم، خود را مطلقه نما به توکیل غیر؛ آیا در بین مدت، موکل می تواند مخدره را از وکالت عزل نماید یا خیر؟ و دیگر آن که شخصی زوجه خود را مطلقه نمود، آیا به وکالت غیر می تواند عیال خود را رجوع نماید یا آن که باید شخص مطلق رجوع نماید به لفظ خود؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اما لزوم وکالت به نحوی که به عزل موکّل منعزل شود، در نزد حقیر محل اشکال است، هر چند وکالت درضمن عقد خارج شرط شده باشد، و اما رجوع وکیل؛ هرگاه وکالت در رجوع داشته باشد به صراحت یا آنکه وکیل در دادن سه طلاق باشد که مستلزم توکیل در رجوع است، به نظر احقر اشکال ندارد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

ص:۳۶۵

۱- (س) بسم الله الرحمن الرحیم، زیدی - از باب ناسلوکی زوجه اش - پیش ملّائی رفت که طلاق بدهد، چون در دهات غالباً عادل یافت نمی شود، ملّای محل گفت - از باب ارشاد - که فلان کس در شهر است وکیل نمایند بلاواسطه تا در محضر عدلین طلاق بگوید، عنوان هم طلاق خلع بوده، طرفان وکیل نموده اند و بعد پدر آن زن وکیل نامه را برداشته و رفته به شهر، قبل از وقوع طلاق، زوج نادم شده از طلاق، رفته نزد ملّا که زنم را طلاق نمی دهم و راضی نیستم، شخص ملّا به او گفته تو هم برو به وکیلت اظهار کن طلاق ندهد، مسامحه کرده و نرفته، وکیل هم طلاق را در نزد عدلین واقع ساخته، آیا این طلاق صحیح است یا فاسد؟

(ج)- در فرض سئوال که طلاق را وکیل واقع ساخته باشد، پیش از آنکه خبر عزل موکل بوکیل برسد، طلاق صحیح است.

۲- (س) چه می فرمائید در این خصوص که شخصی زنی را به عقد انقطاعی خود درآورد در مدت هفت سال به مبلغ هفت تومان و در ضمن العقد شرط نموده که در هر سالی مقدار پنجاه من گندم و یک دست لباس - از بابت زکوه - به او بدهد، بعد از چند روز آن شخص آن زن را نخواست و مدتش را بخشید و حال آن زن ادعای مبلغ هفت تومان و مقدار گندم و لباس هفت ساله را از آن شخص می نماید، آیا مبلغ و لباس و گندم مدت مذکوره که شرط نموده است، به آن زن می رسد یا خیر؟ بر فرض اگر هم می رسد، سال به سال می رسد و یا این که تمام اش الحال می رسد؟ حکم آن مرقوم فرمائید.

ص:۳۶۶

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در موضوع مبلغی که در مهر قرار داده، ظاهراً مستحق است و زوج باید بدهد؛ و راجع به گندم و لباسی که شرط نموده، تابع قصد زوج است و ظاهر از این شرط در زمان زوجیّت است چنانچه محل نزاع باشد، مرجع مرافعه شرعیّه است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) هرگاه زیدی عمروی را وکیل کند که زوجه غیر مدخوله خود را مطلّقه کند به طلاق رجعی، همچه طلاقی صحیح است یا باطل؟ و هرگاه طلاق گوینده - با عدم اطلاع زوج - طلاق به آن غیر مدخوله جاری نماید، چه طور است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، چون طلاق غیر مدخول بها بائن است نه رجعی، وکالت در مفروض سئوال باطل است، چنانچه طلاق هم بر فرض وقوع باطل است، بلی اگر غرض موکل توکیل در طلاق این زن باشد نه یک قسم خاص از طلاق، و - از جهت جهل به مسئله - گمان کرده است که یک طلاق موجب جواز رجوع است، حکم به صحت طلاق خالی از قوّت نیست، والله العالم.

۲- (س) زید وصی، دختر صغیره موصی خود را برای عمرو به عقد دائمی عقد می کند، پس از کبارت دختر، نقض از عهد خود نموده، آیا این عقد صحیح است یا نه؟

(ج)- با فرض عدم قبول در زمان کبارت، در صحت چنین عقدی اشکال است، خصوصاً در صورتیکه پدرتصریح به اینکه وصی در تزویج هم باشد، نکرده باشد، والله العالم.

ص:۳۶۷

۱- (س) زیـد وکیـل می کنـد زوجه خود را در طلاق به این عبارت که اگر تا فلان مـدت نیامـدم، وکیل هستی؛ آیا این تعلیق است و به وکـالت م_ضـر است یـا نه؟ (مسـئله ثـانیه) مسـئله ثـالثه چون طلاق خلع مشـروط به کراهت زوجه است، شـهید علیه الرحمه می فرمایـد طلاـق عوض بـا عـدم کراهت، فایـده خلع را دارد، آیا طلاق عوض را صـحیح می دانیـد، در صورت عـدم کراهت یا خیر؟ نفقه زوجه چون مقید است به تمکین تام، آیا عدم تمکین اگر مسـتند باشد به عدم قبض تمام مهر، ملحق است به نشوز یا تمکین معلق کافی است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سـئوال که به این عبارت وکیل نموده، ظاهر در تعلیق است و صحت وکالت مشکل است، والله العالم، و در مفروض سـئوال از طلاق، در بعض صور طلاق به عوض صحیح است و در بعض صور مشکل است که مجال تفصـیل نیست، و اما در موارد صـحت طلاق به عوض، فائده خلع را داشته باشد، معلوم نیست، بلکه ظاهراً رجعی میشود، والله العالم، در هر جا عدم تمکین برای زوجه جایز باشد، اجراء حکم نشوز بر او معلوم نیست، والله العالم.

۲- (س) چه می فرمائید در این مسـئله شرعیه: شخصی که مقلد حض_رت مستطاب عالی است، به پسر صغیر خود دختر باکره رشـیده بالغه را تزویـج کرده است به عقـد دائمی، حال دختر به پسـر اطاعت نمی کنـد، آیا پدر صـغیر می تواند طلاق بدهد یا خیر؟ و بر فرض اذن نداشتن، نفقه و کسوه این ضعیفه - تا حد بلوغ و رشد پس_ر - با پدر است یا خیر؟

(ج)- در مفروض سئوال، ولایت پدر در موضوع طلاق زوجه صغیر خود، مشکل است.

ص:۳۶۸

۱- (س) شخصـی در امر طلاـق و نكـاح و غیرهما، دیگری را وكیل كتبی می كنـد، یعنی در قلب خود نیّت می كنـد كه فلان كس وكیل من است و با قلم وكالت را می نویسد بدون تلفظ و قصد انشا، آیا این وكالت صحیح است و وكیل در اجراء صیغه عن قبل موكلی می تواند بگوید یا خیر؟

(ج)- بلی صحیح است و عن قبل موكّلی هم میتواند بگوید، والله العالم.

۲- (س) معنی انكحت مشـهور این است كه به زنی دادم در بعضـی رسـاله هـا دیـدم انكحت یعنی زن كردم، در ذیـل فرمـوده احتیاط این است كه این معنی را عاقد قصد كند، چه طور است هر دو معنی صحیح است یا كدام یكی را عاقد قصد كند؟

(ج)- ظاهراً فرقی بین این دو معنی نیست و هر دو صحیح است، والله العالم.

۳- (س) زیدی ضـعیفه ثیّبه را - یک یوم قبل از عید نوروز - عقد بسـته و بعد از پانزده یوم از نوروز گذشته معین شده كه آن ضعیفه حمل دارد و بعد از هفتاد یوم از نوروز گذشته معین شده كه قابله های ممیز رسیدگی كرده می گویند حمل آن ضعیفه چهار ماهه است، آیا در این صورت عقد آن ضعیفه صحیح است یا خیر؟ و من بعد حق كسوه و نفقه دارد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سـئوال چنانچه جهت احتمال فساد منحصـر باشد در بروز امر مزبور، عقد محمول بر صـحت است، اعتباری به قول قابل و غیر آن نیست، مگر آنكه در كمتر از شـش ماه از تاریـخ عقـد متولـد شود كه تفصـیلی دارد، والله العالم، الاحقر عبدالكریم الحائری.

ص:۳۶۹

۱- (س) نکاحی که سبب وقوع در فعل محرّمی باشد، صحیح است یا نه؟ و در نکاح شرط نمایند که اگر شوهر زن دیگر داشته باشد، زن وکیل باشد که خود را طلاق بدهد، صحیح است یا نه؟ و در صورت صحت، بعد از عقد، مرد او را از وکالت معزول نماید پیش از کاشف شدن این که زن دیگری دارد مرد یا نه جایز است؟ و زن نمی تواند خود را طلاق بدهد یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، نکاح صحیح است و امّا شرط وکالت اگر به نحو مزبور در سئوال راجع واقع شده، چون ظاهر در تعلیق وکالت است، صحت وکالت مشکل است و بر فرضی که به نحو صحیح واقع شده باشد، میتواند او را از وکالت عزل نماید، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۲- (س) زن که مریضه شود، پول دوا و سایر چیزهائی که برای مرضش نافع است تا زمان رفع مرض باید شوهرش متحمل شود یا خیر؟

(ج)- ظاهراً باید متحمل شود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۳- (س) هند شوهرش به غربت رفته و بعد از مدتی یقین به موت شوهرش کرده، و زید او را عقد کند، بعد از آن زوج بیاید، آیا تکلیف چیست؟ آیا مهر مسمّی فی العقد را از زوج ثانی بگیرد یا مهرالمثل؟ آیا زید یا هند معصیت کرده یا نه؟

(ج)- در فرض سئوال زن مهر المثل را از شوهر ثانی مستحق است در صورتیکه دخول کرده باشد، والّا چیزی مستحق نیست و چنانچه طرفین یقین به موت شوهر اول نمودند، - انشاءالله تعالی - معصیت هم نکرده اند.

۱- (س) ضعیفه مدخوله شوهرش دیوانه شده، بعد از آن که بر ضعیفه معلوم شد دیوانگی شوهرش، نزد دو سه نفر فسخ عقد کرده، بعد از آن چندی است شوهر معقول است ظاهراً، تکلیف چیست؟ بیّنوا توجروا.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، چنانچه به فوریّت و بدون فاصله پس از علم به جنون ضعیفه فسخ کرده باشد، فسخ موثر و عقد باطل میشود و تکلیف شوهر این است که همان ضعیفه را راضی بکند و مجدّداً عقد نکاح جاری کند و یا زن دیگر بگیرد، والله العالم.

۲- (س) مادر بعد از دو سال حق اجرت حضانت برداشتن از مال طفل بی پدر دارد تا زمان بلوغش یا نه؟

(ج)- بلی مادر حق حضانت و اجرت عمل طلب دارد و میتواند بردارد، ولی تا بالغ نشده باید به اذن قیّم بردارد و در صورت نبودن قیّم، احوط رجوع به حاکم شرعی است.

۳- (س) شخصی زوجه خود را در حال حمل طلاق داده به این قسم که شخصی را وکالت داده که سه طلاق بگوید، آن مُطلِّق یک طلاق داده و از جانب زوج رجوع کرده، ثانیاً و ثالثاً طلاق سوم را گفته، آیا در حال حمل زوجه طلاق صحیح است یا خیر؟ بر فرض صحّت آیا رجوع مطلّق و طلاق دادن بدون وکالت ثانی و ثالث و رجوع کردن خود زوج، طلاق صحیح است یا خیر؟ و حال شوهر بخواهد این زن را بگیرد، محتاج به محلل است یا طلاقش به این قسم باطل است و یا آن که به وکالت اول یک طلاق است و دوم و سوم باطل است؟

ص:۳۷۱

(ج)- در حال حمل طلاق صحیح است و ظاهر از وکالت در سه طلاق، وکالت و رجوع است. پس بنابراین هر سه طلاق صحیح است و محتاج به محلل است.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیّه: آیا صغیره و یائسه و غیرمدخوله عده وفات دارد یا نه؟ مسئله دیگر آیا در حضور دو نفر مجهول الحال طلاق صحیح است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سؤال عدّه وفات دارند، و طلاق در حضور مجهول الحال محکوم به صحت نیست، مگر اینکه معلوم شود عدالت آنها در حین طلاق، والله العالم، و الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) حجه الاسلاما! بفرمائید که هرگاه زنی منقطعه شخصی بوده، بعد از مفارقت از آن شخص چهل و پنج روز عدّه نگاه داشته چون جاهل مسئله بوده که زنی که حیض می شود، عدّه اش دو حیض است و یقین که داشته به مضیّ چهل و پنج روز عدّهٔ اش منقضی می شود، لذا منقطعه دیگری می شود، بعد از عقد به واسطه حصول علم به مسئله، شک می کند که آیا زمان عدّه منقضی شده بود یا نه؟ و موجب شکّش این است که در مدت مزبوره یک حیض مسلماً دیده، این زن هم وقتیه بوده است که هر بیست و دو روز حیض می شده، حیض دیگر هم اول وقت دیده و دو روز هم دائماً به صفات حیض دم دیده شده و بنا هم بر حیضیّت گذاشته و عصر روز سیّم هم غسل کرده، ولی فعلاً شک دارد که روز سیم حیض دیده یا نه؟ و اکثر اوقات هم که حیض قطع می شود، بعد از یک روز که تفحص می کند، دم می بیند، ولی این دفعه تفحص نکرده، آیا عقدش صحیح است یا باطل و حرام مؤبّد است؟ و در صورت

۱- بطلان، آیا زوج می تواند مادر معقوده را بگیرد یا نه؟ و آیا در این مسئله می شود رجوع به اعلم بلد یزد کرد یا نه؟ بیّنوا توجروا.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض مسئله هرگاه دخول واقع نشده، موجب حرمت ابدیّه نیست، بلا اشکال، منتهی این است که احتیاطاً تجدید مینمایند عقد را و اگر دخول واقع شده باشد، پس اگر معلوم است که عقد وقتی واقع شده است که در حالت طهر قطعی بوده است، ظاهراً آن عقد صحیح است، چون مفروض این است که ضعیفه مسطوره حیض دوم را دو روز دیده و آن خون - به واسطه اماره وقت - محکوم به حیضیت شده است و احتمال میدهد که روز سیم هم منقطع نشده باشد، پس به مقتضای این مقدمات عقد بر زوج ثانی واقع شده، در حال خروج از عده، بلی هرگاه آنچه گفته شد محرز نباشد، بلکه عقد ثانی واقع شده باشد قبل از مضی حیضه ثانیه، محل اشکال میشود، بلکه معین میشود مراعات بطلان عقد، و حرمت ابدیّه، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) چه می فرمائید زید زوجه داشت، ابداً اولادی نمی شد، زید مذکور زوجه خود را طلاق می دهد، پس از انقضاء مدت زوجه شوهر می کند، بعد از سه ماه دیگر اولادی می شود، آیا این اولاد مال شخص اول است یا مال زوج ثانی است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال امکان ندارد ولد ملحق شود به زوج ثانی، اما الحاقش به زوج اول مشروط است به اینکه از زمان مقاربت به آن ضعیفه تا زمان ولادت، از اقصی مدت حمل تجاوز ننموده باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) در صورتی که ضعیفه در عده رجعیّه مریضه باشد، آیا می تواند زوج مخارج مداوای او را - به مقدار مناسب و متعارف - متحمل نشود و اباء نماید؟ و آیا اگر مخارج فوق العاده لازم آید، زوج باید بدهد؟ و از صداق محسوب دارد یا باید اقرباء زوجه متحمّل شوند؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، مخارج از قبیل دواء هرگاه فوق العاده نباشد، احوط این است که زوج بدهد، بلی فوق العاده بر او لازم نیست، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زیدی تقریباً پانزده سال قبل عیال گرفته و سه نفر اولاد هم دارد، فعلاً او را طلاق داده و می گوید زمانی که من تو را گرفتم، دختر و باکره نبودی، نصف مهر به تو می رسد، خواهشمندم از وجود مبارک معین فرمائید آیا تمام مهر به ضعیفه می رسد یا نصف یا از مهر چیزی کسر می شود؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال ضعیفه مستحق تمام مهر است و زوج که مدعی میباشد، باید اثبات نماید شرعاً که زمان عقد باکره نبوده که درصورت ثبوت، شیئ از مهر کسر میشود نه نصف، و مراد از شیی، تفاوت ما بین مهر آن زن باکره و مهر همین زن ثیّبه است و این هم در فرضی است که اصل تزویج او را به عنوان بکر نموده باشد، و چنانچه در این صورت هم مصالحه شود بین زوجه و زوج احوط اولی است، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۳- (س) هندی دو شوهر کرده، از شوهر اول دختری داشته که این دختر دختری را شیر داده است و خود هند از شیر شوهر دویّم پسری را شیر داده، آیا این دختر رضاعی و پسر رضاعی می شود با هم تزویج کرد یا خیر؟

(ج)- در مفروض سئوال ظاهراً این دختر رضاعی دختر نمیتواند شوهر کند به این پـسر رضاعی، چون این پـسر رضاعی دائی دختر میشود و این دختر رضاعی دختر دختر نسبی آن زن میشود و اختلاف فحل ظاهراً ثمری ندارد، والله العالم.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که ضعیفه مطلّقه - بعد از چهار ماه از تاریخ وقوع طلاق - به دیگری شوهر می کند و بعد از سه ماه از تاریخ ازدواج، وضع حملش می شود، در صورتی که زوج اولی - به واسطه مرض تناسلی - به هیچ وجه اولادش نمی شده، بنا بر تصدیق حکماء و اطبّا حاذق که مرجع مشاراليه بوده اند، آیا طفل متولد شده متعلق به کی است؟

(ج)- در صورت مفروضه که زمان تزويج دويم به شش ماه نرسیده و از زمان حال ازدواج زوج اول تا زمان وضع حمل علاوه بر اقصی مدت حمل نشده، ملحق به زوج اول است، در صورتیکه حمل تامّا و رسیده متولد شده باشند، با امکان لحوق به زوج اوّل از جهات دیگر، و علی کل حال در فرض تولد تامّیاً در مفروض سئوال، ملحق به زوج ثانی نخواهد بود، والله العالم، والاحقر عبدالكريم الحائری.

۲- (س) در طلاق سیّم که زوج را حق رجوع نیست و احتیاج به محلّل دارد، آیا زوجه در طلاق سیّم مستحقه کسوه و نفقه ایام عدّه طلاق رجعی دارد یا نه؟

(ج)- اگر زوجه حامل نباشد، حق کسوه و نفقه ندارد، در عده باین، و اگر حامل باشد، زوج باید مخارج او را بدهد تا زمانیکه وضع حملش بشود، والله العالم.

۱- (س) در صورتی که زوجه کبیره و زوج صغیر باشد و پدر صیغر ولایهً عقد دائمی نموده و زوجه کبیره مادامی که زوج صغیر کبیر نشده، در خانه خود نشسته، مطالبه کسوه و نفقه - از ولی زوج مزبور - می نماید، آیا شرعی است یا نه؟

(ج)- ظاهراً زوجه نفقه و کسوه طلب ندارد تا زمانیکه زوج کبیر شود.

۲- (س) بذل مدت ولیّ ازطرف صغیر خود جایز است یا نه؟ و آیا ملاحظه غبطه صغیر که وجهی مثلا یک تومان یا زیاده از زوجه متمتع بها بگیرد، بعد از آن بذل مدت نماید، لازم است یا نه؟

(ج)- ولی صغیر ظاهراً نمیتواند بذل مدت نماید و همان قدر که مفسده نداشته باشد کافی است.

۳- (س) پدر ناکح - مثلاً - بعد از جریان عقد نکاح شرعی دائمی، به مهریّه زوجه ناکح ضمانت شرعیه نماید و زوج قبل از دخول زوجه را مطلّقه به طلاق بائن نماید، آیا در این صورت زوجه نصف مهر خود را از ضامن ناکح - که ضامن مهر است - حق مطالبه دارد؟ و چنان چه اگر مهر در ذمّه خود زوج می شد، زوجه مطالبه نصف مهر از زوج خود داشت؟ و یا این که زوجه را در صورت طلاق قبل الدخول از ضامن مزبور حق مطالبه تمام مهر است؟ بیّنوا.

(ج)- در این فرض زوجه حق مطالبه نصف مهر از پدر ناکح دارد و زاید بر نصف حق ندارد و اگر مهر از اعیان بوده، نصف آن را زوجه مالک میباشد، والله العالم.

ص:۳۷۶

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که زیدی دختر باکره عقد بسته و شصت اصله نخیل و یک جو و نیم آب و مبلغ پنجاه و پنج تومان وجه نقد، مهریه و صداق قرار داده اند، در همان مجلس عقد مبلغ سی تومان مهریه، پدر دختر از داماد نقد گرفته و صیغه عقد را شرع مطهر جاری کرده، دختر به عروسی و خانه شوهر نرسیده، در خانه پدرش فوت شد، حالیه بین داماد و پدر و مادر دختر متوفی - از بابت نخیلات و وجه مهریه - نزاع است، بفرمائید از این مهریه به قرار فوق داماد چه ارث شرعاً مالک است و والدین دختر چه ارث می برند؟ و عرض ثانی این است که پدر دختر فوت شده، لباس و اشیائی به اسم رسومات - علاوه از مهریه از داماد گرفته، تقریباً بیست و هفت تومان و پنج هزار می شود، این هم واضح بفرمائید حالیه که دختر فوت شده، داماد حق دارد از پدر دختر مطالبه نماید یا خیر؟ عرض دیگر این است که نصف ماده عواملی پدر داماد به عنوان هبه و بخشش به پسرش داده که همان داماد باشد، لکن به تصرّف پدرخودش بوده، به تصرّف پسرش که داماد باشد نداده، آن هم پدر دختر فوت شده، خطّ مصالحه نصف ماده عوامل را از داماد گرفته، پدر دختر ادّعای همان نصف ماده عوامل با داماد دارد، این هم واضح بفرمائید که پدر دختر حق دارد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مسئله هبه هرگاه واقعاً به قبض پسر داده نشده باشد، صلح صحیح نمیشود، مگر اینکه پدر صلح را برای خود امضاء کند، لکن کفایت میکند در تحقق قبض؛ تخلیه بین موهوب و متهب، پس در مورد سئوال اگر پدر واگذار کرده باشد آن موهوب را به پسر، به نحوی که هر تصرفی که خواهد بکند و آن موهوب هم در جائی باشد که پسر هم میتوانسته تصرّف

ص:۳۷۷

کند، قبض حاصل شده، و در مسئله آنچه پدر داماد به طرف دختر داده: اگر به عنوان امانت برده، مال همان دهنده است و اگر به عنوان تملیک بوده، ملک گیرنـده است، لکن هرگاه به پـدر دختر تملیک شده باشد و به عنوان هبه بوده، دهنده حق رجوع دارد، در صورتی که عین در نزد گیرنـده باقی باشد و گیرنده هم نه عوض داده باشد و نه با دهنده خویشـی داشـته باشد، و در مسـئله ارث زوجه: در صورتیکه دخول نشـده باشـد، چهاریک دارائی دختر بیاشـکال حق پـدر و مادر است و هم چنین نصـف دارائی بیاشـکال حق شوهر است و یک چهار یک باقی اشکال است که حق زوج است یا حق پدر و مادر؟ و باید احتیاط شود به مصالحه و نحوها، و از جهت اشـکال در اینجا، در قسـمت بین پدر و مادر هم اشـکال میشود، در صورتیکه دختر متوفات دو برادر پـدری یا چهار خواهر پـدری یا دو خواهر و یک برادر پدری نداشـته باشد، بلی شـش یک دارائی دختر علی کل حال به مادر میرسد، چنانچه اگر متوفات برادر یا خواهر به نحویکه گذشت داشـته باشد، بیاشـکال مادر پیش از سدس حق ندارد، پس در غیر این فرض، آنهـا هم بایـد احتیـاط کننـد و در دو جواب اول هرگاه نزاعی در بین باشـد از جهت قبض یا از جهت امانت بـودن یـا تملیـک محتـاج بـه مرافعـه اسـت، واضـح بـاد که آنچه در بـاب ارث نوشـته شـد، در صـورتی است که دارائی زوجه منحصـــر به مهریه باشد، و اما غیر مهریه بیش از نصف آن به شوهر نمیرسد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) آیـا جـایز است بر مسـلم گرفتن عیـال از طـایفه بهـائیّه، در صورتی که به عقـد و نکاح اسـلامی عقـد شود یا خیر؟ در صورتی که عیال مذکور به عقیده سابق خود باقی باشد و عالم در احکام بهائی باشد، پاک است یا نجس؟

ص:۳۷۸

(ج)- مسلمان نمیتواند کافره را بگیرد مگر در بعض از کفّار، آن هم به نحو انقطاع نه دوام، و اما زنی که عقیده اش عقیده اسلامی است، تزویج آن جایز است، هر چند احکام غیراسلامی بداند.

۱- (س) در عدّه زن غائب وارد شده که عدّه او از آن روز است که خبر وفات او به او برسد، هر چندی که چند سال قبل از آن وفات کرده باشد، آیا خبری که مفید علم نباشد، چون خبر دادن فاسق یا شاهد فرع یا اقرار ضعیفه متّهم، به رسیدن خبر وفات زوج به او مسموع است یا نه؟ خبری که در این باب محل اعتماد و وثوق است که از او یقین حاصل شود، آن را بیان فرمائید.

(ج)- چنانچه اطمینان حاصل نشود، مفید نیست. لکن اگر معلوم شود صدق آن خبر بعید نیست، بتواند زمان عده را از اول بلوغ خبر محسوب نماید، والله العالم.

۲- (س) زوج بعد از عقد و دخول به زوجه، به فاصله چند سال مجنون شده، آیا برای زوجه خیار فسخ نکاح دائمی خود ثابت است یا خیر؟ و در صورت جهل به حکم خیار و یا جهل به فوریّت خیار است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، خیار فسخ از برای زوجه حاصل است، حتی در جنون عارضی بعدالعقد و الدّخول، چنانچه مفروض سئوال است، و در صورت جهل به خیار یا به فوریت، ظاهر این است خیار باقی است تا زمان اطلاع به حکم، و بعد از اطلاع مراعات نماید فوریت را، ولی احوط در جنون موجب فسخ مراعات این است که به اوقات صلوه ملتفت نشود.

ص:۳۷۹

۱- (س) اگر شخصی شخصی را وکیل نمود در طلاق زوجه خود، بعد از چهار ماه، مثلا یک سال گذشت، آیا آن وکیل می تواند بعد یک سال آن زن را طلاق بدهد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، معلوم نیست که این مقدار تأخیرها، مشمول عبارت وکالت بوده باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زید دختر عمرو را عقد می کند برای پ_سر خود و مقداری از خانه خود انتقال می دهد به پسر خود که مهر دختر عمرو قرار بدهد، بعد کشف شده است آن که زید تمام خانه را - پیش از انتقال به این پ_سر - انتقال داده است به پ_سر دیگرش، مستدعی آن که جواب بفرمائید.

(ج)- در مفروض سئوال اگرچه بعید نیست که قیمت خانه را زوجه مستحق باشد، ولی باید احتیاط کرد، به این معنی که تفاوت ما بین مهرالمثل و قیمت خانه را مصالحه نمایند، والله العالم.

۳- (س) حجه الاسلاما چه می فرمائید در این مسئله شرعیه: زیدی بنای جلای وطن نموده، عمروی را وکیل نموده، در عرض سال نیامدم، زوجه مدخوله مرا اطلاق بده، مدّت هفت سال معاودت ننموده، عمرو می تواند زوجه زید را مطلّقه نماید یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض مسئله در صورتی که تعلیق در وکالت نباشد، چنانچه ظاهر از عبارت است، از جهت طول مدّت، ظاهراً اشکالی ندارد و به همان وکالت میتواند طلاق بدهد.

ص:۳۸۰

۱- (س) زنی که بعد از طلاق در میان سه ماه یک حیض ببیند، دو حیض بماند یا دو حیض ببیند، یک حیض ماند، سه ماه بگذرد، خروج عدّه این زن چه نحو است؟

(ج)- بسمهتعالی، هرگاه حیض مستقیم نباشد، عدّه او یا سه ماه است و یا سه حیض، هر کدام مقدّم شود، از عده خارج میشود و هرگاه حیض او مستقیم باشد و بعد از طلاق از استقامت خارج شده است، احوط مراعات سه حیض است، مگر آنکه از سال بگذرد و اگر ضعیفه مفروضه درسن جوانی باشد تفصیل دیگری دارد.

۲- (س) شخص سفیه زوجه خود را مطلقه نماید یا به توکیل غیر ممضی است یا محتاج به اجازه است و همچنین سائر عقود و ایقاعات راجعه به غیر مالی، از او نافذ است یا خیر؟

(ج)- طلاق سفیه جائز و ممضی است، ولی اگر خلع باشد، عوض را به اطلاع ولی بدهند، و عقود و ایقاعات او هم اشکالی ندارد و مراد از سفیه، غیر مجنون است به اینکه نتواند امور معاشیه خود را اداره نماید، والله العالم.

۳- (س) در متعه شرط میراث از هر یک جایز است یا نه؟

(ج)- ظاهراً جایز است و ارث هم میبرد، والله العالم.

۴- (س) در متعه شرط وطی در هر چهار ماه واجب است یا نه؟

(ج)- واجب نیست، مگر شرط کرده باشند.

۱- (س) در متعه از برای عوض بخشیدن مدت، چیزی گرفتن جائز است یا نه؟

(ج)- اگر چیزی عوض بذل مدت بگیرد مانعی ندارد و همچنین اگر مصالحه بر بذل شود.

۲- (س) در متعه، قبل از دخول یکی از زن و مرد بمیرد، مستحق مهر است یا نه؟ تمام یا نصف؟

(ج)- ظاهراً درهر دو فرض، تمام مهر را مستحق است، والله العالم.

۳- (س) معنی الفاظ عقد نکاح را بیان فرمائید.

(ج)- معنی انکحت به فارسی زن گردانیدم است، هرگاه زوجه را مقدم دارد، و اگر زوج را مقدم دارد، شوهر گردانیدم است، و در زوجیت هم همین معنی را قصد کند صحیح است و قصد جُفتیّت هم صحیح است، چنانچه در انکحت هم قصد جفتیت جائز است.

۴- (س) اضافه شدن مهر از قدر مهر سنت جائز است؟

(ج)- اضافه شدن جائز است، والله العالم.

۵- (س) حلال شدن شیر بهاء از برای آن کسی که دختر را به شوهر می دهد؟

(ج)- به صلح یا هبه و نحوهما حلال میشود، والله العالم.

۶- (س) قول زن و مرد متّهمه و یا مجهول الحال، در شرائط طلاق و خروج از عده، مسموع است یا نه؟

(ج)- بلی مسموع است نسبت به خود مقرّ و اما نسبت به غیری که مدعی خلاف آن باشد، نافذ نیست مگر در قول زن نسبت به خروج از عده به حیض دیدن، که نسبةً به غیر هم نافذ است، اگرچه در متهمه مراعات احتیاط اولی است، والله العالم.

۱- (س) شخصی در اواخر ایام حیض زوجه خود، یعنی دو روز مانده بر این که از حیض پاک شود، با او در حال حیض مقاربه نمود و بعد از پاک شدن از حیض در طُهر غیر مواقعه، یعنی در همان طهر که از حیض پاک شده، بدون این که با او مقاربت نماید، او را طلاق داد، استدعا آن که مرقوم فرمائید که چنین طلاق که در طهر غیر مواقعه بعد از مواقعه در حال حیض واقع شده، صحیح است یا آن که باطل است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اکتفاء به طلاق مزبور در نظر داعی محل تأمّل است، گرچه از کلمات بعض اصحاب صحت آن استفاده میشود، احتیاط در نزد داعی، تجدید طلاق است، والله العالم.

۲- (س) عرض می شود که مردی مدت ده سال است که دیوانه و مجنون شده است، زوجه ای دارد یاس ندارد و جوان هم هست، آبرو دارد نمی تواند برود گدائی بکند و نه هم چیزی دارد بخورد، تا حالا می گفت بلکه خوب شود بیاید، همه مریض خانه دولتی جواب کردند می گویند که خوب نمی شود، این زن دیوانه می توان طلاق بگیرد، شوهر کند یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال بلی، زوجه میتواند فسخ نکاح نماید هر زمان که مسئله را ملتفت شد، و عرفاً فسخ را عقب نینداخته باشد،

پس هر مقـدار تأخیری که مسـتند باشـد به جهل به دیوانگی، یا به جهل به اختیار فسـخ، ضـرر نـدارد و وقتی که تعیین نمود به جنون زوج و تعیین کرد به اینکه اختیـار فسخ دارد، از برای او جایز است فسـخ، و اگر تأخیر انـداخت، خیار ساقط میشود، والله العالم.

۱- (س) مایقول العالم فی زوجه المجنون الـذی لا قائم لها فی نفقتها؟ هل تبقی معطّله ام یطلقها نائب الش_ّرع؟ و الذّی عندها قیّم بنفقتها، کم تبقی فی عنقه؟ افتونا ماجورین.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، امـا طلاق الحاکم: ففیه اشـکال، و لکن یجوز لها الفسـخ بعیب الجنون، اذا لم یناف الفوریّه و مع منافاته للفوریّه و جهلها بالحکم، فلیراجع الی غیری، و لا فرق بین وجود من یقوم بحقوقها و عدمه.

۲- (س) مایقول العالم فی رجل سافر و قد تقطّع خبره من جمیع الجهات، و بقیت زوجتهُ تسع سـنوات من بعدها؟ هل تتزوّج من بعدها ام لا؟ افتونا ماجورین.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، لا یجوز التزویج الّا بعد العلم بموت الزوج، او بعد فحص الحاکم بشرائطه.

۳- (س) ما یقول العالم فی رجل سافر و تقطع خبره و بقیت زوجته ع_شر سـنوات، و بعـدها تزوّجت و بعد التزویج اقبل زوجها االاول، هل ترجع الی زوجها الاول، ام لا؟ و اولادها من الثانی هل هم اولاد زنا ام لا؟

(ج)- بسم الله الرحیم، فی الفرض یجب الرّجوع الی زوجها الاول، و اما اولادها من الزّوج الثانی: فان کانا معـذورین فی الوطی، فیلحق بهما، و ان کان احدهما معذوراً دون الاخر، فیلحق به وحده.

۱- (س) عقد کردن زن به قصد وطی به دبر جائز است یا نه؟ و اگر شرط در ضمن العقد قرار بدهد، بر فرض فساد، مفسد است یا نه؟

(ج)- عقد مزبور جایز است ولی عمل بسیار قبیح و بد است، و اگر شرط ضمن العقد قرار بدهد، مفسد نیست.

۲- (س) عقد کردن زن زانیه با احتمال یا مظنّه به عدم استبراء، جایز است یا نه؟ تفحص در این خصوص لازم است یا نه؟ و نکاح زانیه در صورتی که بدانی عدّه من بعد نگاه نمی دارد، صحیح است یا نه؟

(ج)- کراهت دارد عقد بر زانیه، بلکه احوط ترک است مگر به احراز توبه او.

۳- (س) شخص می داند فلان ضعیفه مطلّقه است اما مستمعین صیغه را نمی داند عادل بودند یا نه، یا نزد این شخص عادل نیستند، می تواند آن زن را بگیرد یا خیر؟

(ج)- در صورت اول محکوم است به صحت و اما در صورت ثانی نمیتواند بگیرد.

۴- (س) قول خود ضعیفه در طلاق یا شرائط آن، یا خارج شدن از عده در حق خودش، مسموع است یا نه؟

(ج)- قول زن در حیض و عده مسموع است و همچنین در مانع نداشتن، اما در طلاق، مشکل است و یقیناً با انکار زوج مسموع نیست.

۵- (س) استماع صوت اجنبیّه و اجنبی به یکدیگر بدون ریبه جائز است یا نه؟

(ج)- در غیر مورد ضرورت مشکل است.

ص:۳۸۵

(س) مولانـا! دام ظلكم العالی، ما تقول فی صحه عقد النكاح الدائم او المنقطع، اذا اوجبه الرجل لنفسه وكالةً عن المرئه، مع قبول الغیر وكاله عنه و كذلک فی صحه الفضولی بالنحو المذكور؟ و ما تقول ایضا فی صحه توكیلها له مع الاذن فی توكیل الغیر؟ فیوجب ذلک الغیر وكاله عن موكّله مثلاً و یقبله القابل لنفسه، هل هذا التوكیل و العقد صحیحان نافذان ام لا؟ و علی صحّه الفرض الاخیر؛ بل فی كلّ توكیل، هل یلزم آن یقول مثلاً ـ فی الایجاب انكحت موكله موكلی الخ، ام موكله موكل موكلی و علی هذا القیاس ام یكفیه مطلقا انكحت موكلتی الخ؟ و لو مع الف واسطه و ایضا هل ادراج النفس لازم اذا كان ثمه وكاله ام لامثال ذلک انكحت موكّلتی او انكحت نفسک نفس موكلتی او انكحت نفسک موكلتی او انكحتک نفس موكلتی، و كذلک اذا كان الموجب نفس الناكح وكاله عنها مع قبوله بنفسه، بناء علی جواز اللا تعدّد فی الموجب و القابل، هل یكفی قوله انكحت موكلتی ایّای؟ او انكحت ایای موكلی؟ مع فرض مرجوحیّه الاخیر او الاخیرین، اولنوعیتها فی العربیه ام لا؟ بل یلزم ادراج لفظا لنفس و ایضا هل یلزم فی ایجاب النكاح المنقطع ترتیب بین ذكری المدّه و المهر ام لا؟ یكفی ذكرهما بایّ نحوٍ و فی ای محل اتفقا؟ و ایضا هل یلزم فی قبولی الدوام و الانقطاع تعیین الناكح و المنكوحه و المدّه و المهر او بعضها دون بعض ام لا؟ بل یكفی مطلقا مثلاً قول الوكیل او الاصیل: قبلت هكذا، بل مطلق قوله المذكور بدون لفظ هكذا، مضمراً فی نفسه ما قرّر فی الخارج او اُشیر الیه فی الایجاب مثلاً و نیز آیا در انقطاع تعیین مدّت به عدّه ی ایّام و شهور و سنین و ابعاض آن ها یا ملفّق لازم است؟ (مانند شش روز یا یک

سـال و دو ماه بالا، یا یکٔ ساعت و ۲۵ دقیقه بالاے و نظائر آن ها با تعیین مبـدا از حال وقوع عقـد یا غیر آن (یا کافی است که تعیین آن فقـط به تحدیـد مبـداء و غـایت شود بـدون تحدیـد زمان)؟ (ماننـد از حال اجراء صـیغه الی ظهر غرهٔ فلان ماه، یا الی غروب چندم فلان ماه یا الی دو ساعت و هفت دقیقه مثلاً بعد از نیمه فلان شب و نیز آیا اطلاق الفاظ ماه و سال و شهر و سنه و عـام و غیرهـا در مقام توکیل، یا در مقام تهیه ی زمینه ی صـیغه، یا در نفس صـیغه کافی و صـیغه صـحیح است یا قیـد قمری و شمسـی و نحو هما برای تعیین آن لازم است و بر فرض صـحت و کفایت محمول بر کـدام خواهد شد؟ و نیز در ضـمن توکیل برای ایقاع دوام یا انقطاع، نشـنیده ام که زمان ایقاع عقـد را قیـد کنند، در صورتی که از جهت اختلاف زمان وقوع عقد، کثیراً اختلاف آثار ممکن بلکه واقع است، و لاسیّما در انقطاع اعم از این که تعیین مدت آن به عدّه ایام یا شـهور یا سنین یا ساعات و دقائق و نحوها و یا ملفق باشـد مثلاً، یا آن که تعیین مـدت به تحدیـد مبداء و غایت باشد، (چنانچه گذشت) پس آیا در حین توکیـل لازم است قیـد شود که از حـال توکیـل الی فلاـن وقت، یا الی انقضاء فلان مـدت، یا از حال اجراء صـیغه فی ایّ وقت اجریت الی فلان وقت یا این قیود لازم ندارد؟ و چه گونه می شود که لزوم نداشـته باشد در صورتی که با عدم این قیود، مورد وکـالت مبهم و مجهول خواهـد بود؟ و اگر لاـزم است پس با جزئی تاخیر و تقـدیم زمان وقوع عقـد، عمل به مقتضای وکالت نشده (و از جمله موارد توجه اشـکال، مورد تکرار صـیغ برای احتیاط است که هرچه علیهذا بیشتر تکرار شود، نزدیکتر به توجه اشکال شاید گردد) و در صورت فضولی ابتداء مدت مقرره زمان وقوع عقد است یا امضاء

احـدهما یا اخیریهما؟ یا بایـد متفقاً در یک زمان امضاء نماینـد در صورتی که در فضولی نیز شـقوق مفروضه در تعیین مدت و غیره متصوّر است؟ و نیز آیـا عقـد انقطاع با انفصال مبـداء زمان مـدت از زمان اجراء صـیغه، در حین توکیل و یا در حین اجراء صیغه صـحیح و نافذ است یا نه؟ چنان چه ابتداء مدّت انقطاع مثلاً ظهر پس فردا یا صـبح پری روز قرار داده شد، اعم از آن که زن فیمابین مبـدء مـدت انقطاع و زمان اجراء صـیغه، بی مانع باشد یا معتدّه یا مزوجه دائمه یا منقطعه و در صور اخیره نسـبت به همین مرد مریـد النکـاح یـا غیر او و مراد از آن که ابتـداء مـدّت انقطـاع زمان ماضـی قرار داده شود، این است که تعیین مـدت انقطاع مثلاً به این نحو شود که از حال اجراء صـیغه الی انقضاء شـش ماه هلالی، از ظهر آخرین جمعه گذشـته یا از صـبح پری روز و نحوهـا، چنـان چه مراد از رجـل و مرئه و زن و مرد در این ورقه مطلـق نر بـالغ و مـاده بـالغه از نـوع بشــر است، اعم از بزرگ و کوچک و مسبوق التّزوّج و غیر آن و باکره و غیرها، و نیز در صورت نامعین بودن ابتداء مدت انقطاع. در مقام توکیل یـا در مقام ایقاع عقـد، یا در هر دو به صـحت عقـد خللی می رسـد یا نه؟ (مثل آن که در وقتی از اوقات شب یا روز که معلوم نیست چه موقع است، ایجاد وکالت یا صـیغه می شود به این نحو که از حال توکیل یا حال اجراء صیغه الی انقضاء فلان مدت) مثلاً در صورتی که آن زمان مبـداء مـدت تحقیقاً برای هیچ یک از طرفین یا احدهما معین نیست که چه ساعت و چه دقیقه ای است، اعم از آن که ممکن باشـد تعیین تقریبی مبـداء انقطاع به رجوع به ساعت های معمولی و آفتاب و سائر نجوم و غیرها، یا ممکن نباشد، آیا با این نامعین بودن مبداء که نتیجه آن نامعین شدن منتهای مدت

۱- است، (اگر تعیین مدّت به انقضاء عدّه سنین و شهور و ساعات و نحوها از آن مبدء باشد، چنان چه مثال زده شد) ایقاع عقد انقطاع صحیح و نافذ است یا نه؟ و آیا در صحت عقد لازم است تعیین تقریبی به احد انحاء مذکوره، یا تبدیل مبدء به مبداء دیگری که تقریباً معین باشد یا نه؟ و در صورت تعیین غایت چنان چه به فارسی مثلاً گفته شود تا یک ساعت از شب جمعه آتیه رفته یا تا ساعت دوم شب جمعه آتیه، یا حتی یا الی سلخ فلان، یا این که حتی والی به عنوان فرقی که شاید بین آن ها در اصل لغت موجود باشد و در بعض عوامل ها به آن اشاره شده استعمال شود در ضمن عبارت عربی یا فارسی، آیا در کدام صورت غایت داخل مدت و در کدام فرض خارج است؟ و آیا با مبهم بودن این گونه امور و محدود نشدن آن ها حین التوکیل و حین الایقاع او حین احدهما عندالطرفین او عند احدهما او المجربین (الموجب والقابل) او احدهما ضرری به صحت نفس عقد می رسد یا نه؟ در صورت نامعلومیت مبداء و منتهای مدت به عللی از علل مذکوره و یا غیر این ها مکلَّف (بفتح لام) مقلِّد (بکك_سر اللّام) می تواند استصحاب را در مبداء و منتهی جاری سازد یا نه؟ متوقع است با خط و بیان واضح، متعقب به امضاء اجوبه و اسؤله را لطفاً برای اطلاع و محل حاجت بودن مقلد تشریح شود قبل از فوت وقت؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، لا مانع من صحه جمیع ما فرض من اول الورقه الی قوله ولو مع الف واسطه و کذا لایلزم ادراج لفظه النفس فی الفرض المزبوره، و ان کان الاولی ترک مثل زوجتنی مثلاً مما اتحد ضمیر الفاعل والمفعول مع کون ضمیر المفعول متصلاً و کذا لا یعتبر ترتیب فی ذکر المدّه و المهر، و ان کان تقدیم

المـدّه على المهر لعلّه اولى و كـذا لايلزم ذكر ما ذكر فى القبول مع معلوميه الامور المـذكوره و مقصوديّتها و كـذا يكفى تعيين المبداء و المنتهى فى تعيين المدّه، الا اذا كان المقصود مدّه لا تَنطَبق على ما عيّن، و فى الفاظ الشـهر و غيره يحمل على القمرى، الا مع القرينه على خلافه و فى مسئله عقـد الوكيل لا بد من جعل المبداء من زمان جريان الصّيغه، و لا يوجب ذلك ابهام مورد الوكاله، و لاعـدم العمل بمقتضاها بل مقتضـى اطلاق الوكاله هو كون تعيين المبـدء مفوضا الى الوكيل نعم لابـد من احراز مـدّه الوكـاله سعه وضـيقاً و هى تختلـف به اختلاـف المقامـات و الفـاظ التوكيـل و الفرائن، و امـا الاشـكال من جهت تكرار الصّيغ فموهون بكفايه واحده من الصّيغ المعروفه المتداوله و عليه يكون المبدء حين حصول الصـيغه الأولى، كما آن الامر كذلك من جهه رعايه الاحتياط ايضاً فى الجمله و فى مسئله الفضولى الاظهر هو الكشف الحكمى، فيحكم بعـدالامضأ الاخير به حكم تأثير العقـد من حين وقوعه فيكون اخر المـدّه بلحاظ زمان العقـد لا الامضأ، و اما جعل المبـدء قبل زمان الاجراء او بعده، ففى صـحّته اشـكال لعدم الدّليل، بل عدم الصّحه فى فرض وقوع العقد حالكونها مزوّجه او معتدّه قوى، و فى جهلها او احدهما يأنّ آن وقوع العقـد أىّ آن من اناء اللّيل و النهار؟ هو غير مضـر بعـد كون المبـدء من حين العقـد، او تعيين اخر المدّه على وجه تقدّم و فى دخول الغايه و عدمه يراعى القرينه و العرف اذا المقامات مختلفه فى ذلك، كما انّ الامر فى سئوال البعد ايضاً كذلك ولو فرض الابهام، بحيث ينجر الامر الى التّرديد فى القصد، فيشكل الصحّه و امّا لوطرء الابهام بعدالعقد: فاستصحاب المقلد لامانع منه، لانه من الموضوعات الخارجيّه التى لا يكون اجراء الاستصـحاب فيها من وظيفه خصوص المجتهد، نعم لو كان منشاء الشك الشـك فى المبدء ففى صحّه الاستصحاب مطلقا اشكال، والله العالم، الاحقر عبدالكريم الحائرى.

۱- (س) نظر کردن بر زنـان کفار حربی - به قصـد تملک، همین مقـدار - آیا جائز است یا نه؟ و زنا با کفار حربی چه صورت دارد؟

(ج)- حرام است نظر باریبه، و زنا مطلقا، و فرقی بین موارد نیست.

۲- (س) نـائب الاماما! زیـدی چهار زن عقـدی دائمی داشـته، خامسه را نیز به عقـد دائمی تزویـج نموده و در حباله زوجیّت او بوده، بـدون آن که در حال مرض باشـد و زیـد مرحوم شده قبل از عقد کردن زن خامسه، زید مذکور می نموده که دو نفر از زوجـات خود را - که اولاـد ندارنـد - می خواهم طلاـق دهم، لکن طلاـق به هیـچ یـک محرز نشـده و معلوم نیست اولاًـ عقد خامسه محکوم به صـحت است یا بطلان؟ و بر فرض صـحت، اشاره اجمالی به دلیل آن بفرماینـد، و ثمنّیه چه نحو باید قسـمت شود؟ و بر فرض بطلان عقد خامسه، رجوع به مهر السـنه یا مهر المثل می شود یا مهر مسـمّی می برد؟ و اگر اولادی از خامسـه باشـد، بر فرض بطلاـن عقـد، اولاـد وطی به شـبهه محسـوب است یـا نه؟ و در صـورتی که محتمـل است که یکی یـا دو نفر از زوجـات را مطلقه نموده و خـامسه را عقـد بسـته باشـد، بـا وجود آن که معلوم نیست وقوع طلاـق آیـا این احتمـال اثری بر آن مترتب است یـا نه، و نیز به حمل فعل مسـلم بر صـحت، می توان خامسه را زوجه قرار داد که ارث ببرد یا نه؟ حکم مسـئله را و شقوق آن را مشروحاً مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، آنچه فعلاً به نظر میرسـد، صـحت عقـد خامسه است به واسـطه احتمال مسـبوق بودنش به طلاق بعض از زوجات، به نظر به اصل صحت عقد بر خامسه و استصحاب بقاً زوجیّت نسبت به هریک از آنها، هر

چند موجب بطلان عقد بر خامسه است، لکن اصالت الصحه - نسبت به اثر صحت در مورد خودش - مقدم است بر استصحاب و وجه آن در اصول مقرر شده، پس مقتضای آنچه ذکر شد این است که این خامسه یکی از چهار زن حساب شود و یک قسمت از چهار قسمت نصیب زوجه را ببرد و اما بقیه نسوان یعنی آن چهار نفر دیگر؛ پس استصحاب بقأ زوجیّت، هر چند نسبت به بطلان خاسمه محکوم است به واسطه اصاله الصحه، ولی نسبت ترتیب اثر زوجیّت خودشان مانعی ندارد چون اصل صحت در خامسه اثبات نمیکند وقوع طلاق را بر یکی از چهار زن، نظیر آنچه گفته شد این است که هرگاه بعد از فراغ از صلوه شک کند، در طهارت از حدث، حال عمل دلیل قاعده شک بعد الفواغ این صلوه را محکوم به صحت میکند و مقدم بر استصحاب بقاء حدث حال الصلوه است لکن اثبات نمیکند طهارت را و لذا برای نماز دیگر باید طهارت تحصیل نماید، پس برحسب آنچه عرض شد، بعد از استثناء یک قسمت از چهار قسمت که گفتیم حق خامسه است، بقیه را بین باقی آنها بالسّویه قسمت میکند، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) عاقد مقلّد کسی است که اتحاد را در عقد کافی می داند و زوج و زوجه یا تقلید نکرده اند یا مقلد کسی هستند که تعدد را شرط می داند، آیا در این صورت عاقد می تواند به تکلیف خود عمل نماید یا باید از زوج و زوجه بپرسد که مقلد کیستید؟ یا باید از خواندن این عقد استنکاف نماید؟

(ج)- عاقد باید در هر صورت احتیاط را ملاحظه کند و تا ممکن است اکتفاء به یک نفر نکند مگر آنکه زوج و زوجه و عاقد مقلد کسی باشند که تعدد را شرط نداند.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که زید زنی می گیرد، ابداً خبر ندارد که آن زن عیب و مرض دارد و تمام بدنش سیاه و سفید است و متصل پوست می اندازد و زبر است بدنش، و تا می فهمد می گوید من نمی خواهم، آیا این عقد باطل است یا نه؟

(ج)- از جمله عیوب که موجب جواز فسخ میشود برای مرد، مرض برص است و آن این است که سفیدی ظاهر شود در بدن بر خلاف رنگ طبیعی آن، به نحویکه آن سفیدی مختص به ظاهر جلد نباشد، هرگاه چنین مرض قبل از عقد داشته باشد و مرد ملتفت نبوده، پس بعد از عقد که ملتفت شد، اگر با التفات به این مطلب دخول کرده باشد، خیار ندارد و اگر دخول نکرده فسخ نماید، عقد باطل میشود و مهر هم استحقاق ندارد، و اگر بدون التفات به مرض دخول کرده باشد، فسخ برای مرد جایز است و اما مهر هرگاه زوجه عیب خود را مخفی کرده باشد، مهری که داده برمیگردد به زوج، و اگر دیگری مخفی کرده باشد، مهر را زوجه استحقاق دارد و زوج رجوع مینماید به آن شخص که عیب را مخفی کرده و متصدی تزویج شده، والله العالم.

۲- (س) استماع صوت اجنبیّه جائز است یا نه؟ و فرقی هست در مجلس تعزیه و غیر آن یا نه؟ و آیا برای زن جایز است در مجلس تعزیه بلند گریه کند که صوت او را اجنبی بشنود یا نه؟

(ج)- بدون قصد ریبه مانعی ندارد، و در استماع ما بین مجلس تعزیه و غیره فرقی نیست و برای زن بلند گریه نمودن جائز بلکه ماجوره است.

۱- (س) مردی با زنی بدون عقد به همدیگر رسیده اند، اولاد ذکوری از ایشان به عرصه ظهور آمده است، حکم آن بچه را بفرمائید و بعد از آن مرد می تواند ضعیفه را عقد نماید یا خیر؟ به علاوه ضعیفه مزبور دختری هم دارد، خود ضعیفه را نگیرد، دختر او را می تواند به عقد خود درآورد یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال ولد حکم ولدالزنا را دارد و راجع به ضعیفه بعد از توبه عقد او انشاءالله اشکالی ندارد و اما عقد دختر، محل اشکال است، والله العالم.

۲- (س) اگر کسی زنی را به عقد دائم تزویج کند به مهر صد تومان ذمه و یک عدد آفتابه و یک عدد لحاف و یک عدد متکا و یک عدد سماور و یک زوج گوشواره ذمه، من دون وصف و قیمت، آیا عقد صحیح و مهر صحیح است یا نه؟ و علی فرض صحت عقد، مهری که بعض آن معلوم نیست، نه وصفاً و نه قیمهً چه باید بشود؟

(ج)- اشیاء مزبوره اگر متعارفی داشته باشد، محمول بر آن است، و الّا هر گاه وطی محقق شده است، احوط تصالح است بر مهر واقعی که عهده زوج به او مشغول شده.

۳- (س) هر گاه کسی زنی را عقد کند و مهر کند به یک گوشواره که حال عقد مشاهده شد و مشخص شده، اما وزن مجهول بوده و کذا قیمت، آیا حکم این عقد و مهر چه می باشد؟

(ج)- ظاهراً عیب ندارد، انشاءالله.

ص:۳۹۴

۱- (س) اگر مهر زوجه را ملکی نموده مستحقاً للغیر بر آید، آیا مهرالمثل می شود یا عوض مثل یا قیمت باید بدهد؟

(ج)- هر چند به نظر بعید نیست قیمت، ولی احوط این است که در صورت تحقق وطی تصالح است بر آنچه ذمه او واقعاً مشغول شده.

۲- (س) اگر مهر زوجه ده تومان قرار داده باشد، آیا تعیین سکه لازم است ناصر الدین شاهی، مظفرالدین شاهی، احمد شاهی، پهلوی؟ به واسطه آن که در وزن فی الجمله اختلافی دارند اما قیمت تفاوتی ندارند؟

(ج)- این نحو از تعینات لازم نیست ظاهراً، والله العالم.

۳- (س) مفوضه البضع بدخول، مهر المثل ثابت می شود، معنی مفوضه البضع چه است؟

(ج)- مفوضه البضع آن زنی است که به رضای خودش تزویج شده بدون مهر.

۴- (س) مواردی که مهر فاسد باشد که به مهرالمثل عوض می شود، آیا به دخول، مهرالمثل ثابت می شود یا به عقد و فساد مهر ولو که دخولی هم نشده باشد؟

(ج)- ظاهر فرمایش بعضی از علماء که مهرالمثل قائل شده اند در فرض فساد مهر، این است که سبب عقد است و این در نزد احقر کمال اشکال دارد، بلکه مهر فاسد هر گاه کالعدم فرض کردیم و بر سر جای او عوض نگذاریم، موجب مهرالمثل وطی میشود نه عقد، والله العالم.

ص:۳۹۵

۱- (س) متعه نمـودن زوجه مطلقه خود را - در عـده بائنـاً ام رجعیـاً - صـحیح است یـا خیر؟ به این معنی که در رجعیه احکـام رجوع جاری است یا متعه؟

(ج)- متعه کردن مطلقه خود را در عـده بائن مانعی نـدارد، مگر آنکه مطلقه به سه طلاق باشـد، اما در عـده رجعی صـحه عقد معلوم نیست و هرگـاه در عـده رجعی متعه کرد، رجوع به وطی محقق میشود علی الظاهر، ولی خوب است احتیاط ترک نشود، والله العالم.

۲- (س) نگـاه اجنبی به اجنبیّه در وجه و کفیّن و غیر این هـا از مواضع متعـارف نیست، در این زمان ستر نمودن از آشـنایان، از اجانب مثل قـدری از زنـدین و قـدری از موی سـر و قدری از ساقین مغتفر است در صورت عدم ریبه؟ و بر فرض عدم در میان همسایگـان از اجـانب که غالبـاً مبتلاـ به است نگاه کردن به مواضع مـذکوره، در موضوع اضـطرار محسوب می شود یا خیر؟ و توقف در مکانی که اجمالاً می داند که نظرش به نامحرم می افتد سهواً جایز است یا خیر؟

(ج)- نگاه کردن اجنبی به اجنبیّه - در غیر مواضع مستثنی - جائز نیست، و آنچه در سئوال ذکر شده، از مواضع مستثنی نیست، نظری که بغتهً به اجنبیّه بیفتـد، ضـرر نـدارد و هرگاه توقف در مکانی که معرض است که نظرش به اجنبیّه میافتـد، تعمـداً برای افتادن نظرش به آنها توقف نماید، اشکال است.

(س) در این صـفحات از قـدیم الزّمان مرسوم است از بابت اجرای عقد نکاح، وکالت نامچه نزد عاقد نوشـته می آورند و اقرار ناکح و منکوحه بر توکیل عاقد در آن نوشته می باشد و أسماء شهود هم بر آن ثبت می باشد، غالباً نزد عاقد

۱- شـهودان مجهول الحال می باشند و احیاناً بعضی از آن ها موثّق می باشند و عاقد عقدشان جاری می نماید و در اکثر موارد بعـد از اجرای عقـد نزاعی بین شـان واقـع نمی شود و در بعضـی موارد نزاع واقع می شود و ضـعیفه منکر وکـالت می شود و از برای عاقد هم به میزان شرعی وکاله وی ثابت نمی باشد، بیان فرمائید که چنین عقد صحیح و لازم می شود که محتاج به طلاق است یـا این که فضـولی است که بـا عـدم اجـازه ضـعیفه باطـل می شـود و طلاـق احتیـاطی در همچـو مـورد وجـوبی است یا استحبابی؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در صـورتیکه وکـالت شـرعاً ثـابت نشـود، فضـولی است ولی در مفروض سـئوال بـدون طلاـق، احتیاطاً شوهر کردن زن مشکل است.

۲- (س) حجه الاسلاما! در میان مردم مرسوم است که از وقت خواستگاری دختر تا شب زفاف، اشیاء نقره و طلا - هر کسی به حسب فرا خور حـال خود به خانه عروس می فرسـتد، و از شب زفاف البسه فاخره - به حسب رواج خودشان - از برای تزیین و آرایش عروس از طرف دامـاد برده می شود، پس در صورت مرقوم اگر ضـعیفه بمیرد، اشـیاء و البسه مزبوره بر ملـک شوهرش باقی است یا این که از مخلفات ارث محسوب می شود؟ بیّنوا.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در صورتی که معلوم باشـد به عنوان تملیک نبوده و عین آنها باقی باشـد و تلف نشـده باشد، به ملـک مالـک اولی آنهـا بـاقی است، و در صورتی که به عنوان تملیک باشـد، احتیاط این است که شوهر رجوع نکنـد و ملک زوجه بداند.

ص:۳۹۷

۱- (س) والـد اگر به ولد بالغ خود با زنی تزویج نماید و ولد در حیات والد فوت شود و مالی از خود نداشـته باشد، ادای وجه مهریه زوجه ولد متوفی بر والدش واجب می شود یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، مهریه زوجه در ذمه زوج مستقر است، ربطی به والدش ندارد.

۲- (س) ازجمله شرائط طلاق این است که اگر زوجه مدخوله است و سن من تحیض است، و زوج حاضر است بخواهد طلاق بدهـد، بایـد که در طُهر غیر مواقعه باشـد، آیـا هم چنـان که دخول در قبل م_ضـر است، دخول در دبر هم م_ضـر است یا نه؟ تصـریحی در این مسـئله از کسی دیده نشده؛ بعضی موارد قبل و دبر متحد الحکم باشند، استقرار مهر می فرمائید، اعم از قبل و دبر است وطی حـال حیض بشـود ح_رمت را به خصـوص قبـل ف_رمـوده انـد، در بـاب محلـل به خصوص وطی در قبـل می گوینـد، در طلاق رجعی اعم از مـدخوله بودن قبل و دبر می گویند آیا که مدخلوله در دبر هم اگر بخواهند طلاق بدهند، باید که در طُهر غیر مواقعه باشد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اگرچه اخبـار بـاب، مثـل بعضـی متـون ظـاهر در مض__ر بـودن خصوص در قبـل است؛ لکن به ملاحظه تنزیل دخول در دبر، به منزله دخول در قبل، در بعضـی اخبار مثل احـد المأتیین که ظاهر در تنزیل حکم است، احوط عـدم اکتفاء به طلاقی است که واقع شود در طهری که زن مـدخول بهای در دبر باشد و به همین مناط مدخوله در دُبر هم باید طلاقش در طهر غیر مواقعه باشد، والله العالم (ایضاً جواب از مرحوم آقای حاج شیخS) ظاهراً فرق نباشد

ما بین قبل و دبر و مدخوله در دُبر هم باید در طهر غیر مواقعه باشد تا طلاقش صحیح باشد، والله العالم.

۱- (س) به قصد امناء، معقوده خود را لمس و تقبیل می کند تا منی از او بیاید، آیا این نحو استمناء بدون ادخال جایز است یا نه؟

(ج)- ظاهراً جایز باشد، والله العالم بحقایق الاحکام، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) حجه الاسلاما! چه می فرمائید درخصوص زنی که یازده ساله است، حیض ندیده و عاده امثالش حیض نمی بیند در این سن، مدخوله زوج است، می خواهد طلاقش بدهد، تربص سه ماه تا طلاق صحیح باشد مثل مسترابه لازم است یا تربّص منحصر به مسترابه است؟ صاحب ریاض رحمه الله علیه و غیره اشاره به خلاف و وجهین نموده اند در مسئله و فقها بلد ما هم خلاف نموده اند، طرفین استدلالی در بین نموده باعث نزاع شده است، امید است به طور تفصیل اقوی در نظر را با استدلال مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ظاهراً ملحق به مسترابه است، یعنی از افراد مسترابه است برای اینکه اخباری که در باب صغیره وارد شده است که تطلقهن علی کل حال، مخصوص به غیر بالغه است، اگرچه در بعض اخبار من لا یحضر تعبیر شده است، لکن مراد غیر بالغه است برای تعبیری که در بعض اخبار به غیر بالغه شده است و تحدیدی که در بعض اخبار شده است، راوی سئوال میکند ما حدّها؟ درجواب میفرماید: اذا اتی لها اقل من تسع سنین، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) چه می فرمائید زنی صداق خود را تفویض نمود به زوج، به ازاء آن که آن را طلاق دهد، به عباره اخری زوج زوجه را به طلاق خلع طلاق داد، بعد از طلاق انکشف بر این که صداق خود را قبلاً به غیری منتقل نموده، آیا این طلاق چگونه است؟ و دیگر این که زوج و زوجه وکیل نمودند مطلق را در تطلیق، قبل از اجراء صیغه طلاق از توکیل برگشتند و با هم اصلاح نمودند، خبر به مطلق ندادند طلاق بگوید، چگونه است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، مسئله اولی محل اشکال است و خلاف است پس راه نجات در احتیاط است به اینکه اگر از عده خارج نشده، زوجه رجوع در بذل کند و زوج هم رجوع در زوجه، و اگر بعد از عده است یا ثانیاً عقد کند یا زوج احتیاطاً طلاق بگوید، هر چند حکم به بطلان طلاق بعید نیست و در مسئله ثانیه طلاق صحیح است، هرگاه قبل از علم وکیل به عزل واقع شده باشد.

۲- (س) هرگاه زیدی عین عبارت مرقومه ذیل را بنویسد و می دهد دست زوجه خودش، قرار شد فیمابین این بنده فلان و متعلقه این بنده که هرگاه بنده برایشان داماد شدم، چه صیغه و چه عقدی، مختارند که طلاق خودشان را بدهند، آیا در صورت مفروضه، به صِرفِ این عبارت زوجه می تواند طلاق خود را جاری نماید یا خیر؟ و اگر طلاق گفت صحیح است یا باطل؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه مقصود این بوده که زوجه فعلاً وکالت داشته باشد که در صورت مفروضه خود را مطلقه کند، اگرچه به این که غیر را وکیل در طلاق کند و طلاق با اجتماع شرائط دیگر واقع شده باشد ولو وکیل

زوجه طلاق داده باشد، طلاق صحیح است. و اگر مقصود این بوده که زوجه فعلاً وکیل نباشد بلکه اگر او داماد شد وکیل باشد، صحیح نیست. و اگر نزاع باشد بینهما که مقصود به نحو قسم اول بوده یا قسم ثانی باید به مرافعه رفع نزاع شود، والله العالم.

۱- (س) الرجل یطلق زوجته المدخول بها، فی مرضه الذی یموت فیه و یتوفی قبل انقضاء العده او بعدها أترثه الی السنّه ام لا؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ترثه فی العده مطلقا، و الی السنّه فیما اذا مات بذلک المرض و لم یکن الطلاق بسئوالها علی الاحوط و لم تتزوّج، بل ینبغی مراعات الاحتیاط بالصّلح و نحوه، فیما اذا لم یکن الطلاق به قصد الاضرار بها و ان کان الاقوی خلافه، والله العالم.

۲- (س) مردی به سفر رفته و قریب ده سال است که چیزی از او نرسیده و عیال او دعوای فوت او را می نماید و کاغذی هم دارد و بعلاوه به مادر زن آن مرد هم دعوی دارد که سه سال نوه خود را شیر داده باشد و این دختر بر شوهرش حرام است و بعض شهود هم شهادت دادند، به همین اندازه عقد نمودن آن زن را جایز است؟ یا خیر، ترافع و حکم شرعی می خواهد؟ و در هر حال اگر این زن عقد دیگری شده باشد، قبل از ترافع، عقدش صحیح است یا خیر؟

(ج)- هرگاه زوجه واقعاً علم دارد که شوهرش وفات کرده، به حسب تکلیف واقعی خودش میتواند شوهر برود، لکن کسی که مطلع به حال واقعه است، اگر

علم به فوت زوج نـدارد، به محض دعوای زوجه، هرگاه بخواهـد او را تزویـج کنـد، مشـکل است. و امّا دعوای مادر زن بدون مراجعه به حاکم شرع و اثبات رضاع معتبر در ن_شر حرمت، بی فایده است.

۱- (س) در ضـمن عقـد نکـاح دائم یا منقطع شـرط شود - به زوج و متمتع - وکالت زوجه و متمتع بها در طلاق، و ابرأ مـدت خود و بر توکیل غیر، در صورتی که تا مـدت معینی غائب شده و نفقه و کسوه ندهد، آیا لازم الوفاء و صـحیح است یا خیر؟ و اگر صحیح نباشد مفسد عقد است یا خیر؟ و بر تقدیری که در ضمن عقد صحیح نباشد؛ اگر بعد از عقد مذکور در ضمن عقد خارج لازم شـرط شـد وکالت طلاق و ابراء مدت به طور تعلیق مذکور، آیا صـحیح و لازم الوفاه است یا خیر؟ و بر تقدیر فساد شرط در هر صورت، چنان چه مـذاکره ذیل بین زن و مرد قبل از غیبت واقع شود، اذن جدید و وکالت است یا خیر؟ به این که مرد می گویـد چنـان چه مسـافرتی نمایم تو برحسب وکالت خود، خود را مطلقه خواهی کرد یا خیر؟ و زن بگویـد بلی خواهم کرد، او هم سـکوت کنـد و به مجرد این دعوی غیر می توانـد وکیـل در طلاـق شود یـا خیر؟ و اگر در ضـمن یکی از دو عقد مذکور یا در ضـمن عقد خارج شرط توکیل زن را نماید و بعد از اجراء عقد وکیل نماید او را به همان طور معلقاً آیا صحیح و لازم الوفاء است یا خیر؟ و بعدها احتمال عزل مضـر است یا خیر؟ و اگر عزل کرد او را منعزل می شود یا خیر؟ مسـتدعی اسـت جواب مسئله را مرقوم فرمائید.

(ج)- شـرط وکاله در ضـمن عقد دائم یا منقطع ظاهراً اشـکالی ندارد اگرچه لزوم وکالت به نظر حقیر محلّ اشکال است، لهذا اگر بعد عزل کند زوج زوجه را، بعید

نیست که باطل شود و راجع به عبارتی که فرض شده بین زن و مرد، ظاهر در وکالت دیگری نیست، و به مجرد دعوای وکالت به جهت غیر، اشکالی ندارد در طلاق دادن، ولی شهادت مبتنی است بر ثبوت وکالت، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) در بکر اذن پدر که شرط می دانید احتیاطاً، آیا در صورتی که کفوی برای دختر پیدا شود و دختر هم مایل باشد و پدر منع کند، آیا اذن پدر ساقط است یا خیر؟ و در صورت سقوط، فرقی در بین وجود کفو دیگر و عدمش هست یا خیر؟ و مراد از کفو چه چیز است؟ و در صورت جواز یا عدم جواز، مسلمی عقد دختری را نموده باشد، آیا تفتیش از حال او لازم است که آیا از موارد سقوط بوده یا حمل بر صحه باید کرد؟

(ج)- در صورتیکه کفو برای دختر پیدا شده باشد و دختر هم راغب به او باشد، پدر و جد پدری حق منع ندارند، بلی اگر کفو دیگری باشد و پدر بخواهد او را تزویج نماید به آن دیگری، همان احتیاط که گفته شده است هست، و مراد از کفو ظاهراً اسلام زوج است، در صورتی که زوجه مسلمه باشد که صحت عقد به آن منوط است، والله العالم.

۲- (س) متعه نمودن زن به فارسی یا ترکی یا روسی و غیره جایز است یا خیر؟

(ج)- در صورت عدم تمکن از عربی، به غیر عربی جایز است، لکن در صورت امکان احوط خواندن (به عربی است).

ص:۴۰۳

۱- (س) آیا جایز است بر مرد در صورتی که عالم است که یک نفر عیال از اول شب تا صبح پنج شش نفر او را متعه نموده اند متعه نماید، در صورتی که عیال مذکوره در سن من تحیض است؟

(ج)- تزویج در عدهی غیر؛ جایز نیست.

۲- (س) کسوه و نفقه زن حامله در عده وفات از مال وراث دیگر برداشته می شود یا اصلاً نفقه ندارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، از مال میت نفقه ندارد، و اتفاق بر او از نصیب حمل بعید نیست، والله العالم.

۳- (س) نظر کردن به زنان اهل کتاب - بدون ریبه و مع الریبه - جایز است یا نه؟ و زنای با او مثل زنای با زن مسلمه است یا خیر؟

(ج)- بدون ریبه نظر کردن به آنها جایز است و زنای با آنها حکم زنای با مسلمه دارد.

۴- (س) ولی طفل می تواند بذل و هبه مدت زوجه منقطعه طفل صغیر خود را نماید یا نه؟

(ج)- ظاهراً میتواند، والله العالم.

۵- (س) در تزویج زنان اهل کتاب دواماً و انقطاعاً - بدون اسلامشان - جایز است یا نه؟

(ج)- ظاهراً به عقد انقطاعی مانعی ندارد، والله العالم.

ص:۴۰۴

۱- (س) حق مضاجعه در زوجه واحده واجب است یا نه؟

(ج)- ظاهراً حق مضاجعه در صورت تعدد زوجه است، ولی درزوجه واحده هم احتیاطاً ملحوظ بدارد و ترک نکند.

۲- (س) زنی که هر شش ماه یک مرتبه حیض می بیند، عده او اقراء است یا تربص سه ماه است؟

(ج)- ظاهراً تربّص سه ماه است.

۳- (س) در صورت نبودن پدر صغیر، حاکم شرع انور می تواند هبه مدت منقطعه طفل صغیر را بنماید یا خیر؟

(ج)- ولایت حاکم در این گونه امور معلوم نیست.

۴- (س) شرط نفقه در ضمن عقد انقطاع صحیح است یا خیر؟ بر فرض صحه، در صورت عدم انفاق آیا خیار فسخ برای ضعیفه می آید یا خیر؟

(ج)- ظاهراً شرط نفقه صحیح است و اشکالی ندارد، ولی خیار فسخ در غیر مواضع منصوصه معلوم نیست، ولی حاکم شرع اجبار میکند بر اداء.

۵- (س) در مهر المثل زوجه طرف پدر ملاحظه می شود یا طرف مادر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم: در مهر المثل ملاحظه حال زن میشود از حیث طایفه و بلاد و خصوصیات شخصیه، که منشأ اختلاف رغبت است. مثل جمال و بکارت و سایر امور.

ص:۴۰۵

۱- (س) شخصی در امورات زندگانی، صلاح و فساد ضرر و نفع خود را نمی داند، جمعی از مؤمنین صلاح او را بر این دانسته که دختر شخص محترمی را برای او عقد کنند، تا از او پرستاری نماید، این عقد صحیح است یا خیر؟

(ج)- در اصل نکاح رضای سفیه مدخلیّت ندارد، اما از جهت مهر و امثال آن از آنچه راجع به مال است نفوذ کار عدول منوط به چیزی است که ذکر شد. والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) مردی چهار زن دائمی دارد، یکی را طلاق داده به طلاق رجعی، می تواند خامسه را عقد نماید در بین عده یا خیر؟ و بر فرض صحّت عقد وطی در بین عده مطلّقه جایز است یا خیر؟ و مسئله دیگر زوج حق الرجوع خود را می تواند ساقط کند یا خیر؟

(ج)- در فرض سئوال که طلاق رجعی بوده، نمیتواند قبل از خروج عده عقد خامسه را نماید، و چنانچه واقع شود باطل است، و معلوم نیست زوج بتواند حق الرجوع را ساقط نماید.

۳- (س) زن تمامی مهر مسمی فی العقد خود را قبلاً صلح می کند به کسی، بعد تمامی مهر مسمی فی العقد خود را بذل می کند به زوج در عوض طلاق خلع، قبل از عده یا بعد از عده ملتفت شود، آیا خلع باطل و یا رجوع به بدل آن مهر می نماید؟ و قبل از عده شوهر می تواند رجوع نماید چنان چه زوجه بی چیز باشد یا خیر؟

(ج)- صحت خلع در فرض سئوال مشکل است و چون امر فروج و نسبی است، مراعات احتیاط لازم است.

ص:۴۰۶

۱- (س) زیدی به سفر رفت و عیالی به عقد دوام در طهران داشت، بعد از مدتی در همان نقطه مسافرت، زید فوت کرد، چند روز بعد از فوت زید به عیالش اطلاع دادند، چون مشارالیها نمی دانست که نگاه داشتن عده وفات از روز اطلاع است و یقین داشت که باید عده را از روز فوت زوج نگاه دارد، پس از آن که عده را از روز فوت نگاه داشت و ایام عده به حساب از روز فوت زوج منقضی گردید، به عقد دوام خالد درآمد، بعد از عقد - هنوز به خانه خالد که زوج دوم است نرفته و مدخول بها هم واقع نشده- اطلاع یافت که باید عده وفات را از روزی که مطلع می شود نگاه دارد، چون عقد به خالد چند روز از عده وفات باقی مانده بوده است، لذا بالاجماع این عقد فاسد و لغو است، اکنون به فرض این که اگر ما بین خالد فوق الذکر - اقتضاء به جوانی و جهل به مسئله - بعد از مدت ها که از عقد در زمان عدّه وفات به طوری که فوق عرض شده اتفاق ملاقاتی مابین خالد و مشارالیها افتاد؛ و فرضاً مقاربتی هم واقع شده باشد، آیا خالد نمی تواند با مشارالیها ازدواج نماید یا باید عده نگاه داشته بعد از آن معقوده خالد کرد؟ و چنان که مجمع علیه فقها رضوان الله علیهم است مانعی بعد از عده برای عقد...؟

(ج)- از ظاهر سئوال چنین معلوم میشود که مقاربت خالد که زوج دوم است در عده وفات واقع شده، و با این حال شبهه نیست که حرام ابدی است، و اینکه نمیتواند زن را به عقد جدید بگیرد، بلی هرگاه مقاربت بعد از انقضای عده وفات از زمان اطلاع واقع شده، بعضی فرموده اند که موجب تحریم ابدی نیست و میتواند به عقد جدید او را تزویج نماید، لکن خلاف احتیاط است، والله العالم.

ص:۴۰۷

۱- (س) زیـد نامعلوم است که عیال او متعه بوده یا دائمی؟ آیا ورثه حق دارنـد در مال زید تصـرف کند و عیال او را ممنوع از ارثیه نمایند تا حین اثبات یا نه؟

(ج)- ظاهراً احکام عیال دائم بر او مترتب است و محتاج به اثبات نباشد. والله العالم.

۲- (س) ضعیفه اختیار مکان برای خودش در شهر قرار می دهد، بعد به رضایت مدتی با شوهر در دهات برود، اختیار مکان او ساقط می شود یا نه؟

(ج)- بعد از مراجعت به شهر باز اختیار مکان دارد ضعیفه، ولی شوهر مجبور به آوردن به شهر نیست.

۳- (س) پسر و دختر اصول دین را ندانند، بدنشان پاک و عقد نکاحشان صحیح است یا نه؟

(ج)- اگر چنانچه اجمالاً بدانند اصول دین را کفایت میکند، و بدنشان پاک و عقد و نکاحشان صحیح است، انشاءالله.

۴- (س) شخصی زنی را عقد کرده مادامی که زن در خانه خودش باشد، نفقه و کسوه او بر شوهر واجب است یا نه؟

(ج)- چنانچه زن تمکین دارد از شوهر، بایـد نفقه و کسوه او را بدهـد، مگر آنکه تمکین نداشـته باشـد، در این صورت واجب نیست.

(س) هرگاه شخصـی زنی را برای پـسری نابالغ خود متعه نماید از جهت محرمیّت؛ در مدت چند روز یا چند ساعت صحیح و موجب حصول محرمیت

۱- می شود؟ یا آن که باید مقداری از زمان بلوغ را داخل کرده؟ و همچنین عکس این به این که ولی متعه نماید دختر صغیره خود را برای شخصی برای محرمیت، شرط است داخل نمودن زمان بلوغ یا خیر؟ و آیا جایز است برای ولی هبه مدت یا نه؟ و آیا جایز است اشتراط هبه مدت بعد از عقد بلافاصله یانه؟ و بر فرض خوف وطی جایز است شرط عدم وطی یا خیر؟ و طریق اجراء عقد در هر دو صورت چگونه است؟

(ج)- ظاهراً تمام مذکورات صحیح باشد، در صورتی که نسبت به صغیره مفسده نباشد، اگر چه احوط در متعه این است که قابلیت التذاذ برای طرفین ولو در بعض مدت باشد، چنانچه احوط این است که در نکاح شرطی که قابل تخلف از او باشد نشود، برای اینکه جواز فسخ نکاح لتخلّف الـشرط محل اشکال است و طریق اجراء عقد از غیر جهت شرط معلوم است و در محال مناسب به آن مسطور، و اما از جهت شرط طریقش این است که ضعیفه بگوید مثلاً زوجتك نفسی فی مدت کذا بکذا، و شرطت علیك ان لا تطأنی فی المده مثلاً یا أن تهب مدّتی فی وقت کذا مثلاً، و زوج بگوید قبلت التزویج و الـشرط، تم کتاب النکاح والطلاق.

۲- (س) هل للحاکم الشـرعی او المأذون عنه بتزویج مَن لهُ ولی له من الأب و الجد له و الوصی ام لا؟

(ج)- ثبوت الولایه للحاکم و مأذونه فی ذلک حمل اشکا ل بل لا یبعد العدم الّا مع الضروره(۱)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۶.

۱- (س) هل یجب فی عقد الدوام و المتعه من تعدد الطرفین فی اجراء العقد ام یکفی الواحد

(ج)- الأحوط التعدد مع الامکان.

۲- (س) هل یجب الصلوه عند ذکر اسم النبی صلی الله علیه وآله و هل فرق علی تقدیر الوجوب بین کون الشخص علی حال الصلوه ام لا؟

(ج)- لا تجب و لکن الاحوط عدم الترک و لو فی حال الصلوه.(۱)

۳- (س) حجهالاسلاما اماما چه می فرمایید در این مسئله شرعیه که شخص آب و املاک به عقد زوجه اش کرده و مدت ده سال در تصرف زوج بوده آیا بعد زوجه می تواند اجرت المثل ده سال از زوج خود مطالبه کند یا خیر آ نچه حکم الله است در صدر عریضه مرقوم فرمایید که عندالله و رسوله ضایع نخواهد بود.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم چنانچه تص_رفات زوج مجانی بوده به اذن زوجه نمی تواند مطالبه نماید و اگر ماذون نبوده بعنوان مجانی می تواند مطالبه نماید و در صورت نزاع محتاج به مرافعه است و الله العالم الاحقر عبدالکریم الحائری.(۲)

۴- (س) در عقد دوام و متعه اگر دو نفر حاضر نباشند که بتوانند ایجاب و قبول بخوانند اگر یک نفر ایجاب و قبول بخواند عقد صحیح و یا باطل است؟

(ج)- یک نفر طرف ایجاب و قبول واقع شده خلاف احتیاط است.(۳)

ص:۴۱۰

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۶.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۴۲.

۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۵۵.

۱- (س) متعه نمودن فاحشه با علم به اینکه عده نگاه نمی دارد جایز است یا نه؟

(ج)- خلاف احتیاط است.(۱)

۲- (س) در عقد نکاح در صورتی که فتوی بر تعدد موجب و قابل بوده باشد و غیر از یک نفر ممکن نباشد مگر به رفتن نیم فرسخ راه یا زیاده که جزئی زحمت است آیا شخص واحد می تواند که متولی طرفی العقد بوده باشد یا نه و در صورت زحمت زیاد تکلیف را بیان فرمایید.

(ج)- احتیاط در تعدد تا به حد عسر و حرج نرسد ترک نباید بشود لکن تعلم صیغه نکاح امر مشکلی نیست و غالب مردم به اندک زمانی می توانند یاد گیرند و الله المؤید(۲)

۳- (س) شخص واحد غیرعادلی یا زیاده از واحد خبر می دهند از وفات شخصی در سفر یا در حضر از قبیل رفیق یا برادر که کاملاً معروف الحال بودند یا غیر اینها که به طور اجمال می شناختند از قبیل اسم و مکان و بعضی از اوصاف با تعذر شهادت عدلین خبر اینها مسموع است یا خیر؟

(ج)- شهادت غیر عادل موت ثابت نمی شود بلی گاهی به ضمیمه ی قرائن خارجه از او علم به موت حاصل می شود و الله العالم.(۳)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۵۶.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۹۶.

۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۱۱.

۱- (س) در تعدد موجب و قابل را در نکاح احتیاط مطلق فرموده اید پس کار اهل قریه و دهات سخت شده چه می فرمایید؟ آیا لازم است باید به شهر بروند و یا لازم است که خرج گذارند از قریه دو نفر ملا جمع بکنند؟

(ج)- ترک این احتیاط را تا ممکن باشد نباید نمود لکن ملا بودن صیغه خوان لازم نیست بلکه همین قدر که معنی لفظ را بفهمد می تواند صیغه بخواند.(۱)

۲- (س) استشهاد در عقد نکاح لازم است یا نه؟

(ج)- لازم نیست بلکه مستحب است.(۲)

۳- (س) آیا زوجه منقطعه که مدتش تمام شد یا هبه شده به مجرد اینکه حملی از زوج سابق خود دارد مستحق کسوه از زوج سابق خود می باشد یا خیر؟

(ج)- در مفروض سوال ظاهراً نفقه و کسوه ندارد.(۳)

۴- (س) وکیل زن گوید انکحت موکله موکلی موکل موکلک وکیل می گوید قبلت النکاح لموکله موکلت علی المهر صحیح است یا نه؟

(ج)- فرض این عبارت بر حسب صورت صحیح نیست ولی کافی است که وکیل زن بگوید انکحت موکلتی موکلک علی المهر المعین و وکیل مرد بگوید

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۹.
۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۰.
۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۷.

قبلت النکاح لموکلی در صورتی که قصد انشاء و معنی کلمات را بفهمد و الله العالم الاحقر عبدالکریم الحائری.(۱)

۱- (س) صغیره را به اجازه و وکالت وصی ثابت الوصایه و ناظر و حاکم شرع برای صغیری به اجازه و وکالت پدر صغیر معقوده نموده اند، عقد صحیح است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم در فرض سوال به نظر این جانب ولایت داشتن وصی و حاکم در عقد صغیره مشکل است ولی گاه می شود ضرورت اقتضا نماید تزویج را مثل اینکه حفظ مال یا نفس صغیره متوقف باشد بر تزویج در این صورت بعید نیست صحت و چون عمل مستند به حاکم شرع است بر حسب فرض لابد ملاحظه تکلیف خود را کرده است و الله العالم حرره الاحقر عبدالکریم الحائری(۲)

۲- (س) زید وصی دختر صغیره موصی خود را برای عمرو به عقد دائمی عقد می کند پس از کبارت دختر نقض از عقد خود نموده آیا این عقد صحیح است یا نه؟

(ج)- با فرض عدم قبول در زمان کبارت در صحت چنین عقدی اشکال است خصوصاً در صورتی که پدر تصریح به اینکه وصی در تزویج هم باشد نکرده باشد و الله العالم.(۳)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۰.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۷۱.

۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۷۷.

۱- (س) اگر زید با عمرو وصلت کرد بعد معلوم شد که عمرو م_رتد است تکلیف آن زن و پدر و مادر او با عمرو چیست در صورتی که در محاضر شرع مدرکی که ارتداد او را می رساند ندارد.

(ج)- اگر زوجه می تواند معاشرت را ترک کند باید ترک کند.(۱)

۲- (س) زید از طرف زن وکیل است بر خواندن صیغه عقد نک_اح و بکر از طرف مرد وکیل است زید می گوید انکحت موکلتی بکر نمی داند از انکحت به زنی دادم قصد کرده یا زن کردم قصد نموده آیا بر بکر لازم است اینکه بداند زید کدام معنی را قصد نموده بعد از آن قبول نماید یا اینکه دانستن لازم نیست بلکه قبلت گوید مقصود آن باشد کدام معنی را قصد کرده از این دو معنی آن را قبول کردم.

(ج)- چون حاصل هر دو معنی یک چیز است لازم نیست اگر چه بداند بهتر است و الله العالم.(۲)

۳- (س) در باب عقیقه فقهاء راش_دین کثر الله امثالهم ف_رموده اند که باید استخوانهای عقیقه شکسته نشود لهذا در میان مردم این صفحات مرسوم بوده که استخوانهای عقیقه بعد از طبخ دفن می کردند لکن بعضی می گویند که دفن کردن نمی خواهد بلکه در صحرا باید ریخته شود تا حیوانات درنده بخورند بفرمایید که اولی و انسب درخصوص آن چه قسم است؟

ص:۴۱۴

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۹۸.
۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۲۲.

(ج)- دلیلی بر استحباب هیچ یک از دفن یا ریختن در صحرا از اخبار به نظر نرسید هر چند دفن انسب است و الله العالم الاحقر عبدالکریم الحائری.(۱)

۱- (س) ضعیفه مطلقه در بلد ما نعیت خود تمسک دارد به ی_ک ورق_ه طلاق نامه که ممهور است به مهر دو نفر شاهد که در نظر مج_ری ص_یغه طلاق عادلند و در نظر مجری صیغه نکاح ثانوی غیر عادل چون مدرک لامانع بودن منحصر به همین ورقه است که مدل بر خرابی اصل اساس است آیا تزویج ثانوی در نظر همین عالم صحیح است یا خیر؟

(ج)- اگر اصل طلاق ثابت است و مجری نکاح به هیچ یک از عدالت و فسق علم ندارد می تواند اجراء صیغه نکاح کند و اگر علم به فسق دارد او نمی تواند جاری کند و اگر اصل طلاق هم ثابت نیست به مجرد چنین ورقه نمی شود اکتفا نمود والله العالم.(۲)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۰.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۰۰.

ص:۴۱۶

۱- (س) چه می فرمائید درخصوص مسئله شرعیه یکی آن که آیا واجب است بر زن شیر بدهد بچه خود را از شوهر خود بدون اجرت مطلقاً چه رگ و چه بعد از آن یا خیر؟ و چه شوهر مکنت داشته باشد یا خیر؟ و دیگر آن که فرقی هست بین مهریّه و زوجه و سایر دیون یا خیر؟ و بر فرض عدم فرق، مراد از قدرت و استطاعت - که در عقدنامه نوشته می شود - چیست؟ مرحمت فرموده جواب دو مسئله را مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، شیر دادن بر مادر واجب نیست مگر در صورتیکه پدر قادر بر انفاق نباشد و طفل هم از خود چیزی نداشته باشد و چون مادر در این صورت باید انفاق نماید بر طفل، هرگاه نتواند مرضعه بگیرد، معین میشود از شیر خودش بدهد، و اما شیر اول که تعبیر از او به رگ شده است: هر چند واجب باشد، لکن اجرت را مستحق میشود، اگر طفل مال دارد از مال طفل، و اگر پدر مال دارد از مال پدر، و اگر هر دو بیمالند بر عهده مادر است. والله العالم، و حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

ص:۴۱۷

۱- (س) اگر خواهر برادر زاده خود را شیر دهد به حدّ نصاب شرعی، ن_شر حرمت می نماید یا نه؟

(ج)- اگر مراد ن_شر حرمت نسبت به طفل است با اولاد مرضعه و صاحب شیر؛ بلی ن_شر حرمت میکند، و اگر نسبت به مرضعه باشد با صاحب شیر- از باب اینکه طفل به منزله بچه صاحب شیر است و مرضعه عمه او است و عمه خواهر پدر است- پس مرضعه به منزله خواهر شیر است، پس این محل اشکال و باید احتیاط شود.

۲- (س) بیان فرمائید زنی از شوهر پس_ری تولد نموده، و بعد آن شوهر مرحوم شده، و بعد از یازده سال از فوت شوهر دختر برادری داشته که مادر آن دختر فوت شده، شش ماه تمام دختر برادر را پستان - خشک شده - در دهان آن طفل گذارده، به قدرت الهی آن پستان شیر آمده، آن دختر یک سال و نیم از این زن شیر خورده، حال آن دختر را می توان بعقد این پسر در آورد یا خیر؟

(ج)- در مفروض سئوال -که این شیر هیچ استناد به زوج سابق و ولادت سابقه نداشته- این شیر دادن موجب حرمت نمیشود، والله العالم.

۳- (س) آیا زید می تواند دختری را بگیرد که از مادر خود بیست یوم شیرخورده، ولی شیر شوهر که عموی زید است بوده یا خیر؟

(ج)- هرگاه رضاع محقق شده باشد، نمیتواند بگیرد، برای اینکه خواهر امی رضاعی زید میشود، والله العالم.

تَمَّ کتاب الرّضاع

ص:۴۱۸

کتاب الصّید و الذباحه

۱- (س) در ذبح حیوانات حرکت اعضاء و انداختن رگ خون را هر دو لازم است یا یکی از آن ها کفایت می کند؟ و اگر مراعات هر دو لازم است که موافق احتیاط مطلق باشد و فتوای غیر هم در دست نباشد که رجوع شود، تکلیف چه چیز است؟

(ج)- ظاهر کفایت هریک است هرگاه به نحو متعارف باشد، لکن مراعات احتیاط بد نیست، والله العالم.

۲- (س) معنی حیوه مستقرّه را بیان فرمائید.

(ج)- حیوه مستقره این است که اگر کشته نشود، مقدار معتد به زنده بماند، والله العالم.

(س) مولانا! ادام الله ظلکم العالی، دولت انگلیسه از ولایت دیگر تخم ماهی می آورند در چشمه یا رودخانه آن تخم را می اندازند و در آب به قدرت کامله خالق متعال ماهی ها متولد و متکوّن می شوند و غالباً از بابت غذای آن ها ماهی ها این بلد می اندازند مجرای همه چشمه و رودخانه مشبک از این است که

ص:۴۱۹

۱- راه بیرون رفتن ندارنـد، بیـان فرمائیـد صـید نمودن همچو مـاهی هـا - بلا اذن صاحبش - جائز است یا خیر؟ و اگر احیاناً از شبکه بیرون رود و در دریای دیگر داخل شود، چه طور است؟ بیّنوا.

(ج)- چنانچه این دستگاه به قصد انتفاع تحصیل ماهی مقرر داشته اند، بدون اذن صاحبش صید ننمایند، اما اگر از شبکه بیرون رود و در دریـای دیگر داخـل شود، عیب نـدارد، والله العـالم، حرره الفیروزآبـادی اگر ظـاهر حال مالک این باشـد که اعراض کرده از ماهی خارج شده، الأحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) چه می فرمائیـد در این مسئله که در مذبوح حیوه مستقره شـرط است یا نه؟ به این معنی که قطع حاصل شود به جان دادن حیوان، نه این که شک نمایـد، با استصـحاب حیوه ذبـح نمایـد، آیا بعـد از قطع به احتضار و حرکت مـذبوح و خروج دم معتدل از آن حلال می شود یا نه؟ چون مسئله عامه البلوی است جواب را مشروحاً بیان فرمائید.

(ج)- کفـایت میکنـد در حصـول تـذکیه شـرعاً حرکت دادن مـذبوح بعـد از ذبـح بعض اعضـای خودش را به حرکت قویّه که حرکه تقلّص نباشد مثل حرکت دادن چشم و دست و پای، یا حرکت دادن دم با خروج دم معتدل که متثاقلاً نباشد.

۳- (س) پس از خروج خون متعـارف از مـذکّی و مراعـات سـائر شـرائط، آیا خونی که در اجزاء حرام ذبیحه است، محکوم به نجاست و یا طهارت است؟ و بر تقدیر نجاست، هرگاه گوسـفندی را درست در دیگ گذارده و پخته شود بدون آن که اجزاء حرام را جدا نمایند، مثل حلیم پزها، حکمش چیست؟ آیا ممکن است حمل به صحت یا نه؟

(ج)- احوط اجتناب است.

۱- شتر مشکوک الحیاه نحر شده و به قدر متعارف خون بیاید حلال است یا نه؟

(ج)- اگر اصل حیوه حیوان مشکوک باشد حکم به حلّیت مشکل است، هر چند به قدر متعارف خون آمده باشد.

۲- (س) زید آهوئی را در بیابان دیده که تیر زیر سینـه او خورده و سر او بریده در کنارش گذاشته، زید آهوی مزبور را برده و گوشت آن را خورده، آیا آن گوشت حلال است و طاهر است یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، چون آهو در ارض مسلمین دیده شده، ظاهراً محکوم به حلّیت و طهارت است. والله العالم.

۳- (س) صید را اگر با گلوله که میخ آهن به سر او نصب کـرده اند، بزنند و آن صید به همان گلوله بمیرد بدون ذبح کردن، آیا محکوم به تذکیه است یا خیر؟

(ج)- حکم به حلّیت صید مفروض، بعید نیست.

۴- (س) ذابح گاهی اولاً بیخ زبان و ودجان را می برد و بیخ زبان بعد جدا شدن به پائین می افتد، پس ذابح بالا می برد و مری و حلقوم را می برد، پس بفرمائید که این ذبیحه حلال است یا حرام؟ و ذابح را که بالا گرفتن بیخ مذکور به زودی میـسر نمی شود و به زمانی کم و زیاد محتاج است تا آن که گاهی حیاه مستقره نمی ماند و گاهی استقرار حیوه مشکوک می شود؟

ص:۴۲۱

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، هرگاه موالات عرفی محقق است و حیوه باقی است، ولو مستقره نباشد، حلال است. محمد کاظم الطباطبائی نورالله مرقده، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) اگر کسی گوشتی خرید و خون در گوشت دید و شک دارد که خون متعارف آمده، خوردن این گوشت چه صورت دارد؟

(ج)- با شک، احتیاط در اجتناب است، والله العالم.

۲- (س) هرگاه از روی نسیان یا جهالت یا اضطرار یا تقیه، گوسفند و شتر را به خلاف قبله یا به انحراف از قبله، ذبح یا نحر نماید، حلال می باشد یا خیر؟ نیز بفرمائید در وقت کشتن سهواً و جهلاً بسم الله نگفته، حلال می باشد یا نه؟

(ج)- درصورت نسیان و جهالت اعم از جهالت به حکم و یا به موضوع، اضطرار و تقیه ظاهراً اشکالی ندارد و حلال است و همچنین در صورت نسیان بسم الله، احوط در صورت بسم الله این است که هر وقت ملتفت شد، بگوید: بسم الله علی اوله و علی اخره.

۳- (س) در وقت کشتن باید سر و سینه و گردن را به طرف قبله کشند یا آن که محل ذبح را به جانب قبله کردن کافی است؟ نیز بفرمائید از قفا بریدن جایز است یا خیر؟

(ج)- ظاهراً لازم باشد که مقادیم بدن حیوان را متوجه سازند به قبله، و اکتفاء به محل ذبح نشود، سر حیوان را از قفا بریدن موجب اذیت حیوان است و شاید قلب سکّین - یعنی برگرداندن کارد در وقت ذبح که در بعض اخبار نهی فرمودند- این را هم شامل باشد، والله العالم، تم کتاب الصید و الذباحه.

ص:۴۲۲

کتاب احیاء الموات

(والمتفّرقات)

۱- (س) عده ی از حفاران اراضـی موات و یا مجهول المالک را بدون اذن و اجازه حاکم شـرع حفر عتیقه جات مستخرجه آن را ضبط می نمایند، آیا عتیقه جات مزبوره به آن ها مباح است یا خیر؟

(ج)- حفر اراضـی موات ظاهراً مانعی ندارد، و اگر چیزی هم استخراج کند از اشیاء قیمتی، بعید نیست حکم کنز بر آن مترتب باشـد، به این معنی که مـال واجـدِ آن است بعـد از اخراج خمس، و امـا اراضـی مجهول المالک، پس ت_صرّف در آن جایز نیست و اگر چیزی هم استخراج کند، آن هم بعید نیست حکم مجهول المالک داشته باشد.

(س) معمول است حفاران اراضـی بائره یا مخروبه را از مالک اجاره می کنند و حفر می کنند مشروط بر این که هر ماهی فلان مبلغ به مالک بدهند و یا قرار می گذارند هر چه از جنس عتیقه و غیره استخراج شد یک ثلث یا ازید یا

۱- انقص سهم مالک زمین باشد و بقیه متعلق به حفار و بعضی ها به این قسم عمل می کنند که پانصد ذرع زمین مالک را حفر می کنند و ده تومان در عوض به او می دهند، در کلیه این صور، اراضی مالک از حیّز انتفاع می افتد و دیگر قابل استفاده نیست، آیا این معامله چه صورت دارد و صیغه آن تحت چه عنوان است؟

(ج)- اجاره نمودن زمین را به جهت حفر به مال الاجاره معین، مانعی ندارد، و اما به حصه ازء آنچه بیرون میآید، ظاهراً صورتی ندارد.

(س) بنده شخصی هستم از عوام الناس، اِلّا آن که سواد ناقص فارسی دارم و بعضی مطالب و اصطلاحات را هم فی الجمله شنیده ام، و تکلیف بنده - در اعمال شرعیّه از عبادات و معاملات و غیر ذلک البته- به حکم عقل رجوع به عالم است و لکن در این مقام از برای بنده شبهه و اشکالی حاصل شده، که سبب تحیّر و تزلزل بنده گردیده، حتّی خوف و وحشت آن است که اعمال و خصوصاً عبادات و معاملات با این شبه و تزلزل صحیح نباشد، بلکه نزدیک است که به حد تعطیل و متارکه عبادات منتهی شود، العیاذ بالله من ذلک. مسئلت با کمال مسکنت و التماس و الحاح، با نهایت ضرورت از حضرت مستطاب حجه الاسلامی آن است که بعد از مطالعه عریضه و تلقی مطلب و موضع شبهه، جواب صریح شریح نزدیک به فهم عوام که رافع شبهه و اشکال و موجب جزم و ثبات در عبادات و سایر اعمال باشد، دستخط فرموده که سبب نجاه و نجاح و مایه فوز و فلاح بوده باشد و حسب الامکان در تحریر جواب تعجیل فرمائید که زودتر باعث رهائی بنده گرفتار از چاه هلاک و بوار گردد،

۱- انشـاءالله، و لاـ حول و لاـ قوّه الا بالله، محل شـبهه و موضوع بحث و نظر این است که چون به دلیل ساطع قطع و برهان قاطع عقلی ثـابت و محقـق گردیـد، بلکه واضـح و روشن شـد، وجود واجب تعـالی و صـفات ثبوتیه و سـلبیّه او سبحانه، بلکه جمیع صفات کمال و جمال و جلال وی جلّ ذکره، که از آن جمله عدل و حکمت و فضل و رحمت او است عز اسمه، و هکذا عبث نبودن خلق، بلکه بودن آن موافق حکمت و صـلاح و متضـمن ثمرات کثیره و فواید کبیره عایده به خود خلق، نه به حض_رت او سـبحانه و هکذا حسن تکلیف و وجوب آن و حقیقت ثواب و عقاب و معاد جسـمانی و جنّت و نار جسمانیّتین و غیرذلک از آن چه که متعلق به این باب است، ثم هکذا بعث انبیاء و رسل و نصب اوصـیاء و خصوصاً بعث نبینا خاتم النبیّن و سیّدالمرسلین و نصب اوصـیائه الائمه الاثنی ع_شر الهادین المهدیّین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و امتداد عمرو حیوه امام ثانی ع_شـر القائم المنتظر (علیه صـلوات الله الملک الاکبر)، و بودن آن بزرگوار در روی همین زمین به هیکل و لباس بشری، مانند سایر مردم، وجوب خروج و ظهور آن حض_رت در وقت معلوم عندالله، لیملأ الارض قسطاً و عدلاً، بعد ما مُلِئت ظلماً و جوراً، اللهم عجل بذلک و قرّبه و یسّره و لا تعسره و لا تؤخره بجاه محمد و اله الطاهرین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین.

بعد از ثبوت و وضوح این مراتب بنده از عقل سـئوال کردم که آیا در غیبت امام زمان علیه الصلوه و السّلام تکلیف مارعیّت - در احکـام فرعیّه عملیّه نظریه که محـل حاجت و موضع مسـئلت می شود- چیست؟ از که بپرسم و به کی رجوع کنم و از کجا اخذ نمایم؟ آخر تو که عقل هستی و چراغ هدایت می باشی و ما را

به اصول دین و مذهب راه نمودی، و امامت ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر و وجوب اطاعت ایشان را بر ما ثابت و مبرهن گردانیدی، حالا ما را در نیمه راه مگذار، و به منزل و مقصد برسان، پس بگو ببینم حال که امام زمان ما – صلوات الله علیه و اروحنا له الفداء– از روی حکمت و مصلحت و امر الهی از ما غایب و محتجب گردیده، ما در حوائج دینیه و احکام تکلیفیه خود چه کنیم؟ و به کی و به کجا رجوع کنیم؟

عقل در جواب می فرماید که این است و جز این نیست و نخواهد بود، البته که باید امامD چون علم به غیبت خود و طول عمر آن و به تحیّر و احتیاج رعیّت در مطالب دینیّه و احکام شرعیّه داشته است، باید مرجعی و منهلی از برای ایشان به امر الهی تعیین و تشخیص فرموده باشد. و البته فرموده است یا شخص واحدی را یا اشخاص معیّنه یا عنوان کلی آن را که رفع حوائج و ضرورت به آن بتواند شد تا زمان ظهور دولت خود زیرا که چون من نظر می کنم به حسب امکان امر از سه شقّ خارج نیست: یکی آن چه که گفتم و تقریر کردم.

دوم آن است که امامت دیگری شخصیه یا کلیّه – بعد از امامت اثنی عشر صلوات الله و سلامه علیهم – از جانب خدا و رسول مجعول باشد، که در طول امامت ایشان بدل اضطراری از ایشان باشد، مانند تیمم بدل از وضو و غسل که در حال غیبت امام ثانی عشرD رجوع به آن شود.

سوم آن که در غیبت آن حضرت رفع تکلیف و تعطیل حدود و احکام شده باشد که رعیّت مانند بهائم مهمل و بلاتکلیف باشند!! این سه شق که شق رابع ندارند، نه جمع هر سه شاید و نه خلو از همه بلکه نه جمع دو شق از آن ها و لکن

دو شق اخیر بـالض_روره باطـل و منتفی انـد، پس شق اول حق و ثـابت است. پس برویـد بحث و فحص نمائیـد و آن مرجع را بیابیـد و به دست آوریـد و بـدان رجوع کنیـد، این جواب عقـل است از سـئوال بنـده، پس باز سـئوال کردم که آیا آن مرجع و حجتی که لازم است که امامD از برای ما نصب و تعیین فرموده باشد و بر ما لازم است که بحث و فحص از آن نمائیم، واجب و لازم است که عالم به احکام و فتاوی امام باشد؟ و در آن چه که فتوی می دهد راوی از آن حض_رت باشد؟ یا لازم نیسـت بلکه می توانـد بود که از روی عقل و رأی و نظر خود فتوی بدهـد؟ پس هر چه را که به حسب نظر خودش حکم کند و فتوی دهـد خواه از روی فرمایش امام باشد یا از روی قرآن مجید، یا از روی عقل خود، یا از روی فتاوای فقهاء یا غیر این ها، واجب است بر ما رجوع کردن به او، قبول کردن از او و هم چنین آیا واجب است که آن حجّه و مرجع هر که باشـد؟ و هر چه باشد؟ و از هر جـا که احکـام را تلقی کرده باشـد؟ از روی علم و یقین حکم کنـد و فتوی دهـد؟ یا نه بلکه می توانـد بود که از روی مظنّه و رأی باشد و بالجمله مرجع باید کسـی باشد که چون فتوی می دهد بگوید که من علم و یقین دارم که این حکم شرعی الهی است یـا نه؟ بلکه اعم است از این؟ عقـل در جواب این سـئوال می گویـد: حاشـا و کلا، بلکه واجب است که آن حجت مرجعی که امام قرار می دهـد در هر مسـئله از مسائل عالم به حکم و فتوای امام باشـد، خود نیز از روی علم فتوی بدهد و لکن در آن فتوی راوی و حـاکم از امام باشـد و هر چنـد که در هر مسـئله از مسائل فرداً فرداً نگویـد من این را از امامD روایت می کنم، و لکن بر وجه کلی اجمالا گوید که من هر چه را از

مسائل شرعیه می گویم و حکم می کنم و فتوی می دهم، از فرمایش امامD نقل و روایت می کنم، هر چند که به وسائط بسیار باشد، و لکن علم و یقین دارم که فرمایش امامD است (مرجع و) حجّت از قبل امامD واجب و لازم است که چنین باشد نه غیر این، که اگر غیر این باشد، آن امام دیگری خواهد بود بنفسه، غیر ائمه اثنی ع_شر - صلوات الله علیهم- که بدل ایشان و در طول ایشانEخواهد بود و لکن عقل و نقل و ضرورت مذهب بلکه دین اسلام نافی آن است، چنان چه پوشیده نیست، پس من بنده قاصر عاثر بعد از این تصورات و حکم عقل خود را مکلّف و ملتزم دیدم و دانستم به این که بحث و فحص نمایم از عالم فقیه ای که در فتاوی و احکام ناقل و راوی باشد از ائمه معصومین صلوات الله و سلام الله علیهم اجمعین، با علم به صحت نقل روایت خود، پس چون خواستم رجوع به ح_ضرات مجتهدین نمایم، دیدم که خود ایشان مخالف مراد و مطلوب این بنده هستند، به این معنی که در فتاوی و احکام خود ملتزم به نقل و روایت از ائمه معصومینE نیستند و هم چنین از روی علم یقین حکم نمی کنند و فتوی نمی دهند، بلکه فتاوای از روی رأی ظنّی است و شاهد بر آن این است که تقلید میّت را ابتداء جایز نمی دانند و حرام می دانند و عمل مکلف را که مبتنی بر آن باشد، باطل و فاسد می شمارند، بلکه بسیاری از ایشان بقاء بر تقلید میّت را هم جایز نمی دانند و حرام می دانند و این دلیل و شاهد است بر این که فتاوی و احکام مجتهدین را قول امامD نمی دانند و علم و یقین به بودن آن حکم شرعی الهی ندارند، زیرا که اگر فتاوی و احکام ایشان قول امامD و حکم شرعی الهی باشد، به موت مجتهد باطل نمی شود و

چنـان که به موت خود امامD باطـل نمی شود و چنان که می بینیم احادیثی که قـدماء محـدثین روایت کرده انـد از ائمهEو در کتب خود تـألیف و تصـنیف نموده انـد، به موت ایشـان باطـل نشـده و بسـیار است که مجتهـدین تمسک و عمل به آن ها می نمایند و آن ها را حجه می دانند و از ادله احکام می شمارند و اگر می فرمائید که خود ائمهEامر به تقلید مجتهدین – که عامل به رأی و ظن می باشـند – فرموده انـد و لکن از تقلیـد اموات ایشان منع و نهی فرموده اند، عرض می کنم دلیل حجه بر این دو قضـیه امر و نهی چیست؟ کـدام آیه و کدام حدیث است؟ اسـتدعا و التماس دارم که بیان فرمائید تا نفس بنده ساکن و مطمئن شود، و الّا بنده ضعیف و نحیف به حکم عقل، خود را مکلف می دانم به این که از حضرات آقایانی که جالس مسند فقاهت و اجتهاد می باشـند و به این عنوان معروف و مشـهورند ادام الله بقائهم و بهائِم، بعـد از احراز عـدالت ایشان، از یکان یکان ایشان سئوال کنم و عرضه دارم که آیـا شـخص جنابعـالی در جمیع فتاوای خود ناقل و راوی از قول ائمه می باشید؟ با علم و یقین به بودن آن ها را فرمایش ایشانEیـا نه؟ بلکه اعّم از آن است، پس اگر فرمود که بلی، من در جمیع فتـاوی و احکام ناقل و راوی و حاکی از ائمهEمی باشم نه غیر ایشان، با علم و یقین به صـحت نقل خود از ایشان بنـده هم رجوع به آن آقا و تقلید از ایشان نمـایم و الّـا فلا، پس در خـاتمه بـه حضـور مبـارک حض_رت حجـه الاسـلامی جسـارت ورزیـده، عرضـه می دارم کـه آیا حض_رت مستطاب عالی در فتاوی و احکام خود ناقل و راوی و حاکی از فرمایش ائمهEمی باشید؟ با علم و یقین به بودن آن ها از فرمایش ایشانEلا غیر یا نه؟ بلکه اعم است از این یعنی

ممکن است که از غیر فرمایش ایشان باشـد، و نیز ممکن است که مبتنی بر رأی ظنّی باشد، مسـتدعی هسـتم که جواب صـریح واضح عوام فهم به خطّ شـریف مرحمت فرمائید که بنده به تکلیف خود عالم و عامل باشم و ما توفیقی الا بالله و السّلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، بسیار خوش وقت شدم از اینکه به دلالت عقل مهتدی شدید و بعد از عقاید حقه که اصول دین و مذهب است بالاخره منتهی شدید به اینکه در زمان غیبت وجود مبارک امام عصـر - صلوات الله علیه و علی ابائه الطّاهرین - باید مرجعی از برای عوام شـیعه باشد و آن مرجع هم باید فتاوی او از روی اقوال ائمهEباشد و اینکه باید از روی علم و یقین حکم شـارع را بگویـد، ما هم این مطلب را قائل و به غیر آن معتقـد نیسـتم و لکن این مطلب محتاج به توضـیحی است هر چند مـشروحاً مجال نیست، ولی امیداورم به همین مختصـر رفع شبهه جنابعالی بشود و چنانچه باز هم اشکالی بماند؛ ثانیاً اطلاع بدهیـد و آن این است که جنابعالی گویا خیال تصور کرده ایـد که اگر عالمی بگوید رأی من این است مثلاً مقصود این باشـد که میـل من چنین است که مردم چنین کننـد یا صـلاح مردم را چنین میـدانم که مثلاً مردم در شک ها بین سه و چهار بنا را بر چهـار بگذارنـد، الی آخر، و یا اینکه اگر بگویـد ظاهر این است، یا اقوی در نظر این است، مقصود این است که این فتوائی که من می گـویم مجرد مظنه است که به هیـچ وجه جزم به آن نـدارم، چنین نیست که تصـور شـده است، بلکه فتـوای عـالمی که مرجع است از روی اخبـار صـادره ائمهEاست، غـایه الامـر بعضـی از فتاوی به مضـمون آن بالخصوص خبری از ائمهEو بعضی جمع مابین اخبار متعدّده، اگر

اهل سواد باشید چنانچه ظاهر از بعضی بیانات شما است، رجوع به کتب اصولیین نمائید که حتی احکام ظاهریّه را - که حکم متعلق به موضوع شاکّ است - اخذ از اخبار اهل بیتEمینمایند، مثل استصحاب را از روی اخبار ثابته از نقض یقین به شک میدانند، اصول برائت را از روی حدیث شریف رفع عن امتی تسعه؛ که یکی از آنها ما لا یعلمون است؛ میدانند، و اینکه علماء اخباریین - رضوان الله علیهم اجمعین - این اخبار را راجع به شبهات موضوعیّه میدانند و در شبهات حکمیّه احتیاط میدانند به جهت جمع مابین آنها و اخبار احتیاط، و علماء اصولیّین مفاد آنها را اعمّ میدانند و اخبار احتیاط را حمل بر ارشاد یا استحباب مینمایند، این اختلاف نظری است در فهم اخبار صادره از ائمهEو اختلاف نظر در فهم روایت، مطلبی نیست که تازگی داشته باشد در بین خود علماء اخباریّین، ایضاً اختلاف در فهم روایتی موجود، و ابداً منشاء وحشت و بلند کردن نداء واویلا نیست، و امّا قضیه اینکه گفته میشود رأی فلان عالم کذا از روی اینکه میگوید: علی الظّاهر یا علی الاقوی و امثال این کلمات، پس محصّل آن این است که اخبار از ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - غالباً به طریق غیرمتواتر به ما رسیده است و همچنین آن اخبار ظواهری هستند و احتمال میرود خلاف ظاهر آن اراده فرموده باشند، یا قرینه که بر ما مختفی شده باشد، و هم چنین از نقل آن اخبار، چون هر یک را غیرمتواتر فرض کردیم، احتمال خلل در نقل میرود، ولی این هر دو احتمال یعنی احتمال اراده خلاف ظاهر و احتمال خلل در نقل، هر دو مرجوح و به حکم شرع قطع مأموریم که هر دو احتمال را الغا نمائیم و بالاخره به دلیل قطعی از ائمهEمأموریم که به ظواهر این اخبار منقوله از ثقات عمل

نمـائیم، پس نتیجه که اخـذ میشود، قطعی است حکم شـرع است به نحو جزم، هر چنـد طریق غیرقطعی باشـد، و این است معنی کلاـم بعضـی از بزرگـان که فرموده است ظنّیه الطریق لاـ ینـافی قطعیّه الحکم. پس هر کس عـالم و اهـل فهم و نظر در کلمات ائمهEاست، اگر فتوی بدهـد به نحو قطع و یقین میگویـد که این حکم الله است و بـدان که تقلیـد عبـارتست از رجوع جاهل به عالم، یعنی کسی که نمیتواند تکلیف خود را از مدارک آنها بفهمد، رجوع میکند به عالم بصیر و این مطلب ارتکازی هر عاقل صـاحب شـعوری است که هر کس خبره در امری نباشـد و آن امر مورد احتیـاج او باشـد، رجوع میکنـد در آن به شخصـی که خـبره و بصـیرت در آن داشـته باشـد و در حقیقت اِتّکـال جاهـل به فهم آن خـبیر است، پس رجوع جاهـل به عـالم مجرد اخذ روایت نیست، شـما تصور کنیـد آیا ممکن است در مورد احتیاج یک شـخص عامی در مسـئله که اقوال متعدده در آن و اخبار مختلف بر حسب ظاهر در آن وارد است، روایات را نقل کننـد و او به زودی تکلیف خودش از این روایات را بفهمد و آسوده شود، هرگز نخواهیـد گفت ممکن است، پس محتاج است این عامی به شخصـی که زحمت در فهم کلمات و اخبار آل محمد عصمت کشیده و بر ادراک مراد و مقصود از آن کلمات شریفه موفق شده رجوع نماید، پس گفتن اینکه چرا فرق مابین حیّ و میّت میگذارنـد، و حال آنکه در اخذ به روایت فرق نیست مابین حیّ و میّت، دخلی به مطلب ندارد، بلکه رجوع جاهل به عالم حی یـا اعم از آن، بعـد از آنکه اصـل رجوع به عالم مسـلم شـد، این اختلاف هم داخل در مسائل نظریّه است که جاهل رجوع میکند به عالم، پس فتوی علماء اعلام به اینکه مرجع عوام منحص__ر است به عالم حیّ مطلقاً، یا تفصیل بین بقاء و

ابتداء، دلیل نیست بر اینکه مدرک فتوای آنها غیر از اخبار ائمهEو ظواهر کتاب مجید است، بلکه چنانچه دانستی که عامی چون اهل فهم از روایات نیست و اتّکالش باید به فهم دیگری باشد، در مرجع او اقتصار کردند به مقدار معلوم و متقیّن از مدلول اخبار و آیات، و در مابقی به مقتضای عمومات ناهیه از عمل به غیر علم قایل به حُرمت شدند، زاید بر این مجال نیست، امید است که با مطالعه مطالب احقر، شبهه از برای سرکار باقی نماند و عرض شد چنانچه باز هم اگر شبهه باقی بماند، ممکن است اطلاع دهید، امید است - بعون الله تعالی - رفع آن آسان باشد، والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) موی سر گذاشتن یعنی بعضی را تراشیدن و بعضی گذاشتن - که شبیه به فرنگی مآب بشود - چه صورت دارد؟

(ج)- تشبّه را در این مسئله و مسئله بعد ترک نمایند.

۲- (س) لباس فرنگی مآب پوشیدن چه صورت دارد؟ اگر همین لباس را از زیر لباس دیگر بپوشد - که مستور باشد - چه صورت دارد؟

(ج)- [تشبّه را ترک نمایند].

۳- (س) قتل موذی پیش از ایذاء و در حین ایذاء و بعد از آن، با اجازه حاکم شرع و بدون آن با دواء یا اسباب حرب، جایز است یا خیر؟

(ج)- حرمت قتل حیوانات موذیه - از قبیل مار و عقرب و امثال اینها- معلوم نیست و توقف بر اجازه حاکم ندارد، بلکه کشتن بعضی از آنها راجح است،

بلی اگر فرض شود که حیوانی که ملک مسلمی است موذی باشد، کشتن او جایز نیست مگر به اذن مالک، والله العالم.

۱- (س) مرتکب گناهان کبیره را حدودی از قصاص و رجم و کفّاره و توبه و رد مظلمه معین شده؛ که به واسطه این ها از عذاب اخروی نجات حاصل شود، به خلاف زدن و جراحت رسانیدن حیوانات به ظلم که می فرمایند مکافاتش عذاب آخرت است، حالا شخص حیوانی غیرمتضرر را مثل گربه از روی ظلم کشته و از عمل خود نادم شده و ترسان است و این فتوی هم وعده عذاب آخرت می دهد، آیا در نزد حضـرت آیه الله الاعظم - مدظلّه العالی - عملی معین هست که موجب نجات بوده باشد یا خیر؟

(ج)- انشاءالله توبه و ندامت سبب نجات است، والله العالم.

۲- (س) در میان مردم مشهور شده است که میّتی که وصیت نقل عتبه مبارکه کرده باشد و حمل آن فعلاً متعذّر بوده باشد به انواع مختلفه، او را دفن کنند، بعضی ها در میان تابوت در شکاف زمین، مثل حال احتضار می گذارند و بعضی همین طور کرده مثل حال صلوه می گذارند و بعضی ها بدون تابوت این طور می گذارند، و بعضی در شکاف زمین دفن شرعی می گذرانند، بعضی ها احتیاطاً در میان لحد دفن شرعی می کنند که هر وقت عذر برطرف شد نبش نموده و نقل و حمل نمایند، کدام یک از قسم ها موافق قانون شرع است و کدام مخالف؟

(ج)- به نظر احقر باید به نحو شرعی دفن شود و در موقع حمل نبش شود، والله العالم.

۱- (س) طبیبی مریضی را امر به شرب خمر کرده، فروشنده آن را ثمن و حامل او را اجرت حلال است یا حرام؟

(ج)- به عنوان معامله و معاوضه ثمن حلال نیست، بلی در جائی که برای شخص اولویت باشد، ممکن به عنوان رفع مانعیّت چیزی به او داده شود، و اما اجرت حامل پس او جائی که برای شرب حلال باشد، حلال است، والله العالم بحقایق الاحکام و خلفائه الکرام، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) شخصی - از روی سهو یا نسیان یا جهل قصوری یا تقصیری- عملی کرد که موافق فتوای مقلد نبود، یا عمداً مخالفت کرد و بعد از فوت این مجتهد تقلید مجتهد دیگر کرد که این اعمال سابقه با فتاوای ایشان مطابق است و در این تقلید دویمی متذکر شد به ناموافق افتادن اعمال سابقه با فتوای سابق، آیا قضاء آن ها واجب است یا خیر؟

(ج)- اگر آن اعمال با قصد قربت به جای آمده باشد، عدم وجوب قضاء بعید نیست، و احوط قضاء است، خصوص در جاهل مقصـر و مخالف عمدی. والله العالم.

۳- (س) نبش قبر به جهت فراموش شدن حنوط کلیه مواضع هفتگانه میت یا یکی از آن ها واجب است یا خیر؟

(ج)- علی الظاهر واجب است، مگر اینکه مستلزم هتک میت بشود از جهت متلاشی شدن میت و نحو آن، والله العالم.

۱- (س) زیـد از مجتهـد برای امری اذن می خواهـد، مجتهـد به او می فرم_ایـد تو در هر امر خیری مأذونی، آیا این اذن شامل همه امور حسـبیّه می شود که زیـد هر امری که به نظرش خیر بوده و از اموری باشـد که وظیفه مجتهـد باشـد- دخـالت کنـد یا خیر؟ چه در حیوه مجتهد چه بعد از فوت او؟

(ج)- ظاهر این عبارت این است که زید در همه امورحسبیه ماذون باشد، بلی اموری که وظیفه شخصـی حاکم شرعی است، از قبیل مرافعه و نحو آن خارج است، بلکه بهتر عـدم تعدی است از اموری که مناسب حال شـخص ماذون است، و علی کلّ حال این اذن نسبت به بعد از فوت آن مجتهد مفید نیست، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زیـد و عمرو خالـد از آب مباح زاینـده رود ک_ه کافه مسـلمین در او ذی حق اند- شق جدول آبی کرده به اراضـی خود برده اند، آیا مالک همان آب هسـتند که داخل جدول شده یا بالاتر از آن را که کافه مسـلمین ذی حق هسـتند مالک می شوند؟ و آیا این اشخاص می توانند سایر مسلمین را مانع از مداخله در آب بالاتر جدول خودشان بشوند یا خیر؟

(ج)- هر گاه صاحبان جدول اسـبق باشـند و دیگران از بالای آن جدول تازه بخواهند ملکی احداث کنند و آب از بالا بگیرند، با فرض آنکه آب رودخانه کافی برای هر دو نباشد، میتوانند صاحبان آن جدول مانع شوند که از بالا ببرند، والله العالم.

ص:۴۳۶

۱- (س) میزان در عدالت چیست؟ و میزان در عدالت حاکم و مفتی یا غیر تفاوت دارد یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، عدالت عبارت است از ملکه اجتناب از کبائر و اصرار بر صغائر و منافیات مروّت، آن چنانی که دلالت کند بر عدم مبالات مرتکب آنها به دین، و کفایت میکند در معرفت ملکه حسن ظاهری که کاشف باشد نوعاً ولو ظن به ثبوت ملکه پیدا نکند شخصاً، و فرقی نیست در عدالت معتبره در حاکم و مفتی یا غیر، الا آنکه در مفتی شرائط دیگری علاوه بر عدالت مثل آنکه مقبل به دنیا نباشد و نحو آن معتبر است علی الاحوط، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) یقین تقلیدی - در اعتقادات - کافی است یا استدلال لازم است؟

(ج)- هر گاه واقعاً جازم باشد کافی است.

۳- (س) اگر شک شود در بقاء و یا شک بشود در این که عمل که واقع شده به عنوان بقاء واقع شده یا نه، جواب فرمائید چه طور است؟

(ج)- در هر دو فرض بقاء مانعی ندارد.

۴- (س) صغیره را پدرش به جهت محرمیّت به یک ماه منقطعه دهد، آیا محرمیّت حاصل می شود یا نه؟

(ج)- چنانچه قابل بعضی از تمتعات باشد، ظاهراً محرمیّت حاصل میشود، والله العالم.

ص:۴۳۷

۱- (س) شخصی زمینی را آهن می زند و تحجیر می کند به قصد احیاء، و سالها می گذرد و احیاء نمی کند، آیا غیری می تواند آن زمین را تص_رف کند و احیا کند یا خیر؟

(ج)- اگر اثر ظاهر آن شخص بالمرّه از بین رفته میتواند غیر احیاء کند، و الّا نمیتواند، مگر این که اعراض آن شخص معلوم شده باشد. والله العالم.

۲- (س) شخصی زمینی را تحجیر و تصرف می کند برای زراعت، و رشته قناتی در آن زمین هست، آن شخص قصد آبادی آن قنات را ندارد، آیا به ت_صرف کردن زمین چاه هائی که در آن زمین است، مالك می شود یا خیر؟ که اگر آن قنات را کسی دائر کند و به آن زمین برسد آن چاه ها را می تواند تصرف کند یا خیر؟

(ج)- احوط استیذان از محجّر است، والله العالم.

۳- (س) شخصی خانه روی قنات و کوش ملك غیر ساخته، بعد فوت کرده، آن خانه به وارث او رسیده، وارث نمی دانند تصرف آن شخص بر وجه شرعی و به اذن مالکین بوده یا خیر؟ آیا بر وارث چیزی هست یا خیر؟

(ج)- تا وارث عالم به غاصبیّت مورّث نشوند، بر آنها چیزی نیست، والله العالم.

۴- (س) ملکی است مالکش متعدد، بعضی از مالکین امتناع از نفقه قنات و خرج آبادی آن دارند، آیا شرعاً حق دارند یا خیر؟ و چنان چه حق امتناع ندارند، تکلیف سایرین چیست؟ و اگر نفقه قنات و غیره را خرج نکند، ضرر بر ملك می رسد، مثلاً آبش کم می شود یا این که زیاد نمی شود.

ص:۴۳۸

(ج)- اجبار آنها بر امور مذکوره مشکل است، هر چند احوط این است که آنها با قدرت اقدام کنند، والله العالم.

۱- (س) قناتی است مجرای آن از قدیم در خانه ها و باغات بوده، تغییر آن مجری سبب ضرر و عسر صاحب خانه ها و باغ ها می شود، مالکین قنات می توانند مجری را تغییر بدهند یا خیر؟

(ج)- نمیتوانند تغییر مجری بدهند مگر اینکه معلوم باشد که آنها ذی حق نیستند، والله العالم.

(س) بریده های قدیمی که ندانیم که بر وجه صحّت و شرعی احداث شده یا غیر شرعی، و در قدیم هر قناتی در اوائل آن مالک زیادی نداشته، و ممکن بوده که سهم را ملاحظه کرده و شعبه از آن را در خانه خود مثلاً عبور داده باشد، حمل بر صحّت و حلال محسوب می داشتند، و وقف و صیغه و کافه و هکذا هم نمی دانستند داخل بوده یا نه؟ پس فقط احداثی های جدید را اشکال می کردند، حال این مطلب در بین آمده که طرق شرعیه این بریده ها - پس از تأمّل- منحصر در استیذان و اذن مالک است، زیرا که از این قنات های کبار زارج مثلاً والدآباد را این دو سه هزار بریده چیزی خریده و شریک الملک باشند، یا اجاره صدساله، هزارساله کرده اند، خلاف وجدان است، و احدی هم نگفته، و کذا سایر آن چه خیال شود فقط آن چه بشود تعقل کرد و حمل بر آن بشود شرعاً اذن است، و اذن به موت یکی از آذن و مَأذون له مرتفع می شود، و در این قنات های قدیمه، طبقات جدیده آمده و رفته اند، پس اذن هم هرگاه بوده، دور زمانی است که رفع شده و باز محتاج به اذن تازه است و فعلاً به جهت کثرت

۱- مالکین و عناوین طاریه آخر ممکن نیست، پس قدیم و جدید از بریدها یکی باشند در اشکال، آیا به نظر مبارک چه باید کرد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم. میزان حمل بر صحّت این است که احتمال داده شود که این بریده ها به عنوان حق شرعی احداث شده است، نه آنکه احتمال صحّت عمل سابق منحصر باشد به اذن مالك، اگر این احتمال که عرض شد داده شود، پس مقتضای ید تصرفی که هست حق بودن است، و هرگاه این احتمال نباشد؛ یا از ضعف آن محل اعتبار عقلاً نباشد، باید این تصرّفات به اذن مالکین فعلیّه باشد و اهل محل بهتر از وضعیّات خبر دارند، گمان حقیر این است در اغلب موارد استبعاد ندارد که این نحو از تصرفات مستند باشد به مصالحه با مالك ولو معاملاتی، والله العالم، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) حریم قنات در زه کان چه قدر است؟ و در خشکان چه قدر و حریم کوش و جوی چه قدر است؟

(ج)- حریم قنات با احتمال ضرر از هر جا و هر طرف که باشد در زمین نرم هزار ذراع، و در زمین سخت پانصد ذراع است، و اگر در زاید بر این هم قطع به ضرر باشد، جائز نیست قنات دیگری حفر شود، و احوط این است که در مقدار هزار ذراع و پانصد ذراع با قطع به عدم ضرر هم حفر قنات دیگر نشود، و حریم نهر و کوش هم به مقدار حاجت به آن است، از جهت آمد و شد صاحب نهر و کوش، و گِل ریختن در وقت تنقیه و امثال اینها، لکن این حریم ها در جائی است که احیاء قنات و نهر و کوش در جائی شده باشد که اطراف آن ملك غیر نباشد، و الّا در ملك غیر حق حریم پیدا نمیشود، والله العالم.

ص:۴۴۰

۱- (س) قنات دائریست شخصـی، قنات بائری را که بلامالک است می خواهد دائر کند، و رشـته این قنات با تراز تحت یا فوق آن قنات دائر مملوکه عبور می کند، آیا این شخص شرعاً حق دارد قنات خود را از تحت یا فوق آن قنات عبور دهد یا خیر؟

(ج)- اگر معلوم باشـد که قنـات در زمـانی که قنـات بـائر دائر بوده حفر شـده، میتوانـد عبور بدهـد، و الّا رعـایت احتیاط - به تحصـیل رضایت مالک قنات دائر - خالی از رجحان نیست، بلکه ترک نشود، چنانچه احوط این است که مالک قنات دائر هم مضایقه از اذن ننماید، والله العالم.

۲- (س) قنات طافیه و بائره ایست، شخصی آن را تصــرف کند، به این طریق که بعض چاه های آن را از بالا تا پائین یا وسط به گـل کَنی و تنقیه تصــرف می کنـد، بـا قصـد تملـک همه چاه ها، آیا تــمــام را مالک می شود یا آن چه را تصــرف کرده؟

(ج)- هرگـاه به حـدّی رسـیده که عرفـاً دائر محسوب میشود؛ فعلاً تمـام را مالـک میشود، و الّا اولویتی برای او نسـبت به تمام حاصل میشود که مانع از تصرف غیر است، والله العالم.

۳- (س) در عزل موکـل وکیـل خود را مادامی که وکیل مطلع بر عزل نشـده باشـد، می فرماینـد عمل وکیل ممضـی است، آیا اطلاق این حکم شامل صورتی که شـخص در بلدی وکیل نماید زیدی را در بلد دیگر؛ و قبل از وصول خبرِ وکالت او را عزل نماید از وکالت؛ و شخص وکیل مطلع بر عزل نشود، و موکل فیه را انجام دهد، می باشد یا نه؟

ص:۴۴۱

(ج)- ممضی بودن در این فرض معلوم نیست.

۱- (س) زید ملکی را به عنوان رهن نزد عمرو می گذارد به مبلغی در مدّت معیّنه، در ضمن العقد خارج مرتهن را وکیل می نماید که با حلول اجل و عدم اداء جزء اخیر از دین، عین مرهونه را فروخته به زیاد و کم رجوع نموده، استیفاء حق خود را نماید، بعد از انقضاء مدت، مرتهن فوت می شود، ورثه او از راهن مطالبه می نمایند، راهن از اداء دین و فروش عین مرهونه استنکاف می نماید، آیا ورثه مرتهن می توانند عین مرهونه را به تصدیق خبره فروخته به زیاد و کم، رجوع نموده استیفاء حق خود را نمایند؟ یا عین مرهونه را در تصرف خود درآورده تا راهن حاضر شود در اداء دین یا فروش عین؟ و منافع عین در این مدت راجع به راهن است یا ورثه مرتهن؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال چون وکالتی که مرتهن داشته، به موت باطل میشود و به ورثه نمیرسد، لهذا - با فرض استنکاف از قبل راهن- حاکم شرع اجبار میکند او را یا به اداء وجه یا به فروش عین مرهونه، والله العالم.

(س) حجه الاسلاما! آیه اللهـا! چه می فرمایند در مسئله نقاشی؟ آیا کلیه نقاشی بایّ نحو کان حرمت دارد؟ یا تصویر ذوی الارواح حرام است؟ و سایر اقسام آن - از قبیل دورنما و تصویر گل و میوه و غیرها - اشکالی ندارند؟ در صورتیکه تصویر ذوی الارواح اشکال داشته باشد، آیا ناقص آن هم - از قبیل نصف بدن انسان- اشکال دارد یا خیر؟ و آیا تصویر نیم رخ - که یک چشم و یک ابرو و یک طرف بینی و لب باشد - در حکم تصویر ناقص است یا خیر؟ و

۱- آیا تصویر مرده انسان و حیوان در حکم تصویر ذوی الارواح است یا غیر ذوی الارواح؟ و هم چنین تصویر ذوی الارواح از فاصله زیاد که جزئیات آن تشخیص داده نشود؟ مثل این که صورت انسانی را در پانصد ذرع فاصله عکس قلمی بر دارند، در حکم تصویر ناقص است یا خیر؟ و در هر صورت اگر کسی برای اعاشه کار دیگری جز تصویر نتواند کرد، مجبور به نقاشی باشد، آیا برای چنین شخصی هم باز نقاشی حرمت دارد یا جائز است؟ متمنی است جواب این سئوالات را مشروحاً بیان فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، تصویر غیر ذوی الارواح حرام نیست، و ناقص ذوی الارواح هم حرام نیست، لکن مراد به ناقص ناقص به نظر عرف است، پس صورت نیم رخ و شخص نشسته و دست زیر لباس مثلاً- تمام محسوب است، نه ناقص، و همچنین تمیز جزئیات در صدق تمام معتبر نیست، حاصل اینکه معیار در تمام و ناقص بودن صدق عرفی است، و بین مرده و زنده هم فرقی نیست، و نداشتن صنعت حلال مجوز صنعت حرام نمیشود، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) وکیل را در ابتدای وکالت امر حق الزحمه معین نشده است، و بعد از ختم عمل وکالت آیا می تواند از موکل مطالبه نماید یا خیر؟ بر فرض تسلط بر مطالبه، در کم و زیاد نزاع داشته باشد، تکلیف چه چیز است؟

(ج)- اگر عبارت موکل ظاهر در مجانیت نباشد، حق مطالبه دارد، والله العالم.

(س) شخصی در اخذ حق مالی خود دیگری را وکیل کرده بدون تعیین مخارج و وکیل بدون اذن موکل - از بابت تعارف حکومتی و زحمتانه غیر

۱- حکومت و غیرهما به میل خاطر خود- خرج کرده، و موکل بعد از اطلاع به این مخارج فضولی قبول نکرده و اجازه نداده است، آیا موکل مدیون این خرج است و مشغول ذمّه است یا خیر؟

(ج)- اگر به حسب عادت گرفتن آن مال توقف بر آن مخارج نداشته، وکیل ضامن است، و اگر توقف داشته و موکل هم مطلع بوده و گرفتن به این نحو هم مشروع بوده، ضامن نیست، والله العالم.

۲- (س) شخص غیر ولیّ از قبیل: مادر و خواهر و برادر با صغیری مشاعاً شریک المال هستند، استعمال ظروف و فروش کذائی خودشان در عبادات جایز است بی اجازه مجتهد یا خیر؟ و بر فرض عدم جواز قضاء واجب است یا خیر؟ و همین شخص بدون اجازه از حاکم شرع، امورات معیشت صغیر را اقدام دارد، به واسطه این زحمات در چنین مالی می تواند متصرف استعمالی بشود یا نه؟

(ج)- امر صغیری که ولیّ ندارد راجع به حاکم شرع است، و اگر دست رسی به او نباشد عدول مؤمنین متصدی میشوند، و بدون اجازه حاکم یا عدول تص_رف جایز نیست، و بر فرض ت_صرّف و عبادت، عبادت باطل و قضاء آن واجب است مگر در صورت جهل به حرمت تصرف در مورد تصرف، والله العالم.

۳- (س) شخصی مشغول گناه کبیره بود، از قبیل زنا که دیگری داخل شد و دید، و یقیناً یکی از مفاسد ثلاثه که عبارت از رسوا کردن و ضرر مالی رسانیدن و به کشتن دادن را باعث خواهد شد، یا همه آنها، ارتکاب قتل این شخص که گناه کبیره دیگر است جایز است یا خیر؟

ص:۴۴۴

(ج)- سبحان الله، چگونه جایز میشود!؟ والله الهادی.

۱- (س) عبادات بدنی آیا از اصل مال خارج می شود یا از ثلث؟

(ج)- ظاهراً حکم سایر دیون دارد، ولی احوط این است - چنانچه ثلث وافی نباشد- به استرضای ورثه باشد، والله العالم.

۲- (س) منجزات مریض از اصل است، اخراج آن یا ثلث؟

(ج)- ظاهراً از اصل است، والله العالم.

۳- (س) تعزیه حضـرت سیّد الشّهداء - یعنی شبیه در آوردن در صورت تلبّس به لباس زنانه و اشعار دروغ خواندن و اشتمال بعضی محرّمات- چه صورت دارد؟

(ج)- با این قیود معلوم است اشکال او.

۴- (س) اراضی ایران و لاسیّما طهران و مضافات آیا داخل در مفتوحه العنوه است و یا مفتوحه الصّلح و بر تقدیر مفتوحه العنوه بودن، پس از خراب شدن آثار و ابنیه حکمش چیست؟

(ج)- چون معلوم نیست که کدام یک از اراضی مفتوحه العنوه است و کدام نیست؛ لذا آثار مفتوحه العنوه بر آنها مترتّب نمیشود.

۵- (س) نشستن درمجلس که دیگران غیبت می کنند و یا شرب مسکر می نمایند و یا دروغ گفته می شود و یا استعمال ظرف طلا و نقره می کنند، جائز هست است یا نه؟

(ج)- جائز نیست حضور در چنین مجالس، علی الاحوط.

ص:۴۴۵

۱- (س) در مجلس فاتحه جزوات قرآن در اطراف مجلس؛ بعضـی با پوطین و کفش وارد می شوند، و بسا اتفاق افتاده از روی جزوات حرکـت کرده، آیـا صـدق هتـک می کنـد یـا نه؟ و بر فرض هتـک برای کسـی که نمی توانـد نهی کنـد رفتن در این مجالس جائز است یا نه؟

(ج)- در فرض سئوال در بعض صور آن صـدق میکند ولی رفتن کسـی که نمیتواند نهی از منکر کند در چنین مجالس مانعی ندارد.

۲- (س) انعقـاد روضه و مجلس ترحیم - در مسـجدی که مُعـدّ است برای بیان احکام شـرعیّه بطوری که مزاحمت کنـد- جائز است یا نه؟

(ج)- با فرض مزاحمت جایز نیست، در صورتی که دیگران سبقت گرفته باشند.

۳- (س) کم کردن ریش به حدّی که ب_شره ظاهر شود به تراشیدن و یا به مقراض نمودن و ماشین زدن- حکمش چیست؟

(ج)- بسمه تعالی، اگر به نحوی کم کند که عرفاً صدق ریش نکند حرام است.

۴- (س) از حض_رت آیـه الله نقـل شـده که: رجعت نه ضـروری دین و نه مـذهب است، بـا آن که جمعی از علمـاء اعلام از آیـات قرآن تقریباً متجاوز بر دوازده آیه؛ و هم اخبار متواتره اسـتدلال نموده و علاوه نصّ زیارات ماثوره معتبره از قبیل زیارت وارث و اربعین و زیارت سـردابه مطهّره و زیارت رسول خـدا و ائمه هدی و زیارت سیّم شـعبان و رجبیّه و جامعه و عهدنامه و غیر آن هـا است تمنّی است،! مختص_راً بیـان فرمـوده، چگـونه جزء ضـروری مـذهب نیست، یـا وجود روایت لیس منّا من لم یؤمن برجعتنا و متعتنا؟

(ج)- بسـمهتعالی در این باب فعلاً شـرحی نوشـته ام که مطبوع و م_نتشـر شـده، باز مراجعه کنیـد، اجمال آن این است که من خودم معتقد به رجعت هستم و ادله بر صحّتش قائم است، و لکن جزء عقایدی که منکر آن عن شبهه خارج از اسلام یا مذهب باشد نیست.

۱- (س) بی احترامی به قرآن یا کتب فقیه شخص بکند، ک_افر می شود یا نه؟ و با قصد استخفاف و بدون آن تفاوت دارد یا نه؟ یک چیز مثلاً به روی زمین افتاد، شخص لگد می زند از استعلام به این که قرآن است یا غیر آن چه صورت دارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، مجرد بیـاحترامی موجب کفر نیست، هر چنـد حرام باشـد، مگر اینکه از بـاب انکـار خـدا یا نبی بیاحترامی کرده باشد، الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) حجه الاسـلاما! مرّوج الاحکاما! خواندن صل_وه مطلقاً ی_ا قرآن مطلقاً یا دعا مطلقاً یعنی صلوه واجبه یا مستحبّه و همین طور قرآن و دعا به یک نحوی که غلط باشد و ظاهرش کلمات کفر باشد؛ مثلاً لا شـریک له در نماز شـریک له بگوید، یا این که العیاذ بالله اعوذ بالله من الشـیطان الرجیم بگوید: اعوذ بالله من الرحمن الرحیم؛ یا آن که العیاذ بالله بگوید: همان اعوذبالله من الشـیطان الرّجیم بـا جیم اعوذ بـالله من الشـیطان الرحیم با حاحطّی اخت الخأ، بر فرض بطلان صـلوه سـنّتی و واجبی نماز تفاوت دارد یـا نه؟ و آیـا در قرآن و دعـا باطـل است یـا نه؟ و آن هم در قرآن و دعـا واجب و غیر واجب تفـاوت دارد یا نه؟ و آیا در قرآن و دعا باطل است یا نه؟ و آن هم در قرآن و دعا واجب و غیر واجب

۱- تفاوت دارد یا نه؟ و شخصی که به این نحو نماز یا قرآن یا دعا می خواند عالم باشد یا جاهل، عمدی باشد یا سهوی، با قصد باشد یا بی قصد، معنای آن بفهمد یا نفهمد چه صورت دارد؟ مقصود کلیه این که همچه شخصی به گفتن این کلمات غیر از باطل بودن عمل و گناه بودن جهت شخصی آیا مرتد هم می شود یا نه؟ و آیا حکم دیگر هم دارد غیر از آن چه مرقوم شد از کشتن و غیره یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، از روی عمد با علم و التفاوت به معنی به نحوی که بر گردد به انکار خداوند، یا اثبات شریک سبب کفر است، و الّا حکم به کفر نمیشود و صحت عمل هم از جهت جهل به حکم مشکل است، بلی اگر اذکار مستحبّه نمازهای واجبه باشد، بطلان نماز معلوم نیست، والله العالم، عبدالکریم بن محمدجعفر.

۲- (س) آیا اطفال و کسانی که به حد تکلیف نرسیده اند، کلمات کفر یا افعال کفر بگویند یا از ایشان صادر شود، حکمش چیست؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اگر پدر یا مادر مسلمان باشد، محکوم به اسلام هستند تا به حد بلوغ، خصوص هرگاه درست اهل تمیز نشده باشند، اگر چه واجب است بر غیر جلوگیری آنها، والله العالم، عبدالکریم بن محمد جعفر.

۳- (س) در وطی حیوانات بالغ و غیربالغ تفاوت دارد یا نه؟ و اگر شخصی پیش از بلوغ با حیوانی وطی کرده باشد و بعد از بلوغ یا پیش از آن، شک داشته باشد که دخول حشفه شده است یا نه، آن هم حکم آن عدم دخول است یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در تعلق غسـل بالغ و غیر بالغ فرق نـدارد، و در فرض شک در تحقق موجب غسل، غسل واجب نیست، هر چنـد غسل کردن بهتر است، لکن به چنین غسل برای صـحت نماز مثلاً اکتفاء نباید کرد، و در احکام حیوان نیز فرق بین بالغ و غیربالغ نیست، والله العالم، عبدالکریم محمد جعفر.

۱- (س) تـادیب اطفـال به این نحـو بکننـد که: هرکس خلافی کرد او را نگذارنـد برود خـانه، یـا او را به یـک لنـگ وا دارند بایستد، از این قبیل چیزها که غیر از زدن باشد جایز است یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مواردی که مورد تأدیب است، اینگونه امور مانعی ندارد، عبدالکریم محمدجعفر.

۲- (س) چیزهائی که قرآن یا کتب فقهیّه به روی آن می گذارند می خوانند، یا جلد قرآن یا کاغذ سفید قرآن؛ سوختن آن ها یـا روی آن هـا نشسـتن یا آن ها را تغییر دادن، چیز دیگر ساختن - که آن چیز در جاهائی اسـتعمال بشود که نجس شود یا در جاهائی که نجس نمی شود- چه صورت دارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، مادامی که متصل به آنها باشـند، به نحوی که اینگونه کارها در آن حال مسـتلزم توهین به قرآن یـا احکـام شـریعه باشـد، عرفاً جـائز نیست، و اما بعـد از انفصال یا تغییر به نحویکه دیگر منتسب به قرآن نباشـد، ضـرر نـدارد، عبدالکریم بن محمد جعفر.

(س) در رساله عملّیه درخصوص تقلیـد، چیزی مرقوم فرموده ایـد که عین عبارت این است که عرض حضور مبارک می شود: بدان که تمیز دادن عامی موارد احتیاط را در بسیاری مقامات در نهایت صعوبت است، زیرا که

۱- گـاهی مختلف می شود به اختلاف حالات و کیفیّات، مثلاً جواز وضو و غسل به آب مستعمل در رفع حدث اکبر محل خلاف است، و به حسب ظاهر احوط ترک آن است الی آخر، چون عبارت حضـرت حجه الاسلام - ادام الله بقائه - در لفظ آب - مستعمل در رفع حدث اکبر- مطلق است، و مقید به غسل ترتیبی نیست، ظاهراً به آب حمام و حوض ها هم شامل است که ارتماساً در آن ها غسل می کنند، اگر مقصود حضـرت مستطاب عالی این است که: در حمام این حکم جریان دارد، آن وقت امر خیلی خیلی مشکل می شود به علت این که به آب حمام هم آب مستعمل در رفع حدث اکبر صادق است، پس بنابراین باید که در حمام ها که هر روز دویست نفر غسل می کنند، غسل یا وضوء درست نشود، مسئله دیگر این که حضـرت مستطاب عالی فرموده اید که در غسل ارتماس باید کلیّه بدن غاسل کنار از آب شده و دفعه عرفیّه به آب فرو رود که ظاهر کلیه بدنش شسته شود، بنابراین اگر نصف بدنش شسته زیر آب بوده باشد؛ بعد نیّت غسل کرده، بقیّه بدنش را هم زیر آب ببرد؛ باید غسلش صحیح نباشد، محل حاجت است بیان فرمائید، در قرآن در میان و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و یا ایّها النبی لم تحرّم ما احلّ الله لک تبتغی مرضات ازواجک، تنافی و تنافر صریح است، مرحمت نموده رفع تنافر میان این دو آیه را بیان فرمائید، که محتاج الیه است، اجرکم علی الله.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اشکالی که در آب مستعمل در رفع حدث اکبر نباشد، راجع به غسل ترتیبی است، نه ارتماس مراد از عبارت عروه هم همین است که: در واقع مراد آب قلیل است، و در غسل ارتماسی؛ احتیاطی که هست در خروج تمام بدن از آب ممکن است هم رجوع به غیر و هم بقاء بر تقلید میّت، و

بهتر غسـل ترتیبی است که هم افضـل است و هم دچـار این احتیاطـات نمیشود، و امّا آیه مبارکه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علاوه بر این که در مورد خـاص آیه مبـارکه نازل شـده؛ معلوم نیست غیر احکام و غیر اوامری که آن حضـرت صلّی الله علیه و آله مامور به تبلیغ بود، شامل باشد.

۱- (س) آیا در عدول از تقلید میّت به حیّ علمیّت حی لازم است از میّت یا نه؟

(ج)- ظاهراً لازم نیست.

۲- (س) بسم الله الرحمن الرحیم، زیـد و عمروی کوچه مشترکی دارند، کوچه مذکور مختص زید و عمرو می باشد، بکر نامی یک دست عمارت در نزدیکی عمارت زید دارد، و بکر مذکور یک باب اطاق از عمارت می خرد که مشی عمارت خود را از همان اطاق و از همان کوچه مشترکی زیـد و عمر آمـد و شـد نمایـد، در چنین صورت عمرو می تواند به بکر بگوید شـما حق عبور راه عمـارت خود را به وسـیله یـک باب اطاق ندارید، چون کوچه مشترک عمارت من که عمرو می باشم و عمارت زید است و مشی عمارت که بکر هستید مزاحم مشی من که عمرو می باشم هستید، حکم الله را بیان فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اگر زمین کوچه قبلاً ـ از اراضـی مباحه بوده است، در گذشـتن و عبور بکر - اگر مزاحم با عبور عمرو نباشـد- ظـاهراً جـایز است، و در صورت مزاحمت بـا عبور عمرو یـا شک در آن که سابقاً زمین مباح بوده یا آنکه ملک صاحبان خانه بوده؛ بدون اجازه عمرو محل اشکال است، بلکه جایز نیست، والله العالم.

ص:۴۵۱

۱- (س) حجه الاسلاما! آیا حرمت تراشیدن ریش از قرآن معلوم می شود و آیه دلالت دارد بر او یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، این دو آیه مبارکه >و ما آتا�Fُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَها�Fُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوااَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْ�Fُمْ

ص:۴۵۲

رادیو تابع مرکزهای مخصوص است، که در آن ها ماشین های مخصوصی - برای رسانیدن صدا - موجود است، تلاوت کننده یا واعظ یا خطیب یا مغنّی یا موسیقی، بایـد در این مرکز آمده، عبارات خویش را ابراز و یا ماشین کوچک مخصوصی - که آن را میکرافون می نامنـد - در مقابل خود گـذارده و آن را با سیم برقی نصب کننـد آن چه بخوانـد به هر زبان و هر عبارت، قرائت نطق اخبارات محلی، مظنه جات تجارتی و صداهای دگر را در آن بگویند، به گوش شنوندگان می رسد.

رادیو دارای کلیـد مخصوصی است که شنونده هر یک از صداها را که نخواهد بشنود می تواند برای خود بند کند، که آن صوت غیر مجوز را نشنود، مثلا هرگاه یک مرکزی در نجف اشرف نصب با قم شود، حجج اسلام می توانند بدون واسطه، خط افکار و احکام خود را به عموم ینگه دنیا (هر کس که صندوق رادیو داشته باشد) برسانند، و عموم شیعیان عالم را مخاطب ساخته مستفیض فرمایند، مخصوصاً این ایّامی که ملّت ژاپن خیلی مایلند که دست از بت پرستی کشیده، تابع یکی از ادیان سه گانه: اسلام، یهود، نص_رانیّت بشوند و فقط محتاج به ارشاد علمای اسلام می باشند، چه قدر اسباب خوشبختی بود، اگر ۶۰ و ۷۰ میلیون نفوس اسلام نائل می شدند! در هر صورت رأی شریف خود را - در منع و جواز رادیو- مرقوم فرمایند تا لدی الحاجه حجّت گردد.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال، استماع اصوات محلله آن ظاهراً اشکالی ندارد، الاحقر عبدالکریم الحائری.

ص:۴۵۳

۱- (س) قرآن که جامع تمام کتاب ها است، اروپا و سایر بلاد از روی قرآن صنعت آموختن باعث ترقی آن ها شده، چرا علمای ما برای ما علم صنعت بیان نفرموده اند؟ ما مردم ایران فقیر و پریشان هستیم، آیا حرف آن ها اصل دارد یا علماء بیان فرمود ه اند آن ها عمل نکرده اند یا خیر؟

(ج)- قرآن و اخبار راجع به اجتماعیّات و کسب و تنظیم امور معاشیه، خیلی تحریص و ترغیب نموده، ولی خصوصیات صنایع راجع به همم عالیه است، که خارجی ها تعقیب نمودند و به قوای فکریّه استخراج صنایع کرده و ماها - به واسطه تنبلی و عدم شوق؛ قوای فکریّه خود را مهمل گذاشته و- از آنها عقب مانده و این هم راجع به علماء نیست.

۲- (س) بسم الله الرحمن الرحیم، با در نظر گرفتن عنوان آیه شریفه: <فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون

ص:۴۵۴

متدرّجاً از طبقات علماء بعید العهد بوده و متروک شدم، بنا به مفهوم المجالسه مؤثره) مسیره متجدّدین را حیات و زندگانی خود قرار دادم، لکن در همه این احوال در مورد دیانت خود متعصّب و کاملاًـ رعایت حفاظت آن را می کردم، در این بین محض مناظرات و مباحثات مذهبی با محافل روحانی عاری از همه چیز و نیکوئی، اهل بهاء مراوده داشته، تحقیقی در اُسّ اساس دیانت بهائیّت می نمود، تا عاقب به اندازه فهم و ادراک خود چیزی که به درد عقبائی آیدم به خود نیافته، قطع الفت و مراوده را نمودم، تا این که روزی به کلیسای مسیحیان آمریکائی رفته و با مجامع روحانی آن ها وارد مذاکرات دیانتی گشتم، تا پس از مدتی ادامه در موضوع مذکور بنا بر تحقیقاتی که در باب محرّف بودن و نبودن کتب آسمانی (توراه و انجیل) کردم قلباً و حقیقه - نه مانند سایرین برای منافع ظاهری- ایمان به دیانت مسیحیّت آوردم و مدّتی است که پیروی مذهب مسیحیّت را دارم، (هر چندی که از طرف علماء وقت زحمات و اجحافاتی کشیده و عوض این که مرا با مواعظ دلربا و نصایح شرعیانه و عرفیانه و مقنعه قانع نمایند؛ و اثبات حقّانیّت جانب خود را بیان کنند؛ بنده را به حبس سپرده و ایذاء و آزار مرا روا دیدند، غافل از این که امر دیانت با زور نمی شود مگر با حرف های حسابی باز از این ها صرف نظر کرده ام و دیگر نمی خواهم کورکورانه عقب یک مذهب صوری و ظاهری بروم، تا روز قیامت مسئول شوم، و با وجود کثرت اهل علم و دانشمندان شرع دان، روز حشر و نشر نتوانم در حضور بارگاه خدائی جواب دهم، پس این است که با تمام جرئت و جسارت علل اصلی اقرار و ایمان خود را به دیانت مسیحیت و برگشتن از اسلام را تسـریح نموده، و به ملاذا الانامی عرض می نمایم تا اگر چنان چه به

ضلالت افتاده باشم و حضـرت مستطاب عالی با دلائل واضحه و مکفیه قانعم فرمائید (مخفی نماند که از طبقه بی سواد نیستم که دیر قانع شوم) حاضرم دوباره اسلامیّت خود از سر نو گرفته و خرافات مسیحیّت را هم بیان و منصه ظهور آورم و الّا فلا و در اثنای این حال می دانم که جواب دادن سئوالات بنده به هر شخص عالم و فقیه لازم است بل الزم است علل حقیقی و اصلی مسیحی شدن اینجانب که در عین حال حائز جنبه سئوال می باشد به قرار است.

۱- چون کتاب مقدس (توراه و انجیل) به طوری که از تواریخ ایّام و تطبیق ترجمات قدیمه و حدیثه و تحقیقات دانشمندان بی تعصّب و بی طرف؛ و از کشفیّات اخیره زیر زمین ها در خاک فلسطین و پیدا شدن اوراق انجیل حالیه از ۱۴ قرن قبل در روی پاپرویس که جزماً به جزء مطابق اناجیل حالیه است و غیر از این ها- ثابت و مبرهن است که تحریف و منسوخ نشده اند، و به علاوه اگر چنان چه تحریفی صورت می گرفت؛ باید مدعی جواب سئوالات آتی را بدهند:

اولاً در کدام تاریخ و روز واقع شده، ثانیاً کدام فِرَق و اشخاص اقدام به این امر مهم کردند؟ و در صورت اقدام یکی از فرق اشخاص معدودی بودند که انتخاب شده بودند و یا از جانب خودشان اقدام به چنین امر کردند؟ و مسیحیان دیگر چرا به دیگران خبر نداده اند، و اناجیل اصلی را نگاه نداشتند!؟ تا این که به دشمنان و تحریف کنندگان ثابت نمایند که آن ها کافر شده و تحریف کتب مقدسه را کردند، ثالثاً تورات را که قاطبه علماء یهود - حتی عدد کلماتش را هم عادةً حفظ می کردند- چرا در این باب به مسیحیان ایراد نگرفته اند؟ که کتاب شما به غیر از انجیل اصلی است و خالی از تحریف نیست؟

۲- حضـرت محمد۷ در قرآن مجید تصدیق کتب مقدسه را می نماید، آیا کتب محرّفه را تصدیق می فرماید که قبل از او بوده است؟ و اگر قبل از او محرف بود، پس یهود و نصاری به کدام کتاب ها احاله می فرماید؟ و اگر چنان چه بعد از خودش می بایستی بشود، چرا امت خود را پیش گوئی نفرمود که فلان زمان هم چون اتفاقی خواهد افتاد؟ هشیار باشید، لابد باید اولی را عنوان کرد، در آن صورت هم زمینه برای سئوال باقی است که حضـرت محمد۷ اگر یهود و نصـاری را امر به مراجعه کتاب اصلی می فرماید، پس معلوم می شود که در زمان آن حضـرت دو جور کتابی بوده است: اصلی و غیر اصلی، این وقت هم که بی فایده می شد، چون یهود و نصاری خود بایستی به اصلی نگاه کنند نه محرّف را، با آن که منسوخ هم نبوده اند چون کتاب برای انسان بوده است، نه برای ملائکه که به آسمان برود، و چون تورات و انجیل هم در دست است می گوید که تا زمین و آسمان زایل نشود از کتاب یک نقطه زایل نخواهد گردید.

۳- ملل مسیحی با این که در هر کار دقیق و جدّی هستند و موهوم پرست نیستند، و قرآن را برای تحقیقات لازمه به زبان خود ترجمه نموده اند، حتماً اگر چنان چه یک نسخه قابل قبولی پیدا می کردند که حاکی از محرّفی کتب مقدسه می بود راضی نمی شدند که کتاب محرف را اعتقاد نمایند، (با در نظر گرفتن این که از انجیل برنا بای طالعه از زمان اخیر اطلاع دارند) و داریم، که در کدام قرن تحریر یافته است، و چه طور اختلافات جغرافیائی را هم داراست؟

۴- حال که کتب مقدسه همان است که سابقاً بوده است، پس احکام اخلاقی انجیل از هر حیث خواه محبت به خدا؛ خواه محبت به انسان، خواه طهارت باطنی که متضمن طهارت ظاهری هم هست؛ و با خود دعوت نجات و

اطمینـان از عـالم عقـل (که مسیح می فرمایـد: بیائیـد نزد من، ای تمـام زحمت کشان و گران باران! من شـما را آرامی خواهم بخشـید، در انجیل) برای بنده کافی است، و انجیل اطمینان می دهد از بخشـیدن گناهان ما به واسطه عیسی مسیح، آیا در قرآن همماننـد انجیـل اعتمادی به غیر از به جا آوردن اعمال حسـنه و توبه - از طرف شـخص حضـرت محمد۷ می دهد؟ بدیهی است که حضـرت محمد۷ ضـمانت عفو نمودن معاصی را نکرده و محوّل می نماید به اعمال حسنه، و توبه از بدی ها، و این هم معلوم است که از بـدو دنیا تاکنون، و از حال تا آخر دنیا کسـی پیدا نشده است؛ که خالی از معاصـی باشد، خواه صـغیره و خواه کبیره و محـال غیرممکن است، در این صورت اعمال ما را نمی توانـد ضـمانت نمایـد، فقط مسـیح است که ضـمانت می نماید، چون انجیل اسبق از قرآن است، بایست که حضـرت محمد را انجیل به طوری که لازم است خبر بدهد، ولی انجیل به غیر از پیغمبران کـذبه را اخبـار نکرده است، و می گویـد: که مسـیح خاتم است و بس، (البته فارقلیط -که مسـلمانان عنوان می نمایند- اشـخاص بصـیر و آشـنا به زبان اصـلی یونانی می دانند، که مقصود از آن روح القدس است که به حواری نزول کرده، شروع کردند به نطق در زبان السنه جور به جور نه این که اشاره است به آیه <وَ مِنْ بَعْدِی اسْمُه الخ

هم چون سئوالاتی راجع به دیانت نماید، با کمال قبول و دلگرمی حاضر می شود تا جواب آن را بدهد، لذا ملاذالانامی هم باید جواب بنده را بدهند، تا شاید با اجوبه مکفیه بتوانند یک نفر ضلالت افتاده را به شاهراه حقیقت بیاورند، و گمان می کنم از نمازهای پنج گانه اوجب است تصور نفرمائید که شخص نویسنده کافر و مرتد ملی است باید، عوض این که او را قانع کنیم ریشه اش را از زمین بکنیم، و نباید حرف های او را اعتناء نمائیم، چون ممکن است با جواب دادن به آن خدائی که معتقد هستید خدمت کرده باشید، منتظر جواب فوری می باشم علی الله حجتی.

(ج)- عرض میشود مرقومه شما واصل و بسی موجب تاسف گردید، از دو جهت یکی از جهت آنکه یک برادر دینی - بدون سبب عقلی و عقلائی- از دیانت اسلام منحرف به دیانت دیگر شود، و دیگر از جهت آن که در بلاد اسلام- با وجود علماء مذهب جعفری - یک نفر پیدا نشود که به زبان خوش یک بیچاره را دستگیری کند از قید ضلالت به وادی استقامت بکشد؟! این هم از بدبختی ما مسلمانها است، خلاصه این مطالب خارج است از موضوع، آنچه لازم است به جنابعالی گفته شود و متوقع هستم که خوب در بیانات احقر تأمّل نمایند، امیدوارم فائده صحیحه داشته باشد، این است که یک انسانی را فرض میکنیم که اعتقاد به صانع حکیم علی الاطلاق- که مدبّر عالم است و به واسطه حکمت بالغه و لطف باید واسطه مابین خود و عباد بفرستد که موجبات ترقّی روحی و مقتضیات اجتماعی را برای بندگان ارائه دهد- چنین عقیده آن انسان که فرض کردیم ندارد، بلکه این عالم را به خودی خودش موجود میداند، یا اگر قائل به علّه العللی هم باشد، آن علّت را دارای اختیار و شعور نمیداند، چنین شخصی

چه کـار دارد به این که مسلم باشـد و یا مسـیحی و یا یهود و یا سایر ادیان دیگر؟! و جنابعالی که الحمـدلله داخل در این قسـم نیستید، و فهماً عقب دیانت میگردید و به واسـطه مرحجاتی که به خیال خودتان در دیانت جناب مسیح ملاحظه نمودید موجب حرف از دیـانت اسـلام و میـل به دیـانت مسـیحیّن گردیـده، پس فعلاً خطابات احقر متوجه به شـخص جنابعالی است، سـئوال میشود از جنابعالی: به چه جهت اولاً متدّین بدین اسلام بودید؟ پس از آن به چه سبب منحرف شدید به مسیحیّت؟

اگر تدیّن به دین اسـلام که داشـتهاید از روی یک برهانی بوده است؟ بگوئید آن برهان چه بوده است؟ و سـبب شـبهه در آن چه بوده؟

و اگر از روی تقلیـد و متابعت پـدران خود بوده است – هر چند منافی است این مطالب با تصـریح خودتان که از اهل علم و رسائل مرحوم شیخ قدس سره خواندهاید – مع ذلک سئوال میشود از سرکار که راه قطع بطلان اول و صحت ثانی چه بوده؟ یا مجرد آنکه مقربّاتی در نظر گرفته ایـد که تحریف در اناجیل که در دست مسـیحیّین است نشده دلیل میشود بر حقّانیّت مذهب مسـیح؟ آیا مـدّعی نبوّت با آن که کتابی هم آورده باشـد و لکن شاهـد صـدقی به جز دعوی ندارد باید او را تصدیق کرد؟ از مذاق سرکار این است با این که عاقلی این گمان را نمیکند؟ پس چرا از اسلام دست برداشته داخل در دین مسیح شدید؟ شما که مثلاً بالفرض اساس عقایـدتان بر این است محمد بن عبدالله۷ هم مـدعی نبوت شدند و کتاب هم دارند، بلکه اگر این چنین مبنای و اهی باشد، باید داخل در حزب بهائییّن داخل شوید، نه در حزب مسـیحیّن، به جهت آن که مذهب آنها هم این اسـت که مدعی نبوت و دین جدید همین قدر که کتابی آورد باید او را تصدیق

کرد، هر چند آن کتاب مملوّ از مزخرف باشد، آنچه طریق عقلی و عقلائی است در دخول در دیانتی و متابعت یک شخصی از افراد بشر به عنوان نبوّت و وساطت مابین خالق و خلق اینکه شخص مدعی نبوت شاهد صدق قطعی داشته باشد بر دعوی خود، که تعبیر از آن به معجزه میشود، و باید دانست که معجزه نه این است که فقط کاری از دست او بر آید که مردمان دیگر از آن عاجز باشند، بلکه ممکن است یک نفر شاعر پیدا شود که احدی نتواند مثل او شعر بگوید، یا یک نفر پهلوانی پیدا شود و کارهائی بکند که مردم دیگر از آن عاجز باشند، و هکذا امثال آن چون این کارها کار بشر است و البته افراد بشر در استعداد مختلف میباشند، بلکه مراد این است کاری از او ساخته شود که کار بشر نباشد، و معلوم باشد که آن کار به واسطه مدد غیبی است، یعنی کار خداوند است که به دست او جاری شده و این نشانه صدق او است، که فرستاده از جانب حق تعالی شانه میباشد، در این صورت حجّت خداوند نسبت به خلق تمام است، و هرگاه متابعت چنین شخصی نکنند و مخالفت کنند، عین مخالفت پروردگار است و مستحق عقوبات خواهند شد، و چون این مطلب را دانستی میگوئیم ما مسلمین شنیدیم دعوت حضرت رساله مآب را به توحید و اتیان به واجباتی چند و ترک محرّماتی، و ارشاد به امور راجحه مستحبه و ترک مکروهات مرجوحه، مقرون به بشارت و انذار یعنی وعده ثوابهای جزیل طاعت و عِقابهای شدید بر مخالفت، پس نظر کردیم ببینیم این دعوت، دعوت حقّه است یا نعوذ باالله کذب است؟ و بعد از نظر و تفکر در آنچه آورده- و امورات از آن وجود مبارک به منصّه ظهور و بروز رسیده که از قوّه بشر خارج و بدیهی است به قوّه الهی بوده - یقین کردیم به صدق آن بزرگوار، و پس از تصدیق به نبوّت آن بزرگوار و تصدیق

به اینکه قرآنی که آورده است کلام پرورگار متعال است، اعتقاد کردیم به نبوّت جناب مسیح و جناب موسی علی نبیّنا و آله و علیهما افضل الصّلوات و السّلام، پس طریق ما به نبوّت حضـرت موسی و حضـرت مسیح و کذا باقی انبیاءEاز روی تصدیق به نبوّت حضـرت خاتم الانبیاء و تصدیق به قرآن است، و از روی همین تصدیق، تصدیق کردیم به تورات و انجیل و راه دیگری از برای ما نیست، پس اگر در تورات و انجیل از کتب آسمانی است که الان در دست نصاری و یهود است مطلبی باشد که قرآن ما خلاف آن حاکی است؛ بالبداهه می فهمیم از تحریف محرّفین است، امّا کی تحریف کرده یا در چه زمان و به چه سبب؟ ما ضمانت آن را نداریم، هر چند مسلمین نشان داده اند وقت تحریف و اشخاص محرفیّن و داعی بر تحریف را، با آنکه مدیون نبودند، لکن اعتقاد ما مسلمین منوط نیست به دانستن این مطلب، فعلاً شرح آنها در مقام تنبیه جنابعالی به اساس دیانت دین داری لزوم ندارد، حال از سرکار یک سئوال لازم است و آن اینکه: شما که دیانت اسلام ولو برحسب صورت دست برداشتید و مایل به نصـرانیّت شده اید، دلیل شما بر نبوّت حضـرت عیسی بن مریم - علیه و علی آلهما السّلام- چیست؟ اگر میگوئید نبوّت آن جناب را مسلمین قبول دارند، که گفته شد مسلمین از روی تصدیق به نبوّت حضـرت خاتم النّبییّن قبول دارند، چون نبوّت آن جناب ممّا جاء به نبیّنا میباشد و قرآن شریف ناطق به آن است، شما که از این معرض شبهه این طریق شما نخواهد شد، و اگر از روی گفته نصاری است، از آن نصـرانی که باعث شبهه شما شده است، خوب است سئوال بفرمائید: دلیل بر صدق نبوت حضـرت مسیح چیست؟

اگر گفت مسلّم بین مسلمین است، جواب آن گفته شد محتاج به تکرار نیست.

ص:۴۶۲

و اگر گفت اناجیل تص__ریح دارنـد، بگوئید فرض میکنیم که اناجیل را تماماً خود جناب مسیح به قلم شریف نوشته، و الی الان هیچ تغییر و تبدیل در آن راه نیافته، از کجا فهمیدی که صدق است؟ چون ممکن است یکی به دروغ العیاذ بالله دعوی نبوّت بکند، و کتابی هم بیاورد و نسبت به خداوند بدهد، و ابداً از زمانی که آورده و این دعوی نموده تحریفی در آن نشده باشد، و اگر گفت اثبات نبوت آن جناب را به واسطه شاهد صدفی که داشته است -که عبارت باشد از کارهائی که از بش__ر ساخته نیست، از قبیل احیاء اموات مثلاً - مینمایم بگوئید: مرده زنده نمودن حض__رت مسیح را نه تو مشاهده کردی و نه من، لابد باید به نقل اخبار و تواریخ باشد، اخبار آحاد هم کلمه مفید قطعی نباشد که ثمر ندارد، در عقاید باید خبر متواتر باشد در هر طبقه تا برسد به آن طبقه معاصرین تا حض__رت مسیحC، بیاید نص__رانی به میدان، اگر چنین نقلی را در معجزه آن جناب تحویل ما مسلمین بدهد؛ مسلمین متعهدند نظیر آن بلکه به مراتب بالاتر از آن اثبات معجزات حض__رت خاتم النبیّن7 بنمایند، آن مّدت اگر در محض__ر عدل الهی حاضر شود و از او سئوال فرماید که چگونه از نقلیّات مردم مرده زنده کردن حض__رت مسیح را به آن جناب ایمان آوردی؟ و به نقلیّات مردم مثل آن را یا بالاتر از آن را به مراتب چون شق القمر حض__رت خاتم7 را یا معجزات دیگرش ایمان نیاوردی؟! والله العظیم متحیّرم چه جواب خواهد گفت؟ امید است در آنچه نوشته شد خوب تأمّل فرمائید، و امّا در برهان بر صدق حض__رت ختمی مرتبت، هرگاه تفصیلاً بخواهید، محتاج به مشافهه است، و گمان نمیکنم که مثل جناب عالی - با وجود آنکه مقدار معتدّبه تحصیل کردید- دیگر محتاج باشید، چون بعد از التفات به طریق دیانت، هیچ دیانتی امروزه برهان آن اقوی و اوضح از دیانت اسلامی نیست، والسّلام علی من اتّبع الهدی.

ص:۴۶۳

۱- (س) شخصـی از قلبش بعضـی چیزهای کفرآور می گـذرد، مثل سب خداوند عالم یا ائمه صـلوات الله علیهم، در حالی که خودش راضـی نیست و مضـطرب می شود، و به دفع آن قـادر نمی شود، حـال این طور شـخص و تکلیفش و چـاره او را معین بفرمائید، آیا مومن است یا کافر یا علامت ایمان او است؟ صریحاً مرقوم و مزیّن فرمائید.

(ج)- اینگونه حالات از شیطان است و البته این شخص مومن است، و هر زمان مبتلا شود به کلمه مبارکه لا اله الا الله و لا حول و لاقوه الا بالله مداومت نماید، خداوند حفظ میفرماید. الاحقر عبدالکریم الحائری.

(س) حضـرت ملاذالانامی از مشـروحه مورخه ۲۰(ع)۲ ۱۳۵۲ وجود محترم عالی که در جواب استفسار و سئوال اینجانب راجع به دیانت مزیّن فرموده بودیـد بی انـدازه شاکر شـدم، به خـدا در این زمان هم یکی پیـدا می شود تا درباره دین و مذهب کار و باری داشـته باشـد، و خواهشـمندم این حرف بنـده برای وجود مبارک برنخورد، زیرا من که تا حال به هر کدام از علماء رجـوع کرده ام بـه غیر از ایـذاء و آزار ندیـده و بهره و حظّی از مـذاکرات آن هـا نـبرده ام، حـال بـه ایـن جهـت بـود کـه هیچ امیدواری نداشتم تا به زودی جواب سئوالات بنده را مرقوم فرمائید، و یا اگر هم بفرمائید، خالی از اشکال و شائبه باشد، ولی بر عکس بی اندازه بر امیدواری من افزوده، و در فکر خود گذاشـتم تا آخرین مرحله رجوعات خود را در این باب به حضـرت ملاذالانامی نموده و اشـکالات خود را حل نمایم، تا در یکی از دو اساس مسـتحکم مسیحیّت و اسلام مستقر گردم، و برای من به طور مـصرّح ثابت گردد که کدام یکی از این ها

۱- برای نجات عقبائی کافی و وافی است، در جواب سئوالات بنده عوض این که جواب فرد به فرد آن ها را مرقوم بفرمائید، از بنده سئوال شده است که: چه عیب و نقصانی در اسلام دیده منحرف شدم؟ و ضمناً چه منافع و اصولی در مسیحیّت مشاهده کرده ام تا این که آن را بر اسلام ترجیح داده باشم؟ اینک بار دیگر به عرض جواب مبادرت می نماید، و در ضمن تقاضا می نماید که جواب صریح هر سئوال را یک به یک مرحمت فرمائید، و قبل از شروع به سئوال و جواب خود باز معروض می دارد، این که تصور نفرمائید بنده یک شخص لجوج بی جهت بوده؛ و خیال من فقط مباحثه است، و اگر چنین بود، هیچ وقت راضی نبودم که در پیش حضـرت ملاذالانامی (که امروز رکن رکین طبقات مسلمین هستی) بدنام شده و اسم خود را در جزو منحرف شدگان از اسلام قرار بدهم، پس از این رو ثابت و مبرهن است که من همیشه در فکر مذهب بوده ام و تا عمر و حیات دارم، پیروی از دیانت خواهم نمود، و مانند متجددین امروزه نیستم، (گرچه از حیث اطلاعات علمی از آن ها عقب نیستم) که بگویم: در قرن بیستم چه مذهب و دین؟ بلکه کاملاً معتقد به خدا و قیامت ابدان و عالم آتیه هستم و خواهم شد، چنان چه راجع به اصلاحات بی دیانتی جوانان امروزه در نامه ایران باستان در طی شمارات ۳۵ و ۳۶ مقاله مفصّلی نوشته ام، اگر مراجعه فرمائید خواهید دید که چه اندازه روح دیانت در من است، و به قول خودتان اگر کسی مذهب نداشته باشد، برای او چه فرق می کند یهودیّت و نصرانیّت و اسلام و بهائیّت و غیره؟ به هر رنگ و لباسی حاضر است داخل شود، باری از موضوع خارج نشویم، سئوال فرموده بودید در اسلام چه بدی دیدم تا منحرف شدم؟

ص:۴۶۵

از زمان طفولیّت در اثر پرورش پدر روحانی خود (که عالم بود) اسلام را پذیرفته بودم، و تا مدتی در مدارس دینی تحصیلات می کردم ولی در این بین شروع به تفتیش کتب سایر ادیان نمودم، تا بالاخره این را فهمیدم که اسلام خواه در قرآن و خواه در احادیث قدسی هیچ وقت خاطر جمعی از عالم آتیه نمی دهد، یعنی که شخصاً حضـرت محمد۷ ضامن این کار باشد نیست، و فقط نجات آتیه را موکول به اعمال نیکو و به جا آوردن شـریعت کرده است، منتهی راجع به شـفاعت گفته است: موقعی که شخص اعمـال خوبی داشـته باشـد، پس ملاحظه می شود که هیـچ کس از اول دنیـا تـا حال پیـدا نشـده است که به طوری که شریعت امر می نماید عمل کرده باشد، زیرا که در فطرت بشـری گناه ودیعه گذاشـته شده است، منتهی بعضی ها زیاد و بعضی ها کم مرتکّب می شوند، اینک این امر مرا وادار کرد تا تفحصی از سایر مذاهب نمایم در مقابل این در انجیل دیدم که عیسی مسیح شـخصاً ضامن این کار شـده، و نجات بشـر را هم عهـده دار است، عقلاً هم بایستی که خودِ دست خدا برای اقدام به نجات بشـر در صورتی که در گناهان خود مرده شـده بودنـد کار کنـد، لـذا مسـیح - که در شخصـیت او هیـچ گونه شـکی نیست که به اراده خارق العاده به دنیا قـدم گـذاشت- بار گناهان را به دوش خود برداشـته و مصـلوب شـد تا خدا بدین وسـیله گناهان بشـر را به عهـده گرفته باشـد، و بعداً یک روح و قوتی برای بشـر بدهد تا حیات تازه و زندگانی پیدا کنند. دیگر این که مرقوم فرموده بودید به چه دلیل مسیح را قبول کرده ایم.

مسـیح و یا انجیل را نه این که معتقد به قرآن شده و از روی شـهادت قرآن پذیرفته ایم، بلکه چون تاریخ شـهادت می دهد که هم چون شخصی بوده و

ادّعـای خلاصـی بش_ـر را کرده است، هم چنین به طوری که مرقوم فرموده ایـد اظهار معجزه کرده است، و البته اظهار معجزه کردن آن را نه این که یک نفر مسـیحی قبول دارد، بلکه بت پرسـتان آن زمان (رومائیان) شـهادت می دهنـد و اعمال او را که خارق العادت بود تصدیق می کنند، از این جهت است که من قبول کرده ام، نه از تصدیق قرآن (فرض نمائید اگر کسـی قرآن را معتقد نباشد، مسـیح را قبول نمی کند، اگر چنین باشد، پس خود حض_ـرت محمد را که نه شـما دیده اید و نه من، از کجا می دانیم که بوده است البته خواهیـد فرمود که یگـانه راه بر این امر همانا تاریـخ و شـهادت معاصـرین است، منتهی برای ایمان آوردن و نبوّت او، اثبات معجزه لازم است، و عمر پاک او و یا فرضاً مسـیحیان که قرآن را قبول نکرده انـد، نباید ایمان بیاورند به مسـیح که بوده است و ادّعا کرده است، مجملاً چون دیـدم تاریـخ شـهادت می دهـد بر بودن مسـیح و از یک طرف هم این انجیـل حـالیه کتـاب او بوده است و به هیـچ وجه تحریف نشـده است و سـبب هم نبوده است و نسـخ هم نگردیـده، لـذا کاملاً غوررسـی کردم دیدم برای حیات دنیوی و اخروی کافی است، و احکامی که انجیل دارد کامل است، و روحی که مسیح برای بش_ـر می دهـد هیـچ کس نمی دهـد، و عمری که مسـیح زنـدگی کرده است، عـاری از ذرّه کوتاهی ها است، برعکس سایر انبیاء اگر دوسـتان هم عیبی برای آن ها قائل نشونـد؛ اقلاً دشـمنان چیزی برایش می گوینـد تا خلافش ثابت نماینـد، ولی برای مسـیح کسـی تـا حـال نشـده که کوچکـترین گنـاهی برایش ثـابت نمایـد، حـتی دشـمنانش (در انجیـل خودش به بزرگ ترین دشـمنانش (یهود) گفت: کی از شـما هست تا مرا در گناه ملزم نماید؟ هیچ کس نتواست پس وقتی که ایمان آوردم که مسیح نجات دهنده است و کتاب او بهترین قانون زندگانی

است؛ و خودش مأوای سایر بش_ر است، لذا شروع کردم که ببینیم آیا مسیح آمدن و ظهور سایر انبیاء را بعد ازخودش اخبار می نماید؟ دیدم نه فقط انبیاء کذبه را اخبار می نماید و عقلاً هم بایستی خبر ندهد، چون آن که قسمت شریعت اخلاقی بود، تکمیل کرد و آن که خودش بود ماورای این بشرها بود، پس دیگر پس از طلوع آفتاب چه چیزها را منتظریم؟ حال اعتقاد مسیحیان و اعتقاد شخصی من هم این است که نه این که ما باور نمی کنیم حض_رت محمد نیامده است بلکه می گوئیم: که حض_رت محمد۷ آمده است و ادّعا هم کرد، و کارهای نیکو هم کرده است و شریعت هم آورده است، ولی دیگر برای ما چه برتریّتی دارد؟ منتهی خدای تعالی برای تأیید ابناء بش_ر هر وقتی آدم های خوبی برمی انگیزاند، تا کمکی برای آن ها باشد که عمر و زندگانی خوبی بکنند، مثلاً حض_رت مسیح خود رسولانی داشت، مانند پهلوان تاریخ مسیحیّت حض_رت پولس، و یا سایر حواریّون، ولی ما به آن ها ایمان نمی آوردیم، بلکه آن ها هم کمکی هستند برای هدایت بش_ر به ایمان به مسیح، حال حض_رت محمد۷ و یا سایر اشخاص خوب و نیکوسیرت اگر بیایند، ما کار و باری نداریم، چون همه چیز تکمیل شده، و بعد از کاملی هیچ چیز مفید نیست.

حال موقعی است که از حض_رت ملاذالانامی سئوال نمایم: چه ایرادی دارید برای انجیل حالیّه؟ و چه نقصانی در مسیح مشاهده می فرمائید؟ تا دیگر لازم باشد ما به کس دیگر ایمان بیاوریم، و هم چنین ثابت بفرمائید که این انجیل محرّف شده و یا نسخ شده، زیرا یگانه راهی که می توانید یک نفر مسیحی را به دین اسلام بیاورید، این است که ثابت نمائید این انجیل همان نیست که بود، تا بگوئید در انجیل حض_رت محمد۷ را اخبار نموده است، و الّا مسیحی هیچ

وقت این کتاب اخلاقی را؛ و این مسیح را که در آن بیان می نماید و تاریخ عالم هم شاهد است، ول کرده به دین دیگری نمی گرود، بالجمله شرایع سایرین از روی قانون است که اشخاص خود به مرور زمان و به مقتضیات زمان می توانند بگذارند و وضع نمایند، ولی قوانین مسیح در انجیل اخلاقی است و روحانی که هیچ قانون صوری و ظاهری و انسانی نیست بلکه یک زندگانی است بی آلایش و پاک.

در خاتمه از حضـرت مستطاب عالی یگانه تقاضائی که دارم برای حل اشکال اینجانب به طور صریح مرقوم فرمائید که عندالله و عندالرسول مأجور خواهید شد، و از طرز نگارش این مشروحه خواهید فهمید که: آن چه واقع بود ایمان خود را نوشتم، نه مانند سایر اشخاص که تعلق آمیز باشد، و یا دروغ تا جلب توجه شما را نموده باشد، برعکس من بر غضب شما افزوده می کنم تا که برایم حل اشکال شود، و در حضور خدا شرم نکنم، حال در دنیا از شما شرم نمی کنم، و بی آلایش می نویسم تا حجت خدا را داشته باشم، به طوری که اول زود مرقوم فرمودید حالا هم معجلاً بفرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، عرض میشود: شرحی در جواب نوشته احقر مرقوم داشته بودید واصل، و بیاندازه متعجب گردیده از جهت اینکه درست در بیانات حقیر تأمل نفرمودهاید، و عجب از اینکه مرقوم داشتید که هیچ متوجه دفع شبهه راجع به دیانت جناب مسیح صلوات الله علی نبیّنا و علیه نگردیده اید، فقط نوشته احقر متضمّن این مطلب بوده است که به چه سبب از دیانت حضـرت ختمی مرتبت منصـرف به دیانت حضـرت مسیحC شده اید؟ و دیگر دارای مطلبی نبوده! لهذا در این نوشته جواب هر یک از سئوالات جنابعالی امید است

که بعون الله نوشته شود، پس ابتداء بر سبیل اجمال مقدمه خطاب به شخص جنابعالی -که قائل به معاد و واسطه میباشید و تدیّن به یک دیانتی را برخود فرض میدانید، و محل بحث و گفتگو را دو دیانت قرار دادید، یکی دیانت اسلام و دیگری دیانت نصاری- عرض میکنم که در واقع و نفس الامر برسبیل تصور؛ خالی از چند احتمال نیست: یکی آنکه مدّعی این دو دیانت یعنی مدعی نبوّت در این دو دیانت یا هر دو صادقند، چنانچه معتقد ما جماعت مسلمین است، احتمال دوم آن که هر دو نعوذبالله کاذب، احتمال ثالث آنکه یکی صادق و دیگری کاذب، و بنابراین احتمال یا آنکه را صادق فرض گردید حضـرت محمد۷ است و یا آنکه مدعی صادق مفروض حضـرت مسیحC است و در حقیقت احتمال در فرضی که واقع و نفس الامر از چهار خارج نیست، و بنا بر سه احتمال صحبت و گفتگوی شما اصلا محل ندارد، چه اگر هر دو صادق باشند لازمه آن نسخ شریعت و لزوم تدیّن به بقاء شریعت لاحقه است، و اگر هر دو کاذب وجهی ندارد از دیانت کاذبه دست کشیدن و تشبّث نمودن به دیانت کاذبه دیگر، و هم چنین بنا بر احتمال ثالث هرگاه مدعی صادق را حضـرت محمد۷ فرض کردید؛ آن هم صحبتهای شما بیمحل است، چون لازمه صدق دعوای آن جناب صدق دعوی نبوت حضـرت مسیحC است، ولی شریعت آن جناب محدود است به آمدن حضـرت خاتم۷ چنانچه لازمه صدق دعوی آن جناب است، پس محل حرف و گفتگو این است که حضـرت مسیح در دعوی نبوّت صادق باشد و حضـرت ختمی مرتبت نعوذبالله کاذب، پس موضوع کلام در اینجا است که طرف که جنابعالی باشید جناب مسیح را در دعوی نبوت صادق میدانید، و حضـرت محمد را نعوذبالله کاذب، در این موضوع چند کلمه با جنابعالی گفتگو مینمایم میگویم: آیا جنابعالی قائل هستید که مدعی نبوت شاهد صدق لازم دارد یا

میگوئید مجرد دعوت نبوت - بدون شاهد بر صدق - کفایت میکند در لزوم تصدیق؟ البته طریق ثانی را نخواهید گفت، و الّا وجه نداشت که از مدعی نبوتی عدول نموده، به مدّعی دیگر تشبّث نمائید، حال که گفتید شاهد بر صدق دعوی میخواهد؛ می گویم: شاهد صدق مدعی نبوّت را چه میدانید؟ آیا مطلق کار غیر عامّه است؟ به معنی آنکه کاری از او صادر شود که از باقی افراد مردم صادر نشود، یعنی مردم دیگر عاجز باشند از مثل آن کار این هم اجمالاً بدانید که شاهد بر صدق دعوی نبوّت نیست، چه آنکه این مطلب هم ارتباطی به حقیقت نبوت ندارد، مثلاً- کسی صنعت نقّاشی را به نحوی کامل کرده است که احدی مانند او نیست، یا اختراع مطلب دیگری کرده است که هیچ کس از افراد مردم نمیتواند این کار را مثل او بکند، و امثال ذلك، اینها چه ربط به دعوی نبوت و واسطه بودن بین خلق و خالق دارد؟ بلکه شاهد بر صدق مدعی نبوّت و مقام رسالت از جانب حق جلّ و علا- این است که: کاری از دست او صادر شود که معلوم باشد کار بشـر نیست، بلکه خداوند تبارك و تعالی است که بر دست او جاری شده، مَثَل واضح اینکه مرده چند ساله -که استخوان شده یا خاك شده- و زنده کردن کار غیر از خدا نیست، پس اگر از دست شخصی که مدعی نبوت است چنین امری صادر شد بالبداهه والضروره، هر کس میفهمد که این کار خداوندی است که محیی العظام و هی رمیم.

و مطلب دیگری لازم است تذکر دهم که بعضی از کارها است، صدور آن از شخص خاصی دلیل است بر آن که از جانب حق تعالی است، مثلا کلمه انی عبدالله آتانی الکتاب را همه کس میتواند بگوید، لکن تکلّم طفل در گهواره به این کلمه دلیل است بر این که این نطق از جانب حق تعالی است نه از لوازم

بشریّت، حال مطلبی که از سرکار سئوال میشود این است که دلیل بر صدق جناب مسیح در دعوی نبوت چیست؟ امور دیگر را غیر از این مورد سئوال من نیست، یعنی میدانم اصل وجود آن جناب را قطع نظر از قرآن، بلکه بودن آن جناب شخص غیرعامی و بینظیر امری است معلوم؛ ولی آنچه شاهد بر صدق آن جناب در دعوی نبوّت یعنی آن عملی که از آن جناب بروز کرده است که کار بشـر نیست و معلوم است که کار خدا است چه بوده؟ و به چه طریق به شما رسیده و موجب یقین شما شده است؟ من و شما در عصـر آن جناب نبودیم، لابد فعل صادر از آن جناب باید به طریق نقل برسد، خبر واحد که موجب یقین نیست، مگر محفوف به قراین قطعیه باشد، و خبر متواتر را من مدعی نیستم که در صدور معجزه به آن معنی که گفتم از آن جناب نیست، شاید باشد، نقل محفوف به قرائن قطعیّه یا نقل متواتر، لکن از شما خواهشی که دارم این است که: طریق اثبات فعل خداوند جلّ و عزّ بر دست حضـرت مسیح، به نقل محفوف به قرائن قطعیّه یا به تواتر، به یکی از اقسام آن یقین یا تواتر لفظی یا تواتر معنوی یا تواتر اجمالی برای احقر بیان نمائید، تا مثل آن یا بالاتر از آن را در مورد حضـرت ختمی مرتبت به شما ارائه بدهم، یعنی اگر از یکی از این طرق که گفته شد، یک معجزه از جناب مسیح برای من نشان دادید، بر ذمه من است که به مثل آن طرق یکی از معجزات حضـرت ختمی مرتبت را به شما بیان نمایم، تا آنکه در محضـر عدل حضـرت پروردگار - وقتی که حاضر شدیم - دیده شود که از این احتجاج چه جواب دارید؟ این مطالب شرح نوشته سابق احقر بود، نمیدانم جواب این بود که هیچ جواب شبهه مرا نگفتید، بلکه فقط سئوال شده است که چه عیب و نقصانی در اسلام دیده و منحرف شده؟ به چشم، اگر جواب مطالب را از نوشته سابق و از این مشروحه هم متلفت نشدید الان شروع میکنم در بیان کلمات شما و

ص:۴۷۲

جواب انشاءالله تعالی، از جانب من سئوال نوشته بودید به چه سبب از دیانت اسلام دست کشیده و به دیانت مسیحیّه داخل شدید؟ اولاً ـ شرح این عبارت بشود تا ببینم جواب شما به آن ارتباط پیدا میکند یا نه؟ مراد احقر این است کسی از دیانتی منصرف به دیانت دیگر میشود، باید چنین کشف کرده باشد؛ که این دیانت که به وی مایل شده، برحسب موازین عقلیّه شاهد بر صدق دعوی مدّعی نبوت دارد، و دیانتی که اول داشته، شاهد صدق مدعی ندارد، آمدیم بر سر جواب سرکار، محصلّش این است که اسلام - خواه در قرآن و خواه در احادیث - خاطر جمعی از عالم آینده نمیدهد، و شخص حضـرت محمد7 ضامن این کار نیست، فقط نجات آتیه را موکول به اعمال نیکو کرده است و در انجیل ملاحظه کرده اید که: عیسی مسیح شخصاً ضامن این کار شده و نجات بشـر را هم عهده دار است و بار گناهان را به دوش کشیده و مصلوب شده تا خدا بدین وسیله خود گناهان بشـر را به عهده گرفته باشد، و بالنّتیجه این کلمات سرکار راجع است به اینکه جهت انحراف از اسلام این است که اسلام نجات را موکول به اعمال صالحه کرده به خلاف دین نصاری که موسس آن که جناب مسیح است گناهان مردم را به عهده گرفته و مردم را آسوده خاطر کرده است، حال ملاحظه کنید که این جواب چه مناسبت دارد به سئوال احقر؟! من سئوال کردم که برحسب موازین عقلیّه که معیار مردم متابعت مدّعی نبّوت است، چه چیز در مورد جناب مسیح دیدید که آن در مورد حضـرت ختمی مرتبت مفقود است؟ شما جواب گفتید که: «اسباب آسودگی و راحت اخروی در دیانت اسلام مفقود و در دیانت مسیح موجود است» و آن ضامن گناهان بشر، آیا آن مسیحی که گفته است من ضامن گناه بشـر هستم، چه دلیلی بر صدق گفته او دارید؟ اگر شاهد قطعی بر دعوی نبّوت غیر از این ضمانت دارد بیاورید، ملاحظه کنیم چیست، تا

ص:۴۷۳

مـا هم بر حسب و عـده که به شـما دادیم مثلش را بلکه اقوی از آن را برای شـما بیـاوریم، تـا معلوم شود مـدعی نبوت در دین اسـلام صـادق و لازمه صـدق او تصـدیق به جنـاب عیسـی مسـیح است، که منزّه است از این مطـالبی که این مریـدان جاهل و بیاطّلاع از مقـام عـالی نبوت به او نسـبت میدهنـد! که گناهـان مردم به دوش گرفته، و به واسـط این مردم آزادی دهنـد در هر معصیتی؛ و اگر شاهد بر دعوی نبوت غیر از نفس دعوی و قول خودش به اینکه من ضامن گناه بشـر هستم چیز دیگر نیست؛ این مطلب که از هر بشـری سـاخته میشود که بگو: من پیغمبر از جـانب خـدا و ضـمانت میکنم گنـاه بشـر را هر کس که هر غلطی میخواهد بکند! برعهده من از کجا بفهمیم این راستگو است؟

مطلب دیگر آنکه خطـاب به احقر نمودیـد که گفته ام: به چه دلیل مسـیح را قبول کرده ایـد؟) بلی این سـئوال از احقر است و منتظر بودم که جوابی بیاید که بر طبق آن جواب با شـما صحبت کنم، افسوس که این جواب که نوشته اید جواب از سئوال من نیست. فرمودید:

«مسـیح را یا انجیل را نه اینکه معتقـد به قرآن شـده و از روی قرآن پـذیرفته ایم، بلکه چون تاریخ شـهادت میدهد که هم چون شخصـی بـوده و ادعـا خلاصـی بشـر را کرده و اظهـار معجزه کرده، و البّتـه اظهـار معجزه کردن آن را نـه ایـن کـه یـک نفر مسـیحی قبول دارد، بلکه بت پرستان آن زمان شهادت میدهند، و اعمال او را که خارق عادت بوده تصدیق دارند، هرگز نگفته بودم که وجود حضـرت مسـیح یا دعوی نبوت ایشان بایـد از روی اعتقاد به قرآن باشد، بلکه غرض این بود که مدعی نبّوت شاهـد صدق قطعی لازم دارد، که تعبیر از آن به مجعزه میشود و فعلاً هم دعوی نمیکنم که از برای مسـیحیّین طریق قطعی برای اثبات معجزه آن جناب پیدا نمیشود و غرض این بود به آن طریق قطعی که اثبات معجزه آن

جناب میکنـد، نشان دهید تا آنکه مثل آن طریق یا اقوی از آن اثبات معجزه از حضـرت خاتم النبیّین۷ بنمائیم، تا آنکه معلوم گردد که مسـیحیّین که به آن طریق ایمان به حضـرت مسـیح آوردنـد ملزمنـد که به همان طریق ایمان به حضـرت محمد۷ بیاورنـد شـما نوشـته اید که وجود حضـرت مسیح معلوم نه از روی تصدیق به قرآن قبول است، دعوی نبوّت معلوم است هم قبول ادّعای خلاصـی بشـر را کرده است، آن هم بر فرض که کسی تصدیق کند شاهد بر صدق ندارد، جز قول خود مدعی، چیزی که فائده دارد، این است به طریق تواتر لفظی یا معنوی یا اجمالی اثبات نمایند که از دست آن حضـرت بعضی از امور صادر شده است، که از قوه بشـر خارج و ممحض است در این که کار خداوند عزّوجلّ باشد، و فعلاً هم مدّعی نیستم که از برای آن هـا ممکن نیست، شایـد ممکن باشـد، بیاینـد یـک معجزه به نحو تواتر از زمـان خودمـان با اتّصال سـند تا به اشـخاص معاصـرین آن جناب که یک معجزه از آن جناب دیـده باشـند اثبات کننـد، و ما مسـلمین بر عهده میگیریم نظیر آن را در مورد ختمی مرتبت بیاوریم، وعـده تواتری هم که موجب قطع میشود به دست آنها وا میگـذاریم مثلاً گفتند در هر طبقه ده نفر ما هم در هر طبقه ده نفر میآوریم، یا گفتند در هر طبقه پنج نفر ما هم پنج نفر یا زیادتر میآوریم، و هکذا و هکذا و هکذا، شـما ضمناً اظهـار داشتیـد: «آن جناب اظهار معجزه کرده است و البته هر یک نفر مسـیحی قبول دارد، بلکه بت پرسـتان آن زمان، نمیـدانم مقصود چیست؟ آیـا مقصود این است که از زمـان خودمـان تـا زمـان آن جنـاب به اسـناد متصـله به نحو تواتر تا منتهی شود به اشـخاص معاصـرین خواه بتپرست و خواه غیر آن نقـل رؤیت خـارق عـادتی که علامت صـدق دعوی نبوت است، آن طریق را نشان دهند؛ تا مثل آن را درباره حضـرت ختمی مرتبت عهده دار باشیم و بیاوریم، و اگر مقصود این است که بعضی از

مورخین بعضی از مطالب خارق عادت را از آن جناب نقل کردند؛ اینکه موجب قطع نمیشود، و اگر در نزد مسیحیّن این مطلب هم موجب از برای ما مسلمین این نحو از مطالب نیز زیاد است که تاریخ شهادت میدهد به ظهور بعضی از خارق عادات، حتی م_شرکین معاصرین آن حض_رت هم دیدند، منتهی پاره از آنها ایمان آوردند و پاره بر شرک خود عناداً باقی ماندند».

در طی کلمات نوشته بودید ما میگوئیم: «حض_رت محمد۷ آمده است و ادّعا هم کرد، و کارهای نیکو هم کرد و شریعت هم آورده است، ولی دیگر برای ما چه برتری دارد؟ منتهی خدا برای تأیید ابناء بش_ر هر وقتی آدم های خوبی برمیانگیزاند تا کمکی برای آنها باشد» خواهش دارم قدری تأمّل نمائید در این مطالب که خود مرقوم داشتهاید، آیا حض_رت ختمی مرتبت را شخص کاذبی میدانید؟ اینکه منافات دارد با این اوصافی که خود ذکر کرده اید، و اگر شخص صادق خیرخواه بش_ر میدانید (مثل به قول خودتان پهلوان تاریخ مسیحیّت حض_رت پولس و سایر حواریّین) اگر حض_رت محمد۷ را صادق میدانید باید بگوئید شریعت آن بزرگوار شریعت حقه است و باید بگوئید منکر آن اهل نجات نیست، بلکه مخلد در نار و مبتلی به غضب خداوند جبار است ابدالآباد. قبول داشتن آن حض_رت و او را صادق دانستن و گفتن اینکه به او کار نداریم؛ ببینید اگر یک عاقلی این را میپسندید جنابعالی ثانی او باشید، و الّا سرکار در این جهت وحید عص_ر و فرید دهر خواهید بود.

نوشته بودید حال سئوال مینمایم چه ایرادی دارید بر انجیل حالیّه؟ و چه نقصانی در مسیح ملاحظه مینمائید؟ جواب ایراد بر حضرات مسیحیّن است و میپرسم: چه دلیل دارند بر اینکه آورنده این انجیل صادق است؟ دلیل خود را

بگوینـد تا اگر من هم مانند آن یا اقوی از آن آوردم، برآورنده قرآن بکوبم به ایشان باید به حکم این دلیل که موجب قطع در نزد شما است، تابع اسلام شوید و بگوئید شریعت جناب عیسی منسوخ است.

۱- (س) معروض می دارد که مـاه رمضـان در مسـجد یـک نفر از اهل علم موعظه می فرمود از ولایت علیC که امامC وارث زمین و آسـمان است، حیـات و ممـات دست او است، و اگر نظر او نباشـد ماها نیست صـرفیم، و امام رب النوع بش‍ـر است و امام همیشه حاضر است و ماها را می بیند، دنیا و آخرت را از امام بخواهید و هر حرکت که ماها بکنیم از طرف امام است، اگر نظر او نباشـد نمی توانیم، ماها ملک امامC هستیم، به غیر از دسـتور امامC رفتـار نمائیم، تص‍ـرف در ملک او نمودیم و حرام است، از وجود حض‍ـرت آیه الله خواهشمندم که اگر این ها حقی دارد مرقوم بفرمائید، اگر هم این طور است مرقوم بفرمائید که ذهن ماها مشوب نشود.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، مطابق اخبار صحیحه امامC واسطه فیض است بین خالق و مخلوق، و اگر وجود امام نباشد زمین اهلش را فرو خواهـد برد، بنـابراین وجود امـام مـدخلیّت دارد در حیات نوع بشـر، و تربیت و تکمیل خلق به وجود امام است، و مطـابق بعضـی از فقرات زیـارت جـامعه به واسـطه ائمه است که باران نازل میشود، و به واسـطه آنها هست که آسـمان محفوظ میمانـد از واقع شـدن بر زمین، و چنـانچه در بعضـی از اخبـار دیگر است، خلقت موجودات به طفیل وجود آنها است، و اعمال عباد عرض بر آنها میشود، و محبّ و مبغض خود را میشـناسد و عالم بما کان و مایکون هسـتد، از این قبیل تعبیرات در اخبار - نسبت به مقام مقدس ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین- شده است، و در هر

صورت مرتبه از کمالی که بر آنها ثابت است تمام از طرف خداونـد متعال است، که به آنها افاضه شده است، و شاید مراد آن عـالم هم اگر اظهـاری نموده باشـند از این قبیـل باشـد که از اخبـار اسـتفاده میشود، والله العـالم بحقایق الامور و عصـمنا الله من الخطایا و الزّلل، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) یکی از اشـکالات بر قرآن مجید این که تصدیق تورته و انجیل را کرده در ۱۲۱ آیه، من جمله آیه مبارکه ی <قُلْ یَا أَهْلَ الْ�Fتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالإِنْجِيلَ * نَزَّلَ عَلَيْ �F الْ�Fتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالإِنْجِيلَ * وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْ�Fتَابَ * هُدًى وَذِ�Fْرَى لأُولِي الأَلْبَابِ

اعتقـاد کردم به نبوّت آن برزگوار، و اعتقاد کردم که قرآنی که آورده است؛ و تا به حال در میان مسـلمین موجود است؛ کلام پروردگـار است، و این قرآن چون تصـدیق نبوّت جنـاب موسـی و جنـاب عیسـی علی نبیّنـا وعلیهم السـلام کرده است؛ من هم تصدیق کرده ام. امّا در جائی ندارد که این تورات و همچنین انجیلی که الان در دست یهود است، کتاب آسـمانی است، و من چون راه تصـدیقم به اینکه توریه و انجیل کتاب آسـمانی است قرآن مجیـد است؛ پس هر مخالفتی که بین قرآن مجید و کتبی که فعلاً در دست یهود و نصاری است که هیچ سند قطعی استناد آن به آن دو رسول بزرگوار ندارند پیدا شود؛ بالقطع و الیقین باید بگوئیم آنها کلام پروردگار نیسـتند، چون در کلمات حقّه تناقض و تنافر یافت نمیشود، و اما قول تو - که یهودی هستی - بیا تاریـخ تبـدیل و تحریف توریه را تعیین یا قول تو - که نص_رانی هستی - بیا ای مسـلمان تاریخ تحریف انجیل آسـمانی را تعیین کن؛ تعیین تاریـخ تحریف کتب سابقه برعهـده من نیست، و مرا هیـچ دیانتی عهـده دار تعیین این نحو از تواریـخ نکرده، آنچه بر عهـده خودم بود، عمـل کردم، تو هم - که یهودی یـا نص_رانی هستی - اگر عقب دیـانت میکردی بایـد فحص کنی مثل من میبینی که این مـدعی نبوت که قرآن آورده، شواهد قطعی صدق در دعوی خود دارد یا نه؟ و اگر عقب دیانت نیستی، پس بمن چه کاری داری؟ و السلام علی من اتبع الهدی.

(س) حجه الاسـلاما! در این ایـام که آقـای صالـح علیشـاه از عتبـات عالیـات معـاودت می نمـود؛ و جمعی از افاضـل به حضور معارف ظهورش شتافته، به ملاقاتش طرف ها بسته؛ بعضی از ساده دلان به امارات و علامات

۱- شارب اصحاب او، که بعضی زائل و بعضی مائل نبودند؛ از خود ایشان استفسار نمودند، فرمودند: در بود و نبودش محل اشکال نیست، پس بیان فرمائید مابه الاختلاف - از حیث بودن شارب یا زائل نمودن- کدام یک مخالف ما انزل الله است؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در موضوع شارب - قطع نظر از وجوب گرفتن و حرمت ابقاء آن- اشکالی نیست که رجحان گرفتن و مرجوحیّت ابقاء آن از ضروریّات اسلام است، والله العالم.

۲- (س) زیدی مدیون به عمرو است، عمرو از زید - پس از مدتی که از زمان استقراض گذشته- مطالبه ضامن می نماید، زید خالد را ضمانت معرفی می نماید، و از طرف خالد چنین می نویسند، و خالد بدون اظهار کلمه یا جمله امضاء کتبی می نماید، یعنی فقط اسم خود را می نویسد، خالد تعهد نمود که: چنان چه قسط هر ماه را زید تا دهم ماه لاحق به تأخیر انداخت و نپرداخت؛ ایشان قسط ماه سابق و لاحق را دفعه واحده بپردازند، درصورت مفروضه ذمه ضامن مشغول به عمرو دائن می شود یا خیر؟

(ج)- هرگاه واقعاً به نحو مزبور ضمان واقع شده باشد صحیح نیست، والله العالم.

۳- (س) بلاد مفتوح العنوه را چه بلادی می گویند و کدام است؟

(ج)- بلاد مفتوح العنوه بلادیست که به قهر و غلبه مسلمانان به عنوان جهاد - به اذن امامC یا نائب خاص - از کفّار گرفته باشند، و هر جا که چنین نباشد

ص:۴۸۰

مفتوح العنوه نیست، و امّا تعیین اینکه کجا چنین است، باید به کتب تواریخ معتبره رجوع شود.

۱- (س) حکم مساجد در بلاد مفتوح العنوه بعد از خرابی باقی است یا خیر؟

(ج)- مادامی که آثار مسجدیِ آن باقی است، حکم آن باقی است، و اگر آثار بالمرّه از بین رفته باشد، در بقاء حکم اشکال است.

۲- (س) مال غائب مفقود را - بدون انتظار ده سال یا چهار سال به مجرّد احتمال خوف تلف مال- عمل به روایت ابن عمّار نموده، در میان ورثه که تمامی مالدار و اعتبار دارند - قسمت نمودن جایز است یا خیر؟

(ج)- حقیر اشکال میکنم، بلکه باید رجوع به حاکم شرع شود، هر نحو صلاح دانست با مال غائب رفتار شود.

۳- (س) این ادعیه که درکتب نوشته اند حقیقت دارد یا خیر؟ به نظر بنده تا اندازه باید اغراق باشد، مثلاً ـ ذکر نموده که هرکس این دعا را که نوشته اند در قبرستان بخواند؛ گناه پنجاه ساله او آمرزیده شود، آیا هیچ باور می شود که کسی آن چه بخواهد معصیت کند، بعد از آن به محض خواندن آن دعا از بین برود؟

(ج)- راجع به ادعیه که شرحی به جهت آنها نوشته شده، منافاتی ندارد و بعید نیست، همان طوری که توبه - که در واقع بازگشت به خداوند عالم است- و سبب میشود که خداوند گناهان را میآمرزد، به وسیله ادعیه هم شخص رجوع

به خداونـد نمايـد، و همين سـبب شود كه خداونـد معاصـى او را بيـامرزد، و درجـاتى به او عطـا فرمايـد، نه معنى اين است كه شخصـى هر چه بخواهـد معصـيت نمايـد بعد بگويد فلان دعا را ميخوانم كافى است. چه البته اين آثار هم مقتضـيات است كه نوشته اند، و بسا موانعى ميشود در جلو باشد كه نگذارد دعا تأثير نمايد، مثل دارا بودن بعضى اخلاق سيئه از قبيل بخل و حسد و تكبر، والله العالم.

١- (س) دعـواى رسم القبـاله مسـموع است كه برخلاـف اقرار است؟! و بر فرض سـماع؛ حلـف متـوجه به كى است، مـدعى يا مدعى عليه؟

(ج)- ظاهراً دعوى مسموع است، و محتاج به اثبات است؟ و حلف متوجه به طرف است، والله العالم.

٢- (س) يا مبيّن الحلال و الحرام! شـخص لا يقـدر على تعريس النساء و لا على نفقتها بعد العرس، و كان فى معرض الوقوع فى الزّنـا و غيره من المحرّمـات، اعاذنـا الله من جميعهـا، ايجوز امـاته شـهوته بالكـافور و مثله من الاـدويه مطلقـا ام الا؟ و على الثانى ايجوز اماتتها الى مـدّه ام لا؟ و على الثانيين لو ارتكبها اكان له حـد او تعزير او ديه مطلقاً ام لا؟ فافتونى فى امرى، ما كنت قاطعاً امراً حتى تشهدون؟

(ج)- لا يحسن اماته الشهوه من دون اضطرار، و لكن حرمتها غير معلومه، و لا حدّ على من ارتكبها و لا تعزير.

(س) بسم الله الرحمن الرحيم، آيا اراضى عراق عجم را سواء كانت محياه حال الفتح، ام مواتا، ام كانت مشكوكه مفتوح العنوه، كه بعد از محو آثار؛

ص:۴۸۲

۱- تص_رف جمیع مسلمین در آن ها جایز باشد می دانید؟ و آیا تص_رف موقوف است به اذن حاکم شرع؟ و حکم میاه واقعه در آن اراضی سواء کانت موجوده حال الفتح، ام محدثه، ام کانت مشکوکه چیست؟ و آیا اراضی مساجد واقعه در آن ها - بعد از محو آثار- حکم مسجد دارد یا خیر؟ و در صورتی که ابنیه واقعه در آن ها به قهر قاهر خراب شد؛ و شارع عمومی گردید؛ عبور از شوارع مرقومه بدون ضرورت جایز است یا خیر؟ و هرگاه شارع عمومی تغییر داده شد و به حکم قاهر بعض از شوارع قدیمه جزء عمارت یا دکان شد، در صورتی که گرفتن آن بعض مض_رّ به عابرین نباشد، در حال اختیار تص_رف در آن ها جایز است یا خیر؟

و ایضاً هرگاه حکم کرد بر این که باید مالکین آب را به قیمت معیّنی بفروشند، مالک هم چاره ندارد و به همان قیمتی که معیّن کرده است می فروشد، چه صورت دارد؟

و ایضاً هرگاه خود قاهر بعض از آب ها یا تمام آن ها را تص_رف نمود و خود او قیمتی معین کرد که مالکین رضایت ندارند؛ و مالکین اگرچه محصورند، لکن استرضاء از آن ها ممکن نیست و شاید که صغیر هم ما بین آن ها باشد؛ و هرگاه تمام آب های بلدی به همین نحو باشد، تکلیف چیست؟

و ایضاً هرگاه اشتغال ذمّه مالکی به وجوهات محقّق و معلوم باشد، ممکن است از بابت وجوهات محسوب نمایند؟ و هرگاه خود متصرّف مستحق نباشد، قیمت آن را به مستحقّین برساند؟ و بر فرض امکان متمنی آن که: اجازه بفرمائید به یک نفر معیّن که با ایشان تصحیح کنیم.

ص:۴۸۳

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، امّا مسئله اراضی عراق: - چون مشکوک است که در حال فتح موات بوده یا محیاه لهذا- به مقتضای ید محکوم به ملکیّت متص_رفین آنها است، و از این جا حکم میاه و اراضی مسجد هم معلوم میشود.

و اما مسئله گرفتن از شارع و جزء عمارت یا دکان نمودن ظاهراً جایز نباشد، زیرا که مزاحمت ننمودن عابرین مطلبی است و طریق را از طریق انداختن مطلبی دیگر است، و اوّل هر چند جایز است لکن ثانی ممنوع است.

و اما مسئله فروش آب در صورتی که متصدی مالک باشد به امر قاهر فرق است بین اجبار و الجاء، در اول محکوم به بطلان و در ثانی محکوم به صحت است، و در صورتیکه متصدی قاهر باشد، محتاج به اذن مالک است، و هر گاه معلوم باشد اشتغال ذمّه مالک به وجوهات، جایز است متصرف از آن باب حساب نماید به اذن حاکم، هرگاه مص_رف باشد و الّا قیمت را به مستحق برساند به اذن حاکم، و جناب عالی مجاز میباشید که به کسی اذن بدهید اگر مص_رف باشد، و الّا خودتان قبول نموده و مقداری که مجحف به متصرف نباشد از او گرفته به فقیر برسانید و یا خودش به فقیر برساند، اگر میل دارد. الاحقر عبدالکریم الحائری.

۱- (س) در سال مجاعه که نفس محترمه م_شرف به موت است، فروختن عمارت لازمه و اسباب خانه که لازم است پولش را دادن؛ و یا سرمایه لازمه کسب را و یا از مخارج لازمه خانه که به قدر یک سال است؛ دادن این ها لازم است یا نه؟

ص:۴۸۴

(ج)- بسمه تعالی، در این جا مدار بر قدرت است نه چیز دیگر، بلی هرگاه به حسب اسباب عادیه خائف باشد، بر نفس خود یا کسانش وجوب صرف معلوم نیست، والله العالم.

۱- (س) در مورد تعارض استصحاب با یَد فعلی؛ فقها می فرمایند: مالکیت سابقه شخص اگر به شهادت شهود ثابت شود، با یَد متصـرف فعلی معارضه نمی نماید، و اگر به اقرار متصرف فعلی ثابت باشد یَدِ فعلی را از اثر انداخته و متصـرف فعلی محتاج به اثبات انتقال خود می باشد، بنابراین چنان چه متصـرف فعلی اقرار به مالکیت مورّث یا ناقل یا واهب یک شخصی بنماید در حکم اقرار به مالکیّت خود این شخص است یا نه؟

(ج)- بنا بر این که اقرار به ملکیّت سابقه طرف مقابل، ید را از کار بیندازد؛ متصـرف را مدعی و محتاج به بیّنه سازد، اقرار به ملکیّت مورث هم از همین قبیل است، چون جهت در مسئله اولی این است که ذیالید به واسطه اقرار به ملکیّت سابقه از برای طرف مدعی انتقال به سوی خودش میشود و مدعی محتاج به بیّنه است، و این جهت در فرض ثانی هم موجود است، چون اقرار به مالکیّت مورث راجع میشود به دعوای انتقال از مورث، و اما اقرار به ملکیّت واهب و یا ناقل صور آن مختلف و لعل در بعض جاها راجع شود به تداعی.

۲- (س) قسمت مطلقه کفایت است در تقسیم که صدق اسم بکند یا کیفیت خاصه یا قرعه لازم است؟

(ج)- غیر از تعدیل سهام و رضاء هر یک از شرکاء به حصّه خود، چیزی معتبر نیست، بلی در قسمت اجباری قرعه لازم است از جهت عدم رضاً تمام شرکاء، والله العالم.

ص:۴۸۵

۱- (س) شخص صغیردار مرده بدون وصیّت، ورثه کبار- به اذن عدول یا وثوق مومنین و یا به اذن عالمی که در امور حسبیه از قبل مجتهد ماذون است- از ترکه که با صغیر مشترک است خرج کنند به خیال این که در وقت قسمت حق صغیر را از میان بدهند؛ جایز است؟ و در صورت ندادن در وقت قسمت به اذن بأسی دارد؟

(ج)- بسمهتعالی، تصرف در مال صغیر به نحوی که ذکر شده جایز نیست، با اذن اشخاص مزبورین، مگر این که مصلحت صغیر در آن باشد، و علی کل حال بر اذن دهنده ضمانی نیست، مگر آنکه اثبات ید بر مال کرده باشد بدون مصلحت، والله العالم.

۲- (س) ضابطه موارد راجعه به عدول المومنین را بیان فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، ضابطه آن هر کار زمین مانده که شارع راضی به زمین ماندن آن نیست، مثل امور تجهیز موتی و حفظ اموال صغار و اوقاف و اجاره دادن آنها و امثال اینها، لکن وفق نوبت به عدول مؤمنین میرسد که ولی و متولی و وصی حاکم شرعی نباشد یا دست به آنها نرسد، ولی پوشیده نماناد که بعضی از امور شخص خاص برای آن معیّن شده که به مطلق عادل راجع نیست، بلکه مختص به حاکم شرعی است، مثل فتوی و مرافعه و نحو هما، والله العالم.

۳- (س) در موارد راجعه به عدول مؤمنین وثوق کفایت می کند یا نه؟

ص:۴۸۶

(ج)- هرگـاه مراد این است که رجوع شود به کسـی که موثق است نه عـادل، بـا امکـان رجوع به عادل، رجوع به موثق بیمحل است و اگر مراد این است که رجوع شود به کسی که وثوق است به عدالت او جائز است، والله العالم.

۱- (س) اصل در آدم مشکوک در بلدِ مسلم اسلام و ایمان و رشد است یا نه؟

(ج)- معامله اسلام میشود، اما معامله ایمان و رشد، مقابل غیّ مشکل است، والله العالم.

۲- (س) معمولی رسم مزارعه فعلاً در میان ارباب رعیّت کفایت است یا صیغه مزارعه می خواهد؟

(ج)- به معاطات هم درست میشود، والله العالم.

۳- (س) تقـاص مسـتحق وجوه را - از ارث مورثی که اجمالاً ـ یقین است مانـدن در ذمّه مورّث- و اگر جـائز است اذن بـدهید برای مستحق در تقاص، ولو وارث صغیر باشد.

(ج)- این از موارد تقاص نیست، بلکه باید حاکم شرعی به موازین شرعیه مداخله کند، والله العالم.

۴- (س) رسم است در دهات رعیّت از صحرا سنگ آهک می آورند می پزند برای حمّام خودشان، زیاده این آهک از حمام، مال رعیّت است و یا مال ارباب است و یا وقف است؟ و اگر وقف باشد باید که بفروشد به مصرف حمام برساند؟

(ج)- در اینجا ضابطه کلیه نیست، بلکه باید قصد ارباب و رعیت فهمیده شود ولو به قرائن، که رعیت قصد تملک سنک را داشته اند، در صورتی که اصل سنگ ملك ارباب نباشد یا نه، و بر فرض قصد تملك در جائی که مفید باشد بر ملکیت رعیت باقی است تا اخراج از ملك معلوم شود، والله العالم.

۱- (س) تعریف رد مظالم و غایه او و معنی او و طریق اخراجش و مص__رفش و کیفیت صرفش را بیان فرمائید.

(ج)- ردّ مظالم عبارت است از حقوق و اموال مردم عیناً و دیناً که صاحب آن معلوم نباشد، و طریق اخراجش چنان است که مذکور شد، و فائده اش اسقاط تکلیف فعلی است، اگرچه احوط آن است - که چنانچه صاحبش معلوم شود و مطالبه نماید- باور نمایند، الاحقر عبدالکریم الحائری.

۲- (س) زیدی زوجه او وقتی که به خانه او آمده، مثلًا شش رأس گوسفند آورده، و حالیّه گوسفندها زاد و ولد کرده، آیا زاد و ولد او مال زید است که مخارج او را داده یا مال زوجه است؟ و در صورتی که زاد و ولد مال زوجه باشد؛ زید می تواند مطالبه مخارج گوسفند را بنماید از زوجه خود یا خیر؟

(ج)- در فرض سئوال زاد و ولد مال صاحب گوسفند است، و راجع به مخارج هم اگر معلوم بشود که زوج متبرّع نبوده، میتواند مطالبه نماید، و چنانچه محل نزاع باشد مرجع مرافعه است.

(س) یک رأس بزغاله در میان گله زیدی داخل شده، زید هر قدر تفحص کرده صاحبش را پیدا نکرده، و به واسطه اهل ظلم نتوانست اعلام

ص:۴۸۸

۱- نمایـد، مبادا به ظلم ببرنـد و صاحبش پیـدا نشود، زیـد مـدت هشت ماه مخارج به بزغاله داده و حالیّه چپش شـده است، آیا تکلیف زید با بزغاله که حالیه چپش شده است چیست؟ در صورتی که صاحب بزغاله پیدا شود زید حق دارد مخارج بزغاله را از صاحب بزغاله بگیرد یا خیر؟ در صورتی که صاحب بزغاله یافت نشود، تکلیف زید چه باشد؟

(ج)- در مفروض سئوال اگر مأیوس شود از پیـدا شـدن صاحبش، حکم مجهول المالک را دارد، و باید به فقراء صدقه داد، و چنانچه بعـد صاحبش پیـدا شود و مطالبه نمایـد، باید از عهده براید احتیاطاً، و راجع به مخارجی که نموده، در صورتیکه متبرع نبوده، میتوانـد بردارد، به این معنی که بفروشـد و مخارج را بردارد، و بقیّه را صـدقه بدهـد، و همچنین اگر صاحبش پیدا شود، میتواند مطالبه نماید مخارج را، والله العالم.

۲- (س) مسافرت به بلاد کفر جایز است یا نه؟ و توطن در آن چه صورت دارد؟

(ج)- مسافرت به بلاد کفر ذاتاً حرام نیست، و اگر مستلزم محرماتی باشد - از قبیل غذای نجس خوردن- جایز نیست.

(س) بعضـی عوام هنگـام ورود مساجـد و معصوم زاده هـا و تکیه هـا، بـاب و محجر آن هـا را می بوسـند و به علاوه بوسـیدن، خـدّین خود را می گذارند، بسا می شود که محل سـجده را هم می گذارند به منابر و ابواب، آیا جایز است یا خیر؟ و بر فرض جواز مستحب است یا خیر؟ این که در اصول کافی عن ابی

۱- عبدالله لا تقبل رأس احد و لا یده الا رسول الله و من ارید به غرض و من ارید به چه کسانند چنان چه غرض امیرالمؤمنینC بوده باشد، لازم می آید که جایز نبوده باشد تقبیل دست هیچ یک از ائمه طاهرینEاگر این اختصاص خاص حضـرت ولایت مناص بوده باشد، مگر این که بگوئیم اعم است نه اخص، بر فرض اعم بودن، آیا جایز است غیر از اشخاص مفصّله ذیل، کسان دیگر را تقبیل ید و رأس نمودن یا خیر؟ ائمه طاهرین، علماء اعلام، و مفتیان و مجتهدین مجاز، ولی بقیه من باب آن است که دست گیرنده تصدق، سادات عظام، ابوین زوجه، و دست پدر آیا جایز است تقبیل بد یا خیر؟

(ج)- تقبیل باب و عتبه معصومزاده یا مسجد یا هر یک از اماکن مشرفه به قصد تبرّک مانعی ندارد انشاءالله، ولی به قصد خضوع و تواضع جایز نیست، که معنی سجده است، و آن مختص به خداوند تعالی است، و تقبیل ید و رأس نمایندگان رسول اکرم٧ ظاهراً مشمول من ارید به باشد و جایز است، و ظاهراً آن چهار طائفه که قبلاً ذکر شد، مصداق نماینده باشند، و در مابقی احوط ترک است به قصد تعظیم.

۲- (س) وسواس از گناهان است یا نه؟ و از گناه کبیره است یا صغیره؟

(ج)- شخص وسواسی - چون ملتفت نیست که عملش مبغوض است - انشاءالله معذور است.

۳- (س) زوج با آلت خود چیزی استعمال کند که اولادش نشود جائز است یا نه؟

(ج)- انسانِ مکلف حق نـدارد تنقیص کنـد بعضـی از نعم که خداونـد در بدن او مرحمت کرده، هرگاه صدق اضـرار به نفس کند، و اگر صدق نکند اضرار، و منحصـر باشد به وقت استعمال و بعد به شستن برطرف بشود، جائز است علی کراهه.

۱- (س) زن و مرد اجنبی که اقوام یکدیگرنـد - مثل برادر شوهر یا زن عمو یا دختر عمه و دختر دائی- مزاح کردن بدون ریبه حرام است یا نه؟

(ج)- زیاده از قـدر ضـرورت، تکلّم کردن با زن اجنبیّه خلاف احتیاط است، و اجنبیّه غیرمحارم است و فرقی بین مـذکورات و غیر آن نیست.

۲- (س) شـخص در امور حسبیّه از حاکم شـرعی که مقلد او نباشد اذن دارد، صحیح است یا نه؟ و هرگاه او را عادل نداند چه صورت دارد؟

(ج)- هرگـاه احراز شـده است اذن او ازحاکم شـرع- ولو مقلّـد او نباشـد صـحیح است، و اگر در آن امر معتبر نیست عـدالت؛ عادل نبودن ضرر ندارد.

۳- (س) گیرنـده وجوهات موکوله به اذن حاکم شـرع هرگاه اذن دارد کفایت می کنـد؛ یا باید دهنده هم اذن در دادن داشـته باشد؟

(ج)- کفایت میکند اذن گیرنده.

۴- (س) شـخص مـاذون در امور حسبیّه بایـد عـادل باشـد یا مناط نظریّه خود حاکم شـرع؟ و هرگاه شـخص ماذون را ما عادل ندانیم، می توانیم رجوع به او نمائیم یا نه حمل بر صحت در این مقام وارد است یا نه؟

ص:۴۹۱

(ج)- احراز عدالت برای رجوع کننده لازم نیست، و معتبر در امور حسبیّه وثاقت است، و حمل بر صحت در مورد شک ضرر ندارد.

۱- (س) امر بشی مقتضی نهی از ضد می باشد یا نه؟

(ج)- مقتضی نهی نیست.

۲- (س) در اطاق یا حیاط خلوت زن اجنبی با اجنبیّه بدون خیال یا مشغول دعا باشند جایز است یا نه؟ و فرقی بین پیر و جوان و خوف وقوع حرام و عدم آن می باشد یا نه؟

(ج)- خلوت با اجنبی اگر صدق خلوت محقق باشد، حرام است علی الاحوط، ولی مجرد بودن در یک اطاق یا یک خانه محقق خلوت نیست.

۳- (س) شخص پول می دهد به مجهول السّیاده، یا مجهول الفقر؛ یا به مجته_د مجهول الاجتهاد؛ یا عدالت به قصد واقع اولاً صحیح است یا نه؟ و بعدها اگر معلوم شد سیادت یا فقر یا عدالت او محسوب بوده یا نه؟

(ج)- هرگاه رجاء داده؛ بعد از آن معلوم شد مطابقه با واقع، صحیح است.

۴- (س) ص_له رحم واجب است یا مستحب؟ و تا چه اندازه رحم محسوب می شود؟ و صدق صله رحم به چه چیز است؟

(ج)- صله رحم عبارت است از عدم قطع لوازم رحمیت به نظر عرف، و فی الجمله واجب است، و نسبت به نفقه دادن - اصول به فروع و فروع به اصول- در صورت قدرت یکی و احتیاج آخر واجب است، و نسبت به غیر اینها انفاق

فی الجمله گاهی به واسطه صله واجب و گاهی مستحب است، و صدق صله به نظر عرف است، و همچنین صدق عنوان رحمیّت به نظر عرف است.

۱- (س) بیدار کردن نائم برای نماز صحیح است یا نه؟

(ج)- در صورت ماذون بودن ضرر ندارد و جائز است، و با علم به عدم رضا و صدق ایذاء مشکل است، بلکه جائز نیست.

۲- (س) این اهل کتاب که به شرائط ذمه عمل نمی کنند و در پناه پادشاه اسلام هم نمی باشند؛ بلکه آن ها ملجأ خود سلطان هم می باشند؛ و بابی ها و بهائی ها چه حکم دارند؟

(ج)- در موضوع اهل کتاب مادامی که احراز نشده است حربی بودن آنها، مشکل است اباحه اموال آن ها، و در پناه بودن اسلامیه سامت ندارد باقوت خودشان (چنین) و بابی که مرتد فطری باشد، مال او مال ورثه مسلم او است، حلال نیست.

۳- (س) سقط کردن طفل را - که هنوز ولوج روح نشده مثل دو ماهه یا سه ماهه- جائز است یا نه؟

(ج)- جائز نیست.

۴- (س) معامله با بهائی ها - در صورتی که اول هم گبر یا یهودی بودند، از دین خود دست برداشتند، دین دیگر اختیار کردند- چگونه است؟ و اموالشان محترم است یا نه؟

(ج)- اموال آنها محترم است مادامی که کافر حربی نباشند، یا در حفظ اسلام باشند.

۱- (س) اعتقاد به اصول دین که باید عقلی باشد، چه مقدار است؟ و برحسب اختلاف اشخاص فرق می کند یا نه؟ و اعتقاد به اصول مذهب هم باید از روی عقل باشد یا به نقل هم صحیح است؟

(ج)- واجب است تحصیل معرفت و یقین به اصول دین و اصول مذهب، چه آن یقین از عقل حاصل بشود یا از نقل، و مقدار لازم مرتفع کردن شک است از خودش، ولو نتواند تقریر کند برای دیگری.

(س) کسی که حالش نسبت به اصول دین و مذهبش این است که انکار نمی کند، هیچ کدام از عقاید حقه، و عمل هم دارد به تمام اعمال فرقه ناجیه، لکن شبهات به نظرش می رسد که هر چه اقامه دلیل و برهان برای خود می کند یا می شنود، باز شبهه دیگری در نظرش جلوه می کند، یا همان شبهه به کلی برطرف نمی شود، از یک طرف خیلی ترس دارد از حالت خودش، از طرف دیگر متحیر است، چون که تفکر که می کند در عالم ملاحظه می نماید که تمام اشیاء از اثر یکدیگرند و هر چیزی به اسباب است، حالا بگوئیم خالق طبیعت و مسبب اسباب دیگری است به دلیل عقل نمی فهمد، چرا که محسوس نیست که به قوای خمسه ادراک کند و متفق فیه تمام افراد انسان هم که نیست که خلاف آن در خیال بگنجد؛ و عصر امام و پیغمبر علیهم الصلاه و السلام که نیست که به خارق عادت و معجزاتشان یقین حاصل شود در این زمانه، و اختلافات صد هزار گونه که هر چند نفر به یک طریقه مختلفه گردیده اند؛ و همه هم راه خود را

۱- حق و دیگران را باطل می دانند؛ و اثبات می کنند بر اعتقاداتشان، الحاصل همچو شخصی اگر بنای خود را گذارده که به تمام واجبات عمل کند، و از تمام محرمات بپرهیزد و رویّه همین مذهب و آئین را شیوه خود قرار دهد، و خوف الله و رجاء الله و متوسل شدن به ائمه هدی خصوصاً حضرت سیّد الشهداء علیه السلام- و دعا به جهت هدایت خود می نماید، حال این شخص بینه و بین الله چگونه است؟ بعد از فوت او چه بر سرش خواهد آمد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اسلام این شخص و ایمان او صحیح است، جلوه کردن شبهه در نظرش و عاجز بودن از دفع آن ضرر ندارد، ولی بر این شخص لازم است در محضر یکی از اهل علم کامل با بصیرت حاضر بشود، و اصول عقاید خودش را در نزد او تکمیل کند، و بر همه امورات لازمه خود مقدم بدارد، چون ادلّه اصول عقاید آن قدر واضح و بیاشکال است که به جزئی التفات و توجه به ادلّه واضحه آن یقین کامل پیدا میکند، انشاءالله.

۲- (س) لباس شهرت حرام است، و هر گاه طوری باشد که لباس مسلمانی اسباب شهرت باشد مثل غالب بلاد کفار؛ باید چه کرد؟ مثلاً در شهری که تمام آن شهر کلاه فرنگی می گذارند چه کند؟

(ج)- حرمتش معلوم نیست، خصوص در فرض سئوال که لباس اسلامی موجب شهرت باشد.

۳- (س) با کارد و چنگال - مثل معمولی فرنگی ها در غذا خوردن- استعمال نمودن حرام است یا نه؟

(ج)- به واسطه تشبه به کفار اشکال پیدا میکند، و اگر بتواند ترک کند البته بیاشکال است.

۱- (س) لباس های معمولی جدیدی ها - مثل فکل کروات- برای همه مردم حرام است؟ یا درخصوص بعضی اشخاص که زیّ آن ها نمی باشد حرام است؟

(ج)- بدون ضرورت و لزومیت خود را متشبّه به زی کفار و فسّاق نباید کرد.

۲- (س) بدون ضرورت شکار رفتن جایز است یا نه؟

(ج)- در هر حال جایز است، ولی اگر سفر صیدش به قصد تنزه باشد، نمازش در آن سفر تمام و روزه اش را هم باید بگیرد.

۳- (س) کسی که ریش می تراشد نهی او لازم است یا نه؟

(ج)- با سایر شرائطش واجب است، ظم- طبا و ع.

۴- (س) هرگاه به لفظ فارسی بگوید نذر می کنم که اگر مریض من خوب شود فلان عمل را به جا آورم، یا قریب به این مضامین که حاصل عین ترجمه عربی صیغه نذر نباشد، آیا واجب الوفاء می باشد یا نه؟

(ج)- هرگاه صیغه نذر یا ترجمه آن را نگوید صحیح نیست. ظم - طبا و ع.

۵- (س) میزان در فهمیدن آن که چیزی به حد عـسر و حرج رسیده است یا نه چیست؟

(ج)- عسر عبارت از زحمتی است که در تحمل آن مشقت شدیده باشد، و میزان در تشخیص آن نظر عرف است.

۱- (س) مسائلی که در کتب فقها است مانند: تبصره و شرح لمعه و غیرهما مادامی که علم به مخالفت فتوای مفتی خود به آن ها نداریم می توانم عمل نمائیم یا خیر؟

(ج)- این سئوال مترتب بر دو امر است، یکی تقلید اموات، و یکی تقلید غیر اعلم، تقلید اموات ابتداءً جایز نیست، مگر در بعضی از فروضی که مورد سئوال از آنها نیست، و تقلید غیر اعلم با وجود اعلم محل خلاف است، و احقر در فرض مزبور در سئوال جایز میدانم در صورتیکه مخالفتش با قول اعلم معلوم نباشد.

۲- (س) رد کننده مظالم محتاج است در ردّ کردن مظالم به اذن مجتهد یا خیر؟ و هم چنین اخذ کننده مظالم، و اگر احتیاطی هم در این دو فرض هست مطلق است یا مستحب؟

(ج)- احتیاج به احتیاط نسبت به اخذ کننده نیست، مگر اینکه رد کننده این احتیاط را مراعات نکرده باشد، و در رد کننده مطلق است.

(س) هرگاه املاک زوجه به تصرف زوجش باشد؛ پس از وفات زوج آیا زوجه حق به اجرت المثل دارد یا نه؟ پس از حق داشتن آیا ورثه حق دارند زوجه را قسم بدهند که شاید در زمان حیاتش رد کرده باشد یا زوجه بخشیده باشد یا نه؟ دیگر آن که هرگاه مالکی غائب باشد و دیگری ادّعای

۱- وکـالت بکنـد؛ و حـال آن که وکالت خط در دس_ت نـدارد و مـدتی است تص_رف در آن املاک دارد؛ آیا به صـرف مراسـله بـدون وکـالت خط می توانـد شـرعاً تصـرف در آن ملک نمایـد یا نه بنابر ادعای خودش؟ حکم الله را بیان فرمائیـد، و بفرمائید تعزیه داری یعنی شبیه چه صورت دارد؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال اول اگر زوجه ادعائی دارد محتاج به اثبات شرعی است، به صرف بودن املاک در تص_رف زوج معلوم نیست ذمه او مشغول باشـد، و در فرض ثـانی مـدعی وکـالت با فرض یـد، تص_رفات او محکوم به صحت است، و امّا شبیه در قم مرسوم بود خواهش نموده ترک نمودند، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۲- (س) در ایام محرم و صفر مجالس تعزیه اب_اعب_دالله الحسینC بر پا است، بعضی از اهل اطلاع در کتب اخبار و مقاتل می گویـد: ذاکرین این مجالس اخبار و مصائب کذب و نامعتبر می خوانند، و ذکر مسائل هم در این مجالس می شود، ما ها - که مستمع هستیم- به این مجالس چه صورت دارد؟ جایز است یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، انشاءالله رفتن شما اشکال ندارد، چون معلوم نیست کذب آن ها، والله العالم.

۳- (س) کیفیت زیارت عاشوراء را بر طبق رأی مبارک مش_روحاً بیان فرمائید.

(ج)- ظاهراً اگر ابتداءً تکبیری بگوید که اقلش چند مرتبه و اکثرش صد مرتبه، و بعد زیارت مختص_ری که مشتمل باشد بر سلام و اصرار و مبالغه در لعن، بعد دو رکعت نماز بخوانند، بعد متن عاشورا را بخوانند، بعد صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام، بعد دعای اللهم خُصّ، بعد سجده وارده، بعد دو رکعت نماز خوانده شود، انشاءالله عمل به احتیاط شده و درک مثوبات موعوده به فضل الهی میشود، والله العالم.

۱- (س) کفاراتی که به موجبها بر انسان واجب می شود؛ مثل دین است وجوب آن بالنّسبه به قدرت و مستثنیات یا خیر؟

(ج)- اما تمکن عقلی در تمام واجبات شرط است، و اما ملاحظه مستثنیات دین احوط ترک است، مگر آن که حرج شدید باشد.

۲- (س) اگر شخصی کسی را وادارد یا اجیر بگیرد بر قطع درختی و در اثنای افتادن، بر حیوانِ کسی بیفتد، دیه حیوان بر آمر است یا قاطع درخت؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه اتفاقی بود عبور حیوان و وقوع درخت؛ فدیه بر هیچ کس نیست، و هرگاه معرض وقوع بود، شخص اجیر ضمانت دارد، به آمِر ربطی ندارد.

۳- (س) به کاغذهای دفتر و قباله جات و مراسله های تجارتی را که عطار حنا یا توتون می گذارد، و می بندد و به مشتری می دهد؛ و نمی داند که در آن ها لفظ محترم مثل: لفظ خدا و یا یکی از اسماء ائمه و یا آیه از قرآن دارد یا نه؟ آیا فحص آن ها لازم است بر عطّار و یا بر دیگری یا نه؟

(ج)- اگر نداند عیب ندارد، مگر علم اجمالی داشته باشد.

۱- (س) در منازل بدون تعیین مدت با کرایه معلومه و یا کرایه هم معلوم نباشد، تصرف و عبادت چه طور است؟

(ج)- محل اشکال است، مگر علم به رضایت مطلقه باشد.

۲- (س) دو کس شراکتاً نهار می خورند، آیا بعد از این استحلال آن ها از یکدیگر لازم است یا نه؟

(ج)- اگر رضایت از اول محرز نیست؛ و علم دارد که از حصه خودش زیادتر خورده؛ بعد استحلال نماید.

۳- (س) دروغ گفتن به طریق مزاح که مخاطب هم بداند که دروغ است، آیا نیز حرام است یا نه؟

(ج)- دروغ گفتن حرام است به هر قصد باشد، مگر آنکه واجب اهمّی بر آن متوقف باشد.

۴- (س) آن چه در روایت رسیده: اگر کسی غیبت مومنی را بنماید ثواب های غیبت کننده منتقل می شود به نامه اعمال شخص مغتاب، و هکذا سیئات مغتاب منتقل می شود به غیبت کننده، و اگر بعد از آن تائب شد، آیا اعمال نقل شده هر یک به محل اولی عود می کند و یا این که مضی ما مضی؟

ص:۵۰۰

(ج)- در صورتی که انتقال ثواب و گناه مفاد اخبار معتبره باشد چنانچه نقل شده؛ ظاهراً محمول است بر این که غیبت کننده از دنیا برود بدون توبه، و به عبارت اخری نقل ثواب و سیئه مراعی باشد به عدم توبه، چون مقتضای ادله توبه این است که تائب مثل این است که اصلاً گناهی نکرده است.

۱- (س) قبل از عاشورا آن اشخاصی که امامC به آن ها فرمود: من بیعتم را از شما برداشتم هر که خواهد برود، آن ها که رفتند و امامC را در آنجا ترک نموده و در میان اعداء گذاشتند، آیا آن ها در قیامت معاقبند یا نه؟

(ج)- این مسئله محل ابتلاء و عملی نیست، ولی آنچه از فرمایش آن جناب مستفاد میشود در این مقام، که به جهت بعض از متخلفین فرمودند حاصل فرمایش آن حضـرت است که زود برو تا صدای غربت مرا نشنوی که هرکس بشنود آن صدا را و یاری نکند خلاصی از آتش ندارد، چنین مستفاد میشود که کسانی که به واسطه حلّ بیعت - قبل از بلند شدن ندای غربت و بیکسی آن بزرگوار رفتند- راه نجات برآنها هست، والله العالم.

۲- (س) طبیبی است در بلد کافر یا مسلم، خلق رجوع به او می کنند، بعضی تعریف و مدح او می نمایند، بعضی تکذیب او نمایند، حال کسی که مطمئن به علمیّت او نیست، مشروع است مراجعه به او کند در علاج مرض؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه شاک باشد در علمیّت او رجوع نکند، مگر آنکه معلوم باشد که معالجه او موجب ضرر نیست، ایضاً جواب آقای معظم در

ص:۵۰۱

مفروض سئوال، در صورتی که چاره منحص_ر نباشد تا اطمینان پیدا نکند احوط ترک رجوع به او است.

۱- (س) قِران های جدید ال_ضـرّب از سلاطین از منه قریبه از: ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و محمد علیشاه و احمد شاه و رضا شاه به حسب وزن و خوبی نقره مختلف انـد اما رواج اند همه، آیا که در ثمن مبیع و مال الاجاره و مهر زوجه تعیین سـکه لازم است یا نه؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگـاه اختلاف مزبور سبب اختلاف قیمت بشود، بایـد تعیین بشود، والّا لازم نیست مادامی که رواج آنها به اعتبار سکه است و قیمتاً تفاوت ندارد. الاحقر عبدالکریم حائری.

۲- (س) چه می فرمائیـد در این مسـئله شـرعیه: در قریه سـال های سال -که متجاوز از صـد سال می شود- بین مالک آن جا و رعایـا مرسوم بوده که آب را قسـمت نموده؛ مقـداری از آب و اراضـی آن جا را موضوع برای خود نموده، و آب معیّنی را هم برای قریه مزبوره و زرع رعایـا قرار داده انـد و سـال هـای دراز بین رعایا و مالک آن قریه این معمولی برقرار، بلکه بین طبقات ورثه مالکین هم مرسوم بوده، حالیه بعضـی از ورثه مالک، مقداری از قریه مزبوره را به عمرو انتقال داده، به استثناء باغ و علاقه جـات اربـابی، عمرو حق دارد از آب بـاغ ببرد به مجرّد معـامله قریه مزبوره یـا این که آب بـاغ که از توابع بـاغ است، جزء بـاغ مستثنی شده است؟ بیّنوا توجروا، ادام الله ظلکم العالی.

ص:۵۰۲

(ج)- به مقتضـای صورت سـئوال، ظـاهر این است که در قسـمت بین ورثه مالک اوّل، آب باغ ملاحظه شـده باشـد در تعـدیل سهام، در این صورت منع مشتری جدید آب را از آن باغ و بردن خودش مشکل میشود، والله العالم.

۱- (س) زن اگر دوائی بخورد من غیر ضرورت به جهت این که اولادش نباشد، آیا حرام است یا نه؟ و بر فرض حرمت دلیلش چه چیز است؟

(ج)- اگر مضر به مزاجش نباشد، حرمتش معلوم نیست، والله العالم.

۲- (س) کسی غیبت کسی را نمود، آیا مجرد توبه و انابه از این کفایت می کند، یا این که محتاج است بر استحلال از مغتاب؟

(ج)- اگر بر استحلال مترتّب نشود، ایذاء مؤمن یا مفسده باید استحلال کند، والله العالم.

۳- (س) شخصـی به زن ذات البعـل نظر نمود به عنوان شـهوت و ریبه، آیـا مجرد توبه از این عمـل یکفی یـا محتـاج و موقوف است بر این که زوج او از او راضی شده و حلال کند؟

(ج)- لزوم استحلال از زوج معلوم نیست، هر چند اگر مفسده یا اذیتی مترّتب نشود احوط است، واللهالعالم.

۴- (س) مردان و زنان این زمان که خودشان را تشبیه می کنند به فرنگی ها در لباس پوشـیدن و در کیفیت موی سر ایشان، آیا مجرد این معنی حلال است یا نه؟ و بر تقدیر حرمت به چه عنوان حرام است؟

(ج)- تشبه به کفار در اموری که اختصاص به آنها دارد جائز نیست، والله العالم.

ص:۵۰۳

۱- (س) گربه موش گیر و زیرک را که در خانه همسایه است، می توان دزدید یا نه؟

(ج)- در صورتی که صاحب خانه که در او است از او نگاهداری دارد؛ بعید نیست حق الاختصاص پیدا شود.

۲- (س) به عکس نامحرم نگاه حرام است یا نه؟

(ج)- در آئینه ظاهراً حرام است و در غیر آئینه هم با ریبه حرام است و به غیر ریبه از این جهت اشکال ندارد، هر چند کم است عدم ریبه.

۳- (س) کسی در حین غضب و دعوی به دین و مذهب کس مسلم دشنام بگوید. و ما هم نمی دانیم که می فهمد که به چه چیز دشنام می گوید، تکلیف در ملاقاتش با رطوبت چیست؟ و ایضاً اگر می دانیم که غرضش دین اسلام نیست، بلکه افعال بد مخاطبش را فحش می گوید جواب را بفرمائید.

(ج)- مادام که کلامش احتمال حمل بر اراده معنی صحیح دارد، به نحوی که کلامش مجمل و ذوجهتین باشد، معاشرت با او عیب ندارد، چه جای آن که معلوم باشد غرض او بدگوئی به دین نیست.

۴- (س) اگر در حق ولد امر والدین تعارض کند، تکلیف چیست؟

(ج)- مهما امکن هر دو را راضی نماید و در صورت عدم امکان به نظر میرسد حق مادر مقدم باشد.

۵- (س) شخص در جائی خوابیده و به همراهش نسپرده که مرا بیدار نمائید، آیا بیدار کردنش جائز است یا نه؟ و بر فرض عدم جواز اگر وقت نماز بگذرد و یا قافله کوچ نمایند، تکلیف چیست؟

(ج)- اگر رضایت او را احراز داشته باشد میتواند، والّا اگر ماندن او و حرکت قافله معرض مخاطره باشد برای او، باز میتواند، والّا مشکل است.

۱- (س) سماع آلات لهو مثل: دف و شیپور و نی و هم چنین غنا و غیبت که استماع نباشد - جایز است یا نه؟

(ج)- این نحو از اصوات به گوش او بخورد اتفاقاً ضرر ندارد، و لازم نیست تحرز، ولی حاضر شدن در آن مجالس هر چند به غرض دیگر باشد، محل اشکال است، والله العالم.

۲- (س) اخباری که در حق شخص بدخلق وارده شده مثل: ضغطه قبر، اگر صاحب این صفت هر چه می خواهد ترک نماید نمی تواند، و خودش هم راضی نیست، و هر چه سعی می کند به تحلّم عادت کند ناگهان کج خلق می شود، آیا با این مرض مؤاخذ می شود یا نه؟ چون احقر مبتلا به این مرضم لهذا مستحق دعای خیر آن بزرگوارم.

(ج)- مجرد تندخوئی که شخص جبلّی او باشد، منشأ اثر نیست، چون از اختیار خارج است، آنچه منشاء اثر است این است که کسی را ایذاء نماید به قول بدو یا به نحو دیگر، والّا اگر شخص تندخو کظم غیظ نماید و کسی را متأذی ننماید موجب کمال است.

۳- (س) در خصوص حبوه -که مال پـسر بزرگ است- آیا لباس که پوشیده شده است جزء حبوه است، ولو این که یک دفعه باشد؟ یا آن که لباسی که دوخته شده ولی پوشیده نشده اصلاً، آن هم حبوه است؟ آن چه حکم شرعی آن است مرقوم فرمائید.

ص:۵۰۵

(ج)- در مفروض سئوال ظاهراً فرقی ندارد در لباس از اینکه پوشیده شده باشد یا نپوشیده شده باشد، به مقداری که عرفاً لباس میّت محسوب شود، از حبوه محسوبست، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) زید در ضمن عقد لازم وکالت دهد به زوجه اش یا به غیر درخصوص طلاق، و عمل به وکالت را موقوف نماید به نرسانیدن کسوه و نفقه در مدت شش ماه مثلاً، آیا این وکالت لازم است یا جایز؟ موکل می تواند عزل کند یا وکیل می تواند خودش را عزل کند یا خیر؟ و در صورت لزوم وکالت و موجود بودن شرط عمل به وکالت؛ برای وکیل واجب فوری است طلاق بگوید؟ و یا اگر تعویق هم بیندازد منعزل نمی شود؟

(ج)- منتهی چیزی که از شرط وکالت در ضمن عقد لازم درست بشود این است که واجب باشد عزل نکند، و اما این که اگر عصیاناً عزل کند، عزل درست نشود معلوم نیست، و تأثیر عزل وکیل خودش را معلوم نیست، بلی میتواند عمل به وکالت نکند، چنانچه میتواند عمل را تعویق هم بیندازد، الاحقر عبدالکریم حائری.

۲- (س) راهی ساخته شده از پول مجهول المالک، عبور و مرور در همچه راهی چه صورت دارد؟ در صورتی که عابر مجبور باشد در آن راه یعنی مثل بازار و کوچه که باید عبور کند والّا عسر و حرج است، تکلیف مکلّف را بیان فرمائید.

(ج)- اصل طریق و آلات و ادواتی که در آن به کار بردند و متطرّقین استعمال میکنند؛ هرگاه صاحب آنها معلومند؛ باید از آنها اذن بگیرند، و هرگاه معلوم

نباشند، به مقدار اجرت المثل راه رفتن بر آن به فقیری بدهند از باب مظالم انشاءالله بیاشکال میشود، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) هرگاه رشته قناتی برخورد بر عرض قنات دیگر که قدیمی بوده ولی هر دو در محل تلاقی در خشک واقع شود، قنات جدید می تواند با شرکت صاحب آن در قنات قدیم، قنات جدید خود را از تحت یا فوق قنات مشترکی عبور دهد یا نه؟ و در صورت عبور جهلاً- یا عمداً، شرکاء قنات قدیم می توانند محل تلاقی از قنات جدید بدون اجازه صاحب اختصاص طمس نمایند، یا نه فقط باید او را اجبار بر دفع ضرر نمایند؟ در صورت تصور ضرر و با عدم تصور ضرر در قنات مشترکی، آیا حق ممانعت دارند یا خیر؟ و با سکوت آن ها در حین عبور دادن قنات اختصاصی، من بعد حق مزاحمت دارند یا نه؟ و مقصود از این فرمایش که من ملک ارضاً ملک قرارها و هوائها باعیانها را بیان فرمائید، و مقصود از ملک هوا و قرار ارض و اندازه ملکیّه را بیان فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، دلیلی بر اینکه هر کس زمینی را مالک شود تا تخوم ارض و عنان السّماء آن را مالک شود نیست، بلی مقداری را که از فوق و تحت آن عرف تبعاً ملک مالک آن داند و ببیند، محکوم است به ملکیّت، پس در مفروض سئوال هرگاه قنات جدید را عبور داده اند اندازه جائی که عرف آن جا را ملک صاحبان قنات قدیم میبینند به تبع ملک خود قنات این کار بدون اذن باقی شرکاء جایز نبوده، و مالکین آن حق طمس نسبت به محل خودشان دارند، و سکوت باقی شرکاء دال بر اذن آنها نیست، اینها بر تقدیر عدم ضرر است، و هرگاه م_ضر باشد جایز نیست مطلقا. الاحقر عبدالکریم حائری.

ص:۵۰۷

۱- (س) حجه الاسلاما! نائب الاماما! ملجأ الاناما! دو نفر غیر مکلف با هم خرید و فروش و چیز هم به عنوان بخشش به هم دیگر داده، و حالا هر دو مکلف شده اند، نمی دانم آن چیزی که خرید و فروش کرده و به عنوان بخشش داده، از ولیّ او بوده که به او داده است م_صرف نماید یا غیر ولیّ؟ و حالی رضایت از همان شخص مکلف بگیرد کفایت می کند یا خیر؟

(ج)- اگر هر دو که مکلف شده اند از همه راضی شوند خوب، و چنانچه احتمال بدهد که عین مال از پدر بوده یا شخص دیگری؛ در مقام استرضاً از آنها هم برایـد، و اگر فرضاً معلوم نشود که صاحب مال کیست، بایـد احکام مجهول المالك بر آن مال جاری شود، چنانچه عین مال تلف شده به میزان تخمین قیمت او را بابت مظالم داده شود، والله العالم.

۲- (س) اگر پولی به عنوان امانت داده است، و اذن در تص_رف هم داده است، این وجه را بیع و شراء نمایـد معامله اش صحیح است یا خیر؟

(ج)- در صورت اذن در تصرف معامله صحیح است، والله العالم.

۳- (س) خلوت با اجنبی اگر یقین داشته باشد که حرامی واقع نمی شود در آن مکان باشند حرام است یا خیر؟

(ج)- اگر خلوت محقق شود، ولو با علم به عدم وقوع در حرام؛ جواز توقف مشکل است، والله العالم.

۴- (س) اگر وجهی امانت پیش کسی باشد، و اذن شاهد حال در تص_رفش دارد، بدون این که به صاحبش بگوید به عنوان قرض بردارد صحیح است یا خیر؟

(ج)- چنانچه وکیل در برداشتن به عنوان قرض نباشد، بعید است به شاهد حال صحیح شود.

۱- (س) اگر طفل غیر مکلف بگوید - مثلاً:- این طبق نان را سر من بگذار، آیا تصرف است که باید به دست ولی او برساند یا این که به فرمایش آقای آقا سید محمد باقر در «چهل محل» احسان است؟

(ج)- اگر محرز باشد که ولی طفل در عملیات او نظر دارد عیب ندارد، و الّا مشکل است.

۲- (س) اگر کسی گوشتی خرید و خون در گوشت دید، و شک دارد که خون متعارف آمده، خوردن این گوشت چه صورت دارد؟

(ج)- با شک، احتیاط در اجتناب است، والله العالم.

۳- (س) در وکیل وکیل فرموده اند عدالت شرط است، اگر موکل بگوید وکیل مطلق هستی، آیا می شود فاسق را وکیل کند یا خیر؟

(ج)- بنا بر شرط بودن عدالت، اطلاق این لفظ ظاهراً مقید نباشد علی الأحوط.

(س) حجه الاسلاما! چه می فرمائید در این مسئله شرعیّه که جمعی از یهود تشرف و قبول اسلام نموده باشند، و به حسب ظاهر هم مدتی به وظائف اسلام از: حضور مسجد و جماعت و تردد و ارتباط به خانه علماء متدیّنین نموده باشند، شخص معینی از این جماعت بعد از اسلام منتقل و مرتد به بهائیت شد، به درجه که امروز مبلغ بهائیان می باشد، آیا این شخص مرتد ملی می باشد یا نه؟

ص:۵۰۹

۱- و علی تقدیر این که مرتد باشد، آیا می تواند تصرفات مالیه در مال خود را در این حال ارتداد از قبیل خرید ملک و اجاره دادن و صلح غیر ذلک بنماید یا نه؟

(ج)- در فرض سئوال ظاهراً این شخص مرتد ملی است، و احکام مرتد فطری بر او جاری نیست، لهذا معامله جات او محکوم به صحت است، و اجاره دادن - حمام و سایر املاک او به طریق شرعی به جهت مسلمین- اشکالی متصور نیست، والله العالم.

۲- (س) در موضوعات عرفیّه قول مجتهد معتبر است یا نه؟

(ج)- چناچه شبهه مفهومی باشد باید به فقیه رجوع نماید، و اگر شبهه مصداقی باشد مرجع فقیه نیست، والله العالم.

۳- (س) شرب مسکر به جهت علاج چه صورت دارد؟

(ج)- هر گاه حفظ نفس بر آن متوقف باشد عیب ندارد.

۴- (س) کسی که وجوه مالش را نداده، از همین مال خرج نماید برود زیارت یکی از معصومین، چه صورت دارد؟

(ج)- زیارت انشاءالله صحیح است، و ضامن وجه است، هر چند - در سفر زیارت- خیلی شایسته است مالش مصفّی باشد.

۵- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه، ضمانت شخص مکره مجبور چه صورت دارد صحیح است یا خیر؟ جواب را مرقوم و مزیّن فرمائید.

(ج)- با اکراه و اجبار ضمانت صحیح نیست، ولی باید دانست که اکراه غیر از الجاء است، اکراه این است که شخص قاهری او را وادار کند بر عمل، یا به وعید

و تهدید بر مخالفت به امری که تحملش سخت باشد بر او، مثل جان یا مال یا عرض مثلاً، هرگاه چنین شد آن عمل که به جای میآورد، هرگاه از قبیل عقود و ایقاعات است محکوم به بطلان است.

۱- (س) اشخاصی هستند در این صفحات، که گاهی منکر خداوند می شوند، و می گویند: نعوذ بالله خدا نیست، تمام طبیعت است، و گاهی در میان مسلمین اقرار به دیانت اسلامی می نمایند، و می گویند: جهت مصلحت این کلام را می گوئیم و سابقه ایشان اسلام بوده، آیا پاک می باشند؟ و مباشرت به آن ها عیبی دارد یا خیر؟

(ج)- هرگاه منکر وجود صانع -نعوذبالله- در کلامش احتمال تقیّه یا توریّه میرود؛ بعد از آنکه خودش اظهار دیانت نمود، انشاءالله محکوم به اسلام است.

۲- (س) آیا طائفه یهود که در این صفحات می باشند و خودشان را جدیدالاسلام می نامند؛ و می گویند: ما جدیدالاسلام می باشیم، لکن از ذبیحه مسلمین و پیه و روغن و غیره اعراض می نمایند، نه دختر به مسلمان می دهند، نه از مسلمان دختر می گیرند، آیا جزء مسلمین محسوب می شوند یا خیر؟ و رفتن مسلمانان در حمامی که این ها می روند صحیح است؟ یعنی با رطوبت ملاقات با این اشخاص نمودن جایز است یا خیر؟ در صورتی که قطع داشته باشیم که دروغ می گویند یهودی می باشند؟

(ج)- البته با قطع به اینکه یهودی بر یهودیّت خود باقی است؛ اظهار اینکه من مسلمان شده ام فائده ندارد.

ص:۵۱۱

۱- (س) هرگاه شخصی خانه خرید که مجرای آبی از غیر در آن هست، و آن باغچه هم که دارد از آن نهر شرب می شود، و لکن مشتری در وقت خریدن از بایع نپرسید که این باغچه از این نهر آب دارد یا خیر؟ بایع هم فوت کرد، آیا از برای مشتری اشکالی دارد که آن باغچه را از این نهر شرب نماید یا خیر، در صورتی که مظنّه مشتری به این است که این باغچه از این نهر شاید حق شرب نداشته باشد؟

(ج)- مشـروب شدن در زمان بایع ظاهر در استحقاقیت است، پس اگر خانه با همه توابع آن فروخته شده باشد ولو به ذکر اجمالی؛ و به حسب عرف آن ولایت، آب هر محلی منضمّاً به محل فروخته میشود، مشتری میتواند باغچه را مشروب کند، مگر علم داشته باشد که حق ندارد.

۲- (س) هرگاه در خانه مجرای نهر آبی است که مال اهل دشت است، و به جهت زراعت می برند، چون که تمام هفته جریان ندارد، و بعضی از ایام آن خانه آب نمی آید، صاحب خانه با عدم علم به کراهت مالکین آن نهر از غیر آن که مجری را تغییر دهد وسط همان مجری یک حوض درست می کند، که تقریباً شش هفت کر آب می گیرد، به جهت استراحت ایامی که آب نمی آید، آیا استعمال آب آن حوض پر شده - جهت رفع حدث و غیره - جائز است یا خیر؟

(ج)- هرگاه استعمال صاحبخانه فقط از جهت رضایت صاحب آب باشد نه حق شرعی، مجرد عدم علم بهکراهت مالکین کافی نیست، و اگر از جهت حق شرعی باشد؛ یعنی صاحبخانه هم حق شرعی داشته باشد که لازم حوائج همه

ایام از آن آب بگذراند؛ میتواند به قدر حاجت حوض درست کند، اگرچه مالکین کراهت داشته باشند، والله العالم.

۱- (س) اولاد خودرا به مدارس جدیده و تعلیم علوم جدیده و کتب انگریزی وادار نمودن جایز است یا نه؟

(ج)- با احتمال فساد عقیده آنها جایز نیست، ظم - طبا و ع.

۲- (س) اجیر باید به فتوای مجتهد منوب عنه عمل کند یا به فتوای مجتهد خودش؟ و یا تفصیل است که در افعال و اذکار تقلید منوب عنه کند و شکوک و جهر و اخفاف را به تقلید خودش عمل کند؟

(ج)- احتیاط در اخذ باحوط القولین ترک نشود، ظم - طبا و ع.

۳- (س) موضوع غیبت حرام را بیان فرمائید.

(ج)- ذکر مسلمانی به طوری که اگر حضورش گفته شود بدش میآید، مگر در اموراتی که استثناء شده در مقام مشورت یا شکایت و غیر ذلک، ظم - طبا و ع.

۴- (س) کسی به فقیر غیرسید چیزی بدهد به قصد ما فی الذمّه - از کفّارات یا رد مظالم و نذورات- آیا صحیح است و بریٔ الذمّه می شود یا نه؟

(ج)- جائز است به قصد کند هر کدام که اول بر ذمّه اش آمده اداء آن شود، ظم - طبا و ع.

(س) شخصی فوت شده و دیّان مطالب دارد، و کسی مدیون آن مرحوم است، تعداد طلبکارها را نمی داند، و فحص آن هم عـسر و عرج است،

۱- چون اسباب لازم دارد، آیا به بعضی از آن ها که ثابت است بدهد یا به ورثه؟ و مفروض این است که ورثه ادا نمی کند تمام دین را.

(ج)- به بعضی طلبکارها که ثابت است طلب ایشان بدهد جایز است، ظم - طبا و ع.

۲- (س) شخصی فوت شده و مخلّفه و طلبکار هم دارد، ورثه او بعضی از طلبکارها را محروم می کنند، مفروض این است که ترکه زیاده از دین باشد، تص_رف مابقی طلبکارها در آن چه گرفته اند جایز است یا نه؟

(ج)- مانعی ندارد، بلی تص_رف وراث پیش از ادای دیون جایز نیست، ظم - طبا و ع.

۳- (س) شخصی فوت شده دین الله و حق الناس بر ذمه اش می باشد، و ترکه او وفا به همه آن ها می کند، لکن وارث - عصیاناً یا نسیاناً- اداء دین الله ننموده، حق الناس را می دهند، تصرف دائنین چه صورت دارد؟

(ج)- مانعی ندارد، بلی تصرف ورثه - پیش از اداء دیون- جایز نیست.

۴- (س) اموال اهل کتاب را به حیله و دزدی به نوعی که ضرر به مسلمین نرسد، از دست و تصرف آن ها بیرون کردن حلال است یا نه؟ به اذن مجتهد محتاج است یا نه؟ و عبارت از اهل کتاب آن ها هستند که به شرائط ذمه عمل نمی کنند، و داخل حکم کفار حربی هستند.

(ج)- سرقت نمودن اموال اهل کتاب و اضرار به آنها جایز نیست، در صورتیکه عمل به شرائط ذمه بکنند، یا این که مسلم آنها را تأمین داده باشد.

ص:۵۱۴

۱- (س) تیغ زدن آدم بر سرش در روز عاشورا جایز است یا نه؟

(ج)- در صورتی که مضر به نفس نباشد جایز است، والله العالم.

۲- (س) در تعزیه حضـرت سیدالشهداءC شبیه شـهداء کربلا را آوردن و هکذا شبیه اسراء را آوردن، و تشبیه طائفه ذکور به زنان امامC و طبل و کوس زدن جایز است یا نه؟

(ج)- اقـامه تعزیه حضـرت سیدالشـهداء - ارواحنـا فـداه- از جمله مسـتحبات موکـده است، به شـرط آن که بر طبل و کوس مشتمل نباشد و احوط آن است که مشتمل بر تشبیه متداوله نیز نباشد.

۳- (س) زوجه شخصی با مرد دیگر زنا کرده باشند، زوج زوجه مزبوره می تواند زانی را حلال نماید یا نه؟

(ج)- حلال نمودن زوج زانی را موجب سقوط حد الهی نمیشود.

۴- (س) توبه کردن در گناهی که حدّ دارد از زنا و لواط قبل از ثبوت عند الحاکم الشرعی، مسقط حد است یا نه؟

(ج)- بلی مسقط حد است، والله العالم.

۵- (س) میت را به قصد حمل به عتبات می خواهند دفن نمایند، طریقه دفنش به چه طور [چه گونه] است؟ که بعد از پوسـیدن در وقت اخراج نبش قبر صدق نکند، و به عبارت دیگر طریق دفن میت امانت - که بعد از پوسـیدن اخراج نمایند - به چه طور است؟

(ج)- به نحوی است که اموات را دفن میکننـد و بهـتر آن است که در تـابوتی بگذارنـد و دفن کننـد، که بعـد از بیرون آوردن صدق نبش نکند.

۱- (س) قنـاتی است از قـدیم الایـام از وسط قریه می گـذرد، و مالکین آن فاضل آب را زراعت می کننـد، و فعلاً آخر مجری مخروبه شده است، و مجاری محلات فوق خراب نیست، فعلاً مالك می خواهد تغییر مجری بدهد به جهت آن که آخر مجری خراب شده، شاربین می گویند که: مجاری ما مخروبه نیست، ما حق انتفاع به آب داریم، و اگر تو می خواهی ضرر نکنی آخر مجری را تعمیر کن، در این صورت مالکین حق تغییر مجری دارند یا خیر؟ و خسارت به که متوجه است و بر عهده کی است؟

(ج)- مالکین خانه های فوق -که مجاری صحیح دارند حق دارند- بر مالك آب به حسب ظاهر، والله العالم.

۲- (س) زید می تواند زیر راه رو عمرو قنات خود را عبور دهد یا خیر؟

(ج)- نمیتواند، مگر آن که به اندازه بوده باشد که از توابع فوق عرفاً نباشد، والله العالم.

۳- (س) هرگاه دو قنات باشد، یکی سابق و یکی لاحق، و لاحق چندین سال قبل در حریم سابق داخل شده، و فعلاً متصرف و معلوم نیست که به اذن بوده یـا نه؟ آیـا مالك قنات سابق - نظر به آن که سابق بوده- می توانـد در قنات خود کار و حفر پیش کار کند یا مالك لاحق حق ممانعت دارد؟

(ج)- در صورت اضرار به قنات دیگری ظاهراً حق تصـرف ندارد، مگر به اذن دیگری والله العالم.

ص:۵۱۶

۱- (س) شخص جنب اجرت حمّامی نـدارد، ولی زیادی از مستثنیات دین دارد آیا در این صورت تیمم جائز است؟ یا باید از ما ذکر بفروشـد و اجرت اغتسال نمایـد؟ و اگر در این صورت قرض کردن ممکن باشـد - ولی از برای شـخص خود ذلت می بیند در استقراض ولو بالنسّبه به نوع ذلّت نباشد- آیا در این صورت استقراض واجب است یا خیر؟

(ج)- هرگاه ممکن است فروختن یا رهن گذاردن، تیمم جایز نیست، و هرگاه استقراض، ذلت و حرج باشد، تیمم جائز است، والله العالم.

۲- (س) اهل ذمه یا بت پرست اگر توی مساجد مسلمین بروند بر مسلمین منع لازم است یا خیر؟

(ج)- موارد مختلف است، در بعضی از موارد باید منع کرد.

۳- (س) زیـدی وفات کرده چنـد نفر صـغیر دارد چنـد نفر هم درطلب بر میت نموده انـد، پدر میت هم حیات دارد، و تصدیق طلبکارهـا را می نمایـد، آیا محض ادعاء طلبکار و تصـدیق پـدر میت، بایـد اداء دین میت را نمود یا محتاج به ثبوت نزد حاکم است؟ و بعد از ثبوت آیا طلبکارها باید قسم بخورند؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در صورتی که زید وراث کبیر نداشته باشد، و منحصر به ورثه صغار باشد، و پدر میت هم قاطع باشد به ثبوت دین بر زید، جایز است برای پدر میت اداء دین میت به اندازه که قاطع باشد، و محتاج به اثبات شرعی نیست.

۱- (س) بیان فرمائید زیدی روده گوسفندی را که معین و موجود و معلوم بود از عمروی به مبلغ معیّن معلوم خریداری نموده، با این که حین المعامله بایع عنوان می نماید که بیاورید شخصی را که ممیز باشد، و خوب و بد روده را تمیز دهد، و من عین این روده را با تو معامله می کنم، با این ترتیب مشتری خریداری نموده، و روده را از کرمان حمل به طهران کرده، و مدت مدیدی می گذرد که مشتری مزبور اذن فروش نمی دهد تا این که خودش از کرمان روانه ارض اقدس می شود، و بعد از توقف مدتی در ارض اقدس از آنجا به طهران می رود، و حال مدعی شده که روده را در طهران امتحان نموده اند درصدی بیست معیوب بوده، و روده گوسفند به طول مدت معیوب و فاسد می شود، که بالمرّه از بین می رود، و مشتری روده را از طهران باز حمل به کرمان می نماید، و بایع هم در اوقاتی که روده را به کرمان آورده بودند در کرمان نبوده، و به مکّه معظمه مشـرف شده بوده، مشتری مزبور هم روده را همین طور نزد خود نگاه داری می نماید تا ورود بایع مزبور به کرمان، در این بین چند سال طول می کشد و حال روده مزبوره تمام آن ها فاسد شده که بالمرّه هیچ حاصلی برای آن ها نیست، آیا - بر فرض که مشتری مزبور ثابت نماید که حین المعامله بعضی از روده معیوب بوده- ضامن مابقی روده که از بین رفته کیست؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، عیبی که در نزد مشتری حادث شده؛ مانع است از رد کردن مبیع را به بایع، به واسطه عیب سابق، و فقط مشتری حق ارش دارد، که از بایع بگیرد، و خود مبیع مال مشتری میباشد، و ضرر عیب حادث نزد خودش بر خودش است، اینها در صورت ثبوت معیوب بودن در زمان بیع و عدم

اسقاط خیار عیب است، و هرگاه این مطلب محل نزاع باشد مرافعه میخواهد، والله العالم.

۱- (س) به شرف عرض اقدس حضــرت آیه الله می رساند: زید می خواهد طریقی بنماید که مبلغ معینی از مال خودش و علاوه از ثلث مالش به مصــرف روضه خوانی و وجوه بریّه صرف شود عیناً او منفعه، ولو به این که به آن معامله شود، که با کسی شریک شود در تجارت، یا مضاربه بدهد، یا اجرت بدهد که با او داد و ستدی نمایند، یا این که ملکی به آن خریده شود، و آن چه عاید می شود- از آن معامله یا ملک؛ بعد از وضع مخارجات - به مــصرف روضه خوانی و وجوه بریّه به هر طوری که بخواهد و صلاح بداند صرف نماید، به تدریج مادام العمر، و بعد از خودش وصیّ او هم به همین مبلغ و منافع او هر قدری که باقی مانده از قراری که ذکر شده معمول دارد و هم چنین وصیّ وصیّ و هکذا به همین عموم نذر نماید، این نذر منعقد می شود و به این مقصود نائل می شود که این مبلغ مال این مصارف باشد، و حق داشته باشد که عین آن بعضاً و کلاً یا منافع آن را به همین طور به میل خودش هر چه بخواهد صرف نماید؟ و وصیّ او هم همین طور عمل نماید الی الابد یا نه؟ مستدعی آن که هرگاه صحیح است دو کلمه را مرقوم فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، اگرچه بعید نیست که در عین معیّنه، بشود به طریقی نذر بشود که به مقصود نائل گردد، لکن چون غالباً اینگونه کارها منجر میشود به فساد بین الورثه و مفاسد دیگری که غالب بر مصلحت نذر مزبور میشود؛ خوب است چنین نذر نشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) پـدر و جدّ جایز است که مال اولاد نابالغ خود را - بدون ضـمان و بدون اقتراض و تقویم بر خود - تصـرف نمایند به خوردن و پوشـیدن و امثال این ها؟ مثل آن که شخصـی مثلاً مأکولی یا ملبوسـی به طفل شخص داده باشد؛ یا پولی داده باشد، پـدر یـا جـدّ از او بگیرد و بخورد، یـا خرج نمایـد، یـا به کسـی دیگر بخورانـد، یا بپوشانـد، یا جایز نیست؟ و اگر خود نابالغ به اختیار خود به ایشان یا به مادر و معلم و غیر ایشان خوراکی را بدهـد، از برای ایشان جایز است خوردن آن یا خیر؟ و اگر پـدر یا جد یا مادر مثلاً به اولاد نابالغ خود پولی یا غیر آن بدهند، جایز است ثانیاً از ایشان بگیرند و تصرف نمایند یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، مـال صـغیر را ولی او هم حق نـدارد که به عنوان مجـانی صِرف اتلاف کنـد، مگر اینکه واجب النّفقه طفل باشـد، و به عنوان نفقه صـرف کند، بلی اگر صـلاح طفل بداند که تلف کند، و بعد تلافی کند، یا اقتراض یا تقویم بر خود کنـد یـا ملاـئت مـانعی نـدارد، و دادن خود طفل هم هیـچ نمیشود و در دادن چیزی به طفل و گرفتن هم - اگر تملیک شده باشد به طفل به وجه شرعی - حکمش گذشت، و اگر ملکش باشد به او مربوط نیست، والله العالم.

۲- (س) هرگاه ولی طفل مال طفل را از دست او بگیرد، و بعـد به او رد نمایـد و در دست طفل تلف شود، آن ولی - مثل غیر ولی- ضامن آن مال است یا خیر؟

(ج)- اگر برخلاف متعارف نباشد دادن به طفل ضامن نیست، و الا ضامن است، والله العالم.

۱- (س) سلام وداع واجب است یا خیر؟ و هم چنین سلام مکتوب، و جواب سلام رسول، و سلامی که در تلفن می کنند واجب است یا خیر؟

(ج)- وجوب در سلام وداع معلوم نیست، و در مابقی احوط عدم ترک است، خصوصاً در تلفن بلکه در آن وجوب احوط است، والله العالم.

۲- (س) سلام کردن بر کافر جایز است مطلقاً یا جایز نیست؟ زیرا که ظاهر از سلام تحیت است، مگر ضرورتی مقتضی شود بر جواز سلام، و آیا جواب سلام کافر واجب است یا نه؟

(ج)- بعید نیست مکروه باشد، لکن مقتضای احتیاط معلوم است، و جواب سلام ذمّی احوط است، و لکن به لفظ علیك یا سلام، والله العالم.

۳- (س) در صورتی که زوجه کبیره و زوج صغیر باشد، و پدر صغیر ولایةً عقد دائمی نموده، و زوجه کبیره - مادامی که زوجِ صغیر کبیر نشده- در خانه خود نشسته، مطالبه کسوه و نفقه از ولی زوج مزبور می نماید، آیا شرعی است یا نه؟

(ج)- ظاهراً زوجه نفقه و کسوه طلب ندارد تا زمانیکه زوج کبیر شود.

۴- (س) حجه الاسلاما! آیا اسب سواری شخصی - در صورت منحصـــر به فرد بودن- به عنوان حبوه مال پسر بزرگ او است یا خیر؟

(ج)- مشهور اسب سواری را از حبوه نمیدانند، ولی به نظر حقیر باید احتیاط کرد، به صلح و مصالحه با سایر ورثه، والله العالم.

ص:۵۲۱

۱- (س) شخص قرض دار- در صورت امکان اداء قرض و عدم رضا مقرض به ماندن قرض- قرض را ندهد فقط فعل حرام نموده؟ یا این که جمیع تص_رفی که در مالی که باید به قرض بدهد نموده باطل است؟ دلیل بخصوصه معلوم نیست، کل قاعده امر بشی مقتضی نهی از ضد است آن هم تمام نیست (این چنین).

(ج)- بسمهتعالی، تص_رفاتش باطل نیست، حتی بر تقدیر تمام بودن قاعده مذکور، زیرا که بنا بر نهی هم نهیش تکلیفی است، بلی اگر معلق باشد با اجتماع شرائطش تصرف نافذ نیست.

۲- (س) در ادّعا و قسم علم حقیقی معتبر است یا ظن قریب به علم کافی است؟

(ج)- بسمهتعالی، اطمینانی که آن را علم عادی گویند لابدّمنه است.

۳- (س) بسمه تعالی شانه، جناب مولانا عرض می شود که: صغیر و سفیه و مجنون زوجه خود را طلاق دهد، یا مدت باقی متعه را بخشیدند، صحیح است؟ دیگر آن که عقد و نکاح آن ها را جاری نمودن را حکمش چه می فرمائید؟ بیّنوا توجروا.

(ج)- صغیر و مجنون طلاق نمیتوانند بدهند، امّا سفیه ظاهراً طلاق آن مانعی ندارد.

۴- (س) آیا کسی می تواند از برای جنین که در رحم است نصب قیّم کند؟ همان طور که می تواند نصب قیم بر صفار اولادش بنماید؟

ص:۵۲۲

(س دیگر) آیا حاکم شرع می تواند نصب قیم بر جنین کند هرگاه ملاحظه مصلحت در نصب قیم باشد یا آن که هرگاه نصب قیم نکند ضرری بر جنین وارد شود یا نه؟

(ج)- ظاهراً در هر دو مسئله جائز باشد، لکن باید قیم مراعات احتمال بودن اموالی که برای او گذاشته شده ملک غیر جنین را بنماید، از جهت این که شاید زنده متولد نشود، والله العالم.

۱- (س) اولاً حریم قنات غیر رخوه شرعاً چند ذرع است؟ ثانیاً مالک قنات را شرعاً می رسد که در حریم قنات خود احداث چاه - برای مزایای آب- بنماید یا نمی تواند؟ ثالثاً مالک قنات چه وقت می تواند بگوید حریم قنات من باقی مانده، و مالکین سلف حریم این قنات را چاه احداث نکرده اند، و اکنون من می خواهم در حریم خودم احداث چاه نمایم؟

(ج)- حریم قنات در اراضی صلبه پانصد زراع است لکن این حریم در وقتی برای قنات ثابت است که در وقت حفر قنات اطراف آن به مقدار این حریم ملک غیر نباشد، و اما در مسئله ثانیه هرگاه فعلاً آنجائی که میخواهد چاه بکند ملک غیر باشد نمیتواند بکند، و اگر ملک غیر نباشد میتواند، و از این معلوم میشود که اگر اطراف ملک غیر باشد نمیتواند چاه بکند و جواب ثالث هم معلوم میشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۲- (س) حد اصلاح ریش چه مقدار است؟

(ج)- هرگاه غرض اصلاح مستحب است؛ حدش مدوّر نمودن ریش است، به زدن بعضی از موهائی که از غالب موها بلندی فاحش دارد، والله العالم.

ص:۵۲۳

۱- (س) شخصی زمینی را به تحجیر و تص_رف می کند برای زراعت و رشته قناتی در آن زمین هست و آن شخص قصد آبادی آن قنات را دارد آیا به ت_صرف کردن زمین چاه هایی که در آن زمین است مالک می شود یا خیر که اگر آن قنوات را کسی دائر کند و به آن زمین برسد غیر آن چاه ها را می تواند تصرف کند یا خیر؟

(ج)- احوط استیذان از محجر است والله العالم.(۱)

۲- (س) قناتی است که م_الکین آن راهی آن را تغییر می دهند و از راهی و --(عبارت ناخوانا)-- می شوند آیا از ملک آنها خارج می شود و غیر می توان در آن راهن تصرف نمود یا خیر؟

(ج)- اگر معلوم شود اعراض مالکین تص_رف غیر مانعی ندارد والله العالم.(۲)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۱.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۲.

کتاب المیراث

۱- (س) بیـان فرمائیـد هرگـاه زیـدی فوت بشود، و وارث او منحصــر باشـد به یـک خاله ابوینی و دو عمّ ابی و دو پسـر عمّه ابوینی، ترکه زیدِ متوفّی به خاله ابوینی ارث می رسد؟ یا این که میانه خاله ابوینی و دو عمّ ابی ثلاثاً تقسیم می شود؟ یا این که ما بین خاله و دو پسر عم ابوینی تقسیم می شود؟

(ج)- ظـاهراً ترکه تقسـیم میشود بین خاله ابوینی و دو عم ابی اثلاثاً اگرچه ملاحظه احتیاط خوبست مصالحه بشود بین ایشان و دو پــسر عم ابوینی، والله العالم.

۲- (س) شخصی فوت کرده، یک زوجه دارد و مادر و یک دختر، ترکه او به چه نحو تقسیم می شود؟

(ج)- ثمن از ترکه مال زوجه است، و بقیه ارباعاً تقسیم میشود، ربع از مادر است، و سه ربع از دختر است، والله العالم.

(س) زیـدی دختر رشـیده را برای ولد صـغیرش تزویج نمود ولایهً، به صداق معین پنجاه تومان، ده تومان و اصل و چهل تومان باقی، پس از مضی دو

۱- سـال - در حـال صـغر زوج- زوجه وفات نموده، وارث سواى زوج منحص_ر به عمو مى باشـد، تا كبير شود و در صورت صحت مطالبه چه مقدار از اين صداق حق عمو مى باشد؟

(ج)- در مفروض سـئوال آنچه از نصف صـداق باقى مانـده عيناً يا ذمّةً؛ نصف آن مال عموى زوجه است، و آن مقـدار كه در ذمّه باشـد از ولى ميتوانـد مطالبه نمايد، و در نصف ديگر احتياط آن است كه ولى با عمو به مصالحه عمل را خاتمه دهند. والله العالم.

۲- (س) به عرض حض_رت آيه الله - متّع الله المسـلمين بطول بقـائه- مى رسانـد زيـدى مرحوم شـده ورثه دارد، قروضـى هم دارد، ماترك ملك و وجه نقد دارد، وصـى آن مرحوم اظهار مى دارد: قروض را از وجه نقد مى دهم، زوجه آن مرحوم اظهار مى دارد: ثمينه مرا تـاديه نمائيـد، بعـد از وجه نقـد يـا ملـك قروض را ادا نمائيـد، و وجه نقـد - پس از تـأديه ثمينه- قروض را كفايت مى كند، مبالغى هم اضافه مى ماند چرا هشت يك مرا كسر مى نمائيد.

عرض ديگر: عمرو ملكى را به بيع شـرط گذاشته بوده است نزد زيد متوفى، عوض هزار تومان، پس از فوت زيد ورثه با اجازه وصى بيع شرط را ملغى نموده اند و سند هزار تومان اخذ نموده اند، آيا زوجه از هزار تومان- كه عوض ملك بيع شرط است- حق بردن ثمنيه دارد يا خير؟ تمنّا آن كه جواب مرقوم و مزّين شود، امركم العالى مطاع.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحيم، در فرض سـئوال اول: ظاهراً دين از مجموع تركه موضوع ميشود نحو توزيع كه ك_سر بر تمام ورثه وارد شود، و در فرض ثانى:

چنانچه تبـدیل ملک به وجه هزار تومان به فسخ بوده از جهت خیاری که عمرو در اول معامله برای خود قرار داده، ظاهراً زوجه حق ثمینه از این وجه میبرد، و در صورتی که تبـدیل ملک به عقد علاحده برده و به عنوان فسخ نبوده زوجه حق ثمینه ندارد از این وجه هزار تومان، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) چه می فرمائیـد در این مسـئله شـرعیه، زیـد متوفی گردیـده، یک زوجه ذات ولد و یک زوجه غیر ذات ولد دارد، در این صورت که ارثیه آن ها ثمن ماترک است، ما بین این دو زوجه فرقی هست یا نه؟

(ج)- ظاهراً فرقی ندارد، و ثمنّیه بین دو زوجه بالمناصفه تقسیم میشود، والله العالم.

۲- (س) آیا آب از منقول است یا غیر منقول؟ در صورتی که غیر منقول شد زوجه ارث می برد یا نه؟

(ج)- آنچه در زمـان فوت موجود در مجری بوده احتیاط این است که راجع به ثمنّیه بین زوجه و وارث دیگر مصالحه بشود، و اما آنکه بعد از فوت خارج میشود که راجع به ورثه و از منافع محسوب است معلوم نیست زوجه حقی داشته باشد، والله العالم.

(س) شـریعتمدارا! مروّج الاحکاما! ملاذ الاناما! چه می فرمائیـد در این مسـئله شـرعیه؟ که زیدی مرحوم شده، و اولاد ندارد، و وارث اولاـد چهـار عموی ابوینی است، از یـک عمو دو پسـر، از یک عمو سه دختر، از یک عمو سه پ_سر، از یک عمو دو پسر و یک دختر، و یک نفر عیال معقوده، و وارث دیگر از خالوی ابوینی یک پ_سر، و از خالوی امی یک پ_سر و یک دختر، مستدعی

۱- است مبلغ هزار و دویست تومان پول را به این وراث تقسیم و مرقوم و مزین فرمائید، که عندالله و عندالرسول اجر عظیم خواهد بود.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، رُبع وجه مزبور که سیصد تومان است حق زوجه است، ثلث وجه مزبور چهارصد تومان مال اولاد خالو، به این نحو که سدس ثلث مزبور -که شصت و شش تومان شش هزار و ششصد و شصت و شش دینار و چهار سدس دینار میشود به هر یک از پـسر خالو و دختر خالوی امّی نصف او را باید داد، که مبلغ سی و سه تومان و سه هزار و سیصد و سی و سه دینار و دو سدس دینار باشد، بقیه آن -که سیصد و سی و سه تومان و سه هزار و سیصد و سی و دینار و دو سدس دینار است- مختص پـسر خالوی ابوینی است، و بقیه اصل وجه -که پانصد تومان است- چهار سهم میشود، برای هریک از اولادهای هر یک از اعمام یک صد و بیست و پنج تومان، آن عمو که دو پـسر دارد: هریک شصت و دو تومان و پنج هزار میشود آن عمو که سه پـسر دارد: هر یک چهل و یک تومان و شش هزار و ششصد و شصت و شش دینار، آن عمو که سه دختر دارد: هر یک ایضاً چهل و یک تومان و شش هزار و ششصد و شصت و شش دینار، آن عمو که دو پسـر و یک دختر دارد: پـسر پنجاه تومان دختر بیست و پنج تومان.

این تقسیم در صورتی است که ما ترک وجه نقد باشد، والله العالم.

(س) زنی شوهرش بعد از زراعت و تخم کاری وفات یافته، از بذر زیر خاک یا سبزی او در پائیز و بهار ثمنیّه او را چه قسم باید محسوب نمایند؟ از همان تخم زیر خاک که معین است چه مقدار است؟ آیا سبزی او را در پائیز مثلاً

۱- می خواهنـد هشت یک او را بدهنـد؟ و یا آن که به همان حالت بمانـد، در سـر خرمن و به دست آمـدن محصول چه قسـم تقسیم نمایند؟ محل حاجت است.

(ج)- عین زراعت به قـدر سـهم زوجه حـق زوجه است و حق هم دارد که زراعت در زمین بمانـد تـا برسـد، لکن بایـد به قـدر حصّهاش اجرت زمین را - از زمان فوت زوج تا زمان برداشت زراعت به وارثی که زمین را مالک شده- از قرار مرسوم ولایت بدهد و وارث حق ندارد که زوجه را الزام کند به گرفتن قیمت تخم یا سبزه، بلی به رضایت طرفین مانعی ندارد.

۲- (س) هرگاه زوج قبل از دخول فوت شود؛ زوجه نصف مهر را مطالبه می نمایـد یا کل مهر را حقّ مطالبه دارد؟ نیز بفرمائید از ترکه زوجش چه می برد؟

(ج)- زوجه نصف مهر را مسـلما مسـتحق است، و در نصف دیگر با ورثه مصالحه نماید، و راجع به ارث سهم خود را میبرد، و کسـر نمیشود، والله العالم.

۳- (س) زوجه متوفی عنها زوجها علی فرض حمل آن، ثبوت نفقه برای او هست یا نه؟ علی فرض ثبوت ینفق علیها من نصـیب ولدها؟ و علی فرض انفصال ولد میّتاً آیا ورثه حق استرداد قیمت او را دارند یا نه؟

(ج)- بلی از نصیب طفل به او نفقه میدهند، و با فرض که میتاً متولد شد ورثه حق استرداد دارند.

(س) زوجه دائمه زیدی مرحومه شده، و اولاد ندارد، و وارث او منحصـر به ابوین و زوج می باشد، کیفیّت تقسـیم اموال بین ورّاث چه نحو می باشد؟ از منقول و غیر منقول، و آیا اجرت المثل زمان حیات مرحومه را از

۱- زوج ابوین حق مطالبه دارنـد یـا خیر؟ و آیا زوج از جهیزیّه زوجه ارث می برد یا خیر؟ و آیا وجهی را -که زوج در عوض شیر بها زوجه داده- حق مطالبه دارد یا خیر؟ و آیا وجهی که در مجلس عقد جمع می شود مال زوجه است یا زوج؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال نصف از ترکه راجع به زوج است، و بقیه دو ثلث از پـدر است، و یـک ثلث از مادر است، در صورتیکه اخوه نباشد که حاجب از سهم مادر بشود، والّا سدس از مادر و بقیه حق پدر است.

و راجع به اجرت المثل چنانچه غرض از اعیان صداقیّه است؛ که در تص_رف زوج بوده ظهور در تبرّع دارد، و اما جهیزیه در صورتی که در تصرف زوجه بوده؛ محکوم به ملکیّت زوجه است، و چنانچه پدر مدّعی عدم انتقال باشد محتاج به اثبات است، و اما شیر بهاء: اگر عین آن موجود نباشد حق مطالبه ندارند، و اما وجهی که درمجلس عقد جمع میشود دائر مدار معطی است، و چنانچه معلوم نباشد احتیاط.

۲- (س) حجه الاسـلاما! مروّج الاحکاما! چه می فرمائیـد در این مسـئله شـرعیه؟: زیـدی شـش دانگ عمارت داشـته، که در او هفت بنای تحتانی ساخته شـده، سه دانگ از مشاع شـش دانگ از طرف بیخ عمارت به صداق عیال خود انداخته است، و پس از چنـد سال دیگر - در زمان حیات خود- مجدداً چهار ساختمان دیگر در سـمت بیخ عمارت ساخته است، آیا پس از فوت او چهـار ساختمـان مرقـوم مـا بین وراث مشاعـاً بایـد قسـمت شـود یـا خیر؟ مسـتدعی آن که هر چه حکم الله است مرقوم و مزیّن فرمائید، که عند الحاجه حجّت باشد.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه معلوم باشد که زید اعیانی آنها را از مال خود ساخته و زوجه مدعیه شرکت در آنها نباشد باید بین ورثه زید قسمت شود، لکن زمین آنها به قدر حصه زوجه حق زوجه است این بر تقدیری است که دعوی انتقالی یا اختصاصی از غیر جهت صداق بودن از هیچ طرف نباشد، والّا باید در محضــر حاکم شرعی طرح گفتگو کرده؛ تا به میزان ترافع طی شود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) شخصی فوت کرده، برادر پدری و مادری دارد، و برادر پدری هم دارد، برادرزاده و خواهرزاده پدری و مادری هم دارد، آیا با بودن برادر پدر و مادری که طبقه اولی است؛ سایرین که برادر پدری تنها و برادرزاده و خواهرزاده پدری و مادری است این ها هم ارث می برند یا مختص به برادر پدری و مادری است؟ حکم مسئله را مرقوم که عندالحاجه حجت باشد.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال - با بودن برادر پدری و مادری- سایر مراتب در سئوال ارث نمیبرند، حتی برادر پدری تنها هم- با وجود برادر ابوینی- ارث نمیبرد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۲- (س) حجه الاسلاما! نائب الاماما! چه می فرمائید در این مسئله شرعیه، شخص متوفی وارث انحصار به عمو و عمه و خاله است، ترکه او به چه نحو باید تقسیم بشود؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، عمو و عمّه هر دو چنانچه از جهت نسبت یکسان هستند؛ به اینکه هر دو ابوینی یا هر دو ابی یا هر دو امی باشند ثلث ترکه از خاله

است، و دو ثلث آن از عمو و عمّه، للذكر مثل حظّ الانثيين، و اگر یک طرف ابی تنها باشد؛ و طرف دیگر ابوینی، ابی محروم است از ارث.

۱- (س) این بنده پسری داماد کرده ام، پس از عقد، عروس مرحومه شده، عروس با داماد یکدیگر را ملاقات نکرده اند، حتی دست به دست هم نشده اند، دختر مرحومه شده قانون شریعت اسلامی چه حکمی درباره آن ها فرموده است؟ آیا مهریه که در صداقیّه دختر معین شده نصف به وارث دختر تعلق می گیرد و یا این که چهار یک؟ استدعای عاجزانه دارم محض رضای خدا و رسول اکرم۷ جواب را در این ذریعه مرقوم و مزیّن فرمائید، و نیز غیر از مهریّه مبلغی در موقع قرارداد به والدین دختر داده شده است، پول و تنخواه هم چنین یک حبّه عوامل یعنی نصف عوامل پسر هبه کرده است به دختر به مال المصالحه دو قران، و دو قران را دختر نداده است، عوامل را هم تصرّف نداده اند، دختر مرحومه شده استدعا است جواب را مرحمت فرمائید.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، جواب سئوال سابق نوشته شده، بر فرض که نرسیده باشد؛ اجمالش اینکه در صورتیکه آن مرحومه اولاد نداشته؛ چنانچه ظاهر سئوال است؛ نصف مهر بیاشکال حق شوهر است، احتمال دارد که: یک ربع دیگر هم حق زوج باشد، و از این جهت احتیاط این است که: با باقی وارث زوجه به مصالحه در باب این ربع محتمل رفتار کنند، و در باب آنچه غیر از مهر داده: هرگاه به عنوان مصالحه و نحوها داده حق ندارد پس بگیرد، و اگر بخشش بوده پس اگر به آنکه داده خویش نبوده؛ با دهنده و عین آن باقی باشد؛ و گیرنده هم زنده باشد؛ و آن بخشش عوض هم نداشته؛ میتواند پس بگیرد، والّا حق

ندارد، و در باب کاو: عبارت این با عبارت آن سئوال تفاوت دارد، در هر حال هرگاه کاو شرعاً مال مصالحه کننده بوده صلح صحیح است، باید که او را به مصالح له یا وارثش بدهد، و مطالبه مال المصالحه را کند، بلی هرگاه شرط شده باشد، در مصالحه که مصالح به در موعد معینی داده شود، و به شرط عمل نشده؛ مصالح حق فسخ دارد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه؟ که زنی به رحمت ایزدی پیوسته اولادی ندارد، ورثه او منحصـر است به اولاد سه برادر آن صلبی و بطنی آن مرحومه، به این قسم که از یک برادر: یک دختر باقی است، و از یک برادرش: یک دختر و یک پسـر، و از برادر سیّمی آن مرحومه: یک دختر و دو پسر باقی است، حال این برادرزاده ارثیّه عمّه خودشان را به چه نحو باید تقسیم و تسهیم نماید؟ آیا دخترها ذی سهمند از دارائی عمّه خودشان یا خیر؟ و ترتیب تقسیم آن ها به چه نحو است؟ چون در این مسئله محل اختلاف است.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، مال عمه سه سهم میشود، به اولاد هر برادری یک سهم داده میشود، و سهم آنها که متعدّدند؛ و ذکر و انثی هستند؛ بین آنها از قرار للذکر مثل حظّ الانثیین قسمت میشود، و این در فرضی است که آن برادرها برادرهای پدری باشند با آن مرحومه، یا پدری و مادری، چنانچه در سئوال فرض شده است، نه مادری تنها یا مختلف؛ که در این حکم مختلف میشود، والله العالم، حرره الاحقر عبدالکریم حائری.

(س) زید نامی فوت کرده، دارای دو عیال است، که یکی مدخوله و یکی غیر مدخوله است، آیا کلیه ثمنیّه ما بین دو عیالش بالسّویّه تقسیم می شود؟

ص:۵۳۳

۱- یا - چنان چه نصفه مهریّه را می برد- باید نصفه ثمنیّه هم که سهم او است، آن هم نصف شده، که ما بقی مال عیال مدخوله باشد؟

(ج)- ظاهراً در ثمنیّه فرق مابین مدخوله و غیر مدخوله نیست، و در فرض سئوال ثمنیّه بالسویّه بین دو زن تقسیم میشود، والله العالم.

۲- (س) عرض می شود: شخصی مرده، وارث او منحصر است به یک نفر برادر و یک نفر خواهر، که این برادر و خواهر با آن برادر مُرده از مادر یکی هستند، و از پدر جدا می باشند، آیا ترکه این میّت مابین برادر و خواهر امّی بالسویّه تقسیم می شود؟ یا نحو دیگر است؟ والسلام علی من اتّبع الهدی؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال ظاهراً بالسویه تقسیم میشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۳- (س) عرض می شود: شخصی وفات کرده، یک نفر عمه ابوینی دارد، و یک نفر دائی و دو نفر خاله ابوینی دارد، از ترکه این میت عمه چه می برد؟ و دائی و خاله ها چه می برند؟ دائی و خاله ها هم به تفاوت می برند یا مساوی؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال دو ثلث از ترکه راجع به عمه است، و یک ثلث دیگر راجع به دو خاله و دائی است، و بین آنها هم اگرچه مشهور بالسویّه فرموده اند؛ ولی احوط مصالحه است، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۴- (س) در بلاد ما از قدیم چنین متعارف شده بود که: اولاد و وراث ذکور ارث ببرند، و اناث نبرند، حالا اولاد اناث دعوی می کنند، مسموع است یا نه؟ و ترکه این مورث معلوم بودن و نبودن آن هم فرق است یا نه؟

ص:۵۳۴

(ج)- صِرف متعارف بودن مسقط حق اناث نیست، مگر معلوم شود نقل و انتقالی به ذکور شده باشد، و فرق بین معلوم بودن ترکه و مجهول بودن نیست.

۱- (س) شوهر و ابن عمّ و ابن عمه ابوینی؛ و ابن خال پدری تنها و ابن خاله ابوینی؛ چگونه ارث از ما ترک میت می برند؟

(ج)- نصف تمام ترکه حق شوهر و ثلث تمام هم حق ابن خاله ابوینی است، و ابن خال ابی تنها چیزی نمیبرد، و سدس باقی مال طرف عموها است، پس اگر ابن عمّ ابن عم ابی تنها است او هم چیزی نمیبرد، و اگر ابن عمر هم مثل ابن عمّ ابوینی است؛ آن سدس را سه سهم میکنند، دو سهم حق ابن عمّ و یک سهم حقّ ابن عمّه است، و اگر ابن عمّ امّی تنها است سدس آن سدس مال پسـر او است، باقی سدس مال پسر عمّه است.

۲- (س ۱) صلح مریض در مرض موت دارائی خود را به کسی به شروطی بدون امضاء ورثه- صحیح است و عمل به آن لازم است یا خیر؟

در صورت اجتماع شرائط دیگر، صلح مزبور صحیح و عمل به آن لازم است.

حضور مبارک حضـرت مستطاب حجه الاسلام والمسلمین! آیه الله فی الارضین آقای حاجی شیخ عبدالکریم مدظله العالی، معروض می دارد: ضعیفه مرحومه شده، وارث او منحصر است به: شوهر و یک پسـرعمّ و یک پسر عمّه پدر و مادری، و یک پسر خاله پدر و مادری، و یک پسـر دائی پدری فقط، ترکه مرحومه به چه قسم باید تقسیم شود؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در فرض سئوال نصف ترکه حق شوهر است، و ثلث حق پـسر خاله پدری و مادری است، و باقی دو سدس باشد، حق پـسر عمه

و پـسر عموی پدری و مادری است، که دو سهم آن از پسـر عمو است، و یک سهم آن مال پـسر عمه است، و پـسر دائی پدری فقط ارث نمیبرد، والله العالم.

۱- (س) در صورت وافی نبودن ترکه؛ آیا مظالم عباد مقدم است یا عبادات از قبیل حج و صوم و صلوه؟

(ج)- مظالم یقینی ظاهراً بر صوم و صلوه مقدم باشد، و اما برحج معلوم نیست، و اگر احتیاط شود - به این نحو که فقیری از بابت مظالم وجه مزبور را اخذ نماید؛ و بذل نماید به غیر، که او حج میقاتی کند برای میت؛ یا خود فقیر حج میقاتی کند برای میت- بسیار نیکو است.

۲- (س) زیدی فوت کرده، وارث آن منحـصر است به: نه برادرزاده و یک همشیره زاده، و آن سه برادر که قبل از این مرحوم فوت نموده اند؛ یکی از آن ها یک پسر و یکی دیگر آن چهار پسـر، و یکی دیگر آن هم چهار پـسر و همشیره زاده آن مرحوم هم اناث است، مستدعی از حضور عالی آن است که تقسیمات ارث ایشان را معین فرمائید، تا این که عندالله مسئول نباشیم.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه این برادرها و خواهر که پدر و مادر این اولاد هستند؛ مختلف نباشند از جهت قرابت؛ به این معنی که همه ابوینی یا ابی یا امی(باشند)؛ در این فرض باید ترکه هفت سهم بشود، برای هریک از برادرها دو سهم، و برای خواهر یک سهم بعد سهم هر برادری را بدهند به اولاد آن برادر آنکه یک پسر دارد تمام سهم پدرش را میبرد آنکه چهار پـسر دارد سهم پدر را بالسویّه تقسیم میکنند و یک سهم اُناثیه را میدهند به اولادش و هرگاه در قرابت برادرها مختلف باشند محتاج به سئوال دیگر است.

ص:۵۳۶

۱- (س) چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که: زید مقتول شده وارث او منحصر است به: مادر و یک دختر، چون که قاتل چیزی نداشت نیم شعیر مالک -که قیمت آن میزان یکصد و چهل تومان می باشد- منتقل نمود به وارث مقتول، در عوض یکصد و چهل تومان، آیا مادر مقتول و دختر مقتول چه قسم ارث می برند؟

مسئله دیگر ملک مزبور را بدون اطلاع مادر مقتول به عمرو اجاره دادند به اسم صغیر، آیا به نوشته نشدن اسم مادر در اجاره نامچه حق ساقط می شود یا خیر؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، در مفروض سئوال یکصد و پنج تومان حق دختر است رداً و فرضاً، و سی و پنج تومان حق مادر است ردّاً و فرضاً، و در مسئله دیگر هم حق مادر ساقط نمیشود، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۲- (س) حجه الاسلاما! چه می فرمائید در این مسئله شرعیه که: زیدی مرحوم شد وارث او منحصر است به زوجه و برادرزاده، برادرزاده های او از دو برادر باقی مانده، از یک یک پسر و دو دختر باقی مانده، از یک برادر دیگر چهار پـسر باقی مانده، اموال زید متوفی را باید چه نحو بین این برادرزاده ها تقسیم نمود؟ آن چه حکم است بیان فرمائید محل حاجت است.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه این دو برادر برادریشان با میّت به یک نحو باشد؛ مثل اینکه هر دو با او پدری و مادری باشند، یا هر دو پدری تنها باشند، یا هر دو مادری تنها باشند، علاوه از سهم زوجه بین ایشان نصف میشود و اگر به یک نحو نباشد، پس اگر یکی از آن دو با میّت پدری و مادری؛ و دیگر پدری تنها باشد، اولاد آنکه پدری تنها است ارث نمیرسد، و اگر یکی از آن دو پدری و

مادری یا پدری تنها باشد؛ و دیگری مادری تنها است، شش یک مال حق اولاد مادری است، و علاوه از شش یک و سهم زوجه؛ مال اولاد آن دیگری است، و علی ایّ حال سهم اولاد مادری پ_سر و دخترش مساوی است، به خلاف پدری و مادری یا پدری تنها، آنچه به اولاد آنها میرسد پ_سر دو مقابل دختر میبرد، و امّا سهم زوجه چهار یک است، از غیر زمین هر نحو زنی که باشد، لکن از غیر منقول - مثل درخت و دیوار و نحوهما- قیمت ربع آنها را حق دارد، نه عین آنها را، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) زیدی مرحوم شد، در موقع تقسیم ترکه قرار دادند - اولاد ذکور در حضور جماعتی با اولاد اناث -که از ترکه که حق اناث بوده است مبلغی بدهند به اولاد ذکور، مشروط بر آن که چنان چه بعدها دینی بر ذمّه میّت ثابت و ظاهر شود؛ به عهده اولاد ذکور میّت باشد، و چنان چه مطالباتی ظاهر شود؛ حق اناث باشد، بعد از پرداخت اناث مبلغ را و قبول کردن شرط مذکور را دینی بر ذمه میت ظاهر شد، اولاد ذکور عمل به شرط نکردند، آیا در این صورت بر اناث لازم است اداء دین میّت را؟ و یا آن که برحسب قرار داد مذکور لازم نیست؟ و در صورت لزوم آیا اداء نمودن دین میّت نسبت به اناث به قدر الحصّه است یا آن که باید تمام دین میّت را ادا نمایند؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، هرگاه دین از میت ثابت شد باید از مجموع ترکه اداء شود، مجرد قراری که دارند با اولاد ذکور موجب نمیشود که اناث آنچه را از ترکه برده است خالص شود برای او، بلکه استقرار ملک ورّاث - چه از ذکور و چه از اناث- پس از اداء مجموع دین است.

ص:۵۳۸

۱- (س) زید ملکی از عمرو می خرد به بیع قطعی، بعد مسبوق می شود که پدر عمرو یا جدّ او مستطیع بوده، و حج نرفته فوت شده و آن ملکی که خریده از متروکات او است، و وارث او هم که یک نفر عمرو است، برای آن میّت حج استیجاری نکرده، و نمی کند، بفرمائید برای زید اشکالی وارد است یا خیر؟ و بر فرض اشکال تکلیفش چیست؟

(ج)- تا حج استیجار نشود و به عمل نیاید، تصـرف در ترکه مشکل است، حتی نسبت به اشخاصی که عالم به موضوع نبوده اند، و از ترکه چیزی خریده اند.

۲- (س) شخصی ملکی از مادر به حسب ارث به اومی رسد، الحال آن شخص علم پیدا می کند که پدر مادر اوکه فوت شده، مستطیع بوده و حج نرفته، و احتمال می دهد که شاید مادر یا سایر ورثه برای آن میّت حج استیجارکرده اند، در این صورت اشکالی برای او وارد است یا خیر؟

(ج)- در صورت مفروضه که احتمال میدهد استیجار کرده باشند ظاهراً اشکالی ندارد، و بر این شخص لازم است.(ظاهراً لازم نیست).

۳- (س) عرض می شود، شخصی عیالی اختیار نموده، و عروسی نکرده است مرحوم شد، ایشان از بابت مهریه اش چه می برد؟ و شیر بهاء؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم، قبل از دخول فوت شده باشد شوهر؛ چنانچه فرض شده، زن نصف مهر را میبرد، و در نصف دیگر احتیاط در مصالحه است با ورثه زوج، وارث او از زوج ربع ترکه است هرگاه زوج ولد نداشته باشد، و هشت یک است هرگاه زوج ولد داشته باشد، والله العالم، الاحقر عبدالکریم حائری.

۱- (س) ضعیفه فوت نموده یک شوهر دارد، و یک عمه پدر و مادری، و یک خالوی پدری، ترکه دارد، مزین بفرمائید هریک چه ارث می برند؟

(ج)- در مفروض سؤال نصف از ترکه از شوهر است، و ثلث از تمام حق خالو است، و بقیّه که سدس باشد از عمّه است، والله العالم، تم کتاب المیراث، کتب هذه الرساله الشریفه عبدالله الموسوی الاشتهاردی، اللهم اغفر لمؤلّفه و لبانیه و لکاتبه فی سنه ۱۳۶۱ و لکل من استفاده من هذا الکتاب الشریف و یستفید.

ص:۵۴۰

متفرقه

اشاره

۱- (س) حضور مبارک حضـرت مستطاب حجهالاسلام و المسلمین آیه الله آقای حاجی شیخ عبدالکریم مد ظله العالی جواب مسائل را مرقوم فرمایید.

اول: در طهران تمام دکانهای خبازی گندم از اداره ارزاق دولتی می گیرند و بدیهی است کلیه گندمهایی که وارد انبار دولت و به خبازها تقسیم می شود از سه قسم خارج نیست (یا مالیات است) (یا از املاک خالصه است) (یا خریداری از پول دولت است) و ظاهراً حرام مسلم و مجهول المالک است تکلیف مردم با این نانها چیست؟ در صورت اشکال استدعا دارم اجازه خریدن و تصرف در نانها به قدر لزوم خود و کسان خود بداعی مرحمت فرمایید.

سوال دوم: غالب از مردم در ادارات دولتی مستخدم و تمام زندگانی آنها از وجوه دولتی است خانه و اثاثیه و فروش و غیره تمام از وجوه دولتی خریده شده و نیز کسبه نوعاً با همین مستخدمین دولت معامله دارند و وجوه آنها مخلوط و تمام خرید و فروش کسبه با همین وجوه شبهه ناک است و همچنین اماکن دولتی از قبیل ادارات و وزارت خانه ها محل ابتلاء و آمد و رفت مردم است حقیقتاً

ص:۵۴۱

زنـدگانی در طهران بـا احتیاط فوق العاده مشـکل است اسـتدعا دارم که اجازه تصـرف در مجهول المالک و نماز خوانـدن در خانه و یا فروش معروضه و غیره بداعی مرحمت شود.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم تصـرف در مال مجهول المالک که صاحب آن هیچ معلوم نباشد و شـما هم ملجاء باشید در آن تصـرف از قبل حقیر ماذون هستیـد به شـرط آنکه به انـدازه وسع مراعاتی از بعضـی فقراء مسـلمین که خودتان آنها را به فقر و عفت نفس می شناسید بنمائید.(۱)

۱- (س) زیـد نود خروار کـاه به عمرو ادعا می نمایـد حاکم شـرع در نتیجه تراضـی به این قسم حکم می دهـد که مظنون قوی بلکه معلوم داعی به علم عادی شـد که مقدار معتدّ به از کاه گندم و جو از مال زید در نزد عمرو بوده و تلف نموده و باید ذمه خود را از مـال زیـد افراغ نمایـد. آیا این عبارات حکم است یا خیر؟ اگر حکم است اشـتغال ذمه عمرو را نسـبت به زیـد به چه مقـدار از مـدعا به احراز می نمایـد به عبارت اخری لفظ معتـد به شامل دو ثلث یا کمتر یا زیادتر از نود خروار کاه مدعا به می شود؟

(ج)- عبارت مسطوره معلوم نیست حکم باشد کلمه معتمد به اهم نمی شود حد معینی از برای او تعیین نمود.(۲)

ص:۵۴۲

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۴۹.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۲.

۱- (س) هرگاه دندان مصنوعی در دهن بواسطه مثلاً آب متنجس نجس شود تطهیر لب و دهن کافی و دندان مصنوعی به تبع دهن پاک می شود یا نه؟

(ج)- جداگانه آن را تطهیر نمایند.(۱)

۲- (س) دندان مصنوعی که چرک و کثافت دارد اگر از خارج دهن تطهیرش کند چرک را باید برطرف کرد یا چرک هم پاک می شود؟

(ج)- اگر متنجس روی چرک است پاک می شود. (۲)

۳- (س) مدیون قادر بر اداء دین از روی ظلم و عدوان و وفاء بر دین خود نمی کند چند سالی طلب مردم را نمی دهد و حبس می نماید و خسارتی از بابت تعلق خمس یا کسر معیشت یا عدم حصول رنج و غیر اینها به طلبکار وارد می شود آیا از بابت خسارت چیزی حق مطالبه دارد یا نه؟

(ج)- از بابت خسارت حقی ندارد و الله الهادی.(۳)

۴- (س) معنی حبوه مستقره را بیان فرمایید.

(ج)- حبوه مستقره این است که اگر کشته نشود مقدار معتد به زنده بماند و الله العالم.(۴)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۵۵.
۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۵۵.
۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۹۶.
۴- [۴] . نسخه خطی «گ»، ص ۹۹.

۱- (س) در کشیدن تریاک بر فرض اینکه حرام است مبتدی یا عادی تفاوت دارد یا نه و اگر بر عادی حلال باشد فروشنده را قیمت آن حلال است یا حرام؟

(ج)- فرق بین آنها نیست مگر اینکه خوف تلف یا ضرر نفس در ترک باشد و قیمت بر فروشنده حلال است مگر در صورت حرمت کشیدن و بودن قصد فروشنده اعانت بلکه در صورت علم به اینکه مشتری او را در حرام صرف می کند احوط ترک است و الله المؤید(۱)

۲- (س) خلاصی از دست موذی اگر موقوف باشد بر هجرت از وطن در صورتی که آن هم ذلت و مشقتی است که تحمل آن هم ضرر است و هم فوق العاده عسرت و یا بر قتل کدام یک را معمول دارد و اگر بر قتل اقدام کند عندالله تبارک و تعالی مسئول است یا خیر؟

(ج)- اگر موذی مسئول از قبیل مار و عقرب و گرگ و شیر و امثال اینها است گذشت که کشتن آنها حرمتش معلوم نیست.(۲)

۳- (س) امور حسبیه که منوط به اذن حاکم است مصادیق آنرا کلیه بیان فرمایید.

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۰۱.
۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۰۲.

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم هر امری که مطلوب شارع مقدس باشد و فعلًا کسی ولی او نباشد از قبیل حفظ اموال قصیر و غائب.(۱)

۱- (س) مروت در عدالت معتبر است یا نه و معنی مروت و عدالت را بیان فرمائید.

(ج)- عدالت عبارت است از ملکه اجتناب از گناهان کبیره و از اصرار بر صغیر و از چیزهایی که منافی مروت است و مروت عبارتست از مواظبت بر اموری که ترک مواظبت بر آنها بی مبالاتی بدین است و از این بیان معلوم شد که مروت به این معنی در عدالت معتبر است و آن ملکه شناخته می شود به حسن ظاهری که دلالت کند بر آن.(۲)

۲- (س) آیات یا اخباری که به حرمت رو (صورت) تراشیدن وارد شده بیان فرمایید و حد محاسن چه قدر است شرعاً؟

(ج)- اینجا مورد ذکر آیات و اخبار نیست اجمالاً حرام است تراشیدن و امثال تراشیدن و حدش به اندازه ای که عرفاً صدق ریش کند و احوط مقدار یک قبضه است.(۳)

۳- (س) شبیه آوردن در تعزیه داری و دهل و طبل زدن و شیپور نواختن جائز است یا نه؟

ص:۵۴۵

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۵.
۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۸.
۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۸.

(ج)- همین عناوین در قم معمول بود و چون منجر به بعضی مطالب دیگر هم می شد لهذا اینجانب خواهش نمودم ترک کردند و تبدیل به روضه خوانی شد.(۱)

۱- (س) شخصی می خواهد روی قنات و کوش ملک غیر باغ یا خانه بنا کند بعضی از مالکین آن قنات اذن می دهند و بعضی نمی دهند ولو مالک مکره باشد آیا آن شخص شرعاً می تواند تا تمام اربابان و مالکین را راضی کنند دیوار بگذارد یا تغییر ممر بدهد یا خیر و اگر بدون اذن بعضی مالکین چنین کرد آن بعض اذن نداده می تواند آن دیوار و عمارت را خراب کند و آب را در ممر اولی ببرد یا خیر؟

(ج)- بر فرض اینکه روی قنات و کوش ملک غیر باشد تصـرف بدون اذن همه مالکین جائز نیست و اگر شد تصرف بدون اذن آنکه اذن نداده حق دارد ازاله آثار تصرف کند.(۲)

۲- (س) حاکم جائر از فلاحان شاخهای درخت می گیرد بعنوان سخره در راه ها برای تظلیل عابری سبیل غرس می کند و بعد از ده سال یا بیشتر مثلاً درخت های کذایی را می برد و حراج می کند بفرمایید که خریدن درختهای مزبور برای غیر مالکین جائز است یا خیر و در صورت مجهول بودن مالک آنها چه حکم دارد؟ بیّنوا ادام الله بقائکم و عن کل سوء وقاکم.

ص:۵۴۶

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۹.
۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۲.

(ج)- جائز نیست و یا مجهولیت مالک امر آنها با حاکم شرع است و الله العالم حررها الفیروزآبادی.(۱)

۱- (س) حکم مجهول المالک با عدم حضور حاکم شرعی را بیان فرمایید در صورت نبودن حاکم شرعی تصرف درمال صغار در ادای دین و غیر آن با کیست؟ بیّنوا.

(ج)- با نبودن حاکم مجهول المالک را خود آن شخص که در دست او است به فقراء بدهد و در تصرف مال صغار به عدول رجوع شود و الله العالم الاحقر عبدالکریم الحائری(۲)

۲- (س) مرسوم در این صفحات است که شبیه ذوالجناح در روز عاشوراء و غیره در می آورند و دورش حلقه زده سینه می زنند و چنین شبیه مهیج احزان و مبکی عیون اهل ایمان می گردد بفرمایید که در آوردن شبیه مزبور جائز است و رجحان دارد یا خیر؟

(ج)- مانعی ندارد بلکه خالی از رجحان هم نیست و الله العالم الاحقر عبدالکریم الحائری(۳)

ص:۵۴۷

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۹.
۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۵۹.
۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۰.

۱- (س) اجاره باغات معینه و فواکه بر حسب رأی مبارک جایز است یا نه؟

(ج)- خلاف احتیاط است و احوط به عقد صلح است والله العالم.(۱)

۲- (س) دو نفر برادر جمع المال هستند بعد امورشان را تقسیم می کنند سه روز بعد از تقسیم دو نفر برادر اظهار می دارند که تقسیمی را که کرده ایم فسخ کردیم اولاً آیا به صرف این اظهار آن تقسیمی که شده به هم می خورد و شرکت اولی عود می کند یا خیر؟ ثانیاً بر فرض عدم حصول شرکت اولی آیا با این اظهار شرکت حاصل می شود یا اینکه باید عقد شراکت منعقد کنند تا شراکت تحقق پیدا کند؟

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم در فرض سؤال چنانچه از طرفین به نحو اقاله بوده ظاهراً شرکت سابق باقی باشد. والله العالم.(۲)

دین

(س) مال حرامی که بر فقرا حلال است آیا از جانب شارع مقدس مال ایشان است بدون واسطه بودن حاکم شرع یا آنکه مالکیت و حلیت موقوف به تصرف و اجازه و اذن حاکم است در شق ثانی تمنی از آستان مبارک آن است که عموم فقرا اثنی عشری را مأذون فرمایید که متصرف مالکانه باشند و معامله آنها

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۱۷.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۸۰.

۱- با اغنیاء صحیح بوده باشد امر معاش و معاد اغنیاء و فقراء هر دو فریق منظم بوده باشد.

(ج)- مال حرام که مجهول المالک باشد به فقرا برسد و احوط این است که به اذن حاکم شرعی به آنها داده شود و مفید بودن اذن حاکم شرعی به نحوی که درخواست شده معلوم نیست و الله العالم(۱)

ضمان

۲- (س) حجهالاسلاما چه می فرمایید درخصوص مسئله شرعیه زیدی یکهزار قران جنس به مدت یک سال به عمرو فروخته و قبض گرفته و آن قبض را سیصد قران برای مدت آن کسر کرده و به بکر واگذار نموده و باقی پول را گرفته و در حاشیه قبض مزبور بعنوان ذیل حواله نوشته باشد (وجه ثمن مزبور از بکر دریافت گردید در وجه ایشان کارسازی بدارید) و در انقضاء مدت عمرو که بدهکار بوده متوقف در تجارت خود شود در صورت کذا اولاًـ بکر می تواند رجوع به زید نماید ثانیاً در صورت حق رجوع آیا همان پولی که به زید داده می رسد یا تمامی وجه قبض مستدعی آن است جواب مسئله را مرقوم و مزین فرمائید. ادام الله عمرکم

(ج)- بسم الله الرحمن الرحیم در مفروض سوال که بکر و ذمه عمرو را قبول نموده و حواله شرعی شده دیگر نمی تواند رجوع به زید نماید و الله العالم الاحقر عبدالکریم.(۲)

ص:۵۴۹

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۰۴.

۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۲۳.

حجر

۱- (س) اذن بدهید از برای صغار قدری قرض دارم آن را بدهم و قدری دادم امضاء بفرمایید.

(ج)- هرگاه مخارج لازمه داند به مخارج آنها بدهند و الا معادل آن را نزد امینی بسپارسید.(۱)

۲- (س) فرموده اید حقیردر بعض جا بقاء را احتیاط می دانم ظاهراً این احتیاط مطلق است ولی آن بعض جا را بیان فرمایید.

(ج)- آن در جایی است که اعلمیت حی معلوم نباشد.(۲)

۳- (س) منجزات مریض از اصل موضوع می شود یا از ثلث مال مریض و آیا امراض طولانی که سالها مبتلا می باشد مثل تب و سل و غیره حکم حالت صحت دارد یا ملحق به مریض است در حکم و ترتیب اثر؟

(ج)- مسئله اولی ظاهراً از اصل است و ثانی این گونه امراض اگر به همین مرض از دنیا برود یعنی به سبب همین مرض بمیرد مرض موت محسوب است.(۳)

ص:۵۵۰

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۳۹.
۲- [۲] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۴۰.
۳- [۳] . نسخه خطی «گ»، ص ۱۶۸.

وکالت

۱- (س) زیـد برای استیفای حقوق خود از عمرو خالـد را وکیل می نمایـد و اختیار ترافع و اصـلاح و احلاف به او می دهد آیا وکیل مزبور می توانـد حقوق موکل خود را که میزان معتـد به هست بدون اطلاع و حضور او به ثمن بخس مصالحه نماید اگر مصا لحه کرد صلح او فاسد است یا صحیح؟

(ج)- وکیـل مزبور هرگـاه به نظر صـلاح بینی کـار کنـد ظـاهر عملش نافـذ است و بسـا باشـد صـلاح موکل را به همین دیـده باشد.(۱)

۱- [۱] . نسخه خطی «گ»، ص ۲۱.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹